



سلسله‌های صوفیه ایران

نورالدین مدرسی چهاردهی

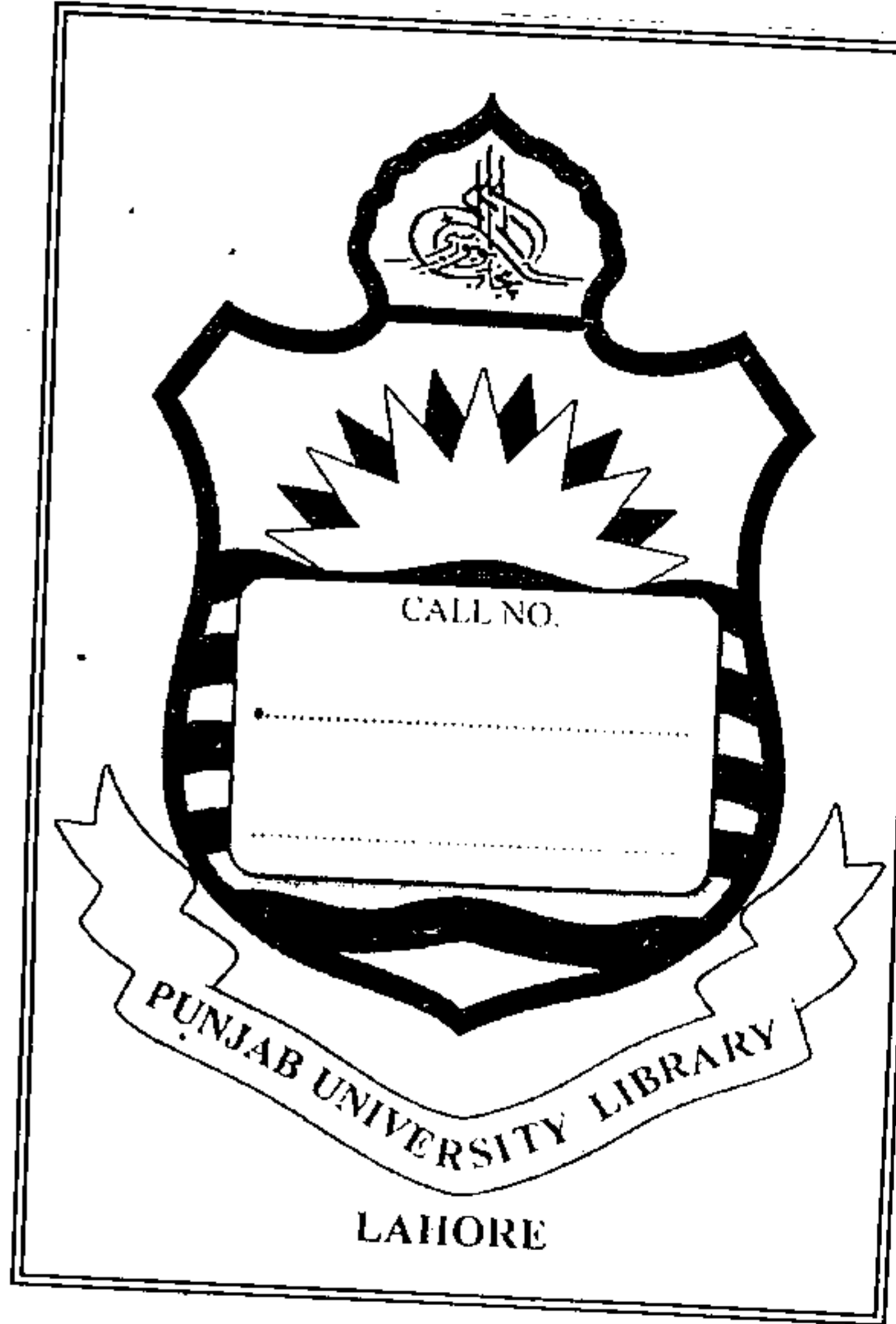


**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



ذخیرہ پروفیسر محمد اقبال مجددی
جو 2014ء میں پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو
ہدیہ کیا گیا۔





انتشارات بتوگ

سلسله‌های صوفیه ایران

نورالدین مدرسی چهاردهی



129809 .

انتشارات بتونك
كتاب : سلسله‌های صوفیه ایران
نویسنده : نورالدین مدرس چهاردهی
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
چاپ : چاپخانه کاروان
تاریخ : خرداد ۱۳۶۰

بسمہ تعالیٰ

تصوف در عالم اسلامی دو چہرہ بخود گرفته است! یکی چہرہ قدیم آن، یعنی صورتی از تصوف کہ در میان مسلمانان قرن نخستین پدید آمد و دیگر، چہرہ ای کہ مسلمین اخیر بہ آن دادہ اند!

در آثار قدمای صوفیہ بشہادت کتبی چون رسائل ابو عبد اللہ محاسبی (متوفی در سال ۲۴۳ ق.ھ) و کتاب: «التعرف لمذہب اہل التصوف» اثر کلابادی (متوفی در سال ۳۸۰ ق.ھ) و کتاب «قوت القلوب» اثر ابوطالب مکی (متوفی در سال ۴۸۶ ق.ھ) کہ ہمگی از قدمای صوفیہ بودہ اند، نہ خبری از «وحدت وجود» یافت می شود، نہ ادعای «اتحاد و حلول» پیدا می کنیم، نہ از ترک «شریعت» بہ بہانہ وصول بہ «حقیقت» اثری می یابیم! نہ تاویل «محکمات» را بدلیل «اہل باطن بودن» روامی شمرده اند! نہ برخلاف شرع سخن گفتن را تحت عنوان «شطح و طامات» جایز می دانستہ اند! لیکن متاخران صوفیہ بتدریج در وادی دیگری گام نہادند و چہرہ ای تازه بخود گرفتند و این کتاب در حقیقت «وصف الحال» صوفیان دوران اخیر و نقداقوال و اعمال ایشانست خوشبختانہ بہ دست محقق خیرہ و بصیر تہیہ و تالیف

۱- در اینبارہ بہ فصل اول کتاب «شیخ محمد عبدہ، مصلح بزرگ مصر» از صفحہ ۲۳ بہ بعد اثر مصطفی حسینی طباطبائی رجوع

شده که خود سالها در میان اهل طریقت عمر را گذرانده و متاع
 ارباب دعاوی را از نزدیک دیده است و چنانکه در خلال سخن
 گاهی بتصریح اظهار داشته مقصود وی، تبیین احوال صوفیان
 از دیدگاه تاریخ ادیان بوده است نه سوءنظر و اعمال غرض
 در کار ایشان، با اینهمه جای نقد و ایراد بروی اقطاب و مشایخ
 تصوف و عموم اهل نظر باز است تا در صورت وقوع خطا در
 مندرجات کتاب، ضمن چاپ بعد انشاء الله تعالی اصلاح و جبران
 شود. عصمتنا الله تعالی من الزلل کلها بمنه



فہرست مندرجات

صفحہ

عنوان

۱

مقدمہ مؤلف

۷

سلسلہ صفی علیشاہ

۶۴

سلسلہ نقشبندیہ

۸۶

مانیہ تیسیم و تمرکز فکر و ارتباط با روح

۹۵

اصحاب سراجہ

۱۰۲

سلسلہ قادریہ

۱۲۸

سلسلہ مہروردیہ

۱۴۰

سلسلہ نعمۃ اللہی شمس العرفا

۱۴۸

سلسلہ ذہبیہ

۱۷۹

سلسلہ چشتیہ

۱۸۹

سلسلہ کوثریہ

۲۰۷

سلسلہ نعمۃ اللہی نور علیشاہی

۲۴۶

سلسلہ اویسی

۲۶۴

سلسلہ طاووسیہ (گنابادی)

۳۰۸

سلسلہ ملامتیہ

۳۱۵

سلسلہ مولویہ

۳۳۸

سلسلہ بکتاشیہ

۳۴۶

زار و زاری یا اہل ہوا

۳۵۰

فہرست مآخذ

۳۷۵

فہرست اعلام



فہرست تصاویر

صفحہ	عنوان
۲۹	تعارفہ درویشی نورالدین شاہ پسر صفی
۳۲	نامہ صفی بہ ظہیرالدولہ
۳۵	صفی با فرزندانش
۴۱	ادیب خراسانی
۴۵	آقاخان محلاتی در خانقاہ صفی
۱۰۸	اعمال فقراے قادریہ
۱۱۴	فقراے قادریہ در حین ذکر جلی
۱۵۰	شیخ ابراہیم امامزادہ زیدی
۱۵۲	نمونہ خط میرزا احمد وحید الاولیاء
۱۵۴	فقراے ذہبیہ با حب حیدر
۱۵۷	آرم سلسلہ ذہبیہ
۱۶۳	دکتر گنجویان
۱۸۰	شیخ علی اصفہانی
۱۹۳	پیر مراغہ و صدر عراقی
۲۱۲	صورت جلسہ قطیبت دکتر جواد نوربخش
۲۲۷	نامہ دکتر جواد نوربخش کرمانی
۲۵۶	محمد عنقا و علی عنقا
۲۸۵	عباس کیوان قزوینی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

این ناچیز در ابتدای بلوغ تمایل و علاقه شدید و زاید الوصفی به تصوف در خود یافتم و این میل مفرط بر خلاف مشی و سیره خانوادگیم بود زیرا خاندان پدر و مادرم از علمای بزرگ و مراجع تقلید عصر خود بودند. گوئی گرایش بی سابقه به تصوف در نهاد و خونم عجین گشته و گل سرشتم بانام تصوف تخمیر گشته بود. به کتب عرفا رو آوردم و هر جا درویشی بود بسویش می شتافتم کم کم خود سرانه بامساک و ریاضت و عبادتهای شرعی پرداختم و حتی المقدور سعی نمودم که کسی بدین امر واقف نگردد تا از شائبه وریا بدور باشم و از اوان نوجوانی از ریا و تزویر و خودنمایی و ادعا سخت گریزان بودم. مشکلات را با مراجعه به کتب و توسل و دریافت حضور دانشمندان حل نموده و با گشوده شدن هر معضلی پرسشهای فراوان به پیش میآمد، دست به تحقیق رشتهها و مسالک تصوف زدم، عرفان را فرا گرفتم و با اصطلاحات واقف گشتم و راه سلوک را آشنا گشتم بعد عرفان هند و مانویت را نزد اساتید تلمذ نمودم و طریقت یوگی را انجام دادم. به ادیان و مذاهب روی آوردم و هر

دین و مسلک را نزد بزرگان آن طریقه فرا گرفتم و عملاً نیز در آن راه گام برداشتم. از چند سلسله اجازه ارشاد گرفتم و برای دیدار پیشوایان طرق مختلف متباعدۀ متباغضه بمسافرتها دست زده و از بذل اوقات و مال و خدمت و عتبه بوسی کوتاهی نکردم و اذکار خفیه سلاسل تصوف اسلامی و حبس نفس هندی و سلوک زردشتی و سیکها را با جدیت هر چه تمامتر بجا آوردم و چهل و پنج سال تمام که تمامی ایام جوانی را نیز در بردارد در این کار صرف کردم و سلاسل خاکسار و اهل حق را در کتاب [خاکسار و اهل حق] منتشر ساختم و بعد شرح حال مشایخ و اقطاب عصر حاضر و تئوسوفی و عقاید خفیه نقطویه را در کتاب [سیری در تصوف] بطبع رسانیدم و پس از يك عمر تحقیق دریافتم که مسند نشینان تصوف گذشته از اینکه در سلوک زحمتی را بر خود هموار نساخته از علم عرفان نیز بی بهره اند لذا خود را موظف دیدم نتیجه بررسیهای علمی و عملی خویش را درباره کلیه سلاسل موجوده تصوف اسلامی در بلاد شرق را به روشنی بیان کرده و کلیه اسرار و آداب و معارف و اذکار خفیه هر سلسله را برشته تحریر در آوردم و نتیجه عمل اذکار خفی را روشن ساخته تا خواننده گرفتار دامهای عنکبوت آسای مدعیان نگردد و کم و کیف هر مسلک را دریابد و در مطاوی کتاب سعی شده که در اثبات سلسله یافردی یا نفی مکتب و مرشدی سخنی گفته نشده باشد و از دیدگاه تاریخ ادیان بررسی بعمل آید. البته اساس مکتب روحی مورد تأیید این ناچیز است و قضاوت را به دل بیدار و عقل تابناک و قضاوت منصفانه خوانندگان ارجمند واگذار میکنم تا با دقت و امعان نظر دریابند این جانب بلطف الهی در تمامی ایام

حیات خود بخوشیهای فریبنده دنیای دوندل نبستم و با نوک مژگان برای آگهی باسرار سلاسل قدم برداشتم و بمناسب طریقتی فریب نخورده ودل به گرو آن دامها ندادم . چون براستی طی طریق نمودم خدای بزرگ زحماتم را نادیده نگرفت و توفیق رفیقم گردید تا ثمره تلاشهارا که فصول این کتاب است بخوانندگان پژوهشگر تقدیم دارم تا باتوجه به مطالب آن درپرتو عقل که عطیه الهی است بدان بنگرند و عمر گرانبهای خودرا در این وادی ها هدر ندهند.

و برای ازدیاد اطلاع خوانندگان ارجمند در پایان هر مبحث باستناد کتب اقطاب هر سلسله که بمباشرت خود آنان انتشار یافته است دعاوی گزاف هر یک را که مغایر باموازین احکام الهی است بیان خواهم نمود تا پرده از روی کار آنان برداشته شده و کنه افکار و معتقداتشان فاش گردد.

در ابتدای نیمه دوم قرن دوم هجری ایرانیان که پیرو مسلک مانویت و مزدکی بودند بعنوان مبارزه منفی با اسلام تصوف را داخل اسلام نمودند و باستناد قول جامی در نفحات الانس اولین خانقاه بوسیله یک امیر ترسا احداث گردید و بمرور ایام فلسفه و بالآخر فلسفه نوافلاطونی و عقاید بودائیان و هندوان و مسیحیت و زردشتی و میترائیسم و مکتب یوگی در تصوف اسلامی وارد گشت و از قرن پنجم سلاسل متباعده متباغضه بوجود آمد و در قرن نهم روبا قول نهاد و از ایام سلطنت شاه سلیمان صفوی تصوف از ایران رخت بر بست تا در زمان زمامداری فتحعلیشاه تنی چند از بزرگان صوفیه از جانب کمپانی هند شرقی

انگلستان از هند بایران آمده با کوشش و تبلیغات دامنه‌دار و بی سابقه در گسترش و تجدید تصوف در ایران سعی بلیغ معمول داشتند و تا چندی پیش هر يك به‌زی صوفیه در می‌آمد در خانقاه بسر برده و بکاری اشتغال نداشتند و دکتر قاسم غنی تحت نظر علامه محمد قزوینی در کتاب «بحث در آثار و افکار واحوال حافظ» عقاید صوفیه را جمع‌آوری کرده است در صفحه ۵۵ نوشته که ذوالنون اظهار داشت که «لیس فی جبتی سوی الله» که خدای لحد را در پوستین خود جای داده است! و در صفحه ۱۲۵ قول عطار را نقل کرده است که مدعی گشته:

ذاتید و صفاتید گهی عرش و گهی فرش

در عین بقائید و منزله ز فنائید

و در تذکره خود عده‌ای از مسند نشینان را در عداد اولیاء خدا شمرده است و ابن الجوزی در کتاب «تلبیس ابلیس» موارد عدیده از دعاوی مشایخ صوفیه که مغایر با اسلام است مرقوم داشته است. دکتر غنی در صفحه ۱۱۰ کتاب خود گفتار حافظ را نقل کرده است که باصراحت اظهار کرده:

در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی

خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی!

آیا وجود خانقاه در قبال مسجد و ذکر قلبی و حبس نفس و صورت مرشد را در نظر گرفتن و هشتاد و چهار قسم نشست خاص داشتن و ابزار خاص چون کشکول و تبرزین و تسبیح هزاردانه و کسوت خاص در بر کردن و اشعار خواندن و ذکر جلی گرفتن و سماع برپاداشتن و صفا

نمودن واصطلاح سالک و مجذوب و سجده کردن و پیر صحبت و پیر عشق و شیخ و قطب بکار بردن و لقب شاه بر خود نهادن آیا اگر این امور برخلاف مبانی اسلامی نیست پس چیست؟

در خاتمه چون این کتاب بدین نهج اولین اثری است که در دسترس فضلا قرار میگیرد انتظار دارد خواننده ارجمند به دقت بدان بنگرد. و بعنوان سپاس از همدردی همسر در شدايد زندگي اين کتاب را بحضورش اهداء میدارد.

نورالدین مدرسی چهاردهی

سلسلہ صفی علی شاہی

حدیثی از قول پیغمبر اکرم [ص] روایت شده است کہ آن حضرت فرمود الشریعة اقوالی والطریقة احوالی والمعرفة رأس مالی! وبساز صوفیہ نقل نموده اند کہ یکنفر از یکی از ائمه پرسش کرد ما التصوف [تصوف چیست] در پاسخ فرمود التصوف اربعة احرف تائه ترك و توبه وتقى صاده صبر و صوم و صلوة و اوه و رد و ود و وفائے فقر و فاقه و فنا! در صورتی کہ ہر دو خبر مجعول است تصوف در نیمہ دوم قرن دوم ہجری بوجود آمد و بدستیاری ایرانیان گسترش یافت و اولین بسار مراکز صوفیہ در بین النہرین در شہرہای کوفہ و بصرہ و بغداد بود و در قرن پنجم بہ خراسان انتقال یافت. اولین شعر صوفیانہ را حلاج سرود و نخستین صوفی کہ شعر را مورد اعتنا و اہزار کار قرار داد ابو سعید ابو الخیر بود و اولین کسی کہ کتابی در این باب تألیف نمود ابو عبد اللہ حارث بن اسد محاسبی متوفی در ۵۲۴۳ ق بود و بعد کتاب «التعرف» بود کہ در قرن چهارم بفارسی برگردانده شد. اصطلاح فنا در قرن سوم مورد بحث قرار گرفت.

شاہ نعمت اللہ ولی ملقب بہ نور الدین در چہار دہم ربیع الاول سنہ

۷۳۱ هـ.ق در حلب متولد گردید. در سن بیست و چهار سالگی در مکه نزد امام یافعی مشرف به فقر گردید. پس از طی هفت سال اجازه ارشاد یافت. شاه درهرات نوه دختری میرحسینی هروی دختر امیر عمادالدین را بنکاح خود در آورد. شاه بیست و پنج سال در ماهان کرمان اقامت گزید و در ۸۳۲ هـ.ق وفات یافت.

سید معصوم علیشاه هندی با همسرش علویه خانم و میر عبدالحمید دکنی و شاه طاهر دکنی در سنه ۱۱۹۰ هـ.ق از طرف شاه علیرضادکنی از هند بایران آمدند و تصوف را پس از طی دو بیست سال که از ایران رخت بر بسته بود گسترش دادند. معصوم علیشاه و نورعلیشاه اصفهانی بعد از سنه ۱۲۱۴ هـ.ق که سال درگذشت شاه علیرضا است قطب سلسله گردیدند. نورعلیشاه ضمن اینکه خود از مشایخ بود سیصد تن را اجازه ارشاد داد و این عمل برخلاف رویه فعلی سلاسل صوفیه است. سر جان ملکم در کتاب «تاریخ ایران» عده مریدان معصوم علیشاه را سی هزار نفر و عده ارادتمندان نورعلیشاه را شصت هزار نفر تعیین نموده است.

یکی از مشایخ نورعلیشاه میرزا محمد حسین رونقعلیشاه بود. معطرعلی نظام و نظامعلیشاه کرمانی از طرف «رونقعلیشاه» اجازه ارشاد یافتند و میرزا محمد تقی حکیم «مظفرعلیشاه» نیز از طرف نورعلیشاه بارشاد نائل و وی به میرزا صادق صدقی کرمانی و صدقعلیشاه اجازه ارشاد داد و ضمناً نورعلیشاه اول ضمن اینکه حسینعلیشاه را جانشین خود قرارداد مجذوبعلیشاه را جانشین حسینعلیشاه نمود. مطالب ذکر شده شمه‌ای بود از اعمال مشایخ که شیوخ طریقت خود نیز مشایخی

منصوب کردند. حتی نورعلی‌شاه فرمان قطبیت برای حسین علی‌شاه مینویسد و بعد اختیار تفویض مقام جانشین ویرا از او سلب کرده و از طرف خود اجازه ارشاد به چندتن تفویض کرد و کلیه سلاسل نعمه‌اللهی در ایران این اعمال را بدیده قبولی نگریسته اما خود، به مشایخ اجازه اینکه با افراد دیگر اجازه ارشاد دهند، ندادند.

بعد از مجذوب علی‌شاه حاجی زین‌العابدین شیروانی «مست علی‌شاه» بر مسند قطبیت جلوس کرد و مست علی‌شاه، رحمت علی‌شاه شیرازی را به جانشینی خود منصوب کرد. بعد از رحمت، حاجی میرزا کاظم تنباکوفروش اصفهانی [سعادت علی‌شاه] و نفر دیگر عموی رحمت، حاج آقا محمد [منور علی‌شاه] امام جماعت مسجدنوشیراز که محاذی درب ورودی شاه‌چراغ میباشد بود که به وعظ نیز میپرداخت هر دو تن مدعی قطبیت گردیدند و صفی در سوم شعبان سنه ۱۲۵۱ ه. ق در اصفهان متولد گردید. حاج میرزا حسن علی صفی علی‌شاه فرزند محمد باقر اصفهانی در سن بیست و یک سالگی در شیراز خدمت رحمت رسیده در معیت وی به کرمان رفته با دلالت فضل‌الله میرزا در ۱۲۷۲ ه. ق نزد رحمت علی‌شاه مشرف به فقر گردید [فضل‌الله میرزا فرزند شیخ علی نزد مست علی‌شاه مشرف به فقر گردیده بود و پس از فوت وی به رحمت پیوست و پیردلیل گردید و نواده دختری رحمت مسمات به صبیبه حاجیه خدیجه بیگم را بزوجیت خود در آورد]. صفی بدستور رحمت کتاب زبده الاسرار در اسرار شهادت وقایع کربلا را بنظم در آورد. صفی مدتی مدید در بیرونی منزل حاج آقا محمد در شیراز مقیم گردید. نواب علی‌شاه پیشوای

اسمعیلیه از هند، از منور علیشاه در خواست نمود مردم مؤتمنی را برای تجدید بیعت به هند اعزام دارد [در سلاسل نعمة اللہی معمول بر آنست که پس از فوت قطب سلسله، مریدان آن سلسله، نزد قطب وقت یا مشایخ وی مجدداً بیعت میکنند] لذا منور علیشاه، صفی را شیخ سیار نمود و به هند روانه ساخت. صفی از هند به مکه رفته و مجدداً به هند برگشت و زبده را در هند با تمام رسانید و علیشاه در بمبئی آنرا بطبع رسانید و بار دیگر صفی بعبات رفت و در مراجعت تصمیم گرفت که درد کن اقامت گزیند. دو سال در هند توقف نمود برای زیارت مشهد به ایران آمد. در سال ۱۲۸۸ هـ. ق که سال مجاعه بود در تهران توقف نمود. ابتدا در حیاط شاهی و بعد در پامناز سکونت گزید. محمد میرزا سیف الدوله فرزند عضد الدوله که فرزند فتحعلیشاه و برادر بزرگ عین الدوله بود بصفی پیوست و در ۱۲۹۴ هـ. ق زمینی را که بعضی گویند دو هزار زر ع بود اما آنچه اسناد ملکی در خانوادۀ صفی مشاهده شده هزار و هشتصد زر ع بوده و در باغ سپهسالار واقع است بصفی واگذار نمود که اکنون خانقاه و مزار صفی و منازل نوادۀ دختری صفی در آن زمین قرار گرفته است و خیابان صفی علیشاه و خیابان خانقاه و کوچه صفی در اطراف این زمین میباشد. زمانی که صفی در هند بسر میبرد علیشاه توسط صفی هدیه‌ای برای شیخ مرتضی انصاری فرستاد و صفی نیز با شیخ ملاقات نموده و هدیه پیشوای اسمعیلیه را تقدیم مرجع شیعیان جهان کرد صفی در حیاط شاهی در کوچه خدا بنده لو سکونت داشت سیف الدوله ساختمان خانقاه را ساخت آقا رضا حضور علی برادر کوچک صفی بود که در لباس روحانیت

بسر میبرد و از طرف صفی اجازه ارشاد یافت از جانب ناصرالدین شاه ملقب به شمس العرفا گردید صفی شبهای دو شنبه و جمعه جلسه فقری برپا میداشت پدر صفی آقا محمد باقر اصفهانی که بشغل تجارت اشتغال داشت مرید رحمت گردید و بعد دست ارادت به منور علیشاہ داد و مشهور به صابری بود .

کیوان قزوینی در [نه پرسش] که با مقدمه و حواشی این ناچیز در مہنامہ وحید و مجلہ خواندنیہا در سنہ ۵۱ ھ . ش منتشر گردیدہ است مرقوم داشته اند کہ صفی اظہار داشت کہ حضرت عیسی را در خواب دیدم کہ بمن گفت تو ہم مانند من بی جفت باش و من زن نگرفته و نمیگیرم اما دو سال بعد مخلفہ آقا مصطفی نوکر سراج الملک را گرفت و پسر صفی از متجددین این دورہ است صفی در موقع ارشاد با تاج درویشی روی پوست تخت قیمتی من نشست و آقا سید عبدالرحیم پیر ذلیل صفی بود و بعد پیر ذلیل وی ظہیر الدولہ گردید میرزا محمد حسین خان نصیر السلطان و ابو الفتح خان مؤید الدولہ و کیومرث میرزا عمید الدولہ و میرزا نصر اللہ خان دبیر الملک و میرزا محمود خان نائینی و حاجی ابراہیم نمازی و میرزا ابو تراب خان خواجہ نوری نظم الدولہ کہ معاونت کنت دومونت رئیس شہربانی وقت بود بدستور کنت نظم الدولہ را واداشت صفی را تحت نظر بگیرد اما بعد بہ صفی پیوست و مجذوب او گردید و افراد نامبرده بالا در زمرہ مریدان صفی بودند علیخان ظہیر الدولہ بدستور ناصرالدین شاه مأموریت یافت کہ صفی را تحت نظر گیرد نزد صفی آمد بعد منجذب گردید و در سنہ ۱۳۰۳ ھ ق

دست ارادت به صفی داد.

کتاب *خمسه حسینی* که در پانصد صفحه در مطبع سپهر شیراز در سنه ۱۳۲۳ ه.ق بطبع رسید در شرح حالات خانواده رحمت‌علیشاه که قزوینی‌الاصل بودند نوشته شده و صفی مقاله‌ای در آن دارد که برتری و حقانیت (منورعلیشاه) را بر (طاووس‌العرفا) برشته تحریر در آورده است و باز صفی در دیوان خود که بکوشش منصور مشفق به چاپ رسیده است در صفحه ۱۲۵ کنایه و تعریضی به ملاسلطان گنابادی وارد ساخته که از جهت حفظ عفت قلم از تکرار آن اشعار خودداری میکند.

کیوان قزوینی در کتاب [بهین سخن] در صفحه ۲۰ مرقوم داشته‌اند که: «صفی برای حاج آقا محمد خدمات نمایان کرد و در هند و تهران نامش را بلند و رقیبانش را پست نمود و (منورعلیشاه) در سفر مشهد در بدو ورود به تهران، صفی استقبال و مهمانداری ملوکانه از او نمود که او گمان اندوخته بوی برد و بهانه چید و ویرا عزل کرد صفی خود مدعی قطبیت گردید و از پیش برد مرتضی خان میگفت که عزل بر سر مداخل صفی‌علیشاه از مردم تهران بود که حاج آقا محمد خواست از او بگیرد و او نداد».

در منزلی واقع در کوچه بربریه‌ها جلسه‌ای فی‌مابین صفی و حاج آقا محمد برپا گشت علت اختلاف وجود عبدعلیشاه کاشی بود که شیخ‌المشایخ سلسله بود و مدعی گردید صفی شیخ سیار است و نباید بیش از شش ماه در تهران سکونت کند و نامه‌های متعدد به (منورعلیشاه) نوشت منور در صدد اخاذی از صفی برآمد و صفی تمکین ننمود لذا در این جلسه حاج آقا محمد عبارات از شان خود برداشته بزمین افکند و

گفت از این لحظه بیعت خود را از صفی پس گرفتم عبدعلیشاه اظهار کرد تکلیف مریدان چه میشود؟ منور علیشاه گفت میباید نزد مشایخ مجاز تجدید بیعت کنند در این لحظه صفی انگشتر خود را از انگشت دست خویش خارج ساخت و گسیختگی خود را از تبعیت (منور علیشاه) اعلام داشت و از همان جلسه سلسله نعمة اللہی صفی علیشاهی پدید آمد و کلیه ارادتمندان صفی بیش از پیش به صفی عشق ورزیدند چون حاج آقا محمد کاری از پیش نبرد و در صد دبر آمد که از صفی دلجوئی کند اما اختلاف و بد گوئی اطرافیان (منور علیشاه) از صفی کار را بجائی رساند که دیگر صفی بسوی مرشد قبلی خود برنگشت و روز افزون شهرت فراوان یافت.

صفی بوای ورود به تشریف فقر يك غسل و پنج وصله میگرفت و در حضور مریدان دستگیری میکرد پیر دلیل یا سید عبدالرحیم بود یا ظهیر الدوله و ذکر قلبی که تلقین میکرد (هو الله) یا (الحی بود) که ذکر حیات نامند و ظهیر الدوله ذکر ذات (الله) را تعلیم میداد صفی در علم عرفان و آداب درویشی بر دیگر اقران مزیت و برتری داشت صوفیه منازل سلوک را چهل یا صد و یا هزار مرحله دانند و بزبان فلسفه اشراق تمامی این مراحل را چهار سفر دانند .

سفر اول من الخلق الی الحق

سفر دوم من الحق الی الحق

سفر سوم بالحق فی الحق

سفر چهارم من الحق الی الخلق که اسفار اربعه نامند.

درویش غلامحسین کرمانی پدر مشتاق و درویش خلیل هم‌سفر
صفی به‌هند بود صفی در زبدة‌الاسرار در صفحه ۹۶ و ۹۷ گفته‌اند :

شب زمر شد صبح اعنی صبح نور

زو منور عصر عارف در ظهور

شمس رحمت را ولی اندر ظهور

خسوانی از ماه منور نیست دور

از منور شاه فاضل سرکشند

لیک با بوجهل جاهل دلخوشند

زبدة‌الاسرار در سنه ۱۲۸۹ هـ.ق در بمبئی بطبع رسید.

صفی سه‌روز قبل از مرگ خود محقر را جمع نمود و میرزا محمود
خان (حیرت‌علیشاه) نائینی را به جانشینی خود منصوب کرد که
ظهیرالدوله پشتیبانی از وی کند و در حوض‌خانه که صفی همه‌روزه با
جمع‌میریدان در کنار آن می‌نشست دستور داد سردابی کنده ویرا دفن
کنند و صفی روز چهارشنبه بیست و چهارم ذی‌القعدة سنه ۱۳۱۶ هـ.ق
در گذشت و آقا میر محمد علی مجتهد لاریجانی نماز بر صفی خواند و در
حوض‌خانه مدفون گردید صفی چهار همسر اختیار کرد بانو شادمند
همسر صفی بود که پسران وی میرزا حاج آقا شادمند و میرزا رضاخان،
ربیب صفی بودند و همسر دیگر صفی عالیه‌خانم که دختری از صفی داشت
که در زمان حیات صفی در گذشت و عالیه‌خانم در سرزایمان فوت کرد
و همسر سومی، خانم بزرگ که از این بانو دو فرزند بجا ماند اول بانو
شمس‌الضحی که در فوت پدر سه‌ساله بود و در تاریخ چهاردهم آبان‌ماه

سنه ۱۳۵۴ ه. ش در گذشت و در قبرستان ظهیرالدوله مدفون گردید مادر صفی که باوی بسر میبرد در خانقاه صفی تدفین گردید . و بچه دیگر نورالدین شاه (منیرعلی) که در ۱۳۱۶ ه. ق متولد و در سنه ۱۳۳۸ ه. ق خودکشی کرد و در ماهان جنب قبر میرزا محمودخان مدفون گردید رجال عصر که در زمره مریدان صفی بودند بعد از فوت صفی نهصد تومان جمع آوری کرده به تعمیر خانقاه و مخارج ورثه صفی مقرر داشتند .

کیوان قزوینی^(۱) در کتاب راز گشا صفحه ۴۵ مرقوم داشته اند که بصفی عایشاه دست ارادت دادم و در آن ایام صفی تفسیر قرآن را بنظم در آورد و طبع شعروی عالی بود و در آن دوران در بین اقطات سرودن اشعار منحصر بصفی بود و روزی اشعار تفسیر آیات قبله را بدستور وی می خواندم و حاضران در آن جلسه گوش میدادند و خواندنم مورد پسند وی قرار گرفت و بیت زیر را بدیخته سروده و خطاب بمن کرد و گفت:

۱ - عباس کیوان قزوینی در عصر روز چهارشنبه ۱۲۷۷ هجری قمری در شهرستان قزوین متولد گردید. پس از قرا گرفتن مقدمات بسطح و اندکی درس خارج در سنه ۱۳۰۰ هجری قمری بتهران عزیمت کرد. و پس از شش سال بعثیات سفر کرد و به مقام قطبیت رسید و در اواخر حیات خود به گیلان آمده در لنگرود رحل اقامت افکند و در روز جمعه ۱۹ شعبان ۱۳۵۷ ه. ق فوت کرد.

این سبیل فقر خود را بعد از این دیگر مزین

ایکه هر روزی بروی منبری بالاستی

و فردای آنروز خلوت نموده بمن اجازه شیخیت داد و فرمان را بدست خودش نوشت... و من با اجازه از جانب او رفتم بعبات برای درس اجتهاد و در آنجا درس خواندم و درس دادم و ارشاد هم کردم و باز در کتاب بهین سخن در صفحه ۳۵ نوشته‌اند که یکروز منم درسنه ۴۰۳۰۵ ق در مجلس دیگر جوش صفی بودم جزء مهمانها و خادم مجلس ظهیر الدوله بود که از دست صفی علیشاه و ناپو گوشت میگرفت با بوسیدن دست او میامد رو به مهمانها و به هر يك لقبه ای میداد با بوسیدن دست هم دیگر و مهمانها آنرا مائده بهشتی دانسته بعضی همانجا میخوردند و بعضی میبردند من بردم و تا چند روز بعنوان تبرک ذره ذره میخوردم و صفی علیشاه دید که بعضی میخورند گفت که خودتان را سیر نکنید غذا میآورند و پس از تقسیم دیگر جوش غذاهای ملوکانه آورده چیدند که سفره پر شد از غذا و خیلی از اندازه مهمانها بیشتر بود و این مهمانی واقع شد در خانه اول امین الدوله که منشعب میشود از راسته بازار پامنا رو به مشرق و آنوقت هنوز خانقاه او ساخته نشده بود.

در کتاب (ظهور الحق) تألیف فاضل مازندرانی جلد هشتم در

صفحه ۵۱۷ بدروغ مرحوم شیخ هادی نجم آبادی را در زمره با بیان

قلمداد کرده است و اضافه میکند که عبدالبهاء لوحی برای وی فرستاده

است این فاجیز در این مورد تحقیق کافی معمول داشته و شیخ را برتر از باب و بهاء میدانند و تقریرات شیخ به شاگردان خود که از افاضل نامدار ایران بودند بنام «تحریر العقلاء» بطبع رسیده است و در همان رساله باب و بهاء را رد فرموده و به اسلام صحیح دعوت نموده است استاد بزرگوارم کیوان قزوینی باین بیمقدار فرمودند اگر شیخ‌های در صدد براه انداختن بساط قطبیت بود از همگسی پیشی می‌جست و در مراتب علمی وزهد و تقوی بی‌بدیل بود فاضل مازندرانی در صفحه ۵۱۴ کتابش نوشته است که وقتی کتاب ایقان بهاء، بنظر صفی‌علیشاه رسید رساله‌ای برد آن نوشت و بعکا فرستاد و این عمل در سنه ۱۳۱۱ ق. بانجام رسید در همین اوقات حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی رساله صفی‌رابنام (نجم‌العرفان فی رجم من اعترض علی‌الایقان) در بمبئی طبع و منتشر ساخت و در ضمن گفتار عبدالبهاء آورده است که عباس افندی در پاسخ گفته است: «این عباد واقفند که باطایفه‌ای و نفسی کلفتی نداشته‌ام» عباس افندی قادر به پاسخ نبود کتاب مائده آسمانی جلد پنجم تألیف عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۱۷۱ باب چهارم مینویسد که عباس افندی گفته است: «در خصوص صفی‌علیشاه چون از تهران بعضی از احبای الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفتند در محافل و مجالس افتخار مینمایند و استهزا به‌امر میکنند و اصرار دارند که جوابی مرقوم گردد شما میدانید این عبد اینگونه کلمات ردیه را سبب اعتلاء امر میدانم علی‌الخصوص از نفوسی که ملتفت عبارات لفظیه نیز

نباشند رد آنچه از این قبیل است هر چه بیشتر بهتر است منکرین و رادین اول منادی حق هستند مثل ردیه ابن اثیم (مراد حاج محمد کریمخان کرمانی پیشوای شیخیه است) این نفوس اهمیتی نداشته و ندارند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بررد نوشته و نعره زنان فریاد کنند، چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود مغرضین و منکرین و رادین عظیم و کثیرتر گردد و کل سبب اعلاء کلمة الله است شما دعا نمائید که خدا از این رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است انتهی لوح ابن اصدق.

نوشته صفی فوق العاده اثر بخشیده که بهائیان از اطراف و اکناف به حیفا واقع در اسرائیل برای عبدالبهاء نامه نوشته و مصرأ تقاضای جواب شافی و کافی نمودند که باز در صفحه ۱۷۲ تا صفحه ۱۷۴ لوح دیگری نوشته و فاضل مازندرانی اشاره نموده که عیناً نقل میگردد:

هوالله

ای منجذب نفحات قدس تا بحال دوسه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردیده رسیده و خواهد رسید در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفند که با طایفه و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه عارف خواه منحرف خواه متصوف نه بیرحم مفتی هستیم که بخون آزادگان رقم زنیم و نه بیشراف قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه بیمروت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم

که با هر ناطقی در ستیزیم و نه عارف کاملیم که ندای حق را در ذرات کاینات استماع کنیم و در سده انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کوپالیم که دوهزار حدیث مسلسل روایت کنیم بلکه غریبیم و اسیریم و ساده و فقیریم و حقیر و ذلیل در گاه رب قدیریم بی سرو سامان او هستیم و بیچاره و بیدرمان از هر سری سر او جوئیم و از هر افقی نور او طلبیم با جمیع ادیان به کمال روح و ریحان روش و سلوک نمائیم و با کل بتمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم نه زحمت مأمور بدوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما به کمال عرفان ایشان مقرومترفیم چه کنیم قسمت چنین بود و نسبت چنان عند لیب حزین راناله وزاری آموختند و مرغ رنگین راناز و طنازی فاخته جان سوخته را با آه و این قرین نمودند و طاووس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند و پروانه را سوختن مقصود اینست که مادر ایشان نظر حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور و پنهان ماند ملاحظه میکنیم که احوالات مختلف است و مقامات بیشمار عارفان و واقفان را حالات مختلف چنانچه شیخ سعدی میگوید :

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم

باری به هیچوجه پایی ایشان نشوید ان الانسان علی نفسه بصیراً^۱

(۱) - این عبارت را عبدالبهاء از قرآن کریم اقتباس کرده و بغلط آورده

است (بصیراً باید بصیر باشد) اصل آیه کریمه چنین است: بل الانسان علی

نفسه بصیر، ولوالقی معاذیرہ (القیامة - ۱۴ و ۱۵)

و ان القی معاذیره آن رساله را یکی از احباء الله مرقوم نموده بود تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است امیدوارم کل ازماء معین انصاف بنوشند ابد اجدال جائز نه والبهاء عليك ع.ع (دوعین علامت اختصاری عباس و عبدالبهاست). از این پاسخ استفاد گردید که حوصله بر بهائیان تنگ گشته و نامه‌های متواتر به نزد عباس افندی فرستادند و او در پاسخ، صفی را ستوده و عرفان را تأیید نموده و مکاشفه برای صفی قائل شده معنی حدیث را بزعم خود که خلاف نظر صفی است نگشوده! و مخالفت امثال صفی را موجب پیشرفت بهائیت دانسته با الفاظ بازی کرده و اگر سکوت پیشه میساخت بهتر بود زیرا رساله صفی در مورد اساس مکتب بهائیت است نه شخص عبدالبها که گوید: اسیریم و ذلیلیم! کثرت نامه‌ها از بلاد ایران به عباس افندی وی را ناچار ساخت که یکبار دیگر پاسخ گوید، در کتاب (مائدة آسمانی) جلد نهم تألیف اشراق خاوری بصورت (پلی کپی، در ۱۵۷ صفحه میباشد) مطلب ۴۵ صفحه ۶۱ در مورد عدد دوازده چنین نوشته است:

قوله الاعلی:

«صفی علیشاه مطلع بر سر و حکمت این مسئله هستند ولی نظر به حکمتی این سؤال را نموده‌اند لذا نظر به آن حکمت جواب داده میشود بنویس که اولاً چون آفتاب اثر را در فلك بروج دوازده برج مقرر است لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم

در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد چه که تثلیث را کہ حقیقت ولایت است چون در تربیع کہ حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر میگردد اینست کہ منجمان می گویند ان التثلیث عین التربیع و دیگر آنکہ چون حروف کلمه توحید، کہ لا اله الا الله است و کلمه نبوت، کہ محمد رسول الله است ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الہیہ چنین بود کہ مظاهر ولایت کہ عبارت از تفضیل اعمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردند تا ہر حرفی در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند لانہم حروف کلمہ التوحید و نجوم سماء التفرید و بدور افق التعریف و هذا من السنی الالہیہ فی الظہورات الاولیہ عمارای یوسف فی المنام بان سجدت له احدی عشر کو کباً و هو الثانی عشر نقیباً فہم كانوا بروج الحقیقۃ العرفانیہ و حروف کلمہ الوحدانہ فی ذلک الزمان و كذلك فی کور المسیح علیہ السلام کان عدد الروحانیین النورانیین حضرات الحواریین اثنی عشر نفساً و كذلك تعقلت بل تحققت بارادۃ رب القدر فی کور سید البشر بائمة الحق اثنی عشر فہم نجوم زاہرہ و بدور لامعہ و سرج ساطعہ و بروج عالیہ فی سماء الانوار و فلک الاسرار ع. «این عبارت خود مغایر دعاوی خدا یا نہ بہاغو عبدالبہاء بودہ و موافقت با مذهب شیعہ اثنی عشریہ دارد ہر چند دلیل وی علیل و مقتبس از باطنیہ است!

طبق تحقیقاتی کہ این ناچیز بعمل آورده بساط قطبیت صفی، فرج مبارک با بائیت و شیخیہ و بہائیت بود و ہر کس کہ طالب

درویشی بود آن‌ا ویرا مشرف به فقر می‌کرد! چون از وی علت رامی پرسیدند پاسخ می‌داد: اگر صوفی نشوند بایی نخواهند شد! صفی سرسختانه با باییت مبارزه نمود و از طرفی ازلیها در «انجمن اخوت» راه یافتند وضعی پیش آمد که در آثار مشایخ و جانشینان صفی و آثار منتشره از انجمن اخوت اشاره‌ای در این مورد نشده است.

این ناچیز به انجمن اخوت و ورثه صفی در مورد رساله «نجم العرفان» مراجعه کرده نتیجه‌ای بدست نیامد یا احفاد صفی نخواستند مدرکی علیه باییت ارائه دهند.

تومان آغا (فروغ الدوله) مشهور به ملکه ایران دختر ناصرالدین شاه در ۱۲۹۷ هـ. ق همسر ظهیرالدوله گردید و صفا تخلص میکرد و در ماه رمضان ۱۳۳۵ هـ. ق در گذشت.

ظهیرالدوله در ۱۳۰۳ هـ. ق به صفی پیوست، نقش مهر صفا (صفا علی) بود عباس افندی چون خود قادر به پاسخگویی صفی نیامد لذا به نعیم شاعر بهائی دستور داد که پاسخ صفی را بدهد و نعیم شاعر سدهی در کتاب «احسن التقویم یا گلزار نعیم» چاپ سنگی که در هند به طبع رسیده است در صفحه ۴۸ نوشته است که نعیم رساله استدلالی (بعداز سه سال از انتشار رساله صفی در سنه ۱۳۱۴ هـ. ق) نوشته اما پاسخ نعیم درج نگردیده است!! صفی علیشاه بعد از برگشت از هند دو امر را وجهه همت خود فرض کرد اول مبارزه بابهاثیت و ازلی‌ها و شیخیه دوم تربیت رجال عصر برای تشکیل فرما سونری او درویشی پرده استتار بر این

۱۲۹۸۵۶

اعمال بود در کتاب صد و دو مقاله تاریخی از دکتر خلیل ثقفی اعلم الدوله که مکتب ارتباط با ارواح وسیلہ وی از پاریس به ایران آمد و حکایت راجع به کرامات صفی دارد کہ ہر دو حکایت دال بر تیزہوشی و کیاست صفی بودندہ قدرت روحی او و اضافہ نمودہ کہ شیخ غلامرضا در حضور صفی مثنوی و تفسیر صفی را با صوتی خوب میخواندہ و در زمان حیات صفی در گذشت.

تاج خانم کہ دارای دختری یازدہ سالہ از صفی بود در گذشت و در مقبرہ صفی مدفونست ملکہ ایران دختر ناصرالدین شاہ و ہمسر ظہیر الدولہ در سرسرای مقبرہ صفی مدفونست و برادر صفی در حیاط خانقاہ مدفونست اینک بشرح و معرفی آثار صفی میپردازیم :

صفی آثار بسیاری دارد از آنجملہ بحر الحقایق است کہ در حاشیہ آن کتاب میزان المعرفہ مطبوع است. بحر الحقایق در شرح اصطلاحات عرفا است کہ بر رسالہ شاہ نعمت اللہ در این مورد ارجحیت دارد، در طریقت گفتہ است:

طریقت مسلک سلاک را هست تو گو مخصوص خاصان الہ است
در معنی شیخ گوید :

مراد از شیخ باشد مرشد راہ ز حال خلق و عیب نفس آگاہ
در معنی شہود گوید :

شہادت رؤیت حق است بر حق کہ بینی بی تقید وجہ مطلق

در معنی تصوف گوید :

تصوف عجز و فقر و انکسار است نه اظهار علوم و افتخار است

در معنی خضر و الیاس گوید :

مراد از خضر، بسط رهرو است چنانک الیاس هم قبض عیانست

درباره ذکر حیات و حبس نفس گوید :

بهر وصفی که باشد زنده هر شیئی در او دارد تجلی اسم الحی

کنی گر نقش قلب این نام نیکو ز گلزار حیات حق بری بو

دران حبس نفس شرطیست وارد دگر ضبط حواس و هم واحد

در باره ذکر نفی و اثبات (لا اله الا الله) گوید :

دگر ذکر که باشد نفی و اثبات به ذات اشیاست زان منفی بالذات

دارا شکوه در کتاب (حق نما) ذکر نفی و اثبات را آورده و آنرا «برد

وزد و برد» نامیده است .

کتاب میزان المعرفة اثر صفی به نثر نوشته شده است که به عنوان

نمونه چند جمله نقل میگردد : «تکلیف انسان عموماً تحصیل و تکمیل

آدمیت است و آن منحصر به حفظ آداب ظاهر و سلوک باطنست آداب

ظاهره پاس مراتب شریعت است و سلوک باطن عمل به مراسم تصوف

و طریقت یعنی سلب اوصاف حیوانیت از خود و کسب اخلاق انسانیت

است، جمعی به لباس تصوف ملبس شدند و گروهی به اسم تصوف

خلوت گزیدند که معروف معاریف دنیا شوند» .

دیوان غزلیات صفی، تا کنون بہ کرات بہ چاپ رسیدہ و ہادی مولوی رشتی از مشایخ این سلسلہ مکاتیب صفی را در مقدمہ دیوان آورده کہ اختلاف صفی با حاج آقا محمد بہ روشنی در آن بیان گردیدہ است در صفحہ ۱۱ مقدمہ کتاب کہ دیوان از جانب منصور مشفق بطبع رسیدہ نوشتہ است: «بابیہا تفسیر صفی را مانع خیالات فاسد خود میدانند از آنکہ تفسیر را ہر کس بخواند دیگر گوش بہ مزخرفات بابیہ نمیدہد». در صفحہ ۱۳ حسنعلی صفی (صفیہ علیشاہ) بہ آقا محمد تقی محلاتی نوشتہ است: «جناب حاجی آقا محمد دوسہ سال قبل آمدند بطہران فقیر ہم نظر بہ حقوق سابقہ آنچه تکلیف خود در تشریف فرمائی ایشان میدانستم عمل نمودم».

و در صفحہ ۱۴ نوشتہ اند :

«حضرات شیخیہ میگویند : اطاعت رکن رابع واجب است ہر کس نکند از اسلام خارج، بابیہ میگویند: امام زمان ظاہر شد ہر کس قائل نباشد و شک کند حیوانست یا کافر نادانی»

حاجی ملا محمد حسن (مراد عبد علیشاہ کاشی است) بہ حاجی آقا محمد گفت مجلسی برپا کردہ بگوئید حاجی میرزا حسن معزولست . صفی گوید: درویشی کہ شیخی شدہ باشد اگر خواست بر گردد درویش شود راہش ندهید و از خود برانید اگرچہ فرزندان شما باشند اطفال خود را بہ مکتب شیخیہ نفرستید ذکر مطالب بالا تأیید گفتار این ناچیز است کہ صفی بہ مبارزہ باشیخیہ و بابیہ و بہائیتہ برخاستہ بود .

اولین بار این بيمقدار دريافت که نام صفي، حسنعلی بوده است نه حسن، در میان اعراب حسنعلی یعنی حسن فرزند علی اما در ایران تولى به حضرت علی ع است .

مخمس معروف صفي در ديوانش که شهرت بسزائی دارد بشرح زير است :

خواهم ايدل محو دیدارت کنم جلوه گاه روی دلدارت کنم
واله آن ماه رخسارت کنم بسته آن زلف طرارت کنم
در بلای عشق دلدارت کنم

صفي در آثار خود از ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه و اتابك تمجید نموده است در ضمن بررسی به کتب صوفیه برخوردیم به کتاب سلسله - النسب صفوی تالیف شیخ حسین پیرزاده زاهدی از احفاد شیخ زاهد گیلانی در صفحه ۵۶ ابیاتی از سلطان علی، جد شاه اسمعیل صفوی نقل کرده که معلوم گردید صفي مضمون این مخمس را از سلطان علی گرفته است که اینک اشعار سلطان علی نقل میگردد :

عاشقم گشتی پریشانتم کنم آنگهی بیجان و بی‌مانت کنم
آتشی در خرمن سیرت زنی همچو رندان مست و جیرانت کنم
گر بموئی در ره ما رهبری رهنمای جن و انسنت کنم
بندگی کن تا بیابی سلطنت بنده گردی باز سلطانت کنم
دل چه بستی اندر این دنیای دون عاقبت روزی پشیمانتم کنم
گر چو ابراهیم بت را بشکنی اندرین معنی مسلمانتم کنم

گر ز لذتها شود خالی دلت بر سر این سفره مهمانت کنم
 ای علی در صحبت مردان نشین تا ترا از زمره ایشانت کنم
 البته مخمس صفی زیباتر و دلنشین تر است اما اساس هر شعری
 مضمون آن میباشد دیگر از آثار صفی رساله عرفان الحق است که
 بهزینه حاج سیف الدوله بطبع رسید در صفحه ۴ مرقوم داشته: بدانکه
 ذات حق صرف هستی است و هستی به حقیقت یکی است .
 در صفحه ۱۰ می نویسد : طریقت ترك آمال است و تصحیح
 خیال و تبدیل نقص بکمال .

در صفحه ۱۲ می گوید: مرشد اول از خود مردو ثانی مردم را به خدا برد.
 یکی دیگر از آثار صفی ، کتاب «زبدة الاسرار» می باشد که
 مطلع آن بیت زیر است :

مطلع دیوان اسرار قدیم هست بسم الله الرحمن الرحیم
 در پایان کتاب سروده است :

آفرینش سر بسر مرآت تست مثبت ذات هو عین ذات تست
 درباره حاج آقا محمد منور علیشاه که صفی از وی برید و خود سلسله

نعمة اللهی صفی علیشاهی را بر پا کرد در صفحه ۵۳ فرموده است :
 از منور شاه فاضل سر کشند لیک با بوجهل جاهل دل خوشند

صفی درباره خود چنین مدعی گردیده است :
 هزار دور از سپهر چو بگذرد گه شود
 که تا يك آدم بد هر صفی علیشه شود


و باز سروده است :

صاحب دم اندرین دوران منم حیدرم من حیدرم من حیدرم!
و درباره ناصرالدین شاه چنین اظهار نظر کرده است:
ناصرالدین شاه دو قرنست آنکه باشد شهریار

این چنین شاهی بماند قرن‌ها در روزگار!

صفی در تفسیر و آثار خود مشکلات و ایرادات بایه را به دین اسلام، با تعبیرات عرفانی جواب داده و هم خود را صرف مبارزه با بایه نموده بود، مزار صفی از طرف حاجی سیف الدوله که حاکم ملایر و از مشایخ صفی بود در سنه ۱۳۲۴ هـ. ق بنا شد و توسط معمار حاجی حسین گنبد و بارگاهی بساخت که هفت متر ارتفاع و دوازده ستون دارد و بعد يك متر کاشیکاری نموده و با خط عمادالکتاب در سنه ۱۳۳۲ هـ. ق با خط نستعلیق زیبا و برجسته مخمس صفی را (خواهم ایدل محو دیدارت کنم) نوشته است و عکسهای برجسته صفی و حاجی سیف الدوله و سعدی و شاه نعمه‌الله و نورعلیشاه و شمس و حافظ و سلطان سلیم را در بردارد و آینه کاری زیبا دارد و اینک مقبره صفی محل زیارت پیروان وی است و حاجی سیف الدوله در مزار صفی مدفون نیست و اکنون همه روزه خانقاه صفی محل برگزاری مجالس ختم زنانه و مردانه است و از هر ختمی سه هزار تومان دریافت میکنند و این سلسله عملاً از بین رفته و قطبی ندارد و چند تن مدعی شیخی در این سلسله هستند.

صفی چهار همسر داشت که در آخر حیات وی فقط همسر آخرین وی مسمات به بانو هاجر صابری که در فوت صفی بیست و پنج سال از سنش میگذشت در قید حیات بود که در لیله دوازدهم مهر ماه سنه ۱۳۴۵ هـ. ق

۲۹.۱۱۴	۱۳۳۴
	
نام نواز الدین شاہ پر حضرت جعفر علیہ السلام کے قریب سے	
سن توئمہ سال ۱۴	
بلد لاہور	
تاریخ تشریف ۱۸ ۱۳۳۴	
برہم کس لازم است کہ ہمیشہ تعرفہ خود را با خود داشته باشد	

تعرفہ قبولی پسر صفی نژد ظہیر الدولہ

در گذشته و در مقبره ظهیرالدوله مدفون گردید از این همسر دو اولاد بجای ماند ارشد آندو خانم بنت الولی شمس الضحی بود که نزد ظهیرالدوله مشرف بفقر گردید و در فوت پدر سه ساله بود و این خانم بعدها بزوجیت مهندس محمود نشاط در آمد که دو دختر و دو پسر از وی باقی ماند که باسامی بانو صفیه و صفی قلی و دکتر حسینعلی و بانو نسرین صفی دخت نشاط میباشند و اولاد دیگر صفی نورالدین شاه بود که در هنگام فوت پدر قرب یکساله بود و در سن نوزده سالگی نزد ظهیرالدوله مشرف بفقر گردید و در جوانی در اثر ابتلا بعشق دختری خود کشی کرد و در جوار مزار میرزا محمود خان که خود را جانشین صفی میدانست در ماهان کرمان مدفون گردید صفی دختر دیگری بنام نورالهدی داشت که در سن یازده سالگی در ایام حیات پدر در گذشت. نورالدین شاه اجازه ارشاد یافت.

اینک مشایخ صفی را ذکر میکنیم:

- ۱- ظهیرالدوله
- ۲- میرزا محمود خان نائینی
- ۳- معصوم خان کرمانی
- ۴- حاجی محمد ابراهیم نمازی
- ۵- میرزا عبدالکریم منصور شیرازی
- ۶- وحدت در یزد
- ۷- نواب شمس در یزد
- ۸- سید حسینی در هند

۹۔ نایب الصدر در سمنان

۱۰۔ حاجی سیف الدولہ

۱۱۔ سید المشایخ قمشہ ای

۱۲۔ آقارضا شمس برادر صفی

۱۳۔ کیوان قزوینی در بین النہرین

صفی برای افرادی کہ مشرف بفقر میشدند اوراد و تعقیبات زیر را تعیین نمود این تعقیبات را آخوند ملا محمد تقی حکیم ملقب بہ مظفر علیشاہ در رسالہ کبریت احمر نوشته کہ سلاسل نعمۃ اللہی از آن استفادہ نمودہ فتو کپی خط صفی در دسترس این ناچیز است کہ در صفحہ ۳۲ عیناً گراور شدہ و متن آن ذیلانقل میگردد :

«بسم اللہ العلی الاعلی چون از خواب بیدار شود قبل از تکلم ۱۴ مرتبہ صلوات ۱۴ مرتبہ ذکر قلبی را بزبان بخواند بعد از نماز صبح آیۃ الکرسی و تسبیح و جبرئیلیہ و چہار اسم نادعلی با تکرار اسم مبارک و صلوات کبیر یک مرتبہ و ہفتاد لافتی و ۲۲ مرتبہ آیہ قدرت و یکصدودہ مرتبہ یونسیہ و سجده و زیارتین و بعد فاتحہ از جهت ترویج ارواح انبیا و اولیا و اصفیا و فقرا بخصوص خاتم انبیا و علی مرتضی و فاطمہ زہرا و سایر ائمہ ہدی صلوات اللہ علیہم اجمعین و جمیع مشایخ ائمہ اثنا عشریہ بخصوص شیخ راہ ما فاتحہ یک حمد و سہ قل ہواللہ و بعد از نماز ظہر آیۃ الکرسی و تسبیح و بعد از نماز عصر آیۃ الکرسی و تسبیح و ہفتاد جبرئیلیہ و سجده و زیارت و همچنین

در مغرب و عشا بعلاوہ دور کعت نماز و تیرہ و فاتحہ بنہج مذکور و در وقت خواب آیۃ الکرسی و تسبیح و نادعلی و صلوات کبیر و نقش سینہ و پیشانی و بہتر این است کہ با وضو رو بقبلہ خوابیدہ باشد و در وقت دیدن روشنائیہا آیہ جل جلالہ الی آخرہ و در وقت لباس پوشیدن و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون و در کمر بستن لافتی این است اوراد موظفہ، خداوند توفیق دہد و این فقیر التماس دعا دارم میرزا حسن ملقب بہ صفی علی محل امضاء»

و در حاشیہ با خط دیگری مطالب زیر نوشته شدہ است:

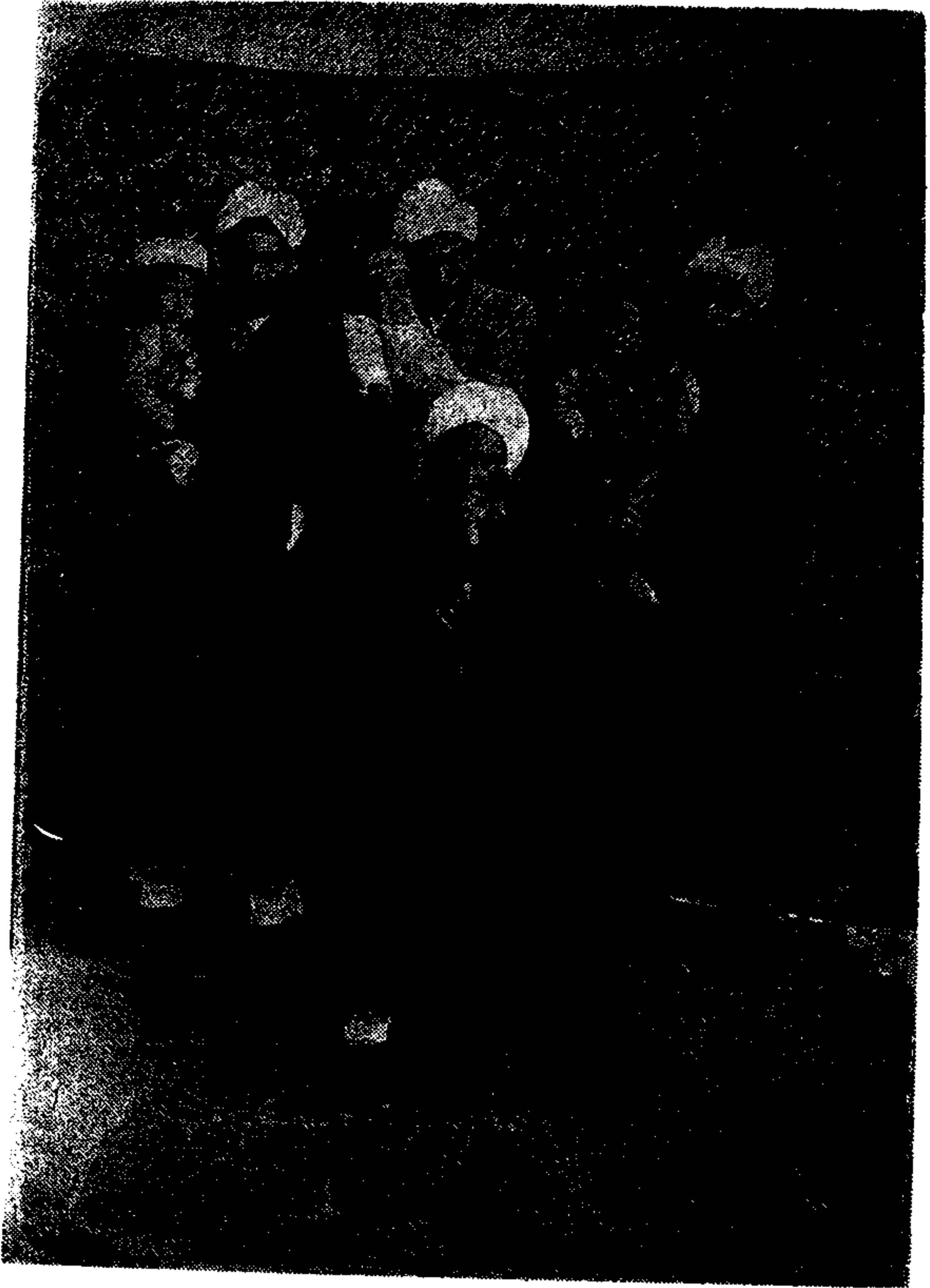
«حق تعالی بر عمر و عزت و عافیت یار با جان و ایمان ہم عنانم علیخان ظہیر الدولہ بیفزاید ہمین اوراد را سالہا بطالبین تلقین نماید و روح فقیر را بیادی شاد فرماید و السلام علی من اتبع الہدی و اجتنب الغی والردا میرزا حسن صفی علی محل امضاء»

این حاشیہ تاریخ ندارد و با خطی زیبا تر از خط متن نوشته شدہ و در نامہ صفی غلط املائی نیز دارد بعد از صفی چند تن از مشایخ وی مدعی جانشینی گردیدند کہ بشرح آن میپردازد: میرزا عبدالکریم ملقب بہ معروف علیشاہ متخلص بہ منصور اہل شیراز کہ دیوان اشعارش بنام دیوان منصور بطبع رسید فرزند حاجی فتح اللہ شیرازی کہ بہ شغل تجارت اسب اشتغال داشت منصور پیادہ، از شیراز بتهران آمدہ در پامنار بحضور صفی رسید و چہار سال تمام در یکی از حجرات خانقاہ صفی عزلت پیشہ ساخت و بدرجہ ارشاد نائل آمد و مأمور شیراز گردید

و خانقاهی در نزدیکی مسجد آقا قاسم در محله سردرک برپا نمود و خود در زیر زمین آن خانقاه مدفون گردید مردی خلیق و بر سرداعیه جانشینی صفی با کسی معارضه نمی‌کرد بعد از وی قاسم توانگر بر مسند وی جالس گردید توانگر لقب طریقتش (نور علی) بود توانگر در ده بید از توابع شیراز در سوم رمضان ۱۳۱۶ هـ ق متولد گردید مدت‌ها در شهربانی و ژاندارمری و اداره دارائی فارس خدمت نمود مردی تندخو و داعیه‌های گزاف داشت.

نفر دوم که داعیه جانشینی صفی بهمزد میر معصوم خان کرمانی بود که میر امداد حسین هندی را که در رشت سکونت داشت بجانشینی خود منصوب نمود و بعد از وی محمد حکمیان (رحمت علیشاه) که در تهران مقیم و خدمتگذار جزء وزارت خارجه بود بجانشینی وی برگزیده شد و عده‌ای از رجال عصر به‌وی گرویدند مردی امی بود در هفتم شهریور سنه ۱۳۲۷ هـ ق در گذشت و محمد عنقا پدر صادق عنقا که ذکرش در سلسله اویسی بمیان آمده است در زمره مریدان حکمیان بود.

نفر سوم که مدعی جانشینی صفی گردید و عده کثیری ویرا جانشین به حق صفی میدانند حاج سید محمود خان نائینی (حیرت علیشاه) است که صفی سه روز قبل از مرگش مشایخ و خواص مریدان را احضار کرد و محمود خان را جانشین خود قرارداد و گفت ظهیر الدوله باید پشتیبان وی و فقرا باشد اما سه روز بعد از فوت صفی دبیر الممالک و میرزا دانی



صفی بادو دختر و یک پسرش

(دائی که خالوی مهندس نشاط بود که این مهندس بعدها شوهر بانو شمس الضحی دختر صفی گردید). بحمايت از ظهير الدوله بنای بدرفتاری و اهانت و ایداء نسبت به سید محمودخان گذاردند که از ذکر جزئیات خودداری مینماید محمودخان بماهان کرمان عزیمت نمود محمودخان در سنه ۱۳۱۱ ق.ه بمقام ارشاد رسید و در سنه ۱۳۳۸ ق.ه فوت کرد و در ماهان کرمان در خانقاه خود مدفون گردید اجازه صفی در مورد محمود خان بشرح زیر نقل میگردد :

«هو المستعان بعد از حمد خالق منان و درود بر روان عظیم البرهان هادی انس و جان و خلفای هدایت نشان آن بر گزیده خلاق جهان علیهم صلوات الله الملك المستعان بر ضمیر ارباب عیان و سالکان مسلک توحید و ایقان معلوم و مشهود باد جناب سیادت انتساب معارف آداب آقای میرزا محمودخان سالهاست از روی عقیده و ایمان بادیه پیمای منهج فقر و عرفان است فقرای الهی در هر مکان باشند او را گرامی دارند و مقدمش را عزیز شمارند که هم از رسوم فقر باخبر است و هم صحبتش در مقام گفتار با اثر طالبان طریقت از ایشان اخذ آداب نمایند و در تکمیل مراتب خود بایشان موافقت فرمایند و در تلقین او را و اذکار مأمور است امید که پیر طریقت او را در همه حال مدد فرماید والسلام علی من اتبع الهدی تاریخ یازدهم شهر محرم الحرام هزار و سیصد و یازده ۱۳۱۱ میرزا حسن صفی محل مهر یا حسن التجاوز»

سید در کوچه و بازار به طالبی برخورد میکرد طالب را و امید داشت

در همان محل تیمم نموده و بعد به وی تلقین ذکر میکرد سید، محمد ابراهیم نمازی را که لقب طریقش (نیاز علی) و از مشایخ صفی و بشغل تجارت مشغول بود. جانشین خود ساخت نمازی مدتها در طلب دست یافتن به اکسیر بود و ادیب خراسانی معروف به حاجی داداش را جانشین خود نمود و ادیب در مشهد سکونت داشت و بشغل رمالی امرار معاش میکرد و آقای ساعدی را جانشین خود نمود ساعدی در مشهد متولد گردید و در سنه ۱۳۱۷ ق. نزد ادیب بقرمشرف گردید و در سنه ۱۳۷۹ ه. ش. از طرف ادیب بدرجه ارشاد رسید ادیب شبهای پنجشنبه در منزل خود جلسه فقری برپا میداشت ساعدی دبیر دبیرستانهای مشهد بوده و ضمناً اهل منبر نیز میباشد و ادیب در شب جمعه هفدهم رمضان سنه ۱۳۸۶ ق. فوت کرد و در شهر مقدس مشهد مدفون گردید توضیحاً جهت استحضار خاطر خوانندگان گرامی بیان می‌دارد اجازه سید محمود خان، اجازه ارشاد است نه بمعنی قطبیت و جانشینی صفی علیشاه، زیرا در لقب وی که (حیرت علی) باشد لفظ شاه ندارد و اشاره‌ای به تمکین مشایخ از وی نشده است و سید محمود خان خود مدعی اجازه نامه دیگری از صفی نشده و باستناد همین نوشته برمسند قطبیت جالس گردید و مابین افرادی که مدعی جانشینی صفی گردیدند سید تنها فردی بود که معارض ظهیر الدوله گردید ولی طرفی نیست و ناچار در ماهان کرمان رحل اقامت افکند و نمازی خانقاهی برای وی در ماهان بساخت که اکنون ویرانه گردیده است و مزار سید محمود خان و نمازی و پسر (صفی علیشاه) در صحن

خانقاه قرار گرفته است و این ناچیز این خانقاه مخروبه را مشاهده کرده‌ام. نفر چهارم که بیش از سه تن دیگر مرید فراوان گرد وی جمع آمدند و در معنا، نوعی دیگر گونی در سلسله پدید آورد علیخان قاجار قوآنلو ملقب به (ظهیر الدوله) فرزند محمد ناصر خان ظهیر الدوله در هفدهم ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ ه.ق در قصبه دراج شمیران متولد و در سنه ۱۲۹۴ ه.ق به خدمت دولت در آمد و بر ریاست تشریفات دربار (ناصرالدین شاه) منصوب گردید و در ۱۲۹۷ ه.ق دختر شاه (تومان آغا) ملقب به ملکه ایران را بزوجیت خود در آورد و در روز سه شنبه بیست و چهارم ذی قعدة سنه ۱۳۴۲ ه.ق در اثر سگت در باغ جعفر آباد شمیران در گذشت و در قریب باغ خود در قبرستان عمومی که بین تجریش و امامزاده قاسم واقع بود در زیر درختی موسوم به (داغداغان) مدفون گردید (ظهیر الدوله در ایام حیات خود اغلب در سایه این درخت می نشست) و بواسیله مولوی رشتی تغسیل گردید و انجمن اخوت، این قبرستان عمومی را محصور ساخته و قبرستان (ظهیر الدوله) نامیدند و عواید سرشاری از جهت فروش زمین‌های مقبره بدست آوردند ظهیر الدوله دارای سه پسر و سه دختر بود.

اسامی آنان بشرح زیر است:

- ۱- محمد ناصر صفا ملقب به (ظهیر السلطان).
- ۲- ناصر قلبی صفا ملقب به ظهیر حضور.
- ۳- ناصر علی صفا که در جوانی در سنه ۱۳۳۶ ه.ق در مازندران کشته گردید و ظهیر الدوله قاتل فرزندش را بخشود.



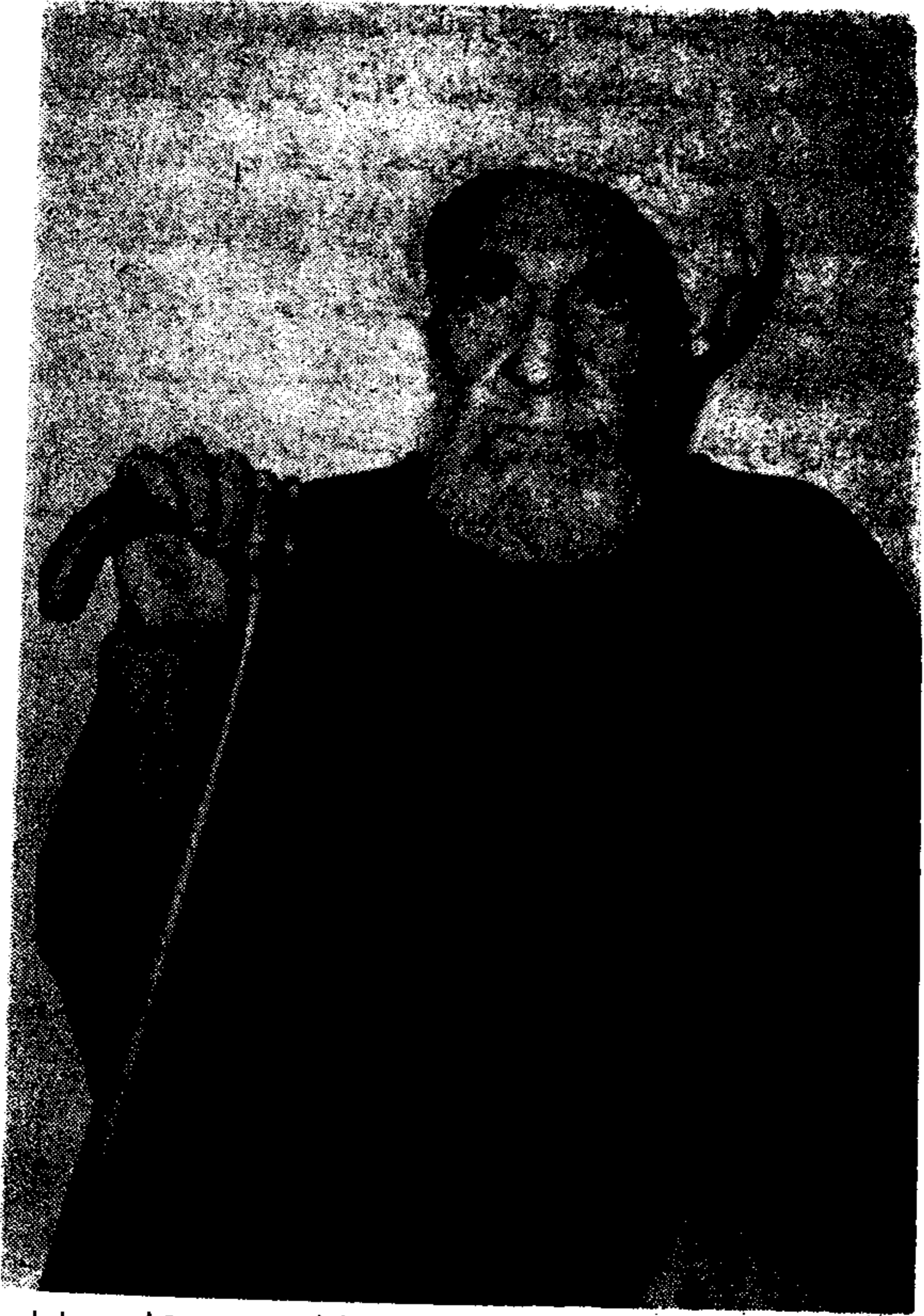
ظہیر الدولہ و پسر صغی و نفر نشستہ مولوی راشتی

۴- فروغ الدوله که در ابتدا همسر میرزا محمد علیخان قوام الدوله گردید و بعد از فوت شوهرش بزوجیت شکرالله خان صدری درآمد.

۵- فروغ الملوك ولیه صفا که در ابتدا همسر مصطفی خان فروهر دوام السلطنه فرزند قوام الدوله گردید و سپس بزوجیت عطاءالله بالیزی و کیل الدوله کرمانشاهی درآمد و پس از مدتی باشوی خود متار که نمود و تا آخر حیات خویش دیگر شوهر اختیار نکرد و باید در خود زندگی می نمود و از طرف صفا ملقب به ولیه شد و بدرجه ارشاد نائل آمد و در مجاورت مزار پدر مدفون شد.

۶- ملك الملوك که عیال غلامحسین خان قهرمانی قاجار ملقب به (عمید الدوله) گردید و در سن سی و یک سالگی در گذشت و در قبرستان ظهیر الدوله مدفون گردید.

صفا انجمن اخوت را پنهانی در ۱۳۰۵ ه. ق. با حضور عده‌ای از رجال که پیرو این سلسله بودند در حضور (صفی علیشاه) برپا نمود و هفته‌ای یکبار این جلسه منعقد می گردید تا در پانزدهم شعبان سنه ۱۳۰۷ ه. ق. در بیرونی منزل شخصی خود که اکنون در خیابان فردوسی (مقابل صندوق پس انداز بانک ملی) می باشد و در زمان ظهیر الدوله آنرا خیابان علاء الدوله می نامیدند با حضور یکصد و ده نفر علناً تشکیل داد ظهیر الدوله جانشینی تعیین نمود و خود رئیس انجمن اخوت گردید و سه سال آخر حیات خود در باغ خویش بسر می برد و در طی مدت اخیر، گرد میریدو مرادی نگشت و رئیس انجمن اخوت انتظام و بعد مرزبان و پس از وی



بعد از نمازی ادیب خراسانی معروف به حاجی داداش مدعی قطبیت سلسلہ صفی گردید و در مشهد سکونت داشت .

سپهبد آق‌اولی و سپس عبدالله انتظام رئیس انجمن اخوت گردیدند بعد از فوت انتظام بپنشن علی و سالارامجد که از مشایخ صفا بودند و صفاء الملك و بعدشاهزاده علیرضا خسروانی شیخ انجمن اخوت شدند انجمن اخوت هیئت مشاوره‌ای تعیین می‌کنند که بعد از صفا آئین‌نامه انجمن اخوت را تغییر داده و اعضاء هیئت را دائمی تعیین نمودند و هر عضو انجمن مادام‌العمر عضو هیئت مشاوره بوده مگر اینکه فوت کند یا استعفا دهد که پس از آن فرد دیگری را به عضویت می‌پذیرند بعد از خسروانی، انتظام و محمد اخوت را بدرجه ارشاد ارتقا دادند و قبل از انجمن اخوت مقام ارشاد در سلاسل تصوف اسلامی انتخابی نبوده است حاجی عبدالله نعمتی مشهور به حاجی داداش کرمانشاهی (مستشار علی) بعد از صفا سرپرست خانقاه کرمانشاه که صفا احداث نموده بود گردید و انجمن اخوت را در آن سامان بنانهاد و مهنامه اخوت را در کرمانشاه منتشر ساخت .

حاجی داداش در ۱۳۰۰ ه. ق متولد گردید و در ۱۳۱۷ ه. ق نزد صفامشرف بفر شد و در ۱۳۶۷ ه. ق در سفر حج در گذشت و اولاد ذکورش خادم علی است مولوی گیلانی که از طرف صفا اجازه ارشاد داشت به دوتن اجازه ارشاد دادیکی احمد مصفاثی (منظور علی) که علیرضا پهلوی بوی دست ارادت داد و همه ماهه بعدهای از فقر امقرری می‌داد و منظور خاصی داشت که اجل بوی مهلت نداد نفر دوم عباس عافی بود که کارمند بانک سپه بوده و بدستور آق‌اولی پیردلیل انجمن

اخوت گردید و از ترس سپہد آقا اولی گرد مرید و مرادی نگشت ولی در خفیہ مدعی ارشاد بود محمد حسن میرزا ولیعہد بمعرفی شاہزادہ سالار السلطنہ (نصرت علی) و شاہزادہ یمین الدولہ (اقدس علی) مشرف بفقر گردید میرزا کوچک جنگلی نیز در زمرہ مریدان صفا بود ظہیر الدولہ در جشن تولد حضرت علی ع خود بشخصہ سرود می ساخت و در موسیقی مہارت داشت در کتاب یادداشتہای روزانہ اعتماد السلطنہ صفا را اباحی مسلک معرفی کردہ است برای ورود بانجمن اخوت باید طالب ورقہ تقاضا نامہ چاپی را امضاء نمودہ و دو تن از فقرا معرف وی شوند و بعد شیخ انجمن ورقہ را امضاء و ساعت تشریف را تعیین و تعرفہ شناسائی برای طالبی کہ درویش شدہ صادر می کند محمد اخوت کہ مستشار دیوان عالی کشور و شیخ منتخب انجمن بود در ۱۳۵۷ ہ. ش فوت کرد و در قبرستان ظہیر الدولہ مدفون گردید .

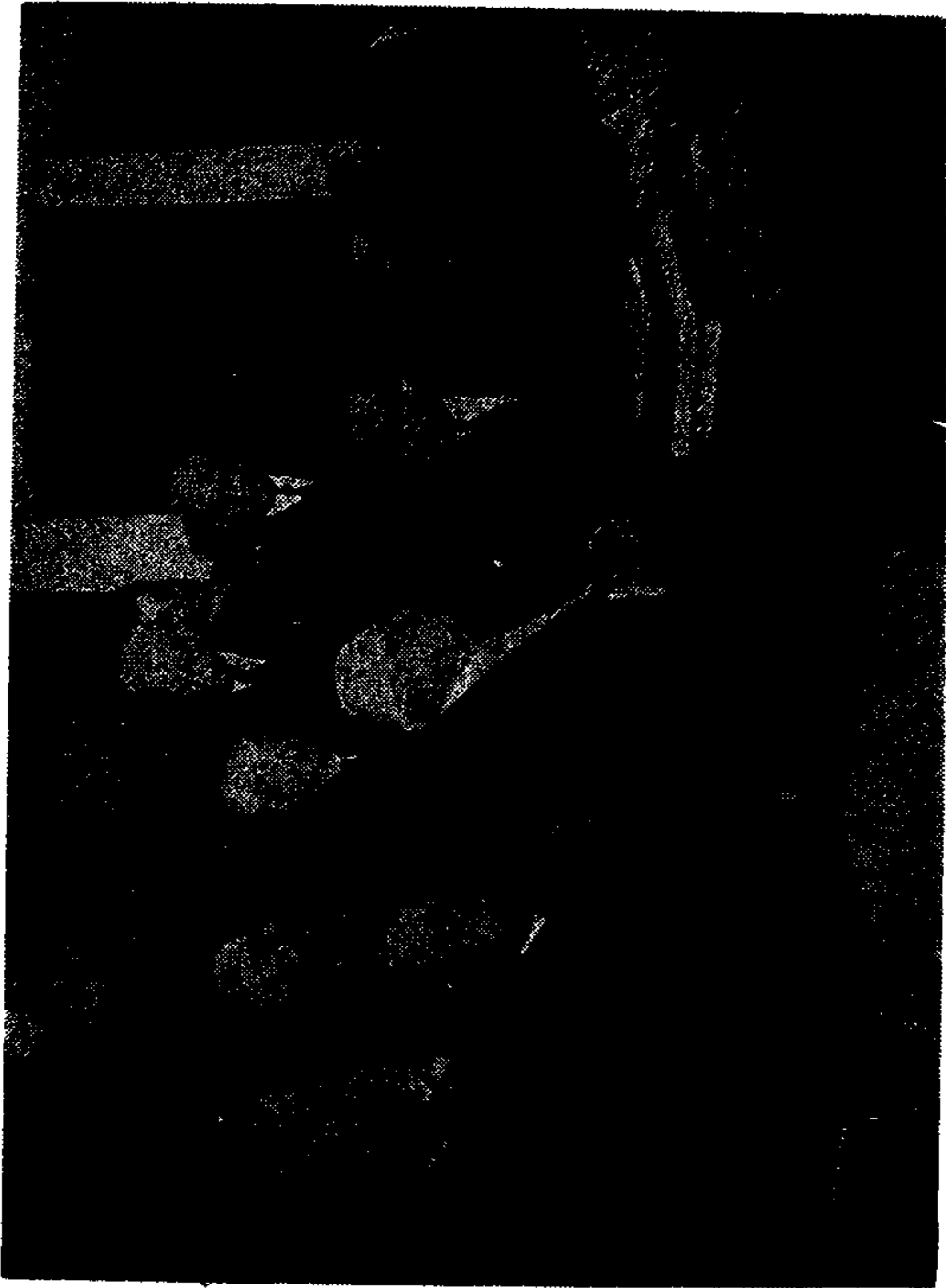
اینک دکتر جواد صفائی فرزند صفاء الملک شیخ منتخب تہران و غیرت در کرمانشاہ و عنایت اللہ وزیر زادہ در دربند سنگسر و علی حسینی در سنگسر از طرف انجمن اخوت بکار ارشاد می پردازند انجمن در سمنان - سنگسر - شہمیرزاد - کرمانشاہ - ساری - شاہی - شہسوار - خرم آباد - اسپہان خانقاہ دارد و وعدہ درویشان کہ اسامی آنان در دفتر انجمن اخوت موجود است تا پایان حیات ظہیر الدولہ بیست و سہ ہزار نفر بودہ وعدہ کل تازمان کتابت این کتاب (اول فروردین ۱۳۵۹ ہ. ش) سی و شش ہزار نفر می باشند کہ این ناچیز اسامی ایشانرا در دفتر انجمن

برأی العین مشاهده کرده است . ظهیرالدوله تشکیل انجمن اخوت را با اجازة مظفرالدین شاه افتتاح کرده و خود در این مورد چنین نوشته است :

«در عهد سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار و صدارت جناب اشرف میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم به اهتمام من بنده خادم الفقراء علیخان قاجار ظهیرالدوله صفا علی مصباح السوایة و همراهی اخوان الصفا بنای مجلس انجمن اخوت گذارده و در شب دهم ماه رمضان هزار و سیصد و هفده هجری مفتوح گشوده شد مولی تعجیل فرمایند در پیش آمدهای خوب و فواید بزرگ این انجمن امیدواریم که از نظر اخوان هیچوقت محو نباشیم صفا علی» .

فتو کپی تعرفه‌ای بدست آمده که اسامی مشرفین به فقر نزد صفا رابدین ترتیب زیر نام برده است : ۱۳۳۴ نمره ۲۹۱۲۱ اسم : درویش حیات علی پسر درویش خیرات سن : نوزده سال بلد : یزد تاریخ تشرف ۱۹-۱۳۳۴ بر هر کس لازم است که همیشه تعرفه خود را همراه داشته باشد در صفحه مقابل آن نوشته شده است اخوانی که در یک شب بشرف اخوت مشرف شده‌اند :

۱- درویش حیات ، ۲- آقای عضد السلطنه پسر اعلیحضرت ناصرالدین شاه ، ۳- آقامیرزا سید محمود خان ، ۴- آقای نورالدین شاه پسر حضرت صفی‌علیشاه قدس سره . البته شماره تعرفه بالا درست نبوده و برای جلب انظار عامه زیاده از حد ذکر گردیده است محمد صفا گو



از راست به چپ نفر پنجم آقاخان محلاتي پيشواي اسمعيليه در خانقاه صفي

«محببت علی» و نایب‌الصدر سمنانی برادر صفاء‌الملک شیخ سمنان بوده‌اند نایب‌الصدر قبلانیز از طرف صفی شیخ سمنان بوده است حاجی‌داداش کرمانشاهی سید محسن بصیری را اجازه ارشاد در خرم آباد داد و شیخ محمود صفائی سنگسری متخلص به صفا در لباس روحانیت بسر میبرد جانشین حاجی‌داداش گردید و کتاب توحید عشق را به نظم در آورده منتشر ساخت و پسر ارشد خود عارف (عارف‌علیشاه) را بجانشینی خود منصوب نمود که فتو کپی این اجازه‌نامه نزد این ناچیز موجود میباشد. صفادر جشن دوازدهمین سال‌انجمن اخوت خطابه‌ای ایراد کرد که در دو صفحه بطبع رسانیده که مطلع گفتار بشرح زیر است «شکرت یامولی که انجمن اخوت سال دوازدهم علنی شدن خود را پایان رسانید» بعد در باره اخوت و برادری و مساوات و عدالت سخن رانده است و در پایان مقاله (صفاء علی) امضاء کرده است و قصیده‌ای دارد بشرح ذیل:

(۱۱ ج ۲-۱۳۳۹ در جعفر آباد شمیران)

ز درویش و شیخ و مرشد راه	سئوالی کرد درویش دل آگاه
که اینها کیستند و حرفشان چیست	چه میگویند و نحو و صرفشان چیست
بگفتم گر که می‌خواهید عرفان	بیافسم عفو فرما نیستم آن
برواندر کتب برخوان که بسیار	نوشتند اولیا بار مزو اسرار

بود مرشد کسی کاندر زمانه
بحسن خلق و خو باشد نشانه
جشن پنجاهمین سال‌انجمن اخوت در سنه ۱۳۲۷ ه.ش در باغ

سر لشکر (ناصر الدولہ) فیروز بر گزار گردید و بدین مناسبت نشریہ ای منتشر ساختند اعضاء ہیئت مشاورہ درسہ ۱۳۴۵ ش.۵ با سامی زیر بود:

- ۱- سپہبد فرج اللہ آق اولی رئیس
- ۲- علیرضا صبا (مختار الملک) نائب رئیس
- ۳- عبد اللہ انتظام
- ۴- علیرضا میرزا خسروانی دبیر انجمن کہ در دیمہ ۱۳۴۵ ش.۵ فوت نمود .

- ۵- سید ہاشم ملک مدنی
 - ۶- غلام علی میکدہ
 - ۷- مهندس جعفر صفائی فرزند صفاء الملک
 - ۸- بزرک بیات
 - ۹- عبد الحسین بیات
 - ۱۰- موسی آبتین
 - ۱۱- سرہنگ ارسلان نادری
- اعضای ہیئت مشاورہ درسہ ۱۳۵۴ ش.۵ بشرح زیر است :

- ۱- عبد اللہ انتظام
- ۲- مختار الملک صبا
- ۳- ہاشم ملک مدنی
- ۴- غلام علی مکیدہ
- ۵- بزرک بیات

۶- علی وثوق

۷- تاج بخش

۸- دکتر صفائی

۹- تیمسار سپهداسکندر آزموده

۱۰- میرافضلی

۱۱- محمد اخوت

اما اولین جلسه هیئت مشاوره که در زمان ظهیرالدوله انجام گرفت

اسامی آنان به ترتیب زیر است:

۱- ظهیرالدوله (صفاعلیشاه) رئیس

۲- سید محمدخان انتظام (بینش علی) نایب رئیس

۳- سالارامجد (مصطفی علی)

۴- ناظم الدوله

۵- یمین الممالک (که آئین نامه انجمن اخوت را تدوین نمود)

صفا آنرا حک و اصلاح کرد)

۶- نظام لشکر

۷- میرزا محمدعلیخان نصره السلطان (دانش علی)

۸- میرزا علی اکبرخان سروش

۹- میرزا باقرخان صفامنش

۱۰- میرزا عبدالوهاب جواهری

۱۱- علیرضا صبا (مختار الملک)

صفا برای انجمن اخوت نظامنامه تهیه کرد و دفتری برای ثبت نام درویشان و صندوقی برای انجمن و صندوقداری برای تصدی صندوق تهیه و معین کرد و دفتری برای دخل و خرج آماده ساخت محل انجمن را صفا رسماً به انجمن واگذار نکرد و بعد از وی ورثه او به انجمن واگذار نمودند انجمن مستقلاتی دارد و فردی برای تصدی دفتر انجمن منصوب کردند و دو خدمتگزار برای انجمن تعیین گشت صفا در بدو تشکیل انجمن یکصدوده صندلی به یک شکل آماده ساخت .

خانقاه صفی که حاجی سیف الدوله بصفی واگذار نموده بود و چند اطاق بنا نهاد بعداً نصر الملک شیرازی در احداث ساختمانها کمک بسزائی نمود ملکه ایران در بدایت امر مخالف درویشی بود بعدها بتصوف گرائید و بالباس درویشی بادو تن ازدخترانش که آنان نیز ملبس به کسوت درویشی شدند عکسی بیادگار گرفتند و ملکه ایران جلسات زنان صوفیه را اداره مینمود روزی صفا بالباس درویشی از منزل خود محل فعلی انجمن پرسه زنان با خواندن اشعار بسمت خانقاه صفی حرکت کرد و قریب یک ربع ساعت در چهارراه استانبول مدح مولای متقیان ع را با صدای دلنشینی میخواند و قاطبه مردم آن عصر کشکول ویرا پراز نقود طلا و نقره کردند که همه آن وجوه بدست آمده را نیاز صفی کرد این عمل بی سابقه بود و انعکاسی شگفت در قاطبه مردم آن زمان شهر تهران بوجود آورد .

در سلسله صفی، اول ذکر قلبی الله که الف به لام چسبیده و دو لام

بهم متصل است که سالک باید بر صفحه دل با قلم خیال منقوش سازد و برای مشایخ ذکر حیات (هو الحی) است که او را به الف چسبانده و یا معکوس بر پشت صفحه قلب منقوش ساخته و الله را در صفحه مقابل قلب بطور دائم منقوش و ثابت دارد و نقش سینه و نقش پیشانی را که در موقع خواب ترسیم کند برای جلو گیری از وحشت است که برای مبتدی سلوک رخ میدهد. کسروی تبریزی در کتاب صوفیگری درباره صفی نوشته است که صوفیگری را با علی الهی منضم ساخته است! توضیحاً باید جهت استحضار خواننده گفته شود که مراد صوفیه درباره حضرت علی ع توصیف مقام ولایت کلیه است در حد غلو و افراط.

سید محمود خان حیرت‌علیشاه در ماهان خانقاهی محاذی آستانه شاه‌نعمه‌الله به کمک محمد ابراهیم شیرازی نمازی و فرزندوی اسمعیل آقا بساخت حاج حیدر علی یزدی ملقب به همدم علی از کسبه و خادم خانقاه بود. سید نعمت‌الله فرزند سید محمود خان معلم مدرسه نعمتیه آستانه شاه بود و این مدرسه ویران گردیده است. دبستان مزار شاه‌نعمه‌الله در سنه ۱۳۲۹ هـ ق افتتاح گردید و در روز گشایش مدرسه (کیوان قزوینی) خطابه بلیغی ایراد کرد.

صفی رساله‌ای بنام «صفوت» در ۳۰ صفحه منظوم (چاپ سنگی کاتب آن، شیرین قلم) به طبع رسانید و حدیث: (ان فی قائمنا ربع علامات من اربع: موسی و عیسی و یوسف و محمد ص) را تفسیر نموده و این رساله را نیز بررد کتاب ایقان بهاء‌تدوین نموده است.

درموزہ خانقاہ صفی، عکس فرمان معصوم علیشاہ ہندی مضبوط
 است کہ بہ نور علیشاہ اول (مست علیشاہ در ریاض السیاحۃ معصوم معلی را
 مجدد سلسلہ نعمۃ اللہیہ معرفی کردہ است) در بالای فرمان مہری گراور
 شدہ کہ در داخل ہر دایرہ نام اللہ و اسامی ائمہ را در بردارد و در داخل مہر
 نوشتہ شدہ: (جہان ہمچو من سوختہ در آغوش علی باش) بعد بشرح زیر
 فرمان نوشتہ شدہ است:

«بتاریخ پنجشنبہ پانزدہم جمادی الثانی ۱۲۹۳ جناب مرشدی
 میر معصوم علیشاہ در مراقبہ بودند کہ جناب سلطان دارین ضامن غریبان
 علی بن موسی الرضا علیہ التحیۃ و الثنایہ فرمایند کہ نظر علی نظر کردہ نور
 علیست باید کہ از نیابت نور علی دستگیری خلق بکنند و از ہمین روز
 تاریخ بگذرانند و میر معصوم معلی شاہ و فیض علیشاہ تاریخ را مہر کنند و
 جناب مرشدان پای مہر ص بنویسند و فیض علی شاہ در پای مہر بنویسند
 کہ در نیابت نور علی مقرر شد چون مرخصی از آن جانب رخ نمود و
 از این جانب ہم شمار مرخصید کہ ہر دستگیری او بنمائید و داخل سلسلہ
 شاہ نعمت اللہ بکنید کہ صاحب راہ خود ضامنست ہر کہ شد محرم دل در
 حرم یار بماند و آنکہ این کار ندانست در انکار بماند» در حاشیہ نامہ نوشتہ
 شدہ است: «واسم ہر کہ دستگیری میکنید سیاہہ بکنید و در اینجا
 بفرستید و این راہ تسلیم و رضا است باید کہ ماومنی گذشتہ دستگیری
 بکنید و خود را در یکی کہ گم کردہ ہم او را ببینی و در بند مرید مباش
 و در بند مراد باید بود»

(در اینجا نویسنده سؤالی دارد! برآستی اگر ایشان دربند مرید نبوده سیاهه مریدان را چرا بخواستار گردیده است؟!)

آن پیر که طالب مرید است در مذهب عاشقان یزید است و عشق بسیار می‌رسانند برادران طریق‌همگی خصوصاً (هدایت علیشاه) و درویش (مشتاق علی) و (قربان علی) و (مهر علی) فایضه خاهر (خواهر را اشتباه کتابت کرده است) و فرزند ام‌شاه پری و ان اسمهائی که نشان دارند مرید های مشتغل میدانند از مشتاق علی

هر که شد خاک‌نشین بر گگ وبری پیدا کرد

سبز شد دانه که با خاک سری پیدا کرد

تاتو عریان نشوی راه به مطلب نبری

بیضه چون جامه فروریخت پری پیدا کرد

معصوم‌علی یا علی (معصوم‌علی) (هو الفیض) (به نیابت نور علی مقرر شد) (فیض علیشاه) یا علی» در اینجا فرمان به پایان میرسد.

می‌توان پرسید : اولاً چرا رضا علیشاه ، قطب معصوم‌علیشاه در مراقبه ظاهر نگشت ؟ و در ثانی اسامی درویشان را چرا باید سیاهه کنند؟ در ثالث معصوم‌علی خود قطب نیست چرا قطب تعیین میکند ؟ در رابع اگر خود مجاز به تعیین جانشین است چرا انجمنی برپا کرده و صورت مجلس تنظیم نموده‌اند ؟ اکنون بر سر سخن باز گردیم، در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» اثر محمود محمود جلد هفتم نوشته است : دستگاه ظهیرالدوله با فراماسون فرانسه مربوط بود

قبل از غارت انجمن که بدستور محمد علیشاه انجام گرفت در ویشان
اثاثیه لژ فراماسونری را به سفارت فرانسه برده بودند .
ظهیرالدوله بجای پنج تعهد که مرید در هنگام تشریف بمسراد
بعهدده می گیرد شش اصل قرارداد :

۱- تعظیم امر الله

۲- شفقت خلق الله

۳- خدمت اهل الله

۴- بذل نفس فی سبیل الله

۵- کتمان سر الله

۶- اطاعت ولی الله

ظهیرالدوله هر سال جشن تولد رسول اکرم (ص) و حضرت علی
و عید غدیر و جشنی بنام جشن گل در فصل فروردین برپا می داشت هیئت
ارکستر تحت نظر درویش خان ترتیب می یافت میرزا علی اکبر شیدا سرود
میساخت و ظهیرالدوله تصحیح مینمود .

محمد علیشاه هشت تن از سران مشروطه را دستگیر کرد که از آن جمله
ظهیر السلطان پسر صفا بود در روز بیست و سوم جمادی الاول سنه ۱۳۲۶
ه. ق. خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت تحت نظر (پالکونیک) افسر تزاری
و قزاقان مورد حمله قرار گرفت و اثاثیه منزل غارت گردید و به خانقاه صفی نیز
تجاوز نموده و سه تن از صوفیان کشته شدند که در حیاط خلوت خانقاه مدفون
گردیدند در این روز ظهیر السلطان و نصره السلطان با عده ای از صوفیان

باقوای دولتی جنگیدند ملکه ایران در معیت دخترش فروغ الملوک با يك خدمتکار به باغشاه رفته دو شب مهمان ملکه جهان همسر محمدعلیشاه گردیدند و ظهیر السلطان پس از چندی آزاد گردید ملکه ایران با همراهان خود در منزل منیر السلطنه مهمان کامران میرزا شدند محمدعلیشاه خسارات را تأدیه نمود و سالها تا اوایل سلطنت رضاشاه خانواده صفا ماهیانه پانصد تومان دریافت می کردند صفا در این هنگامه در باد کوبه بسر می برد محمدعلیشاه تلگراف محبت آمیزی بوی مخابره نمود صفا در پاسخ شعری انشاد کرد که خانه مرا خراب کردی خداخانه ترا خراب کند شایع بود يك گونی بمب از خانه صفا بدست آمد!

ظهیرالدوله هنگامی که بحکومت گیلان تعیین گردید با ماشین سواری (براندگی حبیب ثابت) بصوب رشت عزیمت نمود از تهران تارشت پانزده روز مسافرت بطول انجامید هر مکان که منظره‌ای داشت اتراق می کرد صفا در اول سلطنت احمدشاه سه شب جشن مفصلی در انجمن برپا داشت سیزده هزار تومان اعانه جمع گردید این جشن را جشن نصرت ملی نام نهاد هشتصد تومان صرف انجمن شد و بقیه را به بازماندگان شهدا تقسیم کرد صفا در سنه ۱۳۲۹ هـ.ق انجمن اخوت را در کرمانشاه تاسیس کرد و حاجی داداش روزنامه کوکب غرب را انتشار داد سرپاس رکن الدین مختاری در کرمانشاه دست ارادت بصفا داد. در کتاب انقلاب ایران بقلم ادوارد برون (دستیار ادوارد برون مدتها ذبیح بهروز و تقی زاده و ایرانشهر و علامه قزوینی بودند آثار

برون بیشتر به کمک علامه قزوینی تدوین یافته است) برون در حاشیه صفحه ۴۳۰ کتاب ذکر کرده است که جریان نمایشات در انجمن اخوت جهت بیداری ایرانیان انجام می‌گرفت و شبی پیکره ایران را بصورت مرد محتضری در آوردند که هر یک قسمتی از بدن را به یغما می‌بردند موقر السلطنه جریان را بعرض شاه رساند و موجب کدورت دربار از صفا گردید.

شبهای دوشنبه جلسه عمومی در انجمن برپا گشته و شاهزاده خسروانی شرح حال مشایخ راز کتب تذکره بهره‌جسته و از روی نوشته سخنرانی می‌کرد صوفیه خانقاه با اعضای هیئت مشاوره ارتباطی ندارند و در سنه ۱۳۴۴ ه.ش زمان ریاست سپهد آق‌اولی خانقاه صفی تعمیر گردید صفادرباره انجمن اخوت نوشته است: «انجمن اخوت که خاکش بدست ارادت و وفا با آب محبت و صفا عجین و باهندسه اخوت و مساوات عمارت شده نماینده عشق است و محبت و پروراننده انس است و اخوت که همین است غرض اصلی از پیدایش گیتی و آفرینش جهان» صفا آرمی برای سلسله صفی‌عیشاه بنا نهاد که دو تبرزین متقابل هم قرار گرفته و کشکولی در محل تقاطع تبرزین آویخته است و در قسمت تحتانی کشکول تسبیحی به انتهای دو تبرزین وصل گشته و بر بالای کشکول رقم ۱۳۱۷ که تاریخ افتتاح انجمن است قرار گرفته و بالای آن علامت ص را نوشته‌اند که اشاره به صفا می‌باشد باید دانست که مؤسس فقر مانند سهروردی و گیلانی می‌تواند تغییرات جزئی در مراسم و آداب

سلسله بدهد اما صفی و صفا موسس سلسله نبودند لذا بر طبق قانون تصوف، صفا مجاز بانجام این عمل نبوده است .

(کیوان قزوینی) در کتاب بهین سخن در صفحه ۲۹ نوشته است:

ملاسلطان گنابادی اگر در تهران اقامت می نمود تصوفش در جنب صفی علیشاه مستهلك میگشت و در صفحه ۹۸ نوشته اند: میرزا آقا پسر كوچك رحمت علیشاه اگر صفی اورا نائب خود می کرد نام صفی خوب باقی می ماند و حالا بعد از ظهیر الدوله دیگر نامی ندارند و باز کیوان قزوینی در جلد دوم کیوان نامه در صفحه ۲۳۲ مرقوم داشته اند:

«اقبال صوفیه نسبت بشخص ظهیر الدوله بودن به عنوان تصوف حقیقی و لذا پس از ارتحال او از هم پاشیدند».

در سلسله صفی علیشاهی برای ورود بفقر باید:

طالب بحمام رفته غسل توبه بجای آورد بعد يك دستمال و يك كيلو نبات و يك انگشتر و يك جوز و يك سکه نقره تهیه نموده و پیردلیل به همراه طالب در شب دوشنبه مقابل پیر ارشاد رسیده دگمه یقه را گشوده و جوراب از پا خارج ساخته تعظیم بشیخ طریقت نمایند مرشد گوید این طریقه دست بدست از حضرت رضا بصفی الحق و صفا رسیده اصول سته را گوشزد کند بعد تلقین کند که لفظ هورا از دو سوراخ بینی با قلم خیال داخل در بدن کرده و الحق را از بینی خارج سازد بعد از اتمام اعمال تشرف، با مرشد و پیردلیل صفا نمایند سپس پیردلیل طالب را که مشرف شده بسالون انجمن آورده معرفی کند تمام حضار پناخاسته با همگی افراد که حضور

در جلسہ دارند صفا کند و این ذکر انفسی است که مرید را آماده سلوک می‌سازد اما اذکار قلبی که صفی تعلیم میداد جدا کثیر، نتیجہ آن رؤیت خوابهای خوب و یا مشاهده بعضی انوار میباشد! شاهزاده خسروانی در چهاردهم رمضان ۱۳۸۶ ق فوت نمود خسروانی مردی متشرع و پیر و آراء سیدہبۃ الدین شہرستانی بود و بعضی از آثار شہرستانی را بفارسی برگردانده است صفا مجله (مجموعہ اخلاق) را در سال ۱۳۲۳ منتشر ساخت.

بانوشمس الضحی دختر صفی کلیہ ساختمانهای خانقاہ را بعنوان ملک شخصی تصرف کرد ہادی مولوی گیلانی (وفا علیشاہ) بر ضد این عمل بداد گستری شکایت نمود تا آخر الامر حاج سید نصر اللہ تقوی خانقاہ را تقسیم نموده و قسمتی از ساختمان اختصاص بخانقاہ دادہ شد مولوی در آبانماہ ۱۳۲۸ ش فوت نمود و رثہ صفی چند حیاط را فروختند و اکنون دو حیاط را در اختیار دارند در یکی از این منازل سہ اطاق وصل بہم است کہ در اطاق اولی صفی مریدان را مشرف بفقر می کرد و درخت تناوری در حیاط پابرجا است کہ صفی بآدست خود غرس کردہ است و در منزل دیگری اطاقهای کوچک بعرض یک متر و طول دو متر جهت ریاضت مریدان قرار داد انجمن دو منزل دیگر را کہ مجاور خانقاہ بود ابتیاع و ضمیمہ خانقاہ نمودند .

ظہیر الدولہ آثاری از خود بیادگار گذاشت کہ از آنجملہ مجمع الاطوار و کتاب رعنا و زیبا و سبحة صفامی باشد .

ظہیر الدولہ در حکومت ما ز ندران چند تن آرد گندم را نسوا لہ می-

ساخته در زورق نشسته در رودخانه می انداخت که ماهیان به نوائی رسند! در صورتیکه عده‌ای از دهاقین لباس و غذا نداشتند و در عسرت بسر میبردند صفا کتابی بنام تاریخ بیدروغ در جریان کشته شدن ناصرالدین شاه نگاشته و کتابی درباره فراماسونری نوشت که بدست حکیم الملك افتاد اخیراً بالغ بر پانزده جلد از آثار صفا از انجمن بسرقت رفت که يك جلد بخط صفا بقطع وزیری در هفتاد صفحه در مورد گودتای سید ضیاءالدین نوشته شده بود که برای فروش بکتابخانه‌ای سپرده بودند تا بفروش رسانند که این ناچیز آنرا رؤیت کرده است.

در کتاب فراموش‌خانه (سه جلد بقلم اسمعیل رائین) نام ظهیرالدوله و بزرگان انجمن اخوت و فعالیت‌هایش را ذکر کرده است چون نویسنده این کتاب توجهی بامور سیاسی ندارد از ذکر مطالب هر چند در خور ارزش و تأمل باشد خودداری می نماید در کتاب فراماسونری در ایران تالیف محمود کتیرائی نیز در مورد انجمن اخوت مطالبی نگاشته شده است. اسامی مشایخی که در قبرستان ظهیرالدوله مدفونند بشرح زیر است :

۱- فروغ الملوك و لیه صفا

۲- یمین الدوله

۳- سالار امجد

۴- شامبیاتی برادر سالار امجد

۵- مولوی گیلانی

- ۶۔ صفاء الملك
- ۷۔ شاہزادہ خسروانی
- ۸۔ حسین پاشا خان ملقب بہ (شایق علی)
- ۹۔ بہروز آہی
- ۱۰۔ خطیب الملك
- ۱۱۔ دکتور مرزبان امین الملك
- ۱۲۔ استاد غلام رضا مراغہ ای
- ۱۳۔ شیخ محمود صفائی سنگسری
- ۱۴۔ حاجی میرزا محمود
- ۱۵۔ محمد اخوت

ایرج میرزا ورشید یاسمی نیز در این قبرستان مدفونند۔
مولوی رشتی در خانہ صفا بسر می برد و صفایکی از کنیزان خود
را بزوجیت وی در آورد پس رو دختر مولوی در منزل صفا خدمت
می نمودند۔

فروغ الملوك ولیہ تا پایان حیات خود در کسوت درویشی بسر
می برد شعر نیز می سرود این دوبیت از اوست :

دم بدم دم بهوای تو غنیمت شمرم

جداشام خوش و روز نکودم بدمم

دم دو دم بتو گرم است دم از ہجر تو سرد

بارالہا تو پیادارہمی دویدو دمم!

رونوشت نامه میرزا محمود خان به مولوی رشتی ذیلانقل می‌گردد:
 «هو الحق فدوی وفا کاغذهای جوف را ملاحظه نمائید و هر گاه
 صلاح بدانید برسانید پاکت سرکار علیمحمدخان در جوف است
 مطالعه کنید همدم علی یزدی همزن گرفت نیاز فقرا صرف مخارج او
 شد عجیب است که اهل یزد ممکن نشده تا حال درویش تمام بشوند
 مطلبی نیست یا علی مددی هو الحق» در حاشیه نمازی چنین نوشته است:
 «قربان حضورت گرم حقیر فقیر بعرض ارادت و چاکری مصدعم
 از زیارت دستخط مبارک و عکس مبارک خیلی محظوظ و مسرور گشته
 تو تون و حشیش مرحمتی رسید کمال تشکر حاصل شد من در وفا و عهد
 کند نیستم کزدا من تو دست بر آرم به تیغ تیز زیاده قربانست فقیر محمد
 ابراهیم نمازی نیازی یا علی مدد».

میرزا محمود خان در نامه دیگر به مولوی نوشته که امانت (مراد
 حشیش است) رسید بعد گفته: (فقرائی که ذکر نفس دارند و می‌دانند
 ذکر حیات بدهید) لازم بیاد آوری است که اول حیات را غلط کتابت
 کرده‌اند در ثانی بعد از ذکر انفسی (نه ذکر نفس) بایستی ذکر «هو الله»
 تلقین دهند. البته ذکر حیات دو قسم است و مرحله سوم و چهارم «فقر»
 است و دیگر اینکه همگان را در یک زمان ذکرشان را ترقی نمی‌دهند.
 اینک فرمان صفی بظہیر الدوله نقل می‌گردد:

(بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی چون فرزند باجان و
 طریقت‌هم پیوندم علی‌خان ظہیر الدوله به اخلاق و او صاف اهل فقر و

تصوف آراسته است بخلافت ارشاد معین نموده برقرار داشتیم که اعلی و ادنی را باخلاق حمیده راه ببرد و همراهی کند و طالبین را باذکار و اوراد قلبی و قالبی دستگیری نماید و احیاء مجلس نیاز و سفره را اغلب بدارند رسومات دیگر را زبانی گفته ام خداوند ذکر دوام و فکر مداوم بهم عنایت فرماید حاج میرزا حسن ملقب بصفی علی صحیح است (مجدداً در حاشیه همین فرمان نوشته است) : توضیح دیگر اشخاصی که از فقیر مأذونند و نوشته دارند بعد از اینکه انتقال فقیر از نشاء صورت یابد از معظم له مجاز شوند و امر آنها بصحه ایشان باشد یا علی مدد میرزا حسن) نوشته دوم مغایر نوشته اول است زیرا در فرمان اولیه اجازه ارشاد است و اسم طریقت صفا و کلمه شاه ذکر نگردیده است لذا در خورتامل است.

غلامرضا سمیعی از تلامذه کیوان قزوینی در مهنامه و حیدرسنه ۱۳۴۹ ه.ش به نقل قول از کیوان قزوینی نوشته است که صفی نیمه شبها تا طلوع صبح بنظم تفسیر قرآن می پرداخت پس از اداء فریضه صبح دو ساعتی بخواب می رفت و پس از بیداری تجدید وضومی ساخت و نسخه ای که شب سروده بود یکی از مریدان می خواند صفی طی خواندن وی ابیات راحك و اصلاح می کرد و گاه چندبیتی بر آنها می افزود و عده ای را که تفسیر منظوم را از صفی نمی دانند رد کرده است صفادنباله کار صفی را بسیارست کشاند و تصوف دستاویز کارهای سیاسی او بود و این ناچیز باختصار کوشیده است.

اینک دعاوی گزاف صفی‌علیشاه!

صفی‌درعین فضل‌دعاوی گزاف و لغزشهائی نیز داشته است از آنجمله در کتاب بحر الحقایق که در اصطلاحات صوفیه و تأویل گفتار آنها نوشته است گوید :

بود ختمیت خاص آنکه عاید بهر دوری بود بر فرد واحد
صفی در زبده الاسرار منظوم (چاپ هند در حاشیه صفحه ۸)
سروده است :

برزبان آرم چو لفظ اهدنا باشدم دل سوی پیر ره‌نما

مراد آنست که در نماز صورت مرشد را در نظر گیرند !

و در صفحه ۱۱۰ گفته است :^۴

ور ز معنای حضوری بی خبر

ذکر و فکرت آن حضور است ای پسر

صفی در دیوان خویش که به کوشش منصور مشفق بچاپ رسیده
در صفحه ۲۳ در باره خود گفته است :

هزار دور از سپهر چو بگذرد گه شود

که تاینک آدم بدهر صفی علی شه شود!

در صفحه ۴۵ سروده است :

دفتر و سجاده یکسو هشتم

دور از زهاد ابله بوده‌ام تا بوده‌ام

در صفحه ۱۳۸ گفته است :

قصہ کوتاہ بندہ شو در کوی من
 تابدل بینی چو موسی روی من !
 زندہ گردی چون مسیح از بوی من
 عاشقانه چون کنی روسوی من
 در مقام قرب احضارت کنم
 انبیاء را در نبوت رہبرم
 اولیاء را در ولایت سرورم !
 من صراط مستقیمستم ہلہ
 ہر چہ جز من راہہای باطلہ !
 و باز بصراحت مدعی خدائی گشتہ است و گوید :
 مظهر کل عجائب کیست من
 مظهر سر غرائب کیست من
 صاحب عون نوائب کیست من
 در حقیقت ذات واجب کیست من !
 آیا زعم صوفیہ کہ تصوف منتهی درجہ بندگی و انکسار است با
 این لافہا سازشی دارد و عقل سلیم گرد اینگونہ گزارفہ گوئی می گردد ؟!

سلسله نقشبندیہ

پروفیسور شوشتی در کتاب تصوف نوشته‌اند کہ خواجہ بہاء الدین محمد کہ در سال ۱۳۸۸ ہیلادی در گذشت این مکتب را تاسیس کرد پیروانش در ہندوستان، چین، بنگلہ دیش، پاکستان، جاوہ و ترکیہ پراکنده‌اند این مکتب مدعی است کہ از مکتب طیفوریہ سرچشمہ گرفتہ است .

خواجہ بہاء الدین در ۷۱۷ ہجری قمری متولد و در ۷۹۱ ق.ہ گذشت مزار شیخ در شمال شرقی بخارا و در دوازده کیلومتری شہریست کہ آنرا بخش بہاء الدین مینامند و تازاد گاہ وی کہ خانقاہ خواجہ در آنجا بودہ و ہنوز بنام قصر عارفان معروفست دو کیلومتر فاصلہ دارد خواجہ چلہ نشینی و پرسیہ و تکدی رارد کرد .

طریقہ خواجگان دنبالہ طریقہ خواجہ یوسف ہمدانی و خواجہ عبدالخالق غجدوانی است خواجہ طریقہ او یسی داشت و کرسی نامہ را بی ثمر محسوب میداشت و طریقہ او جذبہ است و خواجہ علاء الدین محمد عطار بخاری متوفی در سنہ ۸۰۲ ق.ہ خلیفہ خواجہ بود .

از عہد ابابکر تا بایزید صدیقیہ و از زمان بایزید بہ بعد طیفوریہ و

از ایام خواجه عبدالخالق خواجگان و ازدوران بهاءالدین بخارائی
نقشبندی و در عصر شیخ احمد فاروقی سرھندی مجددالف ثانی (۹۷۱-
۱۰۳۲) احراریہ و در حیات مولانا خالد شہرزوری (۱۱۹۳ - ۱۲۴۲)
نقشبندیہ مجددیہ خالدیہ نامند خواجه یوسف ہمدانی (۴۴۰ - ۵۳۵)
و خواجه عبدالخالق غجدوانی متوفی در سنہ ۵۷۵ ق. ہ بود و محمد
پارسامتوفی در سنہ ۸۲۴ ق. ہ و یعقوب چرخمی متوفی در ۸۵۱ ق. ہ
یکی پس از دیگری بعد از خواجه نقشبند بر مسند ارشاد نشستند.

خواجه مدعی بود کہ از خواجه عبدالخالق غجدوانی از غیب
تربیت یافتہ است معاینہ را بالاتر از مشاہدہ میدانہ چہ مشاہدہ جلوہ
شاہد است بہ لباسہای گوناگون ولی معاینہ دیدن شاہد است لیکن
معاینہ کلی ہیچگاہ حاصل و سماع را جایز نشمرند طریقہ نقشبندی بہ
مجددی و جوئیاری و خلوتیان منقسم گشتہ است و ملامتیان با طریق
خواجگان ہمبستگی داشتہ اند .

در کتاب «سررشتہ طریقہ خواجگان» از ہروی با مقدمہ و تعلق
از عبدالحی حبیبی چاپ افغانستان نوشتہ است خواجه بہاءالدین
محمد بن محمد بخاری در روز دوشنبہ سوم ربیع الاول ۷۹۱ ق. ہ در
گذشت و در خدمت خواجه محمد بابا ساسی و سید امیر کلال سوخاری
متوفی ۷۷۲ ق. ہ تربیت دید و رہبانیت در این سلسلہ ممنوع میباشد
کتاب قدسیہ گفتار خواجه نقشبند را جمع آوری کردہ است غجدوانی
فرمود در خلوت رابیند و در صحبت را بگشای . غجدوانی مولف

جامع الکلام است و خواجه پارسا مقدمه‌ای بر آن نوشته است جامی فرماید نمیتوان گفت که تحصیل علوم مکن اما بروجهی باشد که از مقصود حقیقی مانع نیاید شعار نقشبندیه بیت زیر است :

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

قلندریه منشعب از نقشبندیه‌اند، رسوم شریعت را بجا نیاورند او را دواذکار و نماز و روزه و نماز را منکرند و نکاح را حرام دانند بنگه خورند و چرس کشند سیاحت نمایند و ایام پنجشنبه در یوزه را فرض دانند و خود را دیوانه خوانند و مست علیشاه در ریاض السیاحه همین تقریر را کرده و گوید نقشبندیه ذکر جلی را حرام دانند و عده‌ای شیعه هستند .

قاضی نورالله، سلسله نقشبندیه را مخترع و بی اصل داند .

خواجه نقشبند، نه دستگاهی داشت نه خانه‌ای نه خادمی اما خواجه عبیدالله احرار تعداد مزارعش از هـ-زار و سیصد عدد بیشتر بود و عبدالرحمن جامی پسالیا نه یکصد هزار دینار برای مصارف عادی روزمره خویش خرج میکرد از قرن نهم هجری نقشبندیان در جنگها و آشوبها و مصالحه‌ها مشاهده می‌شدند شاهرخ تیموری دستان خود را رکاب کرده تا خواجه حسن عطار بر مرکب نشیند و خود پیاده در رکاب او میرفت .

سلطان ابوسعید تیموری در کنار عبیدالله احرار پیاده برفتی و احرار بر مرکب سوار بود و بنابه خواهش سلطان تاشکند را که محل سکونتش بود رها ساخت و به سمرقند رحل اقامت افکند

خاص بامن شرکت بودی ابوبکر بودی و در طریقت نقشبندیه سلوک بر جذب مقدم است .

معصومعلیشاه در طرائق جلد دوم متعرض گردیده است که قاسم بن محمد بن ابی بکر بعد از سلمان متولد گردیده و بقولی هفت ساله بود که سلمان در گذشت .

اینک در ایران دو تن مدعی قطبیت سلسله نقشبندی هستند یکی در تربت جام ، شیخ فخرالدین نخل احمدی است که در کسوت اهل علم بسر برده و فقه حنفی را تدریس میکند و شعر نیز میسراید که نسبت خود را به بیست و دو واسطه به شیخ احمد جام ژنده پیل میرساند و دیگر شیخ عثمان است که آقای مجتهدی از طرف ایشان در سندج مقام شیخیت دارد که ملاقاتی با وی دست داد و شرح حالش را در کتاب (سیری در تصوف) آوردم و دیگر تنی چند از مشایخ قادری کردستان که ضمناً از سلسله نقشبندیه نیز مجاز به ارشاد هستند در همان کتاب ذکر شده اند . ترتیب سلسله نسب نقشبندیه بشرح زیر است :

- ۱- خواجه بهاءالدین نقشبند بخاری که وی جانشین :
- ۲- سید امیر کلال بود که وی جانشین :
- ۳- محمد بابای سماسی بود که او جانشین :
- ۴- علی رامتینی بود و او جانشین :
- ۵- محمود انجیر نغوی بود و او جانشین :
- ۶- عارف ریوگری بود و او جانشین :
- ۷- خواجه عبدالخالق غجدوانی بود و او جانشین :

- ۸- خواجه یوسف ہمدانی بود و وی جانشین:
- ۹- ابوعلی فارمدی بود و او جانشین:
- ۱۰- ابوالحسن خرقانی بود و وی جانشین:
- ۱۱- بایزید بسطامی بود و او جانشین:
- ۱۲- امام صادق (ع) بود و آنحضرت جانشین:
- ۱۳- قاسم بن محمد بن ابی بکر بودند و او جانشین:
- ۱۴- سلمان فارسی بود و او جانشین:
- ۱۵- ابی بکر صدیق بود و ابوبکر جانشین:
- ۱۶- حضرت محمد رسول خدا (ص) بود.

توضیحاً اینکه خرقانی بایزید را دیدار نکرده و مرید ابوالعباس قصاب آملی بود و در بارہ بایزید قول اصح آنستکہ ہشتاد سال بزیست و در سنہ ۲۶۱ ہ.ق در گذشت و امام صادق را دیدار نکرده است و در ثالث، با بودن امام باقر، امام صادق را چہ نیازی بہ قاسم بودہ است؟! و قاسم بہ فرض صحت کہ در زمان سلمان میزیستہ در سنی نبودہ کہ از محضر سلمان بہرہ جوید و سلمان با وجود وابستگیش بہ حضرت علی و رسول خدا چگونہ بہ ابوبکر صدیق پیوستہ است؟! سلسلہ خلوتی نیز منشعب از سلسلہ نقشبندیہ است.

شیخ احمد الفاروقی سہرندی ملقب بہ مجدد الف ثانی بود، وی بعد از خواجه بہاء الدین و خواجه احرار مصلح و تجدید کنندہ ہزارہ دوم لقب گرفت روز عاشورا در ۵۹۷۱ ہ.ق در شہر سہرند از محال لاهور متولد شد و در ہفدہم صفر ۱۰۲۴ ہ.ق در سن شصت و سہ سالگی فوت

نمود و در همان شهر بخاک سپرده گردید مکتوباتش در دو مجلد به طبع رسید و بعد در عهد شمس‌الدین، حبیب‌الله جان جانان مظهر سوم هوسوم به مجددیه است و پس از شپری شدن ایام در عهد ضیاءالدین خالد بنام مجددیه و مظهریه است که بنام خالدیه شهرت یافت.

شاه اسمعیل اول صفوی پس از درهم شکستن سپاه اوزبک در شهر مرو عازم هرات میشود پسر جامی از ترس اینکه مبادا قبر پدرش را نبش کنند قبل از ورود سپاه قزلباش بشهر هرات قبر جامی را شکافته جسد پدر را در مکان دیگری بخاک سپرد شاه اسمعیل دستور داد قبر جامی را بشکافتند و گور را خالی یافتند هر چه چوب و تخته در آن مکان بود به آتش کشیدند و هر جا نام جامی را جستند نقطه جیم را محو ساخته و بالای آن نقطه گذاردند تا خامی خوانده شود.

مرد آسیا کیوان قزوینی در فصل پنجم دوره کیوان فرماید جامی درباره بایزید گفته است:

بحر بس ژرف ویم بسی‌طامی قطب حق بایزید بسطامی

صاحب روضات مینویسد که محتمل است که ابویزید خدمت حضرت ابی‌جعفر الجواد (ع) رسیده باشد و ناقلین ابی‌جعفر را با امام صادق اشتباه کرده‌اند و صاحب طرائق هم عصر بودن بایزید را با امام صادق تردید میکند و برخی^۱ چند بایزید قائلند.

کیوان قزوینی در جلد دوم کیوان نامه صفحه ۱۲۸ مرقوم داشته‌اند که بایزید میگفت لیس فی جبتی الا الله مگر خدا چقدر کوچک است که توی این جبهه‌ها میگنجد؟! با آنکه فرموده: ما وسعی ارضی و

لا سمائی و شاید آنوقت که خدا (خدای مفروض نه ذات پاک کبریا) آن سخن را فرمود هنوز دست اقطاب نیافته بود همانکه افتاد چنان او را کوچک و رام خودشان کردند که میان جبه خودشان انداختند و او را صامت (غیب مطلق) و خود را ناطق ساختند و هرچه خواستند بنام او و کام خود کنند و کردند و بردند و او هم دم نزد سبحان الله و تعالی عما یصفون (خداوند از این اوصاف پاک و منزّه و والاتراست) جعفر برادر امام حسن عسکری که خود را مدعی امامت نمود و به پشتیبانی خلیفه عباسی ماترک برادر رابعنوان آنکه اولادی نداشت تصاحب نمود. شیعه اثنی عشری ویرالقب جعفر کذاب دادند و پیروانش و نیز متصدیان خلافت او را جعفر صادق نامیدند، این جعفر لقب (اباالبعین) داشت برای آنکه دارای صد و بیست تن اولاد بود که اسامی بعضی از فرزندانش به قرار زیر است:

- | | |
|-----------|----------------|
| ۱- اسمعیل | ۲- حرنیا |
| ۳- طاهر | ۴- یحیی الصوفی |
| ۵- هارون | ۶- علی |
| ۷- ادریس | |

و بنظر این ناچیز بایزید بسطامی مرید این جعفر بوده که خود را جعفر صادق مینامید و فاصله زمانی بایزید با امام صادق امکان دیدار با امام را غیر ممکن میساخته و بعضی از نقشبندیه گویند اویسی امام بوده و از روحانیت امام بهره جسته اگر این سخن درست است دیگر طبق قانون اویسی مجاز به ارشاد و سلسله نیست جامی فرماید یحیی بن معاذ

متوفی ۲۵۸ ق.ه و احمد بن خضرویه متوفی ۲۴۰ ق.ه را ملاقات کرده‌اند و اسمی از ملاقات یا ارادت بایزید با امام صادق نبرده است. پروفیسور شوشتی در صفحه ۱۸ کتاب تصوف می‌فرماید که بایزید فقیه و شاعر و فیلسوف بود و از خود نوشته‌ای در تصوف باقی گذاشت که امام محمد غزالی از آن استفاده نموده و اصل نوشته بایزید مفقود شده است. در طریق نقشبندی مرید قبل از تشریف آب و هیزم برای مطبخ خانقاه میکشد و سه ماه به این عمل مداومت میکند و در روز تشریف باید غسل نموده و توبه کند و تلقین ذکر بیابد سپس ولیمه و طعامی دهد.

نیکلسن مستشرق انگلیسی می‌نویسد فنا طرز تصوف هندی وسیله بایزید بسطامی داخل تصوف اسلامی گردید.

در کتاب اسرار الآثار حرف (ك.ی) در صفحه ۳۷۲ نوشته شده که بهاء الله در ماه محرم ۱۲۷۱ ق.ه در باغ کون در سرحد طویله و بیاره بخانقاه شیخ سراج الدین ورود نمود و شیخ محمد پسر بزرگ شیخ برای بهاء که درویش محمد خوانده میشد حجره‌ای قرار داد و ابوالقاسم نام خدمتکارش بود ابوالقاسم بدست اشرار کشته گردید بهاء پس از دو ماه اقامت بهمراهی شیخ محمد به سلیمانیه حرکت و به خانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند شش ماه توقف نمودند و بعد به همراهی شیخ مولانا به بغداد عزیمت نمودند و به شیخ محمد لقب بهاء الدین دادند و مثنوی بهاء گویا خطاب به شیخ محمد است ذکر این مطلب بدانجهت بود که بهاء در خانقاه نقشبندیه سلیمانیه تحت تعلیم بود و پس از دو سال به بغداد مهاجرت کرد و سپس مدعی الوهیت گردید!

سه مقام هست که صوفی نقشبندی بایستی مراعات کند به ترتیب

زیر:

۱- مقام ملاحظه اعداد (خواهشهای گوناگون)

۲- مقام وقت (به جهان و با خدا)

۳- مقام ملاحظه دل

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

و تمام جهد خود را در ذکر و مراقبه گذراند.

جامی درباره این مکتب سروده است:

قدر گل و مل باده پرستان دانند نی خود منشان و تنگ دستان دانند

از نقش توان به سوی بی نقش شدن کین نقش غریب نقشبندان دانند

برای طی مراحل سلوک در این سلسله شالک بایستی از مقامات ذکر شده

زیر بگذرد:

۲- عزلت

۱- مقام توبه

۴- طاعت و ملازمت

۳- ورع

۶- توجه و رضا

۵- زهد و قناعت

۸- توکل

۷- صبر و تسلیم

۹- حمد و شکر

۱۰- رضا و خوشنودی به قضای پروردگار

شعار این مکتب یازده جمله میباشد که هشت جمله از خواجه

عبدالخالق غجدوانی و سه جمله از خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری

است که بشرح زیر ذکر میگردد:

- | | |
|---------------|------------------|
| ۱- هوش در دم | ۲- نظر بر قدم |
| ۳- سفر در وطن | ۴- خلوت در انجمن |
| ۵- یاد کرد | ۶- باز گشت |
| ۷- نگاه داشت | ۸- یادداشت |
| ۹- وقوف زمانی | ۱۰- وقوف عددی |
| ۱۱- وقوف قلبی | |

(هوش در دم) آنستکه غفلت به سالک راه نیابد نظر بر قدم یعنی نظر بر پشت پا کند تا نظر پراکنده نشود و (سفر در وطن) مراد آنست از صفات بشری سفر به صفات ملکوتی کند و (خلوت در انجمن) منظور آنست که خود به ظاهر با خلق و در باطن به حق بنگردد (یاد گرد) یعنی که ذکر را مداومت کند (باز گشت) آنستکه پس از انجام هر جمله ذکر در دل خود بگذراند که خداوند مقصود من توئی و رضای تو منظور نظر است (نگاه داشت) حفظ قلب از خواطر و هواجس نفسانی است (یادداشت) یعنی دوام آگاهی را مطمح نظر قرار دهد (وقوف زمانی) یعنی سالک همواره اوقات بر احوال خود واقف باشد (وقوف عددی) رعایت عدد در ذکر است یعنی يك بار ذکر را انجام دهد و سه مرتبه و پنج مرتبه بهمین نهج که تعداد ذکر فرد باشد نه جفت که اینهمه برای جمع خاطر سالک در هنگام سلوک است و وقوف قلبی در موقع ذکر تامستحضر و آگاه باشد بر حاضر بودن دل، و توجه دل به جانب خداوند متعال باشد باری خواه پار سا جانشین نقشیند بود در حدود سنه ۷۴۹ ه. ق در بخارا متولد گردید و در روز پنجشنبه ۲۴ ذیحجه ۸۲۲ ه. ق در مدینه در گذشت و در جوار مزار عباس عموی پیغمبر اکرم (ص)

مدفون گردید و گفتار نقشبندیہ را جمع آوری نموده و قدسیہ نام نهاد.
 در کتاب مناہج السیر و مدارج الخیر تألیف ابو الحسن زید مجددی
 فاروقی در صفحہ ۴۴ در نحوہ ذکر قلبی نوشتہ اند کہ مرید در ابتدا ذکر شریف
 نفی و اثبات را یاد کند کہ (رفت و روب - تہلیلی - حمایلی) نیز آنرا می نامند و
 آن ذکر لا الہ الا اللہ می باشد کہ باید در ہنگام انجام ذکر دوزانو یا مربع نشیند و
 دستہا را بر روی رانہای خود قرار دہد و توجہ تام بہ قلب کند چشم بر ہم
 نهد نفس را از ناف بند کردہ (وزبان کوچک را بر گردانندہ بہ کام چسباند)
 کلمہ لا را از ناف کشیدہ بہ پیشانی و ام الدماغ برساند و در عالم توہم و
 خیال ترسیم کند و در نظر گیرد کہ از ام الدماغ بہ بالا پرید و لا الہ را بر
 طرف راست برابر کتف فرود آورده و الا اللہ را سخت و بشدت بر دل
 صنوبری بکوبد کہ حرارت بہ اعضا برسد با رعایت عدد مفرد کہ وقوف
 عددی باشد و در اخفاء ذکر سعی بلیغ نماید چون نفس فرو گذارد
 (بایستی بہ تانی این عمل را اجرا کند) اگر در حبس نفس تنگی نفس
 یا ناراحتی حس کند میباید بدون حبس نفس بہ ذکر مشغول گردد.

دیگر ذکر ذات (اللہ) است کہ پس از طی سالہا دستور ذکر ذات
 است چشم را فراز کند (بہ نوک بینی بنگرد یا میان دو ابرو بنگرد) دہان
 استوار دارد زبان بکام چسباند (زبان کوچک را بر گردانند و بہ کام چسباند)
 دندانہا بر ہم نهد در ہنگام ذکر توجہ بہ قلب صنوبری لازم است ذکر
 ذات را سلطان اذکار گویند در موقع مراقبہ شرح صدر سینہ خود را
 مقابل سینہ رسالت پناہی داشتہ بہ جناب الہی عرض نماید کہ فیض
 انشراح صدر از صدر مبارکہ آن سرور بر من برسان و سورہ شرح را

تا به آخر بخواند و این ذکر را آنقدر مداومت دهد که از هر رگ و پی وجودش صدای الله بشنود.

انوار به ترتیب زیر بر وی تجلی کند نور لطیفه قلب، زرد و لطیفه روح، سرخ لطیفه سر، سفید خفی سیاه و نور لطیفه اخفی سبز و روح لطیفه نفس بیرنگ است.

در کتاب سبیل الرشاد تألیف فقیر محمد خلیفه شاه ولی الله دهلوی گوید که سالک باید مزاجش سالم و در عشق قوی باشد بعد دستور ذکر نفی و اثبات سه ضرب و چهار ضرب را انجام دهد (سه ضرب یعنی سه مرتبه جمله لا اله الا الله را بگوید سپس نفس را تجدید کند و دستور سه ضرب یا چهار ضرب را استاد باید تجویز کند).

در رشحات اثر فخر الدین علی بن الحسین واعظ کاشفی که در زمره مریدان جامی بوده است در صفحه ۵ آمده که بایزید بسطامی از طریق روحانیت از امام صادق بهره جسته است و ولادت بایزید بعد از وفات امام صادق (ع) بوده است در میان سلاسل تصوف اسلامی تنها سلسله نقشبندیه است که به ابو بکر میرسد در صورتیکه در ایام قدیم ذکر العلی آخرین ذکر خفی سلاسل تصوف اسلامی بود و وقتی يك صوفی بدین مرحله میرسد پیر طریقت بعنوان اسرار گوئی ولایت علی را به وی تعلیم میداد.

در کتاب الی الهائم الخائف من لومة اللائم در صفحه ۲۹ مینویسد که مراقبت به ذکر نفی و اثبات کند و در پایان گفتار، جمله ذکر به زبان (محمد رسول الله ص) جاری سازد که علم اولین و آخرین در این کلمه

مضموم و تعبیه است.

تلقین زنان بیگانه بدون حجاب و عشق مجازی با زنان اجنبی مخالف طریقہ نقشبندی است شیخ عبدالقادر گیلانی گفت بعد از یکصد و پنجاه و هفت سال کہ از تاریخ در گذشتہ سپری شود خواجہ نقشبند بہ دنیا پا نہد نقشبند در عالم رؤیا ذکر ذات را از گیلانی تلقین گرفت خواجہ نقشبند در قبال عبارت معروف گیلانی کہ در منبر و عظ گفت: (قدمی علی رقبۃ کل ولی اللہ) چنین تقریر کرد: (قدمی علی عینی او علی بصری او بصیرتی).

یکی از بزرگان این سلسلہ شیخ احمد جام معروف بہ ژندہ پیل است جامی در آثار خود از وی یاد کردہ است شیخ مردی قشری و حنفی مذهب بودہ است شیخ در جوانی بہ میخواری و عیاشی بسر میبرد در سن بیست و دو سالگی توبہ کرد در سنہ ۵۴۴۱ ق متولد و در سنہ ۵۵۳۶ ق فوت کرد و در تربت جام مدفون گردید و چہار دہ تن از مشایخ و اقطاب این سلسلہ در جوار مرقد ژندہ پیل مدفونند و این ناچیز این مقابر را مشاہدہ کردہ است.

گویند شیخ ابو سعید ابو الخیر از وی خبر داد! و خرقہ خویش را برای او بہ یادگار گذارده است ژندہ پیل ہشت ہمسر اختیار کرد و سی و سہ پسر و سہ دختر از وی بہ یادگار ماند در جوانی بہ راہ زنی اشتغال داشت و خود را قطب اولیاء مینامید بہ مکتب نرفتہ و علوم از عالم غیب بہ وی ارزانی شدہ است قبر شیخ ویران گردیدہ و آثاری از مسجد باقی ماندہ است مزار شیخ در حیاط مسجدی واقع شدہ و اطراف حیاط دیوار

کشیده شده و اطاقکی در ابتداء صحن قرار گرفته نگهبانی در آن اطاق سکونت دارد و تابلوئی بر سردرِپ محوطه نصب شده و این جمله بر روی صفحه تابلو کتابت شده است (فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس آیه ۱۲ از سوره طه) مفهومش آنست که «این مکان پاک و مقدس است موزه از پای خارج ساز» و مسجد بزرگ قدیمی در پشت این محوطه واقع شده که به تناسب جمعیت و وسعت شهر بسیار بزرگ است یک دست آفتابه لگن مسی میناکاری شده (میناکاری بر روی مس از عهده هر استاد فن بر نمیآید) که بحد شیاع رسیده که اهداء سلطان سنجر بحضور ژنده پیل بوده و چند جزو قرآن خطی مذهب بر سر مزار میباشد در اطراف مرقد شیخ، قبر مشایخ که از طرف ژنده پیل بدرجهار شاد نائل گردیده اند هست. گچ بریهای باقی است که متأسفانه قسمت زیاد آن ریخته و ویران گردیده است اینک قرب هزار نفر از احفاد شیخ در شهر تربت جام در قید حیاتند فخرالدین نخل احمدی قطب سلسله نقشبندی در گنبد کاوس و تربت جام و دیگر شهرهای خراسان و در کشور افغانستان پیروان زیادی دارد بعنوان نمونه دوبیت از وی نقل میشود:

مپرس از من که آن دلدار را کجا دیدی

چه من از خود بر فتم محو گشتم هر کجا دیدم

بزن دست ارادت فخریا به روان احمد

که این معنی باطن را ز نور مصطفی دیدم!

صوفیان نقشبندی ولایت کلیه برای اقطاب این سلسله قائلند و

جهت بزرگان و شهداء سالک مسلك نقشبندی تناسخ صعودی قائلند

(برخی از فلاسفہ و عرفاء بہ تناسخ قائلند تناسخ دو قسم است نزولی مانند اینکه ہر فردی در دوران حیات خود مرتکب ظلم و فحشاء گردد برای بار دوم کہ بہ دنیای خاکی برگشت نمود در لباس نوع حیوانی ظاہر گشتہ و این مسألہ سیر قہقرائی بودہ و امکان پذیر نیست و چنین رویدادی را مطرود محسوب داشتہ اند اما سیر صعودی را سکوت پیشہ ساختہ اند کہ گفتہ شدہ است «سکو تہارضاہا» تناسخ صعودی یعنی ہیچکسی تنزل نمودہ و ہر دفعہ نسبت بدفعات قبل در ترقی و تعالی است مولوی در دیوان شمس بدین نکتہ اشارہ فرمودہ: «ہفتصد و ہفتاد قالب دیدہ ام» ہر صوفی نقشبندی میتواند یکی از چہار طریق اہل سنت در شریعت (حنبلی۔ مالکی۔ حنفی۔ شافعی) پیروی کند نقشبندیہ گویند بفحوای کلام رسول اللہ (انا مدینۃ العلم و علی بابہا) علی (ع) مرکز و سرچشمہ علوم است اما طریقت بہ ابوبکر میرسد نقشبندیہ کردستان اکثرأ در شریعت تابع امام شافعی ہستند و معتقدند سالک اگر نقصان قلبی داشتہ باشد در عالم برزخ قادر است در رفع آن بکوشد و بحد کمال نائل آید عارف نقشبندی (کتاب فروش در شہر سنندج) با وی ملاقات دست داد از طریق نقشبندیہ و قادریہ مجاز بہ ارشاد است کتابی تحت عنوان «دیوان عارف» منتشر ساختہ است سہ صفحہ در آخر کتاب بہ اصطلاحات صوفیہ اختصاص دادہ و بنا گوش را تعبیر بہ تجلی جمالی نمودہ است کہ از ابداعات آقای عارف است۔

آقای مجتہدی کہ از طرف شیخ عثمان، شیخ سلسلہ نقشبندیہ و مقیم سنندج و امام جماعت مسجد جامع سنندج است فقہ حنفی را

تدریس میکند و خود را از احفاد شاه نعمت‌الله ولی میداند و عمامه سپید بر سر نهاده وزیر عمامه گیسوان انبوهی جمع نموده و با شارب سخت مخالفت دارد آقای شیخ حسام‌الدین مجتهدی گوید که بایزید از روحانیت امام صادق استفاده نمود و اینکه درباره علی (ع) گویند (کرم‌الله وجهه) بدان مناسبت است که در دوران حیات گرد بت پرستی نگشت اما شیخ عثمان از بین‌النهرین به ایران آمده و در قریه (دورود) مرز ایران و عراق در منطقه کردستان مقیم گردید: وی مردی ثمین و کوتاه قد و مکلا میباشد و به امور باغداری و کشاورزی میپردازد این شیخ، قطب سلسله نقشبندیه و از جانب سلسله قادریه مجاز به ارشاد است اما اکثر طالبین به نزد وی آمده و خواستار ورود در سلسله نقشبندیه میباشند شیخ عثمان مصاحبه‌ای با مجله جوانان نموده گفته است اولین کسی که طریق نقشبندی را از هند به ایران در منطقه کردستان به ارمنان آورد و در اشاعه آن کوشید مولانا خالد ذوالجناحین بود پس از وی شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبند متولد در سنه ۱۱۹۵ هـ.ق بود و بعد از درگذشتش فرزندش شیخ محمد بهاء‌الدین بود و وقتیکه فوت نمود برادرش شیخ عمر ضیاء‌الدین قطب سلسله گردید و فرزندش شیخ محمد علاء‌الدین به جای پدر در مقام قطبیت جالس گردید و پس از خرقه تهی کردن او (فوت او) قطب فعلی سلسله نقشبندیه «شیخ عثمان» قطب وقت گردید شیخ عثمان از طرف وی در مریوان بکار ارشاد اشتغال داشت.

در کتاب ملفوظات نقشبندیه در شرح حالات حضرت بابا شاه مسافر صاحب اورنگ آباد پنچکی در ۱۷۶ صفحه، چاپ هند مینویسد امام صادق

را در طریقت دونسبت است یکی به والد خود تابه حضرت علی ع میرسد و دیگر از طرف قاسم که از فقہای شیعه وجد مادری امام صادق است کہ به ابوبکر متصل میگردد و شیخ معروف کرخی را نیز در در سلسله نسب ارشاد دونسبت است یکی به داود طائی و او از حبیب عجمی ووی به حسن بصری و او به علی ع میرسد و دیگر به امام رضا ع و اجداد طاهرینش، این قول میرساند کہ برخی از اقطاب نقشبندیہ را اعتقاد آنست کہ به علی ع می پیوندند.

در کتاب گلزار آصفیہ تألیف خواجہ غلامحسین در صفحہ ۳۶۳ نوشته شدہ است کہ حضرت شاہ امین صاحب بر پوست آہو نشسته ذکر نفی و اثبات میگفتند زمانی کہ (لا الہ الا اللہ) را بر وجود خویش با قلم خیال ترسیم کردی از روی پوست از نظر غایب گشتی و وقتی جملہ (الا اللہ) را عمل کردی مجدداً بر روی پوست مشاهده شدی!

در کتاب تاریخ قرون وسطی تألیف عبدالحسین شیبانی در جلد دوم در صفحہ ۲۷ نوشته است کہ سلاسل تصوف در میان عثمانیہا سی و شش طایفہ بودہ اند کہ از اوایل قرن چہارده تا ہیجدهم میلادی پدید آمدند و نخستین سلسلہ، سلسلہ نقشبندیہ است.

در کتاب دیوان خالد نقشبندی شافعی چاپ سنندج سلسلہ نسب طریقت خواجہ بہاء الدین سید محمد نقشبند بن سید جلال الدین محمد بن سید برہان الدین محمد بن سید خان بن سید شیر عبد اللہ بن امیر زین العابدین محمد بن سید امیر قاسم بن سید امیر سفیان بن سید امیر برہان الدین محمد بن سید امیر محمود رومی جامعی بن سید امیر املاق بن سید

امیر تقی بن امیر کبیر بن سید علی اکبر بن حضرت امام حسن عسکری ع
 میباشد در سلسله قادریه نوشته شده که سید خاموش پسر خاله شیخ عبد-
 القادر گیلانی بود و سلسله‌نسب خاموش به استناد کتاب تاریخ بدخشان
 چاپ مسکو به امام حسن عسکری ع میرسد در صورتیکه در کتاب خاندان
 نوبختی اثر عباس اقبال آشتیانی نوشته شده است که پس از درگذشت
 امام حسن عسکری ع شیعه به بیست فرقه منقسم گشتند و در هیچیک از فرق
 اسلامی غیر از شیعه اثنی عشری برای امام یازدهم نه اولاد ذکور و نه
 اناث قائل نیستند و بدین مناسبت برادر امام جعفر که شیعه دوازده
 امامی او را جعفر کذاب می‌نامند مدعی گردید که
 برادرم اولادی نداشت و ماترك ویرا بكمك دربار عباسی تصاحب
 کرد و خود مدعی امامت گردید چگونه توان پذیرفت که امام یازدهم
 دارای اولادی بنام علی اکبر بوده است؟! در میان مشایخ قادری در کردستان
 از طرف سلسله نقشبندیه اجازه ارشاد داشته‌اند اما در عمل مریدی نقشبندی
 ندارند این سلسله بیش از دیگر سلاسل تصوف اسلامی از فلسفه
 (سانکھیه) عرفان هندویوگی متأثر گشته‌اند.

آقای علی میر فطروس نویسنده کتاب حلاج در جمع آوری
 مدارك رنج بسیار برده‌اند و کار ایشان در خور تقدیر و ارزش است اما
 متأسفانه اظهار نظر ایشان درباره حلاج چون به مبحث وحدت وجود
 واقف نبوده‌اند درست نیست خواننده باید بدین نکته عطف توجه
 نموده و دچار لغزش نگردد، نویسنده کتاب حلاج نوشته‌اند که امیر تیمور
 سرسپرده سلسله نقشبندیه بوده و شهر خوارزم را قتل عام کرد و در سیستان

دو هزار اسیر زنده زنده در دیوار بیاندود ، و در حلب و دمشق بیست
 مناره از سرهای اهل آنسامان برپا کرد در بغداد دویست هزار سپاهی او
 ملزم بودند هر يك دوسر ارائه دهند در گرجستان دیرها و کلیساها را
 ویران ساخت و علت مرگش افراط در میگساری بود پسرش شاهرخ را
 گویند دارای ولایت بوده است و کرامات بسیار از وی نقل کرده اند و
 فرزندش بایسنقر قرآن را با کتیبه ثلث نوشت و از جهت میل و افر به
 شرب و زیاده روی در آن در جوانی در گذشت. امیر علیشیر وزیر او در
 زمره مریدان جامی در آمد جامی دیوانش را بنام بایقرا تدوین نمود
 و بایقرا محبتی زائد الوصف به بازی کبوتر داشت! جامی اشعة اللمعات
 و کتاب نفحات الانس را بنا بخواش امیر علیشیر نگاشت جامی درباره
 ابوطالب پدر مولای متقیان ع نظر داده که با ابو لهب در يك مقام و
 رتبت است و گفته است که:

هیچ سودی نداد آن نسبش

شد مقرر در سفر چو بولهبش!

جامی اعمال یزید بن معاویه را توجیه کرده است (برخی از اهل
 سنت، معاویه بن ابی سفیان و یزید پسرش را مجتهد میدانند که پدر بنا
 به اجتهاد خود با حضرت علی ع جنگید و یزید با حضرت سید الشهداء
 جنگ نمود)!!

جامی با يك واسطه شاگرد جرجانی بوده است و يك واسطه

شاگرد التارانی بود.

تاریخ این صاحب جامی هرگز محقق نبود که سلاطین و وزراء و

افرادی را که گردمنهیات گشته و دست تعدی به مال و جان و ناموس مردم دراز مینمایند به‌مریدی بپذیرد و قانون تصوف آنست که پیرطریقت با دیده باطن بدن برزخی طالب را مشاهده کند چنانچه بصورت حیوان حلال گوشت بود! اورا تلقین ذکر دهد والا پاسخ رد دهد!

این ناچیز به زحمات فراوان به کتب سلسله نقشبندی سرزمین هند که از تراوشات فکری مشایخ و اقطاب هند از سلسله نقشبندی بودند دسترسی یافته و اکثر اینگونه کتب را بدست آورد و نتیجه عملی اذکار آنها جز مشاهده بعضی رؤیاها چیزی نیست و حداکثر سالک در حالت بیداری، در فضا یا در اطاق مسکونی خود بعضی انوار برنگهای مختلف رؤیت می‌کند که محوطه اطراف سالک را از خود پرمی‌سازد.

اینک دعاوی اقطاب سلسله نقشبندیه:

فخرالدین علی بن الحسین الواعظ کاشفی مشهور بصفی که از منسوبین و مریدان جامی بود در کتاب رشحات ذکر کرده که با یزید از روحانیت جعفر صادق (ع) استفاده کرده است و نیز عطار در تذکره مینویسد که با یزید مشافهه حضور امام را درک کرده است که پس از تفحص زیاد دریافتم که مرید جعفر (برادر امام حسن عسکری) بوده است! عرفا برای با یزید معراجی قائل هستند و در بعضی چاپ‌های قدیم مثنوی اشعاری درباره یزید دارد مبنی بر اینکه با یزید در مناجات خود باخدای خویش راز و نیاز میکرد خدا خطاب به یزید فرمود: می‌خواهی مردم را از ضمیرت آگاه سازم که حکم به تکفیرت کنند؟!

بایزید در پاسخ گفت: میخواهی مردم را از رحمت و اسعۃ تو آگاه سازم
تا عبادت نکنند؟ اخدا فرمود: (نی زماونی ز تور و دم مزن)!!
محبی الدین عربی پایه گذار به اصطلاح عرفان علمی در آثار
خود نوشته است که فرعون در هنگام وفات، طاهر و مطهر بوده است!
و عورت حایضه مجاز است که دخول در مسجد و طواف کعبه کند! او
اضافه کرده که در کل نبوت دو خشت کم بود یکی خشت سیم و دیگر
خشت زر، خشت زر من شدم! و خشت سیم (نقره) رسول الله (ص)
باشد! و اقطاب این سلسله در سلوک، کلیۃ اعمال یو گیهار ابجا میآورند و
واقطاب این سلسله مدعی ولایت کلیه هستند!

مانیہ تیسہم و تہر کز فکر و ارتباط روح

در شرق بخصوص بعضی نقاط ایران و ہندو کلدہ و آشور و در
افریقا و کشور مصر مردم استعداد پذیرش دینی و علوم روحی را بیش از نقاط
دیگر دارا می باشند ولی سلول دماغی غربی دنبال علوم دنیوی و صنعتی
است. اولین بار ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه مصر را گرفت و در
صدد تسخیر ہند بر آمد لذا چندتن از دانشمندان را از فرانسه فراخواند
کہ در امور تاریخی و دینی و عقاید و آداب آنان و امور باستانی مصر دست
بتحقیق زنند و از اینجا پایہ شرق شناسی علمی گذارده شد اما از آثار مستشرقینی
کہ بہ فارسی برگردانده شدہ مشہود گردیدہ است کہ دچار لغزشہای
گوناگون شدہ اند و بہ عمق مسائل دینی و روحی شرق پی نبرده اند و علوم شرق
در فرانسه بیشتر مورد توجہ قرار گرفته است و در ایتالیا و فرانسه مدارس
عالی علوم غریبہ برپا کردہ اند .

در ایران دکتر خلیل ثقفی ملقب بہ اعتضاد الاطباء کہ در شب
جمعہ ہفدہم شعبان ۱۲۷۲ ہ. ق در تہران متولد گردید و از دارالفنون
طب را فرا گرفت و طبیب دربار ناصر شد و در سنہ ۱۳۱۲ ہ. ق بدستور

ناصرالدین شاه برای ادامه تحصیلات بفرانسه عزیمت نمود و ملقب به لقب اعلم الدوله شد برای اولین بار احضار روح را از فرانسه بارمغان آورد و یروز هفتم فروردین ۱۳۲۳ ش فوت کرد و کتبی چند تالیف نمود و به تناسخ معتقد بود پس از او دیگران کارش را دنبال کردند تا در این اواخر فرزانه طی چند سال متوالی در مجله اطلاعات هفتگی بدون آنکه دانش ثقیفی را داشته باشد بطور ناقص که نظر شخصی وی بود مقالاتی برشته تحریر در آورد و باینک میز سه پایه تمامی اسرار عالم هستی و عالم ارواح را حل می کرد! برخی از شاغلین به این امور مدعیند دیگر نیازی به دین و استاد روحی ندارند با تماس با عالم ارواح، انسان ترقی روحی می کند و چند سال متوالی جوانان ساده لوح در هر کوی و برزن اجتماعی کرده با سه پایه در صدد دریافت حقایق علوی بودند!

افرادی حق دارند مانیه تیسیم را فرا گیرند که سلامت بدن را دارا بوده و غذای متعادلی تناول کنند و ورزش سبکی انجام داده و صبحها با آب نیمه گرم استحمام کنند و شهوت رانی را ترك کنند و در ساعتی خاص تمر کزدهند. خستگی زیاد و تحریکات شدید مضر است کسی که مورد خواب قرار می گیرد او را «معمول یا مدیوم» می نامند عامل باحرکت ملایم دست، در نزدیکی بدن معمول که با اصطلاح «پاس» گویند مدیوم را به اراده خود درمی آورد در ایام قدیم در مشرق زمین در شبها روی ماه و روزها بر روی خورشید تمر کز می دادند و از اکل حیوانی باید خودداری کنند گویند: خوردن بادام تلخ افکار مذهبی را تحریک می کند! عامل در ابتداء کار در یک اتاق تنها نشسته و بدیوار مقابل خود یک نقطه سیاه را در نظر

گرفته روزهای اول ده دقیقه و بتدریج بدو ساعت می‌رساند البته بایستی تحت نظر استاد مشغول بتمرین باشد تا کم کم بر انسان و بعد حیوان و سپس در جماد مسلط گردد عامل بدون اینکه سخنی گوید می‌تواند افکار خود را بر مدیوم تلقین و یا ناخود آگاه تلقین کند و مدیوم و افراد حاضر در جلسه نیز نسبت بتوانائی خود همین دو حالت را انجام دهند و عامل از راه دور نیز می‌تواند فردی را که می‌شناسد و بمکان وی آشنائی دارد تحت تاثیر اراده خود در آورد (و گرنه از طریق علم مانیه تیسیم این کار را انجام دهد) این عمل را تله پاتی گویند این اعمال از ابزار کارتتوسوفی بوده و اگر کسی در مسائل روحی گام بر می‌دارد از اینگونه افکار بایستی اجتناب ورزد.

در افسانه‌ها گویند: کاهن معبد دلف قبل از پیشگوئی سه روز، روزه می‌گرفت بعد قدری خرزهره می‌جوید و بالای سه پایه‌ای که در زیر آن تدخین می‌شد قرار می‌گرفت و هیجانی بر او دست داده بدنش در حال ارتعاش در آمده دهانش کف می‌کرد و پاسخها را کوتاه و نامفهوم می‌داد که پرسش کننده پاسخ را تاویل می‌کرد! علمای روحی فرانسه معتقدند که کلیه کهنه‌مصر روی تمرکز فکردارای قدرت میشدند!

علمای روحی فرانسه معتقدند که انسان سه بعدی است و می‌تواند با تمرکز روحی به بعد چهارم داخل گردد در عین حال روح و بقاع روح را معتقد نمی‌باشند! و گویند تمرکز سلولهای دماغی و العلیف می‌کنند برای دریافت حقیقت اول دیدار است بعد شنیدن سپس بوئیدن و چشیدن و آخرین مرحله لمس کردن است و بوسیله قوای مرموز طبیعت بر طبیعت

مسلط شدن است و تمام سلولهای بدن بعد از چهل روز تعویض می شود فقط سلولهای دماغی با تمرین قوی می گردد و عوض نمی شود حکومت جبر مولود عدم علم است وقتی علم پزشکی مثلا توانست که خواسته فردی را که خواستار اولاد ذکور است جامه عملی پوشاند دیگر جبر مفهوم ندارد بلکه اراده انسان در کارها مدخلیت دارد علوم غریبه، رمل و جفر زمانی نتیجه مثبت می دهد که انسان تمرکز فکری داشته باشد ولی چشم بندی و سحر، القاء عامل است که اگر عکس گرفته شود چیزی مشاهده نمی گردد نباتات يك بعدی اند زیرا نمودارند و حیوانات دو بعدی هستند که حرکت و شعور دارند و انسان سه بعدی می باشد اگر سلولهای مغزی را بکار اندازد و پیشرفت کند قابلیت دارد که وارد عالم چهار بعدی گردد مثلا (مولانا بواسطه غلبه عشق از سه بعدی وارد عالم چهار بعدی شد) در خواب تمرکز دست نمی دهد اگر سلولهای مغزی خراب گردید گیرندگی خود را از دست می دهد. مراقبه را به مفهوم علمی ترانس گویند و عقیده دارند که غده خاصی در انسان وجود دارد بنام (مسکالین) که ترشح آن وارد خون گشته نسبت به کم یا زیاد بودن به پیروی از دین و ادارش می سازد! (امانا گفته نماند ترشحات غده ربطی بدینداری ندارد! و اگر فرض به غده دینداری قائل شویم باید دین را امری طبیعی و صحیح تلقی کنیم و دیگر اینکه عموم سلولها حتی سلولهای مغز چون انرژی مصرف میکنند به تحلیل میروند و سلولهای جدید ساخته میشود پس آنچه در انسان ثابت میماند روح است) و گویند این غده در میان ملل شرق و غرب متفاوت است و عربستان رشد زیادی دارد. (معلوم نیست چرا

در آن دسته از جوانهای شرقی که افکار مادی دارند این غده وجود ندارد!؟
 گویند: وحدت وجود علمی، آنست که قوه جاذبه در تمامی
 ذرات هست و هر ذره مقداری از قوه جاذبه را با خود همراه دارد (با
 اینکه وجود، محدود به ماده و جاذبه نیست و گرنه ضد ماده که اخیراً
 کشف شده نباید وجود داشته باشد!) و قوه جاذبه سه بعدی و قابل تقسیم
 است نیرو با (شاممایتیک) یعنی قوه مغناطیسی برخوردار نموده و با
 این برخورد در قبال قوه مغناطیسی مقاومت می‌ورزد و در نتیجه این عمل
 امری تحقق پیدامی‌کند و نوع مقاومتها موجب اقسام مختلف وجود
 می‌گردد. سیاله مردمنفی وزن مثبت است لذا عشق بجنس مخالف محال
 است! از نظر اینکه سیاله عاشق و معشوق، از یک جنس بوده قادر به تحمل
 هم نبوده و دفع می‌کنند لذا عاشق نمی‌تواند حضور معشوق را تحمل
 نماید! در دوری از معشوق سیاله او جلادارتر می‌گردد! این عده از علما
 عقایدشان مابینت با آراء دکتر ثقفی دارد.

یکی از دانشمندان بنام آقای طباطبائی نائینی که به چند زبان تسلط
 کامل دارد مردی خلیق، متواضع، مهربان، گشاده دست و در قید نام و
 آوازه و شهرت نیست و آثاری از خود ترجمه نموده و بیادگار گذارده‌اند
 ایشان پیرو عقاید علمای روحی فرانسه بوده و تنی چند از شاگردان را تربیت
 می‌نماید و البته او وجود حق تعالی را انکار نمی‌کند و قبول دارد و از افکار
 خود نتیجه مادی یاریاستی در نظر ندارد. این ناچیز ضمن اینکه
 با عقاید مزبور موافق نبوده اما برای ایشان و شاگردانشان احترام قائلم.
 دو تن از یاران دکتر ثقفی وحیدالدوله و اعتصام الدوله کتاب «کلید

مطالب را بفارسی ترجمه و به انضمام «کلید تمدن» در یک مجلد بطبع رسانیده‌اند که قسمتی از مطالب آن نقل می‌گردد گویند: برای روح يك بدن شفاف و سیال تشکیل شده که آنرا پریسپری نامند و فلاسفه و عرفا قالب مثالی می‌گویند این قالب مثالی در هر دوره بيك بدن عاریتی تعلق یافته و بمنزله آلتی است که روح بوسیله آن به ترقی و به تصفیة خود می‌پردازد. روح تصفیه شده از برگشت بدنای خاکی معاف می‌گردد. اعمال گذشته در ادوار قبلی بی‌ای مابسته گردیده که تا روح صیقل پذیرد. ارواح مردگان مایلند خود را ظاهر ساخته با ما صحبت بدارند ارواح حضور خود را با علامات قراردادی مانند ضربات میز اعلام می‌دارند و حتی بعضی مواقع مرثی و محسوس می‌شوند! (معلوم نیست چرا این ارواح خود را به فرزندان نشان نشان نمیدهند و آنها را هدایت نمی‌کنند و تنها به سراغ امثال دکتر ثقفی و اعتمصام الدوله می‌روند؟!).

امروز عده زیادی از راه کف بینی و فال قهوه احضار ارواح می‌کنند! و یا بچه‌ای را مقابل دیوار نشانیده یا در محاذی ظرف پر آب قرار میدهند! و یا انگشت شست را سیاه کرده یا در خواب مغناطیسی فرو برده و یا با میز سه پایه یا با حروف تهجی با ارواح تماس برقرار می‌سازند! یا با آب پیاز بر روی ساعد نویسنده گویند که: برای شما سحر نموده‌اند باطل السحر ضرورت دارد! و بعد در مقابل طرف با کف دست بر روی نوشته حرکتهای متوالی می‌دهند و در اثر حرارت بر آن نوشته آنچه قبلان نوشته بود ظاهر و آشکار می‌گردد! این ناچیز منکر اثرات علوم غریبه در حد معمول نیست اما

در مهنامه وحید دوره دهم شماره ۹ و ۱۰ مقاله‌ای از آقای حسین اعزاز ثقفی (فرزند دکتر خلیل ثقفی که سالیان دراز در فرانسه درس خوانده و کتابخانه معتبری دارد) می‌نویسد که پدرش در پاریس بوسیله پرفسور لوئیس استادش بعلم روحی علاقمند گردید فروید و برگسن با دکتر ثقفی آشنا بودند انجمن روحی در ایران در منزل کلنل محمد باقر خان پدر سر لشگر امیر موثق تشکیل می‌شد و سر لشگر نخجوان و رزم آرا عضو آن بودند و انجمن دوم در منزل مرحوم وحیدالدوله بود قبل از پایان قرن نوزدهم چندین انجمن کوچک در فرانسه و آلمان و انگلستان و قاره امریکا وجود داشته است در آلمان کاردک معروف به (پیامبر روشن ضمیر) عهده دار اینکار بود، وی در سال ۱۸۰۴م در پاریس مقیم بوده است اول افکارش آمیخته با آئین کلیسا بود بعد علم الروح را از دیانت جدا دانست انجمن گابریل دلان در سنه ۱۹۰۵م تشکیل گردید ارواح بکمک سیاه شخص زنده که مخلوط با سیاه روحی خودشان می‌شود متجسم می‌شوند دکتر ثقفی مدت بیست سال رئیس انجمن روحی ایران بود با آقای اعزاز ثقفی چندبار ملاقات دست داد مدعی گردید که روح پدرش مشغول فرا گرفتن علم لغت است! دکتر ثقفی سی‌وسه کتاب و رساله تألیف و ترجمه نمود که قرب نصف آن بچاپ رسیده است.

در بلاد ایران برای جادوگری و حرز محبت بدراویش و بهودیان و دراویش هندی مراجعه می‌کنند بعضی از بانسوان که دارای اولاد نمی‌باشند دراویش آنانرا در اطاق درب بسته و تاریک برای دو شبانه روز لخت مادرزاد کرده تمامی بدن آنها را دعا نویسند او در خورستان بدعا

نویسمان صبی مراجعه می کنند و اغلب در داخل دکان پرده ای می آویزند و در آن سامان تعداد زوجات معمول است بانسوی اولی از روی حسادت به صبی مراجعه می کنند پس از طی چند ماه و تحمل پرداخت وجوه بسیار و دستورات مشکل آن زن بیچاره مستاصل شده نزد صبی باز می گردد و اظهار می دارد که تمامی اوقاتم برای تهیه وسایل جادو بهدر رفته و در طول این مدت مخارج سنگینی متحمل شده ام و شوهرم هر روز توجهش بیش از پیش بزن جدیدش افزون گشته است آن زمان مرد صبی ابتدائاً سوگند بوی داده و سپس با مقدمه چینی اظهار می دارد عمل جادو در تمامی ادیان و مذاهب و مسالك فعل حرام می باشد و برای آنکه عمل جادو به نتیجه مثبت برسد باید مرتکب فعل حرامی شد! اغلب زنان از روی حسادت و نادانی و عدم توجه شوهرشان که خلاف جوانمردی و مروت است بزعم خود مضطر گشته راه چاره را مسدود دیده و تن بدین عمل زشت غیر انسانی می دهند و شیخ عبد الله ملای بزرگ صبی ها بدین اعمال دست می زده است که پیروان این مسلك ویراعزل کردند و باینگونه شایعات پایان دادند و فرزند آقای طاووسی را که مردی متدین و مورد اعتقاد قاطبه اهالی اهواز است به پیشوائی خود برگزیدند یکی از دانشمندان بروجن که در زمره مریدان بزرگمرد شرقی، کیوان قزوینی بود از حضورش پرسشهای ارزنده ای در مسائل روحی نمود که بچوابهای دلنواز سرافراز گشت که انشاء الله تعالی عنقریب در شرح حضرتش با انضمام شرح حال کامل بحلیه طبع در خواهد آمد.

بر خواننده ضرورت دارد عقل را که عطیه الهی است فرا راه خود
قرار داده و با خواندن این گفتارها که نتیجه يك عمر تحقیق علمی و
عملی است راه را از چاه بشناسد و عمر گرانمایه را با این خرافات تباه
نسازد.

اصحاب سراچه

یکی از علمای طراز اول خراسان که بتصوف گرائید و نامش در سرتاسر خراسان بلکه در اکثر بلاد ایران شهرت یافت حاج میرزا حبیب الله خراسانی بود که نبیره سید محمد شهید بود (سید محمد مهدی) فرزند سید هدایت الله الحسینی الاصفهانی در شهر مشهد بدستور نادر میرزا حاکم مشهد بشهادت رسید و این خانواده بشهیدی معروف گردیدند. حبیب از احفاد (شاه نعمه الله) ولی بود و سلسله نسب وی با اسمعیل بن امام جعفر صادق (ع) می رسد.

پدر حبیب حاج میرزاهاشم از علمای بزرگ مشهد و برادر حبیب نیز حاج میرزا محمد باقر از علمای زمان خود بوده است. حبیب در ۱۲۶۶ ق در مشهد متولد گردید و در شهر مشهد نزد حجة الاسلام حاج میرزا نصر الله تلمذ کرد و بعد بمکه عزیمت کرد و در عتبات نزد میرزای شیرزای و حاج میرزا حبیب الله رشتی و فاضل دربندی درس خواند و پس از طی تحصیلات علوم اسلامی بموطن خود برگشت و امامت مسجد جامع گوهر شاد بعهدہ وی قرار گرفت و بمنبر

نیز رفته و در وعظ و خطابه دستی قوی داشت و علوم دینی را تدریس می‌کرد و بفارسی و عربی شعر می‌سرود و بدعاوی مردم رسیدگی میکرد و طرف توجه قاطبه اهالی مشهد و خراسان گردید و روز بروز بر شهرت وی افزوده گردید.

در ایام بهار و پائیز برای عبادت رهسپار کوه‌هایی شد و در دامنه کوه شاندیز و ابرده و زشک و کوه هزار مسجد و کلات می‌رفت حبیب زبان فرانسه را نیز آموخت.

زمانی که حبیب از بین النهرین به خراسان برمی‌گشت میرزا مهدی گیلانی متخلص بخدیو را مقارن سنه ۱۲۹۰ یا ۱۲۹۱ هـ ق با خود به مشهد آورد و عده‌ای از آزاد مردان آن خطه بدانان پیوستند و مشهور به اصحاب سراچه گردیدند.

خدیو مرید غلامعلی خان هندی بود که در بغداد حلقه ارشاد داشت بعد از فوت غلامعلی خان خدیو زوجه وی را به همسری برگزید و اولاد وی را به تکفل خود گرفت.

بیرونی منزل حاج هدایت الله پدر بزرگ حبیب را محل سکونت خدیو قرار دادند و بدین مناسبت پیروان خدیو را اصحاب سراچه نامیدند یکی از خوانین خراسان جهت تهیه منزل خدیو پولی اهداء کرد و در کوچه سر آسیا بالا خیابان خانه‌ای برای خدیو اتیاع کردند کتابخانه‌ای برای اصحاب قرار داد. تالاری برای نشیمن اصحاب و خلوتی برای عزلت پیروان سراچه معین گردید یاران سراچه قبل از طلوع آفتاب بحرم حضرت

رضایع) رفته و تا نماز صبح در حرم توقف نموده روزها را اغلب صائم و افطار را با غذای ساده بر گزار می کردند بمستمندان از جهت خوراك و پوشاك كمك می کردند عصرها به خارج شهر رفته و در ایوان کوه سنگی یا خواجهر بیع یکنفر از اصحاب امامت کرده بقیه بدو اقتدا می نمودند. حاج میرزا حبیب الله خراسانی در اشعار خود تخلص اش حبیب بود اشعاری در مدح استاد طریقت خود خدیو سروده است که چند بیت آن نقل می گردد.

جان فدای خدیو کشور دل	ختم شعرم بنام او افتاد
که بهر نکته ایست او مقصود	که بهر صنعتی است او استاد
در خیال جمال او بودم	هاتفم این دو بیت داد بیاد
کای خدیو ممالک دل و جان	وی خداوند رازهای نهان
آیه مصحف وجود توئی	مقصد از هر چه هست و بود توئی!

بزرگان و خوانین خراسان چون دیدند اصحاب سراچه بر آستی بمردم مستمند كمك و معاضدت می کنند بیاری اصحاب بشتافتند این توجه خواص به حاجی حبیب الله حسد علمای دیگر را برانگیخت و ابداء و اذیت یاران حبیب را و جبه همت خود قرار دادند ناچار یاران حبیب پراکنده شدند و خدیو در منزل خود عزلت پیشه ساخت و حبیب برای بار دوم بعبتات رو آورد و مجدداً بتحصیلات عالیّه مشغول گردید و سه الی چهار سال در محضر درس آیه الله شیرازی بسر برد و به مشهد مراجعت کرد و مورد استقبال همه مردم شهر قرار گرفت و خدیو در مشهد در گذشت و در شهر مشهد مقدس مدفون گردید.

حاجی میرزا حبیب را عامه مردم خطاب می کردند حبیب در تمامی ایام ماه رمضان در گوهر شاد بیدار می رفت و در دهه اول محرم در منزل حاج میرزا عبدالله متولی مسجد گوهر شاد و دهه آخر صفر در منزل خود بوعظ پرداخته و اجتماع جمعیت مستمعین بود و نفوذ کلام حبیب بی سابقه بود.

حبیب در سفر ثانی که از عتبات بمشهد آمد نفوذ تامه یافت و در علم وزهد و تدریس و کار گشائی مردم شهره آفاق گردید و در این هنگام دست ارادت به عارف شهید سید ابوالقاسم در گزی داد و برای مرشد خود حجره ای در مدرسه میرزا جعفر تعیین نمود.

پنج تن اولاد ذکور از حبیب بیادگار ماند حبیب در اثر سم مشروطه خواهان مسموم گردید و در روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۶ هـ. ق متولد گردید و شصت و یکسال و سه ماه و هیجده روز در این دنیای فانی بزیست و در غروب روز بیست و هفتم شعبان ۱۳۲۷ هـ. ق در باغ ملکی خود در قریه بحر آباد از قواء تابعه مشهد دیده از جهان خاکی بشت و بالای صفا شاه طهماسب در سردابه شهید مدفون گردید دوست پرارج نکته سنجم آقای خسرو شاهانی مطلبی زیبا درباره حبیب در مجله خواندنیها نقل کرده که آقای علی حبیب در مقدمه دیوان حبیب خراسانی ذکر کرده است که از جهت حسن ختام مطلب، تلخیص گفتار آزاده پاک نهاد خسرو شاهانی را بیان می دارد.

زمانی که حاج میرزا حبیب خراسانی در فصل بهار در یکی از ییلاقات بسرمی برد چند تن که بکار ساز و آواز اشتغال داشتند نزد حبیب شتافته

که بدست وی توبه کنند و دیگر گرد ساز و آواز نگردند حبیب میگوید
اکنون هنگام توبه نیست و بکار خود ادامه دهید و پس از گذشتن بهار به
دیدن من بیائید.^۱

شرح حال حبیب از مقدمه دیوان حبیب استفاده گردیده است.

اینک چند نمونه از اشعار حبیب نقل می گردد.

خواهم از پرده ناموس بر آیم یکبار

بزنم این درم ناسره یکسر بقمسار

بشکنم پوست چوبادام و بر آیم چون مغز

طی کنم رسم دورنگی که شود یکسر کار

یعنی این خرقة ارزق بدر آرم از بر

جامه سرخ بپوشم ز طرب چون گلنار

دوش من مستانه خوابی دیده‌ام

در دل شب آفتابی دیده‌ام

زانکه می فرمود جور بی حساب

باز لطف بی حسابی دیده‌ام

دفتری کردند حسن و عشق را

من از آن دفتر کتابی دیده‌ام

۱- درباره غنا (موسیقی) و اقسام آن و حرمت برخی از انواع موسیقی و

عدم حرمت انواع دیگر به کتاب «کیمیای سعادت» اثر امام محمد غزالی طوسی

مژده ای صوفی کز او راد سحر
 من سحرگه فتح بابی دیده‌ام
 من که سرمست و خرابم ای حریف
 نرگس مست خرابی دیده‌ام

آب بودم صحبت آذر گلابم کرده‌است
 خاک بودم کیمیا گر زر نابم کرده‌است
 بنده پیر خراباتم که در دیر مغان
 خدمت جام و سبورا انتخابم کرده‌است

زمامم در کف پیری فقیر است
 که در معنی امیران را امیر است
 بصورت ژنده پوشی سخت خلقان
 بمعنی صاحب تاج و سریر است

به تقریبی ز ما گاهی ببر نام
 اگر خواهی دعا گو خواه دشنام
 ز ما لب تشنگان یادی کن آخر
 نهی مستانه چون لب بر لب جام
 مکن این تلخکامی‌ها فراموش
 چو گیرند از لب شیرین لبان کام

حبیب در بدایت امر بطریق یوگی سلوک می کرد و آثار فلسفه سانکھیه (عرفان علمی فلسفه یوگی) را فرا گرفت و بعدها بسلوک اسلامی و شرعی پرداخت و اغلب ایام را بصوم گذراند و در ییلاقات مشہد به عزلت و تزکیہ نفس مجدانه اشتغال می ورزید و اشعار سوزناک و روان کہ نشان حال درون وی بود میسر آید ولی نشانہ ای از اینکہ عہدہ ای تربیت کردہ باشد از آثارش مشہود نمی گردد اما رسیدگی بہ احوال اہالی آنسامان و کثرت مشغلہ امور شرعی مجالسی برای عزلت تامہ برای وی باقی نمی گذاشت حتی عہدہ ای کہ شیفتہ وی بودند در ییلاقات نیز نزد وی تردد نمودہ و فرصت انزوای کامل بوی نمی دادند حبیب مردی آزادہ و پاکدامن و پاک اندیش بود شخصیت ممتاز وی این ناچیز را بر آن داشت کہ شمعہ ای از این بزرگمرد بزبان خامہ گفته آید بافوت حبیب مکتب حبیب نیز دورہ اش سپری گردید یاد و نام حبیب گرامی باد.

سلسلہ قادریہ

یکی از بزرگترین سلاسل تصوف اسلامی سلسلہ قادریہ است کہ سلسلہ سہروردیہ و چشتیہ و نعمۃ اللہیہ منشعب از قادریہ می باشد۔
بنیانگذار این سلسلہ شیخ محیی الدین عبدالقادر گیلانی بن ابی صالح چنگی دوست بن عبداللہ بن موسی بن عبدالملک بن حسن المثنی بن علی بن ابیطالب (ع) گفت وی ابو محمد علوی حسنی و در بعض کتب بعد از موسی بن عبداللہ بن امام حسن (ع) ذکر کرده اند و لقب او مرد شرق و اولین کسی است کہ با عنوان ولی یاد شدہ است و مریدان افراطی او را غوث الثقلین و شیخ کل و شیخ مشرق و غوث گیلانی و بسا از شہب نامند۔ مادر او ام البحر یا ام الخیر فاطمہ بنت ابو عبداللہ صومعی است و در ۴۷۱ ق در گیلان ایران متولد و در ۵۷۱ ق در بغداد در گذشت و پرفسور شوشتری تاریخ تولد شیخ را در ۱۰۷۸ م و در گذشتش را ۱۱۶۶ م می داند محل تولد ویرادر گیلان بین النہرین و برخی در گیلان غرب می دانند اما بزعم این ناچیز در (گیلان دہ) از توابع آمل می باشد کہ محل سکونت ابو العباس قصاب آملی بودہ کہ «لاشہ گو سفندان بر سرشانہ نہادی و بدکانہای قصابی بردی» و استاد طریقت شیخ ابو الحسن

خرقانی و ابو سعید ابو الخیر بوده است باری شیخ در سن هیجده سالگی از ایران بغداد رفت .

نویسنده کتاب «تصوف در کردستان» مرقوم داشته است که شیخ - عبدالقادر گیلانی نزد ابو بکر محمد بن احمد و علی بن احمد و ابو طالب بن - یوسف علم حدیث را آموخت و فقه چهار فرق اهل سنت را (مالکی - حنفی - حنبلی - شافعی) را فرا گرفت و نزد هبة الله بن مبارک و ابی ناصر استفادت علمی نمود شیخ سعدی شیرازی ویرادر طواف کعبه ملاقات نمود شیخ در ۵۵۲۱ ق دست ارادت به ابی الخیر محمد بن مسلم الدباسی داد و بوی خرقه عطا کرد (یعنی اجازه ارشاد داد در قرون پیش مشایخ خرقه خود یا پیراهن خود را یکی از مریدان عطا کرده و بادست خود به تن وی میکردند یعنی بدرجه ارشاد نائل گردیده و این عمل اینک متروک گردیده است) مرکز و عظم شیخ ابتدا در شهر بغداد (باب حلایا) بوده تا اینکه در خارج بغداد خانقاهی برای وی ساختند در سال ۵۵۲۸ ق مدرسه مبارک المخزومی را برایش توسعه دادند .

استاد بزرگوارم پرفسور عباس شوشتی معروف به مهرین که پنجاه سال در دانشگاههای هند تدریس نموده و در سالهای ۲۱ و ۲۲ شمسی بطور متوالی مکتبهای روحی سرزمین هند را نزدش تلمذ نموده و بعد بطور متناوب از محضرش استفاده و بهره جستم در کتاب تصوف مرقوم داشته اند که مکتب قادریه از مسلک جنید پدید آمد و پیروان او در سراسر جهان پراکنده اند گیلانی در سن نود و یک سالگی در گذشت و رئیس مکتب قادری حنبلی بود و عده کثیری از یهودیان و مسیحیان را بدین

اسلام در آورد مردی پرهیزکار و عاری از تعصب و فیلسوفی کم نظیر و خطیبی بیمانند بوده است.

آثار مشهور شیخ بشرح زیر است:

۱- فتوح الغیب با ترجمه و شرح از شیخ عبدالحق دهلوی در ۳۱۶

صفحه.

۲- الغنیه لطالب طریق الحق.

۳- الفتح الربانی.

۴- حزب بشائر الخیرات.

۵- جلال الظاهر.

۶- المواهب الرحمانیه و الفتوح الربانیة.

۷- یواقیت الحکم.

۸- الفیوضات الربانیة

آرامگاهش در محله باب الشیخ بغداد و محل زیارت اغلب

صوفیه از سلاسل تصوف اسلامی می باشد.

شیخ نحیف بدن و عریض لویه و محاسنش بلند بود پیروانش

اعتقاد دارند که کلامش را مستمعین چه دور بمحل جلوس وی بودند و

چه نزدیک یکسان استماع می کردند (این اثر در منابر کیوان قزوینی

مشاهده می گردید و همه افراد که منابر وی را دریافته اند و به او اعتقاد

دارند! بر این قول گواهی دهند.)

کسروی تبریزی که این ناچیز کتب ویرا غیر از آثار تاریخی

نزد خودش فرا گرفته ام در کتاب (شیخ صفی و تبارش) منکر سیادت وی

گردیدہ و گوید خود شیخ دو آثارش اسمی از سیادت خود نبرده است،
بنظر این ناچیز مطالب کتب کسروی بوی القاء گردیدہ و بقلم خود نگاشته
است.

عدهای را اعتقاد بر آنست که وی سید حسنی و هم حسینی بوده
است اغلب آثار شیخ بزبان عربی است ولی اشعار فارسی نیز بوی
منسوب داشته اند که بعنوان نمونه چند بیت نقل می گردد.

گریائی بسر تربت و یرانه ما

بینی از خون جگر آب شده خانه ما

فتنه انگیز مشو کا کل مشکین مگشای

تاب زنجیر ندارد دل دیوانه ما

محیی بر شمع تجلای جمالش می سوخت

دوست می گفت زهی همت مردانه ما

نا امیدم کردی از خود ای خوش آنروزی که من

آرزوی بوس و امید کناری داشتم

هر دو عالم را زیگ پر تو سراسر سوختی

آفتاب از آتش من گردشادی داشتی

تخلص شیخ در شعر محیی یود سید اسمعیل قار انقائی که مشهور

به ترو لیانی فرزند سید محمد است به بغداد رفته بطریقه قادیانیه پیوست و

دیو قریه قار انقایه سکونت گردید مردم کردستان بوی رو آوردند .

در این مسجد جامع سندج که از بناهای تاریخی است توسط امان الله

خانزادگی کردستان بنا شده است .

نویسنده کتاب (تصوف در کردستان) روش مشرف شدن در
 طریقه قادریه در کردستان را بشرح زیر بیان کرده است:

طالب دوزانو در مقابل خلیفه (در کردستان شیخ طریقت را در
 سلسله قادریه خلیفه نامند) نشسته دست راست خود را در دست راست خلیفه
 گذارد و از تمام گناهان کبیره و صغیره توبه کند و متعهد گردد که گرد
 خلاف نگردد بعد نام پیغمبر اکرم (ص) و نام مشایخ سلسله را تا شیخ
 عبدالقادر بر زبان راند و آن بزرگان را که نامشان را ذکر کرده گواه
 گیرد که مرید از راه راست منحرف نگردد و بعهده گیرد که در مظالم و
 رعایت انصاف و قضای نماز و روزه فوت شده را انجام دهد و در ماه
 سه روز باروزه گرفتن هشتاد هزار بار لا اله الا الله را عمل کند و بعد از ادای
 هر نماز صد مرتبه استغفر الله بر زبان جاری سازد در هر محل که عده
 برادران طریق بده نفر بالغ گردد شبهای سه شنبه و جمعه بعد از نماز عشا
 بدکر جلی اشتغال ورزند و مرید مجاز است در جلسات ذکر بنمایش
 پردازد اما الزامی نیست گویند مولای متقیان (ع) ذکر خدا را با صدای
 رسامت ذکر بود لذا در رویشها بدین عمل تبعیت کنند گاهی در حال نشستن
 بر روی زمین ذکر انجام دهند که آنرا (تهلیل) و در حالت قیام (هره)
 نامند نا گفته نماند که ذکر تهلیلی ذکر لا اله الا الله است گروهی با آهنگ
 طبل و دف و شمشال که نوعی نی فلزی است صوفیه را در حالت ذکر
 همراهی کنند طبل با دو عدد چوب بر سطحش نواخته می گردد از کار
 (حی الله-الله که ذکر غوثی گویند- حی حی حی الله یا حی و قیوم حی
 الله- حی موجود حی الله) و بعد کلمه دائم دائم را بکار می برند نمایشات

۱ - با اینکه در قرآن، نادی ربه نداء خفياً آمده!

اگر در اثر تقوای مریدان باشد کرامت ولی اگر بکمک روح خلیفه باشد معونه اگر در این صورت نباشد استدراج گویند یعنی شیطان معاضدت کرده است.

سعدی در باب دوم گلستان حکایتی از زهد و ورع و مناجات شیخ درمکه بیان داشته است .

شیخ عبدالقادر درباره خود گفته :

شکر الله که نمردیم و رسیدیم بدوست

آفرین باد بر این همت مردانه ما

«در کتاب اسرار الاثار» تألیف فاضل ما زندرانی (حرف-رق)

در صفحه ۴۶۲ درباره مجله سماع قادریہ سخنانی آورده است و در

مجله رستاخیز که بزبان فارسی وسیلہ سید عبداللہ رازی در قاہرہ

منتشر می گردید در شماره هشتم و نهم سال اول ۱۳۳۳ ق. و در صفحه

۳۶۳ ترجمہ از مجله مقتطف در مورد بہ درون آتش رفتن توضیحاتی آمدہ

کہ از اینکار در قدیم منظور نظر آن بود کہ شکر خدایان را بجا آورند !

و برای سلامتی نقش و عطای نعمت در آیندہ بودہ است.»

شیخ قصیدہ غوثیہ را مشتمل بر بیست و ہشت بیت در مورد مقامات

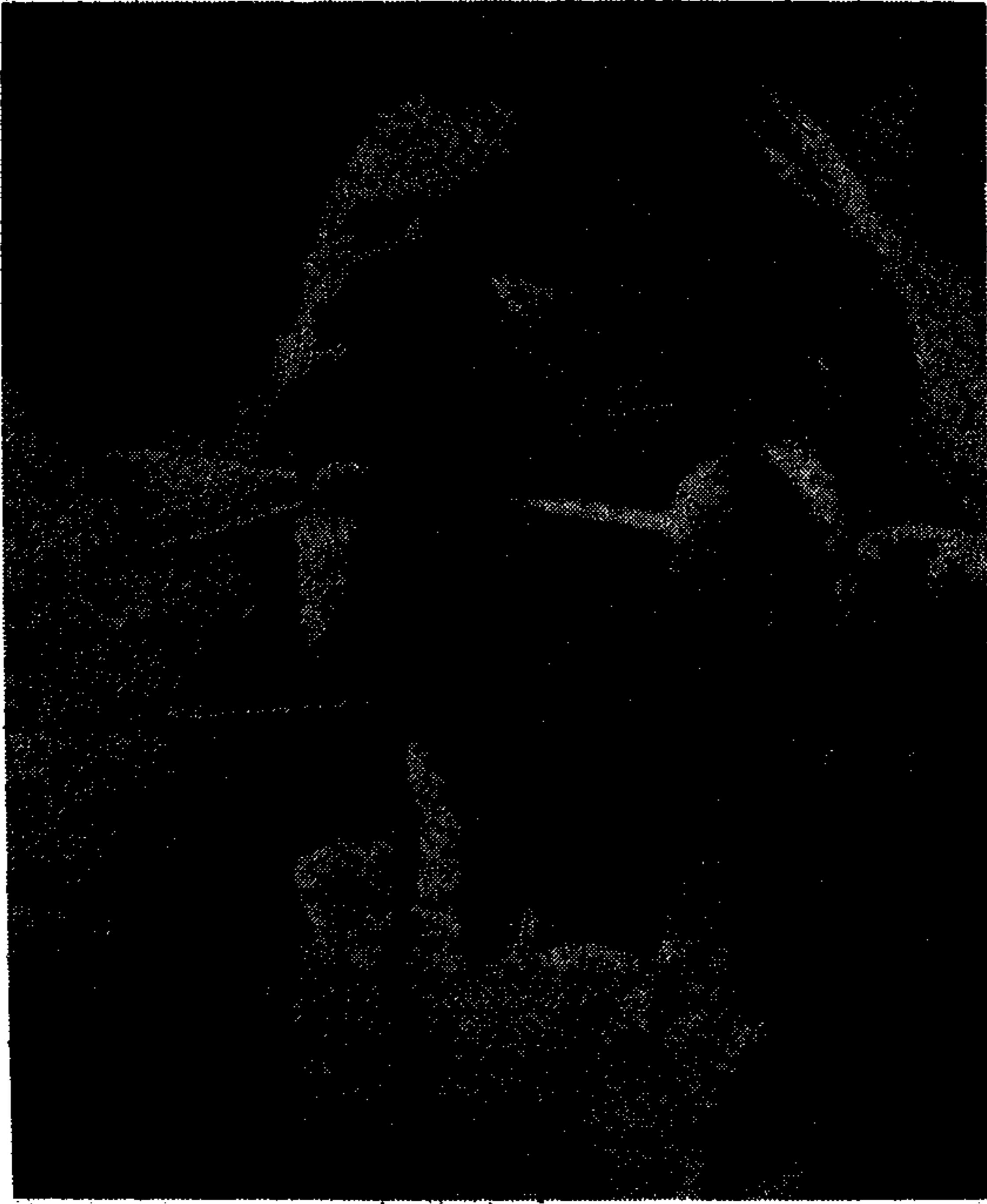
روحی خود سرودہ است کیوان قزوینی در جلد اول کیوان نامہ صفحہ

۱۴۷ مرقوم داشته اند کہ ولی بر کسی اطلاق می گردد کہ روحانی با

کرامت باشد و اول کسی کہ بولی ملقب شد شیخ عبدالقادر گیلانی

بود.

صاحب (فتوحات) گوید مفردون جماعتی هستند کہ از دایرہ



یکی از نمایشات فقرای قادریه دزگردستان

قطب بخارجند یعنی فیض از حق می گیرند بیواسطه قطب و خضر از ایشان می باشد و عبد القادر از این زمره است!

قادریه بفرق (صوله ای ها) و کنزائی ها و خالدیها منقسم میشوند.

کسی که ذکر جلی را شروع می کند سر ذکر گویند و افرادی را که در ضمن ذکر بنمایش پردازند دیوانه ها می نامند سیخ آهنی و خنجر به پهلوئی خود فرو کنند زبان به تابه گذاخته نهند سر مار را بدهان گذارده از تنش جدا سازند آتش گذاخته در دهان قرار دهند شیخ در تشریف دستش مظهر دست عبد القادر و دست عبد القادر مظهر دست علی (ع) است هر مرید پیش از هر نماز جهل مرتبه اعوذ بالله بگوید و بعد از نماز صبح و عشا دوست مرتبه لا اله الا الله و سیصد بار الله و هر یوم چهار صد صلوات گوید و هر سال يك اربعین بر عهده گیرد که هر روز از روزهای آن هشتاد هزار بار لا اله الا الله گوید و در اربعین روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه گیرد و در شبها به تنگیه رفته در ذکر جلی شرکت جوید اولین ذکر خفی الله است که ذکر ذات می نامند بمرید تلقین کنند در ذکر جلی بایستی پس از ادای نماز درویشان در دو خط یا در يك جلقه گرد آیند وقتی لا اله را گوید سرش بسمت راست بدن به پیچد و الا الله را بسمت چپ سر را حرکت دهد و الله را بر قلب خود کوبند که سه حرکت انجام دهند.»

در میان مسلمانان به خلیفه دوم عمر بن خطاب لقب امیر المؤمنین و ابو بکر خلیفه رسول الله داده اند و گروهی ابو حنیفه را امام اعظم، محیی الدین عربی را قطب خواجه نظام الملك راضی امیر المؤمنین و عبد القادر را ولی نامیده اند و علی بن ابی طالب را امام و معاویه را مستر است و ابو امام عبد الرب و معاون دست

چپ اورا عبد الملك گویند و او تا چهار تن اندا بدال سبعة و نجبا ثمانیه و نقبا
دوازده گانه و چهل تن که يك تن و يك تن چهل تن باشند و اولیاء سیصد و
شصت نفر هستند!

در کتاب (الفیوضات الربانیة فی المآثر والاوراد القادریه) جمع
و ترتیب از سید حاج اسمعیل بن السید محمد سعید القادری چاپ مصر
عربی در ۱۰۶ صفحه از صفحه ۱۷۵ الی صفحه ۱۷۸ القاب شیخ را
ذکر کرده که قسمتی از آن نقل می‌گردد:

شمس بلافل - در بلا مثل - بدر بلا کلف - بحر بلا طرف - باز اشهب -
محبی الرمیم - جمال الله - سیف الله المسلول - شیخ الكل - کافی المهمات -
ذا المذهب الحنبلیه - قطب الاقطاب ملک الزمان - وارث کتاب الله - فرد -
قطب که حکایت از غلو اینطایفه در باره عبد القادر می‌کند!

در کتاب (اذکار قادریه) در صفحه ۳۰ نوشته است در موقع ذکر
چشمها بر هم نهد و دستها گشوده بر روی زانوان قرار گیرد و مربع
نشیند و در افتتاح ذکر، سوره فاتحه و اخلاص را با دادر بودن وضوء قرائت
کند اول الله بار ثانی لا اله الا الله و سومین مرتبه هو بعد حق پس از آن حی
و سپس قیوم و برای مرحله آخر قهار را متذکر گردد یکی از اذکارشان
این است (هو هو جل الله مکه و مدینه بیت الله نور نبی صلی الله هو هو
جل الله مدینه دان محمد جزیره دان سید محمد تر کستان دان کاکا احمد
الله الله یا نادر سلطان عبد القادر عبد القادر جیلانی گنبد بار گاهش نورانی
هو هو جل الله).

این ناچیز برای آگهی بیشتر از قادریه و نقشبندیه چند سفر به

سندج عزیمت کردم خلفای قادریه که اسماً این بیمقدار را می‌شناختند از طریق مهمان نوازی و محبت در شب جمعه در یکی از تکایای خود مجلس ذکر جلی و سماع و نمایش برپا داشتند عده‌ای از مردان و زنان در يك گوشه بتماشا ایستادند یکی از خلفا که پیش کسوت تراز دیگران بود از جهت لطف و مرحمت تعظیمی باین ناچیز کرده و با اجازه شروع بذکر نمودند در اویش که گیسوان بافته و بردور سر جمع کرده بودند موها را گشودند که این عمل ربع ساعتی بطول انجامید موها را پریشان کرده که تا کمر می‌رسید یکی طبل را باد و چوب کوچک و بارینک نواخت در اویش بر سطح زمین نشستند و بزبان کردی اذکاری می‌خواندند و سر را به طرفین بدن حرکت می‌دادند که سر انسان حکم آنتن رادیو و تلویزیون دارد که حال ذاکر را متغیر می‌سازد (بعد از ربع ساعت) طبالی دیگر بر طرف راست طبال اول قرار گرفت و بعد از سپری شدن ربع ساعت طبالی دیگر بهمان نهج اول جنب طبال دوم جای گرفت بکثرت که نی‌مینواخت شروع بنواختن نی کرد بعد از ربع ساعت طبال اول یک ساعت و دوم سه ربع ساعت و سومی نیم ساعت و نوازنده‌نی ربع ساعت مشغول کار بودند صوفیان برخاستند با دست راست کمر همدیگر را گرفتند گاهی بجلو و زمانی بسمت راست و وقتی بجهت چپ و لحظاتی بجلو خم گشته نوای نوازندگان اوج گرفت یکی يك دسته تیغ ژیلت و فرد دیگری يك بسته تیغ ژیلت را با دندانهای خود خرد کرده و بعد بلعید يك نفر سنگی بکلفتی قوطی کبریت بدهان و گل و رو برد شخص دیگری با چاقوی تیزی که تیزی چاقو را در انتهای

گوشه چشم قرارداد و با کف دست چاقو به گوشه چشم فرو کوبید و يك تن دو سرسیم برق را برای چند دقیقه به دست گرفت و جزقه مشهود گردید پیرمردی کارد با فشار به پهلو فرو کرد و از يك سمت فرو رفته و واز گوشت و پوست خارج گردید تماشاچیان در بهت فرو رفتند اما ضمن خارج کردن چاقو از گوشه چشم با دست چپ چاقو را گرفته و با دست راست یکدفعه خارج می‌سازد و بهمین نهج چاقو را از پهلو بیرون می‌کشد اما در همین عملیات در گوشه چشم و پهلو خون جاری می‌گردد و خلیفه‌ای که جلسه ذکر را اداره می‌کند محل جاری شدن خون را آب دهان زده و خون متوقف می‌گردد در ضمن جلسه ذکر ممکن است ده خلیفه شرکت جویند اما يك تن مدیر جلسه است و مابین پنجاه تن که در ذکر شرکت می‌جویند پنج تن بنمایش می‌پردازند و آنکه تیغ را درسته فرو می‌برد یا آنکه تیغ را جویده فرود می‌دهد دو تن هستند یعنی هر يك در هر جلسه نمایش خاصی را انجام می‌دهد و آنکه يك دسته تیغ را جویده بود تیغها و دهانش چون آلود بود و آنکه کارد به پهلو فرو کرده بود گوشت بدن وی مانند يك نفر مبتلا به فتق از پهلو آویزان بود و آن صوفی قادری که تیغها را جویده بود و آنکه سنگ را فرو برده بود قادر نبود آنرا خارج سازد خلیفه هر يك را علیحده نشانده دو نفر قوی بنیه مچ‌دستان وی را گرفته خلیفه زانوی راست خود را بر کتف وی نهاده فشار داد و چند مرتبه با صدای بلند گفت یا غوث سنگ و تیغها بیرون آمد این نمایشات قادری از سلسله رفاهی اخذ گردیده است. بطور کلی اثر نمایشات این سلسله تلقین مسائل عرفانی و حرکات سر و مو و بدن و بالاخص اثر مستقیم

موسیقی در افراد میباشد که حالت تخدیر در ابدان ایجاد میکند .
 آقای رشید شمردان از دستوران دین زرتشی (دستور فوق
 مؤید است) رئیس انجمن زرتشتیان در بمبئی و از دانشمندان پارسی
 مقیم هند است و کتاب (فرزانگان زرتشتی) اثر او است و این ناچیز نزد
 وی تعالیم دین زردتشتی را فرا گرفته است و آقای شمردان در کتاب
 (دین نامه اصول سه گانه مزدیسنا) در صفحه ۱۶ می نویسد: صداشالوده
 کلید اشکال و پیکرهاست و در صفحه ۲۱ مرقوم داشته اند که همچنانکه
 گفته شد صدا مبنای اشکال و ترکیبات است و قادر میباشد به تباه و نابود
 کردن آن و در صفحه ۳۱ گفته اند که هنگامیکه در اروپا در موضع (گل
 برو کدلی) پل آهنی معتبری در حال اختتام بود چنگ زنی آنجا رسید
 گفت من بانواختن این چنگ چوبین پل شمارا متزلزل و ویران می سازم
 مهندسین ویرا بباد سخریه گرفتند چنگ زن مشغول زدن شد تا پرده
 آهنگ ساختمان پل را پیدا نمود اوج صدا افزوده شد و تکان سختی بر پل
 عارض گشت! مهندسین و کارگران التماس کردند که کار را ادامه ندهد
 این جملات کوتاه که از استاد شهردان ذکر گردید مؤید نظریه
 و استنباط این ناچیز است که در اثر نغمات طبل و نی و حرکات سر صوفیان
 قادریه و حرکت موهای بلند درویشان همگی تولید صداها نموده و در
 نتیجه چنین نمایشاتی بروز میکند اگر این نمایشات اصالت دارد بدون
 نااختن طبل و نی نیز قادر بنمایش باشند مسلماً خیر و اگر به تنهایی به ذکر
 و دعا تواند تیغ به بلعد؟ حتماً چنین توانائی نخواهد داشت در ثانی از این
 نمایشات غیر از تبلیغ مرام منظور دیگری ندارد و آیات تبلیغ با تصوف



فقرای قادریه در حین ذکر جلی

حقیقی سازش دارد؟ در صورتیکه تبلیغ مخصوص مسند نشینان است و تصرف اختصاص بخواص دارد بهر حال کارها را بدان طریق که قبل از شروع و بعد از ختم مشاهده کرده‌ام بعینه بعرض خوانندگان رسانیدم.

در کتاب (کلمات طیبات) که مکاتیب شیخ عبدالقادر گیلانی را در بردارد نوشته است که هر گاه برای کسی از سلاک مهمی پیش آید پارچه صوف پاکسار پوشیدی و زنجیر در گردن یاد ربا در سر انداخته مناجات بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب شدی مشایخ این سلسله را خواجه می‌گفتند.

برای ختم بسم الله الرحمن الرحیم در روی زمین دایره وار نشسته ۷۸۷ مرتبه فاتحه و ۱۱۱ مرتبه یا مجیب الدعوات و ۱۱۱ مرتبه یا غالب علی امره و ۱۱۱ مرتبه یا کافی المهمات رامی خوانند و برای ختم دیگر در ۴۱ روز پیش از نماز صبح ۳۳۱۳ مرتبه صلوات بخواند حاجتش بر آورده گردد و در صفحه ۱۱۹ سلوک را بر جذب مقدم میداند و در کتاب (میزان العقاید) تألیف ابوالحسن در صفحه ۱۰ و ۱۲ گوید: پیران رافضی که مراد شیعه اثنی عشری اند و علی را برخلاف مزیت دهند آنانرا پیروی نشاید که مردم را گمراه سازند و گوید زن اگر با مردانینی ازدواج کند نکاح صحیح نمی‌باشد و ابو حنیفه از امام صادق خلافت گرفت در (تاریخ بدخشان) چاپ مسکو در صفحه ۲۵۳ نوشته است:

سید حسن شاه خاموش نسبش به امام حسن عسگری (ع) می‌رسد در ۴۵۹ هـ ق در اصفهان متولد گردیده و در ۵۳۱ هـ ق فوت نمود در دوازده سالگی صاحب کرامات بود گفته در بلوک بغداد بشهر جبلان

و در قریه گیلان در خانه سید صالح موسی چنگک دوست یکدسته نوری از انوار امام حسین جمع بود که خاموش پسر خاله شیخ عبدالقادر بود در صفحه ۲۴۳ نوشته است جنید، به ابو سعید مخزومی گفت اسرار الهی را بشما و عبدالقادر می‌سپارم که خواهش و رأی مبارك جناب مخبر صادق (ع) چنین بوده است ای سید اصفهانی اول تو شراب معرفت را در نوش واپس باش خاموش و در ملك ختلان اقامت گزین! در صفحه ۲۲۹ نسب سادات بدخشان را به سید شاه نصرالدین بن علی اصغر بن علی اکبر بن امام حسن عسکری (ع) میرساند (در صورتیکه کلیه فرق اسلامی غیر از شیعه اثنی عشری برای امام حسن عسکری اولادی قائل نیستند) در کتاب (رشف العسل) تالیف محمد بن الحسن الحسینی الهندی درباره تجرید می‌نویسد: تجرید قطع علاقه قلبیه است از جمیع خویشان سببی و نسبی که در واقع دشمن اویند در کتاب (تجلیات رحمانی) چاپ هند در صفحه ۶۱ می‌نویسد: صورت پیر را صورت رسول تصور کند در صفحه ۱۱۳ نوشته شده است زوایت حق در دنیا در خواب روا باشد در صفحه ۱۵۵ آمده است «الولاية افضل من النبوة» در سکینه الاولیاء تألیف داراشکوه قادری در صفحه ۴ ذکر فرموده است هیچ صوفی بفضاء صدیق اکبر نرسد در صفحه ۱۵ گوید قادریان جنیدیان می‌باشند و در صفحه ۲۹ نوشته خواجه معین الدین چشتی و خواجه یوسف همدانی در بغداد بصحبت حضرت غوث الثقلین رسیده‌اند و خواجه یوسف همدانی یکی از حضار مجلس قول (قدمی هده علی رقبه کل ولی الله) بوده است و امام یافعی یکی از راویان کرامت غوث الثقلین

را خواجہ یوسف شمرده است و شیخ ابوالنجیب سهروردی و برادر
زاده اش شیخ شهاب الدین سهروردی همیشه از حاضران مجلس شیخ
بوده اند در صفحه ۲۰ امام یافعی نقل کرده است کہ شیخ فرماید ہر مسلمانی
کہ روی مرا دیدہ یا بر مدرسہ من گذشتہ عذاب گور و قیامت از او تخفیف
کند! در صفحه ۳۰ می نویسد: بعضی از اولیاء اللہ کہ از متابعان آن حضرت اند
بعضی از طالبان را بحسب روحانیت تربیت کردہ اند و طریقہ قادریہ
بر صحو است و صحو عبارت از حصول مراد و صحبت حال میباشد.

در کتاب (کاشف الاسرار) نقل مکتوب مولانا حافظ شاہ (لطافت
علی) و پاسخ از احمد الدین از مشایخ قادریہ در ۶۳ صفحہ چاپ ہند در
صفحہ ۲ آمدہ است کہ اکثر اولیاء ترک صوم و صلوة و برہنگی را ہمچو
طفل مادر زاد اختیار کردہ اند و بدین امر مداومت نمودند چنانچہ در این
ایام گھیسا شاہ متفق علیہ است کہ این شخص کامل است لیکن در ہمہ
امور خلاف شرع نبوی رفتار می کند ریش خود را سترده و صوم و صلوة
را نام نبرده و خبر سماع و سرور نداند! قطب العالم حضرت شیخ عبد
القدوس کنگوہی در دیار و امصار مشہر گردیدہ است و سہ کس بخدمت
شیخ المشایخ حاضر آمدند آن حضرت از ہر یک استفسار فرمود کہ تو
کجا می روی یکی گفت بمکہ معظمہ می روم دیگر گفت بمدینہ طیبہ
می روم سومی گفت ببغداد می روم شیخ بہ شخص اخیر گفت تو اعلم و
افضل! در صفحہ ۴ نوشته شدہ خواجہ عثمان ہارونی در میکسدہ رفتہ
باز بستہ و در ولایت ایشان احدی را شک نیست! مولانا یعقوب بدخشانی

از چهل سالگی در لکهنو بزم‌ره مخنثان مانده است! در صفحه ۵ گفته تصور شیخ نیز اشکال است که وقت گفتن کلمه اله نفی خطرات مابقی جمله موجودات کرده بر الا الله اثبات ذات بحت بصورت شیخ می‌نماید! و محیی‌الدین عربی در باب فرعون فرموده‌اند که «مات طاهراً و مطهراً!» و دیگر فرموده‌اند عورت حیضه را دخول مسجد و طواف کعبه درست است! و دیگر گفته است: که در کل نبوت مقدار دو خشت کم بود یکی خشت سیم و دیگر خشت زر و خشت زر من شدم و بجای خشت سیم رسول الله شد جواب بر طریق شرع خواسته شده بود ولی پاسخی در خور پرسش نبود.

در تاریخ (بدخشان) نوشته شده است سید عبدالله صومعی دو دختر داشته یکی مسماة به بی بی نصیبه منکوحه سید حیدر اصفهانی بود که سید حسن شاه خاموش از او متولد و دیگری بی بی فاطمه منکوحه سید ابو صالح جیلانی که عبدالقادر از وی متولد گردیده است.

در طریقه قادری در کردستان اسم طریقت ندارند و طریق اویسی را مجاز دانند و اکنون شیعیان را نیز بمریدی پذیرند در محراب مسجد جامع سنندج این بیت نوشته شده است:

چراغ مسجد و محراب و منبر ابو بکر و عمر عثمان و حیدر

در کتاب (فصل الخطاب) تألیف حاجی حافظ مولوی از مشایخ قادریه هند در صفحه ۱۲۹ می‌نویسد عبدالقادر فرماید هر گاه از خدا چیزی خواهید بوسیله من خواستار شوید تا حاجت شما بر آورده گردد

وہر کہ در کربتی استعانت کند توسط من ازوی رفع گردد و در شدتی
 منادی کند بہ نام من گشودہ گردد! ہر فردی دور کعت نماز بجا آورد و
 در ہر کعتی بعد از فاتحہ سورہ اخلاص خواند و یازدہ بار قرائت کند و
 درود بہ پیغمبر فرستد یازدہ گام بجانب عراق قدم بردارد و نام مرا ذکر
 کند حاجت خود را بر زبان راند کہ بر آورده شود! سید عبدالقادر چہل
 سال وعظ کرد و سی و سہ سال بتدریس و فتوی مشغول بود۔

در کتاب (زبدۃ الاخیار) تألیف ابو محمد حسن شعری قادری چاپ
 ہند در ۴۰۴ صفحہ ذکر کردہ است عایشہ در واقعہ (رؤیا) از دو پستان شیخ
 عبدالقادر شیر نوشید و دیگر مگس بر بدن او نمی نشست!!

در کتاب (معدن الجواہر) در اوصاف شمس الدین الشیخ محمد
 الشریف قادری می نویسد سید محمد مہدی چون پوری خود را امام محمد
 مہدی موعود معرفی کردہ است پیروان وی اورا بمہدویت قبول
 کردند!

مریدان! می نویسند: «شیخ عبدالقادر مدت مدیدی در خرابہ ایوان کسری
 بریاضت پرداخت رنگ ریش شیخ اسمر بود لاغر اندام و میانہ قد و فراخ سینہ
 و ابرو باریک بود بلند آواز نیکو چہرہ صورت گندم گون و لباس علما بر
 تن می کرد بر استر سوار میشد و سخن بر کرسی با آوای بلند تقریر
 می کرد و در سخن شتاب داشت در ایام ہفتہ صبح روز جمعہ و آخر روز
 شنبہ و صبح یکشنبہ وعظ می کرد و چہار صد تن سخنان اورا بکتابت
 می آوردند بر ہوا چند قدم بر می داشت!! بعد بکرسی وعظ عودت میکرد

بیست هزار نفر مستمع او بودند و بعضی از مردم بیهوش می‌گردیدند و چند تن مردند و فرشتگان در مجلس او حاضر می‌شدند و پرنده‌گان نیز بودند!! بزبان فارسی و عربی تکلم می‌کرد در هفدهم ربیع الاول سنه ۵۶۱ هـ. ق در بغداد در گذشت بیست و هفت پسر و بیست و دو دختر از وی بیادگار ماند» در طریقه قادری در خواب برای طالب اگر دستگیری شد و تلقین ذکر رخ داد جایز است در کتاب (معارف القدر) قادری چاپ هند نوشته شده پس از در گذشت امام حسن عسکری (ع) تا ظهور شیخ عبدالقادر متعلق بامام دوازدهم بود و با وجود شیخ تا ظهور امام دوازدهم مربوط بروح شیخ می‌باشد و پس از ظهور امام امور بوی تفویض می‌گردد.

در کتاب (معدن الاسرار) در بیان (جواهر الابرار) تألیف شاه محیی‌الدین بن سید صالح در ۲۶۶ صفحه چاپ هند در صفحه ۹۴ ذکر يك ضربی طریقی آن است که مربع رو بقبله نشیند و جلسات اذکار (یعنی نشسها) هشتاد و چهار قسم است در صفحه ۹۶ گوید: ذکر ملکوتی را که آنرا ذکر آورد و برد (یعنی نفی اثبات و کلمه طیه لا اله الا الله) گویند ذکر فتان نیز نامند زانوی راست راستون کرده و زانوی چپ بگستراند یعنی (دراز کند) اول بار با قلم خیال (یعنی بدون آنکه بزبان براند) کلمه لا اله را بشدت بر زانوی راست کوبد و الا را بر زانوی چپ و الله را بر دل کوبد! در صفحه ۹۷ ذکر آئینه است که طرف راست خود يك کانون پر آتش قرار دهد و طرف چپ يك آئینه بگذارد و بطریق ذکر شده در بالا رفتار کند این عمل را ذکر جبروتی نیز نامند که اول به آتش دوم در آئینه سوم الله را بر دل

گوید در سلسله شطاریه معمول بر آنست که مبتدی مربع رو بقبله در سطح زمین بنشیند و آئینه‌ای مقابل خود قرار دهد و چشم را گشوده دارد و بجای صورت فکریه (صورت مرشد) ضمن عمل ذکر خفی (خود را بنگرد) و بعضی از مرشد دستور می‌دهند عکس مرشد را بجای آئینه بگذارند در صفحه ۱۰۱ گوید ذکر تو حید است (انا هو هو انا) وقتی که انا بردل گوید نظر بر قلب اندازد و بعد سر را بسمت آسمان فرا داشته هو گوید و سپس برای گفتن هو دوم با آسمان نظر اندازد و انا را بردل بشدت گوید در صفحه ۱۰۳ ذکر ناسوتی نیز لا اله الا الله می‌باشد صفحه ۱۰۴ ذکر حیران می‌باشد ابتدا معده را پاکیزه و پاک کند (چون روزه و ذکر خفی حرارت ایجاد کند یوست آرد لذا سالک همه روزه هلیله سیاه بخورد تا بیمار نگردد) هفت کورت (مرتب) در تحت ناف، الله را با قلم خیال به بالا کشد و سپس فرو گذارد یعنی الف را از ناف به بالا کشد تا به منخزین رسد و لوه را مجدداً به ناف رساند و هفت مرتبه این کار را نموده سپس نفس تجدید کند یعنی حبس نفس کند اما ذکر کبیر آنست که کلمه هو را بکار برد (بعضی از محققین این کلمه را سرالسر و بعضی العلی را سرالسر گویند و عده‌ای کلمه الله را (ذکر ذات) نامند و برخی هورا با الله جمع کرده هو الله بکار برند و بزعم این ناچیز جمله هو الله برابر ذکر خفی (اوم) هندوان باشد که سراکبر نیز گویند و این بمقدار کلمه هو الله را بالاترین ذکر خفی می‌داند و برای افراد سالک بتفاوت حالات روحی نحوه اجرای آن تفاوت دارد) پس سالک سر را فیما بین دو کتف قرار دهد (یعنی سر را در میان دو کتف بگذارد) و بگوید سر بچیب تفکر فرو برد و نفس حبس کند هورا

از تحت ناف کشد (یعنی دو چشم هو که ه باشد از ناف کشد و به دو سوراخ بینی رساند) و باندازه زمانی که صرف ه کرده نفس را نگه دارد و باز بهمان اندازه وقتی که بکار برده است (و) را به ناف رساند و سپس نفس را تجدید کند در صفحه ۱۰۵ سلطان الاذکار است که انگشت خنصر را در لب پائین گذارد و انگشت بنصر را در لب بالا گذارد و انگشت سیاه را در پرده بینی قرار دهد و انگشت شهادت را بر چشم نهد و انگشت ابهام را در گوش بگذارد نفس را حبس کند و ذکر ذات (الله) را از سر تا پا ضرب کند (توضیحاً آنکه یو گیها در ابتدا سه شماره در دل شمرده نفس را فرو برند و باندازه سه شماره توقف کنند و سه شماره که سه ثانیه است خارج سازند و پس از مدت‌ها از سه شماره بشش شماره و بعد نه شماره و سپس دوازده و شانزده شماره و یک دفعه به سی و دو شماره رسانند و پس از طی سالها ریاضت و تمرین در حبس نفس کلمه (اوم) را نیز بعنوان ذکر خفی بآنها تعلیم دهند سلسله قادریه بخصوص نقشبندیه در هند متأثر از سلوک مسلک یو گی گشته‌اند) در صفحه ۱۱۳ نوشته شده است که از شیخ عبدالقادر درباره جمله‌ای که بر منبر بر زبان رانده بود (قدمی هذا علی رقبه کل ولی الله) پرسش کردند که آیا او بر گردن متقدمان نیز سلطه دارد اگر چنین باشد چگونه بر گردن مولای متقیان روا باشد؟ شیخ در پاسخ فرمود که: فرزند بر گردن پدر بنشیند! او در صفحه ۱۱۵ درباره نحوه نشست مراقبه فرمود: رانهارا بشکم بچسباند و دستها بر ساق نهد و سرنگون کند و کلمه ذکر خفی را با قلم خیال در قلب ترسیم کند (در این نشست جمله هو الله را بر دل منقوش سازند و برخی الله هو گویند

اما اصح هو الله است و شیخ سعدی شیرازی در دیباچہ گلستان فرمودہ ہر نفسی کہ فرومی رود و بعد فرمودہ کہ سر بجیب تفکر فرو بردم شاید مراد اشارہ بہ نحوہ نشست و ذکر خفی ہو الله باشد) در صفحہ ۱۳۹ فرمودہ است کہ طور دل ، سرخ فام و برنگ آتش است طور تن ، ازرق فام و طور روح ، زرد فام می باشد و طور سر ، سپید فام و طور خفا ، سیاہ فام طور غیب ، سبز فام باشد و طور غیب الغیوب ، بیرنگ است در صفحہ ۱۶۲ نوشتہ گردیدہ است ذکر زبان را ناسوتی ذکر دل را ملکوتی ذکر روح را جبروتی ذکر سر را اہوتی گویند در صفحہ ۱۶۳ ذکر فنا و بقا را چون ذکر محبوس آہستہ گویند ہر پنج انگشت (مراد دست راست است) بر پیشانی خود نہادہ و بگوید: الا الله بعد پنج انگشت بر کتف راست گذاردہ لا اله الا الله و بر کتف چپ بنهد و بگوید الا الله و بر دل ضرب کند الا الله در صفحہ ۱۶۴ ذکر کشف ارواح است (یعنی تماس با ارواح است) چہرہ بسمت راست بگرداند و گوید یا احد و در سمت چپ رو کند و بگوید یا محمد و در دل ضرب کند یا رسول الله و در ذکر کشف قبور (یعنی اطمینان یابد کہ صاحب قبر کیست) بگوید یاری و بیست مرتبہ تکرار کند و رو با سمان کردہ بگوید یا روح (و نام صاحب قبر بر زبان جاری سازد!) و برای اینگونہ ختم در ابتدا دور کعت نماز حاجت و دور کعت نماز زیارت بخواند و در دل ضرب کند یا روح الروح و برای کشف حقایق اشیا بسمت شمال توجہ کند و بگوید یا احد و در سمت راست یا صمد تقریر کند در صفحہ ۱۷۸ از مخازن قادریہ نقل کردہ است رؤیت حق تعالی بچشم دل در دنیا و بچشم سردر آخرت نزد شیخ ناظر شاہدہ است۔

البته این توسلات به قبر و روح، بازمانده فرهنگهای باستانی و خرافی است که در صوفیان مسلمان نفوذ کرده و موافق تعالیم اصیل اسلامی نیست.

یکی از شعب سلسله قادریه در کردستان شعبه خالدی است «مجله جوانان» باسید توفیق، خلیفه قادری در کردستان مصاحبه نموده وی اظهار داشته من بهر کس اجازه دهم می‌تواند این اعمال نمایشی را بجای آورد و این اجازه بمنزله انتقال قدرت است.

مریدان گویند: شیخ ابو الوفا به گیلانی گفت خروس هر کسی بانگ کند و پس از مدتی خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ و آواز باشد! شیخ ابوبکر شبلی و بایزید بسطامی تولد شیخ را خبر داده بودند گیلانی در جوانی بارها بدیدار شیخ حماد دباس می‌رفت شیخ در باره عبدالقادر گفت که این جوان ایرانی روزی بر گردن تمام اولیاء قدم خواهد نهاد! عده‌ای از صوفیان به شیخ «عقیل سخنی» می‌گویند یک جوان ایرانی بنام عبدالقادر در بغداد معروف شده شیخ جواب می‌دهد آن جوان در آسمان معروفتر است تا بغداد! گویند: شیخ ابوالنجیب سهروردی با مریدان بدیدار شیخ می‌رفت با مریدان دستور می‌داد که غسلی کنید و سپس وضو بگیرید که نزد کسی می‌رویم که از او نزدیکتر به باری تعالی کسی نیست گویند شیخ روزی برادرزاده خود شیخ اشراق را نزد گیلانی برد و گفت این برادرزاده‌ام علاقه عجیبی به علم کلام و فلسفه دارد شیخ گیلانی از شیخ اشراق سؤال می‌کند چند کتاب در علم کلام خوانده‌ای شیخ نام چند کتاب را می‌برد، می‌گویند! عبدالقادر دست

پسینہ شہاب الدین می کشد شیخ اشراق می گوید تمام آنچه را کہ از حفظ داشتیم فراموش کردم اما سراسر وجودم مملو از تصوف و عرفان شد !! گیلانی طرفدار سماع و آوای خوش و نوای نی و دف بود .

در ذکر جلی در کردستان قصیدہ‌ای در نعت رسول اکرم (ص) و ذکر خلفای راشدین و بعد در توصیف حیدر کرار می خوانند کہ بزبان کردی خوانندہ می شود بعد ہمگی برخاستہ الغوث الغوث گویند! یکی از بزرگان معروف سلسلہ قادریہ در ہند دارا شکوہ می باشد محمد دارا شکوہ فرزند شاہ جهان در روز دوشنبہ سلخ ماہ صفر ۱۰۲۴ ھ . ق در شہراجمیر متولد گردید مرید ملاشاہ قادری بود و از طرف وی اجازہ ارشاد یافت و بزبان سانسکریت مسلط بود و او پانیشاد کتاب مقدس ہندوان را با معاضدت پنجاہ تن از برہمنان بفارسی برگردانندہ است اورنگ زیب، برای بدست آوردن تاج و تخت ہند، آثار دارا شکوہ را دست آویز قرار دادہ از علما فتویٰ بہ تکفیر برادر گرفت و حکم قتل ویرا بدست آورد و در چند جنگ برادر را شکست فاحش دادہ و دارا شکوہ را در شب پنجشنبہ بیست و دوم ذی الحجہ ۱۰۶۹ ھ . ق در گذر خواجہ خضر در دہلی بقتل رساندند آثار دارا شکوہ بشرح زیر است .

۱- سفینۃ الاولیاء

۲- سکینۃ الاولیاء

۳- رسالہ حق نما

۴- حسنات العارفین

۵- مجمع البحرین

غزالی در احیاء العلوم سماع را جایز شمرده است (آیا اصحاب پیغمبر اکرم (ص) و یاران ائمه اطهار (ع) به رقص میپرداختند؟! در کتاب زبده الاخیار تألیف ابو محمد حسن شعری قادری از اقطاب صوفیه در صفحه ۴۰۴ مینویسد که عایشه در عالم رؤیا از دوستان شیخ عبدالقادر گیلانی شیر نوشید و دیگر مگس بر بدن عایشه قرار نمیگرفت!! (آیا با بودن حضرت ختمی مرتبت (ص) نیازی به شیخ بود که چند قرن دیگر در دنیا متولد گشت؟!) و در کتاب معدن الجواهر اثر شمس الدین از اقطاب قادری هند نوشته شده سید محمد مهدی جونپوری از اقطاب قادریه مدعی مهدویت گردید در کتاب کلمات طیبات که مکاتیب شیخ است در صفحه ۱۰ و ۱۲ متذکر شده پیران رفض را که علی (ع) را بر خلفا مزیت دهند پیروی نشاید! کیوان قزوینی دعاوی گزاف عبدالقادر را در آثار خود با نظر انتقاد بیان کرده است در کتاب مناقب قادریه چاپ هند متذکر شده که شیخ، کلیه اولیاء را از بدو خلقت تا پایان عمر کره زمین، تحت لوای خود منبشارد و در تاریخ سلاسل تصوف اسلامی هیچیک از اقطاب باندازه گیلانی دعاوی گزاف اظهار نکرده است کلیه اعمال ناروای این سلسله از ذکر خفی و حبس نفس و ذکر جلی و نمایشات، مغایر تعالیم و قوانین عالیه اسلام میباشد.

دارا شکوه در آثار خود سعی وافر بکار برده است که فیما بین تصوف هند و تصوف اسلامی سازش دهد.

در اویش قادری درازمنه پیش ضمن پرسه زدن (پرسه زدن عملی است که در اویش قصیده و غزل را خواننده و از مقابل دکانین می گذرند

و در یوزگی می کنند) جملات زیر را تکرار می کردند :

مکه و مدینه بیت الله نور نبی صلی الله هو هو جل الله جل الله نور نبی
صلی الله مکه و مدینه بیت الله مدینه دان محمد جزیره دان سید احمد تر کستان
دان کا احمد الله یا نادر سلطان عبدالقادر عبدالقادر گیلانی گنبد
بار گاهش نورانی !!

حاج محمود محمدی طالبانی قادری می نویسد : خواجه بهاء
الدین نقشبند یکصد و پنجاه و هفت سال پس از درگذشت گیلانی
متولد گردید و در اثر توجه معنوی گیلانی کلمه الله در قلب خواجه نقش
بست و بدین جهت موسوم به نقشبند گردید در زمان سید عبدالقادر گیلانی
سید احمد لاهوری بنزد شیخ محمود رفته و طریقه طالبانیه را بوی تلقین
نمود و طالبان محالی از قصر شیرین است .

این تاجیز با اکثر مشایخ قادریه کردستان مکاتبه داشته و قرب
سی تن از خلفای این سلسله را ملاقات نموده است .

قادریه آنچنان که قانون تصوف اسلامی است توجه بخلفای
خود ندارند فقط توجه خاص به گیلانی دارند و بس و در اشعار بزبان کردی،
گیلانی را در کارهای خدای بی شریک، شریک دانند از آن جمله در خلقت
انسان دخیل می شمارند ! سبحان الله و تعالی عما یقولون .

سلسلہ سہروردیہ

ضیاءالدین ابوالنجیب عبدالقاهر بن عبداللہ سہروردی سلسلہ
نسب او بہ خلیفہ اول ابوبکر میرسد در ۴۹۰ھ ق در سہرورد متولد
گردید (سہرورد میان ہمدان و زنجان واقع گردیدہ است) و مدرس
نظامیہ بغداد بود و پس از مدتی رئیس نظامیہ گردید اصول تصوف را از
احمد غزالی فرا گرفت و در ۵۶۲ھ ق وفات یافت و برادرزادہ وی شہاب
الدین ابو حفص عمر بن عبداللہ معروف بہ شاہ شہاب الدین بود در ۵۳۹
ھ ق متولد گردید در معیت عم خود کہ کتاب آداب المریدین اثر اوست
بہ مجالس شیخ عبدالقادر گیلانی حاضر میشدند و پس از چندی دست
ارادت بہ گیلانی بداد الناصر خلیفہ عباسی اورا بہ سمت شیخ الشیوخی
برگزید داراشکوه در کتاب سکینۃ الاولیاء ذکر کردہ است کہ سہروردیہ
سماع را جایز نشمرند و در تاریخ ابن بی بی کہ در بارہ سلاطین سلجوقی
روم نگاشته گردیدہ است آمدہ کہ الناصر الدین اللہ خلیفہ عباسی شیخ شہاب
الدین را نزد سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بہ سفارت فرستاد شیخ
نجم الدین دایہ کتاب مرصاد العباد خود را بہ بغداد نزد شیخ فرستاد

سهروردی مکتوبی بر تعریف و تمجید کتاب برای دایه بفرستاد که آن نامه به عرض پادشاه روم برسد و مال و افری به نجم الدین دایه عطا کرد سهروردی رشف النصایح و اعلام التقی و کتاب مشهورش عوارف المعارف را تألیف نمود و عزالدین کاشانی این کتاب را به فارسی برگردانده است و به مصباح الهدایه موسوم ساخت که با مقدمه جامع جلال همائی به چاپ رسید و اثر دیگر سهروردی اسرار العارفين و سیر الطالبین است که نوشته است عبدالله بن عمر درباره پدرش گوید که «عمر خلیفه دوم همه روز خلوتی با خود داشت و در آن خلوت محاسبه نفس خود می کرد و شبهای جمعه دره برداشتی و خود را مضروب ساختی و به خود گفتی که چرا چنین و چنان کردی و اثر تازیانه بر پشت پندرم باقی بود» مشایخ سلسله سهروردیه را «خواجه» و «بابا» نامند شیخ سعدی شیرازی در زمره مریدان سهروردی بود بهاء الدین زکریای ملتانی طریقه سهروردیه را به هند برد و در آنجا گسترش داد شیخ عراقی و امیر حسین هروی از شاگردان بنام شیخ زکریا بودند عراقی صبیح زکریا را به زوجیت خود در آورد و فرزندش کبیر الدین را در هند به جای خود در مسند ارشاد نشانده و به قونیه رفت و در ایام حیات مولانا نزد صدر الدین قونوی (صدر الدین ربیب محیی الدین عربی از تلامذه بنام او بود و بعد از محیی الدین در قونیه رحل اقامت افکند و شارح آثارش بود) کتاب فصوص محیی الدین را درس خوانده و نتیجه استنباط خود را از مباحث درس با اسم «المعات» تألیف کرد که جامی شرحی بر آن نگاشت و موسوم به «اشعة المعات» نمود.

شیخ شهاب‌الدین در سنه ۶۲۸ هـ ق در مکه عمر بن الفارض را ملاقات کرد در سنه ۶۳۲ هـ ق وفات یافت. نسب سهروردی بشرح زیر است:

شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بگری بن شیخ عمویه بن سعد بن حسین بن قاسم بن نصر بن قاسم بن محمد بن ابی ابکر صدیق است شیخ الاسلام شهاب‌الدین عمر سهروردی در شریعت پیرو امام شافعی بود شیخ در بغداد مجلس و عظ و ارشاد داشت و نسبت تلقین شیخ از عموی خود بود ابو النجیب سلسله سهروردیه و سلسله پیر جمالیه را بنانهاد.

سلسله نسب سهروردی و سیله ابو النجیب سهروردی به امام احمد غزالی و شیخ ابوبکر نساج و شیخ ابوالقاسم گرگانی و او از ابو عثمان مغربی و ابوعلی رودباری و جنید بغدادی تا به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب ع میرسد.

علی هجویری مؤلف کشف المحجوب مشهور و ملقب به (دانا گنج بخش) از بزرگان این سلسله است و عزالدین کاشانی پیرو این مسلک بود ادیب پیشاوری از شاگردان حکیم سبزواری از زمره درویشان سلسله سهروردیه بود قصاید عربی و فارسی دارد که به طبع رسیده و منتشر گردیده است بابا سهروردی پاکستانی از مشایخ این سلسله و مقیم ایرانست و بعضی از کتب این سلسله را از اردو به فارسی برای این ناچیز ترجمه نموده و در این مبحث از آن بهره جسته ام شرح حال وی در کتاب «سیری در تصوف» به خامه این ناچیز نقل گردیده است.

عده ای بر عقیده بر آنست که کتاب «بزدان شناخت» اثر سهروردی است اما این کتاب با مقدمه نصر الله تقوی منسوب به عین القضاة همدانی (در مبدأ و معاد و معرفت نفس و اثبات باری و معرفت نفس و نبوت) به حلیه طبع در آمد. کتاب عوارف المعارف شیخ در شصت و سه باب در آداب سیر و سلوک تدوین یافته و از کتب معتبره تصوف اسلامی است شیخ کتاب دیگری بنام (جذب القلوب الی مواصلة المحبوب) نوشته شیخ در اوایل رجب یا اوائل شعبان ۵۳۹ هـ ق در سهرورد متولد گردید و در اول محرم سنه ۶۳۲ هـ ق در بغداد در گذشت و در بغداد مدفون گردید سلطان خوارزمشاه در صدد حمله به بغداد و برچیدن مقام خلافت بود شیخ بعنوان رسالت از جانب ناصر خلیفه عباسی به دربار خوارزمشاه عزیمت نمود پس از چند روز با وساطت بزرگان دربار، به حضور شاه باریافت و شاه را از حمله به بغداد بر حذر داشت ولی سخن او در خوارزمشاه مؤثر نیافتاد تا آنکه پس از چندی حمله مغول آغاز گشت و پادشاه ایران از تهاجم به دربار عباسی منصرف گردید.

دکتر زرین کوب در کتاب جستجو در تصوف ایران گوید:
 ابوالنجیب سهروردی لقب ضیاءالدین داشت و شیخ چندی نزد عم خود تلمذ کرد در سال ۵۰۰ هـ ق ناصر خلیفه عباسی در کنار نهر عیسی در کوی مرزبانیه رباطی بنا کرد و آنرا به شیخ شهاب الدین سهروردی وا گذاشت و یکبار با ابن عربی ملاقات کرد یک ساعتی با هم نشستند بدون آنکه سخنی در میان آرند ابن عربی درباره شیخ گفت سر تا پیا فرق در دولت است! و شیخ درباره ابن عربی گفت: در پائی است از

حقایق! سهروردی در نهایت فقر و زهد بسر میبرد و در فوت وی دیناری
از او جهت کفن و دفن موجود نبود.

ابیات زیر از سهروردی است :

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود

جز اندوه تو [به‌دهر] کارش نبود

در عشق تو حالتیش باشد که در آن

هم باتو و هنم بی تو قرارش نبود

در کتاب شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخرالدین رازی اثر

مایل هروی چاپ افغانستان در صفحه ۱۱۹ گوید خلیفه عباسی برای

سهروردی خانه و حمام و باغی بساخت و ثروت زیادی فراهم کرده‌ها

انفاق کرد و در حین فوت چیزی نداشت . قاضی نورالله شوشتری در

مجالس المؤمنین در صفحه ۲۸۵ می‌نویسد سهروردی مدتی بابعضی

از ابدال در جزیره عبادان (آبادان) بسر برده و حضور خضر را دریافته

است .

در کتاب نی‌نامه با تحشیه و تعلیق از استاد خلیلی چاپ افغانستان

گوید سهروردی بابهاءالدین ولد پدر مولانا از يك دودمان بوده‌اند

چون بهاءالدین ولد به بغداد رسید پاسبانان ساحل رود دجله پیش‌دویده

از بهاءالدین ولد پرسش کردند از کجا آمده و به کجا می‌رود سلطان

العلماء سرازعماری بدر کرد و گفت من الله والی الله ولا حول ولا قوة الا

بالله از لامکان آمده‌ایم و به لامکان می‌رویم در بانان عرب به شگفتی فرو

رفتند و ماوقع را به خلیفه عباسی معروض داشتند خلیفه سهروردی را

بطلبید و این سخن را باوی در میان نهاد شیخ گفت ما هذا الا بهاء الدین ولد البلخی و باعلمای بغداد به استقبال سلطان العلماء شتافت و با دست خویش موزه از پای سلطان العلماء خارج ساخت پس از مدتی سلطان العلماء با سہروردی تودیع کرد و بہ وی گفت میخواستیم اینجا لنگر اندازیم و نیت اقامت کنیم اما آنرا بہ شیخ ایثار کردیم! کہ احرام حرم بستہ ایم و نیت جزم کردہ ایم و عزیمت بر اقامت رجحان نہادیم .

دو رسالہ فارسی بنام «رسالہ روزی با جماعت صوفیان» از سہروردی بہ کوشش مہدی بیانی در ہشت صفحہ چاپ گردید .

شیخ گوید ترا امتلاست برو چہل روز احتراز کن و بعد مسہلی بخورتا استفراغ کنی مگر دیدہ باز شود! ہر چہ بنزد تو عزیز است از مال و ملک و آسیاب انفاق کن و از لذت نفسانی و شہوانی اجتناب کن و چہل روز بہ اندک غذا کہ شبہت در آن نباشد عمل کن و اگر مقصود حاصل نگردید چہل روز دیگر اعادہ کن چون دیدہ اندرونی گشودہ گردد دیدہ ظاہر برہم نہولب باید بستن و پنج حواس ظاہر را کوتاہ باید داشت و حواس باطن را در کار باید انداختہ ہمارہ سیر بر آسمانہا کند و از عالم غیب ہر زمان آگہی یابد اگر کسی لذت خلوت بداند و ہستی را بہ نیستی مبدل گرداند پس بر اسب فکرت سوار شود و در میدان غیب علم بدواند تا بہرہ ور گردد!

پیر جمال الدین اردستانی سلسلہ «پیر جمالیہ» را بنانہادہ است پیر جمال مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین بن زکریا ملتانی بود و زکریا تربیت یافتہ سہروردی بود احفاد زکریا یکی پس از

دیگری برمسند ارشاد جالس بودند بدین سبب سلسله «پیرجمالیه» منشعب از سلسله سهروردی بود.

سلسله سهروردیه درهنگد شهرت فراوانی دارد و درهنگد بیشتر کتب این سلسله به زبان اردو و پنجابی است در بعضی موارد ذکر جلی و سماع را جایز می‌شمرند و بتناسخ اعتقاد راسخ دارند و حتی عده‌ای از صوفیان این سلسله معتقدند که بعضی از مشایخ بلافاصله پس از فوت خود میتوانند با همان جسد در نقطه دورتری به زندگی ادامه دهند و خلایق را ارشاد کنند! گویند نماز صبح را اولین بار آدم خواند و نماز ظهر را در چهار رکعت ادریس بجا آورد و نماز عصر را یونس و مغرب را عیسی و عشاء را موسی انجام دادند و نمازهای یومیه برای مسلمین فریضه است و برای پیغمبر ص نافله است و برای پذیرفتن مرید مرشد بایستی در خواب ملهم شود و بعضی از بزرگان این سلسله مدعیند که مرید را به يك نگاه بعد کمال رسانیده‌اند! در ذکر چهار اول جمله لا اله الا الله گفته میشود بعد محمد رسول الله گویند که قلب شستشو شود و دستور ذکر در خواب به مرید تعلیم داده میشود و سیر روحی سالکین در خواب برای سالک مکشوف میگردد پیغمبر اکرم ص علی ع را جانشین خود قرارداد و آن حضرت امام حسن رامعین فرمود و امام حسین از جانب پدر و برادر بر گزیده گردید و آن حضرت حسن بصری و کمیل بن زیاد را خلیفه ساخت حضرت محمد ص دو غدی رخم علی را جانشین روحی قرارداد و دیگر خلفای راشدین سلطان ممالک اسلامی بوده‌اند و سلسله نسب ارشاد از امام حسین تا به حضرت رضا رسید و آن حضرت معروف

کرنخی و الخلیفہ ساخت گویند و سول خدا در معراج زمانی کہ جبرئیل از ہمراہی پینمبر بازماند خداوند بازبان ابوبکر باوی سخن گفت .
 در سلوک ترک حیوانی کردہ موی سروریش و سبلیت نزنند و کفش چوبی بر پا کنند کہ حیوانات خرد زیر پا پایمال نگردند حتی ناخن نچینند .
 بابا محمد افضل سہروردی فرزند فقیر محمد متولد شدہ در لاهور تبعہ پاکستان خود را از نوادگان دختری شہاب الدین سہروردی میداند در جوانی مدتی در شرکت نفت آغا جاری خدمت میکرد سلسلہ سہروردیہ را بمناسبت حبیب عجمی «سہروردیہ حبیبیہ» گویند .

اولین ذکر خفی لا الہ الا اللہ است لالہ را از نواف سمت راست کتف راست کشیدہ و ترسیم نماید والا اللہ را کہ آخرین حرف است از کتف چپ بہ ام الدماغ برساند .

ذکر ذات (اللہ) است با وضو رو بہ قبلہ بنشینند و سر خم کند و نگاہ بر نواف کند و از نواف اللہ را بہ زیر پستان چپ بگوید کہ این ذکر لطیفہ نفس و قلب نیلوفر میگویند ذکر لطیفہ قلبی کہ ابتدا الا را بر روی کاغذ بنویسد و بہ دیوار بچسباند و بہ آن نگاہ کند بعد در صبح و ظہر و مغرب تنہانشستہ و قلب خود را مانند تخم مرغ در نظر گرفتہ و زبان بہ کام بچسباند والا اللہ محکم بدل بگوید تا بگوش خود اللہ بشنود در این زمان انوار را بہ شکل آتش مشاهده میکند لطیفہ سری آنست کہ اللہ را بر سینہ بگوید زبان بہ کام بچسباند و در تمامی اوقات خدا را در نظر گیرد .

چشم بند و گوش بند و لب بند

گو نبینی صر حق بر من بخند

و در این اوقات انوار را بشکل سبز رؤیت کند اما لطیفه هو که لفظ هورا از میان دو ابرو پائین بیارد تا به ناف رسد و بعد لفظ هواز مابین دو فک (وسط دو فک را قلب انوار نامند) به بالا برد تا به فرق رساند بسیاری انوار مشاهده کند و بیشتر مانند برق است.

لطیفه اخفی که جمع نامند و قلب احمر و قلب مدور هم میگویند لفظ هورا از ام‌الدماغ با قلم خیال به عرش اعلی رساند و بسار دیگر از ام‌الدماغ تا صورت ترسیم کند و در ضمن عمل یازده سوراخ بدن را حفظ کند که نفس بیرون نرود.

۱- سوراخ دهان و سوراخ نای

۲- دو سوراخ گوش

۳- دو روزنه چشم

۴- دو سوراخ بینی

۵- دو سوراخ مخرجین

۶- روزنه ام‌الدماغ که در موقع سلوک مانند (ملاج) سراطفال نرم بنظر رسیده و مانند نبض دست حرکت دارد و در ابتدا یازده سوراخ را به کمک انگشتان دو دست و دو پنجه پابندد اما در اثر تمرین با اراده این سوراخها را ببندد برای نشست مراقبه دو قطعه چوب که بهم وصل شده بر آن تکیه دهند یا باشال یارشته دور کمر و زانو ببندد یا پیراهنی بلند برتن کرده جلو پیراهن را بر روی زانوان کشد تا در نشست خسته نگردد.

نوعی دیگر ذکر ذات (الله) را انجام دهند اول الف الله را از

ناخن شست پای راست به ام الدماغ رساندول الله را ازام الدماغ به ناخن پای چپ و هور از ناخن شست پای چپ به فیما بین دوفك (قلب مدور) رساند سالك در این مرحله ذات خود را در ذات حق و حق را در خود تصور کند سلطان الاذکار لفظ هو است که هر دو گوش می شنود پیغمبر در غار حرا شبیه این صدا از جبرئیل شنید و گاهی شبیه صدای زنبور و گاهی صدای آسیاب و گاهی مثل دیگک آب که غلیان آید و این صدا صدای خدا است اذکار ذکر شده از کتاب الفقر فقری که به زبان اردو بودن گارش یافته است سلسله سهروردیه سلسله چشتیه و قادریه و نقشبندیه را قبول داشته و با سلسله نقشبندیه همبستگی بیشتر دارند.

سلسله سهروردیه از اوایل قرن هفتم هجری در بلاد و امصار مشتهر گردید.

بعضی مشایخ این سلسله در ابتدا اجازه ارشاد خود دو ماه روزه گرفته بعد انك غذا تناول کند از خوردن میوه پرهیزد و سپس چهل یوم نان نخورد و با خرما و بادام بسر برد و پس از آن به کار ارشاد پردازد.

در میان سلاسل چهار گانه تصوف که در شریعت پیرو اهل سنت جماعت باشند يك شیخ تواند از چند طریق اجازه دستگیری دریافت کند و مرید به هر سلسله راغب باشد پیر ارشاد به قانون همان سلسله وی را تربیت کند و این رسم تا اندازه ای در کردستان معمول است.

برای پذیرش مرید به سلسله سهروردی در شب هنگام خواب با

وضو باشد و بگوید اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد هزار مرتبه بخواند و بیست و دو بار (یاودود) بر زبان جاری سازد آنچه در خواب مشاهده کند برای پیر ارشاد تقریر کند و بعد مشرف به فقر سهروردی گردد.

در ذکر ذات (الله) رنگ سبز و بعد سبز و سفید و سپس تجلیات و رنگ سفید مشاهده کند و صدائی شنود که « انی انا الله » میسراید! در ذکر هو، نور رسول الله مشاهده کند و نور سالک در نور ذات محسوس گردد و عجائب بسیار رؤیت کند.

تو در او گم شو، وصال این است و بس

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس

وقتی سلطان الاذکار (هو) را بکار بست از تمامی اعضای بدن

خود و تمامی کاینات این صدا را بشنود.

منازل با سلاسل گم نوردی

از آن دور است منزل سهروردی

چه خوش گفتم بهلول فرخنده فال

که من از پیش بودم دو سال !!

من آنوقت کردم خدا را سجود

که ذات و صفات خدائی نبود!

یعنی آنچنان در ذات خدا مستغرق بودم که هنوز اراده ازلی

بر ایجاد تعلق نگرفته بود یعنی فیض اقدس و فیض مقدس در زمان سرمدی

تحقق نبخشیده بود! نگارنده این سطور تمامی اذکار سلاسل سلسله سہروردیہ را بکار بردم نتیجہ اثر وضعی اذکار انوار بودوبس یعنی در اثر تمرکز و ذکر خدا، روشنائیہائی بنظر می رسید نہ نتیجہ غائی کہ تصوف مدعی است، خوانندہ خود در یابد و قضاوت کند.

سلسلہ نعمة اللہی شمس العرفاء

سید حسین حسینی فرزند سید محمد رضا معروف بہ آقا جان ملقب
بہ لقب طریقت (شمس العرفاء) در شب دوشنبہ سوم شعبان سنہ ۱۲۸۸
ق.ھ در تہران پابہ عرصہ وجود نہاد در معیت برادر خود دردگان کوچکی
در بازار بزازها بہ شغل بزازی اشتغال داشتند. شمس مدنی در قبرستان
وادی السلام نجف اشرف بریاضت پرداخت و دست ارادت بہ شیخ
عبدالکریم عریان شیرازی داد مریدان حکایت می کنند ! کہ : روزی
شمس در سنہ ۱۳۰۳ ق.ھ از مقابل امامزادہ زید میگذشت بدرویشی
بر خورد کرد آن مرد شوریدہ و جہی از شمس بخواست شمس اظہار
داشت پولی با خود ہمراہ ندارد کہ اتفاق کند آن صوفی مقدار و جہی
کہ در کیسہ پول شمس موجود بود بیان کرد شمس چند گام برداشت
سپس درنگ نمودہ لختی بیندیشید کیسہ را جستجو کرد مطابق گفتہ
صوفی در آمد نیازی تقدیم کرد و بعد بدین شخص کہ مسمی بہ شیخ
عبدالقدوس کرمانشاہی بود دست ارادت داد و مجذوب وی گردید.
شیخ در لباس روحانیت بسر میبرد. شیخ از مشایخ میر علمشاہ ہندی و
اوجانشین شاہ کلال لکناہوری ووی مرید حسین استر آبادی و او

مرید کبودر آہنگی (مجدوب علیشاہ) و مجدوب جانشین حسین علیشاہ اصفہانی و او جانشین نور علیشاہ اول بود. شمس مدت مدیدی در شهر مقدس مشہد سکونت گزید شمس بطریق زیر ذیل نامہا امضاء میفرمود «الفقیر حسین الحسینی النعمۃ اللہی الملقب بلقب الطریقہ شمس العرفا» شمس تا پایان حیات مرشد خود باوی بسربرد و پس از طی سہ سال و اند ماہ بہ درجہ ارشاد نائل آمد و در معیت شیخ بقم عزیمت و شیخ عبدالقدوس در سنہ ۱۳۰۹ ہ. ق رخت از جهان فانی بر بست و در امامزادہ علی بن جعفر تدفین گردید. شمس در طول حیاتش دو ہمسرا اختیار کرد اما دارای فرزند نگردید و خانقاہ خود را جنب سقاخانہ نوروزخان در قرب مسجد شاہ تہران برقرار کرد و عکسہای مشایخ و اقطاب را جمع آوری نمود کہ حجت بلاغی در آثار خود از آن بہرہ جست. پاپ رہبر کاتولیکہای جهان کہ معاصر شمس بود عکس خود را با او مبادلہ کرد.

شمس بہ مریدان خود شرح گلشن راز و فتوحات مکیہ و مرصاد العباد را تدریس میکرد، حاجی داداش کرمانشاہی از مشایخ سلسلہ صفی دست ارادت بہ شمس داد.

شمس کتاب مرصاد العباد (تألیف شیخ نجم الدین ابوبکر عبداللہ بن محمد بن محمد بن شاہ اورالاسدی الرازی معروف بدایہ کہ در سیواس ترکیہ در سنہ ۶۲۰ ہ. ق کتاب را با تمام رسانیدہ و دایہ در ۶۵۴ ہ. ق وفات یافت و در سوئیزہ از توابع بغداد خارج از محوطہ مزار شیخ سری سقطی و جنید مدفون گردید) با سہ صفحہ مقدمہ، بطبع رسانید و در مقدمہ کتاب نوشت: «این فقیر بی بضاعت و این بی بضاعت بی بصارت

و این دور افتاده از علم و معرفت و این محروم مانده از حق و حقیقت ...
و این مبتلا بسوء مزاج خاصه مرض عصبی ...»!!

شمس دیوان غزلیات طهماسب قلیخان وحدت کرمانشاهی را
باز کر مقدمه‌ای به قطع ربعی بطبع رسانید. وحدت در مسجد آقامحمود
در تهران در یک حجره‌ای معتکف بود و در سنه ۱۳۱۱ ه. ق در گذشت
شمس رساله‌ای در تعقیبات نماز و اوراد موظفه بنام شمسیه که در حواشی
صفحات کتاب اشعاری در وصف خود سروده است بقطع ربعی انتشار
داد و چند بیت بعنوان نمونه نقل می‌گردد :

فرزند فقیر مصطفائیم	هادی طریق مرتضائیم
لا هوت مقام خلوت ماست	اندر جبروت عزلت ما ست!
اندر ملکوت هم امیریم	در عالم ملک بی نظیریم!
در کشف شهود بی نظیریم	بر جمله مکاشفان امیریم!
هم محدث و هم قدیم مطلق!	هم خورده زبان ما انا الحق!
مائیم طلسم گنج معنی	مائیم کلید قفل دعوی!

و این اوصاف از همان شخص مبتلا بسوء مزاج و مرض عصبی
در شأن خود آمده است!

در صفحه نه شمسیه مرقوم داشته :

«باید در نمازها چه واجبی و چه مستحبی در تشهد بعد از شهادت

رسالت به شهادت بولایت رطب اللسان شود باین نحو»:

واشهد ان علیاً و اولاده المعصومین حجج الله و بعد از السلام عليك

ایها النبی و رحمة الله وبرکاته باید بگوید السلام علی علی امیر المؤمنین و

الائمة المعصومين ورحمة الله وبركاته وبجای السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين که دیگر ذکر او را نیازی نیست و مخاطب السلام علیکم و
رحمة الله وبرکاته امام دوازدهم را در نظر گیرد!

در میان سلاسل تصوف بجای خمس و زکوة عشریه میپردازند در
صفحه ۱۵ کتاب شمسیه نوشته « باید هشت یک عایدات سالیانه باشد با
حساب صحیح تحویل به خانقاه شیخ نمود که بمصرف فقراء برسد».
بنابراین شمس العرفاء بخود حق داد که در نماز و زکوة نیز
تصرف کند و قوانین تازه بیاورد!

ریپکا مستشرق چکسلواکی که در جشن هزاره فردوسی به ایران
آمده بود با شمس ملاقاتی کرد و پس از درگذشت شمس ژان ریپکا مقاله ای
در توصیف شمس به رشته تحریر در آورد که حاوی تمجید از سفره رنگین
خانقاه! و مریجات! و اخلاق پسندیده شمس بود که در راهنمای کتاب
سال ششم از شماره ۴۲ بعد درشش شماره بفارسی بر گردانده شده
است.

شمس در اواخر حیات چشمانش نابینا گردید اما چشمها گشوده
ولی قادر بر رؤیت نبود.

شمس پنجاه سال در مقام قطبیت بسر برد و در شب نوزدهم ذی القعدة
سنه ۱۳۵۳ ق. برابر ۱۹۳۵ دیده از جهان بشت و در امامزاده عبدالله
در شهری مدفون گردید و شیخ عباس دربان باشی آستانه عبدالعظیم
مقبرهای بوقبر وی بساخت.

بعد از شمس سید عبدالحجة بلاغی که در سنه ۱۳۲۲ ق. در

نائین متولد گردیده و در ۱۳۳۵ ه. ش فوت نمود و حاج میرسیدعلی برقعی فرزند سید عبدالله مجتهد قمی و آقا شیخ علی آل بویه هریک علیحده مدعی جانشینی گردیدند .

میرسید حسین خان تفرشی فرزند میرسید جعفر لشکر نویس پیر دلیل خانقاه شمس با ذوالریاستین تجدید بیعت نمود و ملقب به روشن علی گردید و از طرف ذوالریاستین (مونس علیشاه) شیخ خانقاه شمس گردید و مشهور به «بابا» نامیده شد در سال ۱۳۱۶ ه. ش در گذشت و در امام زاده عبدالله مقابل مقبره شمس مدفون گردید .

آقای آقا شیخ علی آل بویه ملقب به لقب محبوب علی ساکن سیاهکل بوده و گرد مزید و مرادی همیگردد و بدستور شمس بنماینده پاپ گلشن راز را تدریس میکرد برادر آقای آل بویه ابوالفضل آل بویه مترجم ژان ریپکا، لوئی ماسینیون تعدادی کتاب برای شمس فرستاد و شمس قلمدانی جهت وی ارسال داشت .

برادر شمس، آقا کمال، ناظم مجلس شورای ملی و اسکندر خان پارسا کارمند پست و تلگراف خواهرزاده شمس هریک علیحده مدعی جانشینی گردیدند اما شمس کسی را بجانشینی خود تعیین ننمود و قرب پانصد تن مرید داشت اما عامه مردم هزاره نفر فرض و تصور میکردند! شمس از طفولیت چشمش ضعیف بود و یکبار نزد دکتر اسمعیل مرزبان جراحی کرد . شمس کتابی در علم صرف تألیف کرده و بچاپ رسانید شمس با مذاهب مختلف مماشات داشت و در مجالس ترحیم یهود شرکت میجست .

آقای حجت بلاغی عصر روز ۲۳ اسفند ۱۳۰۸ ه.ش بوسیله پیر
 دلیل ، آقا شیخ باقر نژد شمس مشرف به فقر گردید و در روز دوشنبه ۱۱
 فروردین ۱۳۰۹ ه.ش بدستور شمس نزد حاج سید نصر الله تقوی رسیده
 بدستور ایشان بارتبه دوم اداری در اداره ثبت اسناد استخدام گردید .
 حجت بلاغی کتاب زندگانی شمس العرفاء و بعد کتاب مقامات
 العرفاء منتشر کرد و خود را حجت علی شاه نامید و اظهار میدارد قطب
 باید شیعه و سید باشد و تعدد اقطاب را در یک زمان جایز می شمارد و قطب
 رابه قطب صامت و ناطق منقسم ساخته است و خود را قطب صامت زمان
 مونس و ناطق بعد از مونس معرفی میکند و در باره خود سروده است :
 دور مونس گذشت و نوبت ما است

هر کسی پنج روز نوبت او است !

اصطلاح ناطق و صامت از اصطلاحات فرقه اسمعیلیه است
 حجت بلاغی کتاب «مونس السالکین» مونس را بطبع رسانیده و در
 آنجا اسم طریقت برای خود ذکر نکرده و مدعی مقامی نگردیده است
 حجت در لباس اهل علم بسر برده و در اواخر ایام حیات خود در قم بسر
 می برد .

دیگر از مشایخ شمس ، مصطفی (و فاعلی) در هندوستان و محمد

حسین طیفوری و محمد علی شوقی در تهران بودند .

شمس رویدادهای روحی خود را مینوشت ولی هنوز بطبع نرسیده
 است شمس برای افراد مبتدی ذکر یونسیه و بعد ذکر تهلیلی (لا اله الا الله)
 را تلقین میداد و سیر روحی مریدان وی اغلب بوسیله خواب انجام

میگرفته است و مهر شمس دایره‌ای شکل و سجع مهر، شمس العرفاء بود.
شمس در سال ۱۳۰۸ قمری بجهت میرزا علی اصغر خان اتابک
صدر اعظم ایران گلشن راز را شرح کرده است این کتاب در ۵۰ صفحه
و طول کتاب ۲۶ سانت و عرض کتاب ۱۵ سانت و در هر صفحه ۲۴ سطر
بکتابت آورده است این کتاب بچاپ نرسیده و نسخه خطی آن بشماره
۵۶۳ و بشماره عمومی ۸۰۸ در کتابخانه آستان قدس مضبوط است در
شروع کتاب مرقوم داشته :

شیخ شبستری گوید

بنام آنکه جانرا فکرت آموخت

چراغ دل به نور جان برافروخت

شمس العرفا گوید :

سراپا جان و دل سوخت

قبای عاشقی دوخت

شبستری گوید:

جهان خلق و امر آنجا یکی شد

یکی بسیار و بسیار اندکی شد

شمس العرفا گوید :

یکی لك، لك ایکی شد!

یکی شد بیشکی شد

ولغات را در حاشیه صفحات معنی نموده است .

کیوان قزوینی مرقوم داشته که من غیر از مریدان تصوفی قرب

سیصدتن مرید منبری داشته و در تمامی جلسات منبری من شرکت

۱ - «لك» کلمه هندی و به معنای صدهزار است.

میجستند وزیر عبا و لباده چوب یا اسلحه سرد پنهان میداشتند که اگر عده‌ای از جهال و عوام تحریک گشته و به مجلس و عظمیاء می‌آوردند این عده به حمایت برخاسته تا صوفیان مخبر گشته حضور بهم رسانند از جمله این عده سید حسین و برادرش که شاگرد بزاز بودند یکسال به اصفهان رفته و بعد به تهران آمده شنیدم قطبی پیدا شده بشگفتی فرورفتم که چگونه یکنفر طی یکسال هفت مرحله طریقت که هر مرحله آن سالک تندر و هفت سال طی میکند کدام قطب چگونه سالکی را در یکسال بمقام قطبیت رسانده است پس از تحقیق دریافتم سید حسین شاگرد بزاز است! یعنی همان شمس العرفا!

شمس مردی متواضع خوش برخورد و مهربان و خلیق بود اما اگر گفته شمس را که درباره خود گفته پذیریم چگونه طی سه سال و اندامه میتوان بمقام قطبیت رسید و چه ایامی به سلوک گذرانیده و چه اوقاتی به جذب به سر برده است؟ بویژه وقتی توجه کنیم که شمس بجای قانون خمس و زکوة هشتیک از مریدان دریافت میکرد و در تشهد نماز تغییراتی داده که این اعمال بدعت است و با قوانین اسلام مغایر است بهتر است خواننده با عقل سلیم بسنجد و سپس در میزان قضاوت قرار دهد.

سلسلہ ذہبیہ

یکی از سلاسل معروف در ایران سلسلہ ذہبیہ است کہ سلسلہ رضویہ و کبرویہ نیز گویند مرکز و مقر قطب این سلسلہ در شیراز است.

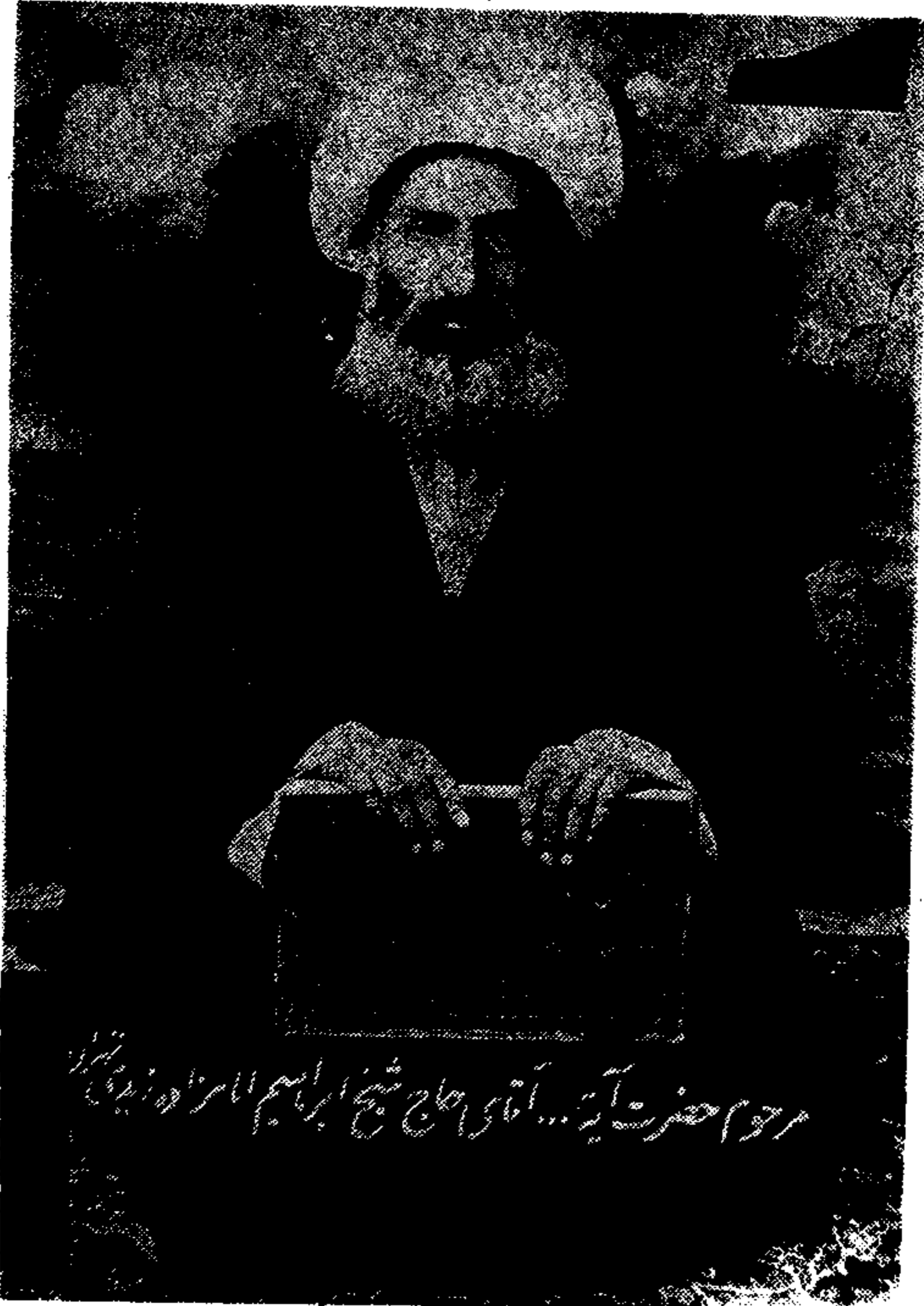
کرسی نامہ

سید محمد حسین شریفی متولی شاہ چراغ شیراز او مرید و جانشین سید احمد آقا و او جانشین سید محمد رضا مجد الاشراف و وی جانشین جلال الدین محمد مجد الاشراف و او جانشین سید ابو القاسم راز شیرازی و او جانشین آقا میرزا عبدالنبی و او جانشین آقا محمد ہاشم درویش و او جانشین قطب الدین محمد نیریزی و او جانشین شیخ علینقی اصطہباناتی و او جانشین شیخ نجیب الدین رضای جوہری و وی جانشین شیخ محمد علی خراسانی مؤذن آستانہ مبارکہ و او جانشین شیخ حاتم زراوندی و او جانشین شیخ درویش محمد مقتدی مشہور بہ پیر پالان دوز او جانشین شیخ تاج الدین حسین تبادکانی و او جانشین شیخ شاہ علی بیدآبادی و او جانشین رشید الدین محمد و او

جانشین سید عبداللہ مجذوب برزش آبادی کہ او جانشین خواجہ اسحق ختلانی ووی جانشین سید علی ہمدانی و او جانشین شیخ محمود اصم مزدقانی و او جانشین شیخ رضی الدین علی لالا بود و او جانشین شیخ مجدالدین بغدادی و او جانشین نجم الدین کبری ولی تراش طامہ الکبری و او جانشین شیخ عمار یاسر و او جانشین شیخ ابوالتجیب سہروردی و او جانشین شیخ احمد غزالی و او جانشین شیخ ابوبکر نساج و او جانشین شیخ ابوالقاسم گرگانی و او جانشین شیخ ابوعلی کاتب و او جانشین شیخ ابوعلی رودباری کہ وی جانشین شیخ ابو عثمان مغربی و او جانشین شیخ جنید بغدادی و او جانشین شیخ سری سقطی و او جانشین شیخ کبیر معروف کرخی و او دربان حضرت ثامن الائمہ علی ابن موسی الرضا (ع) بود.

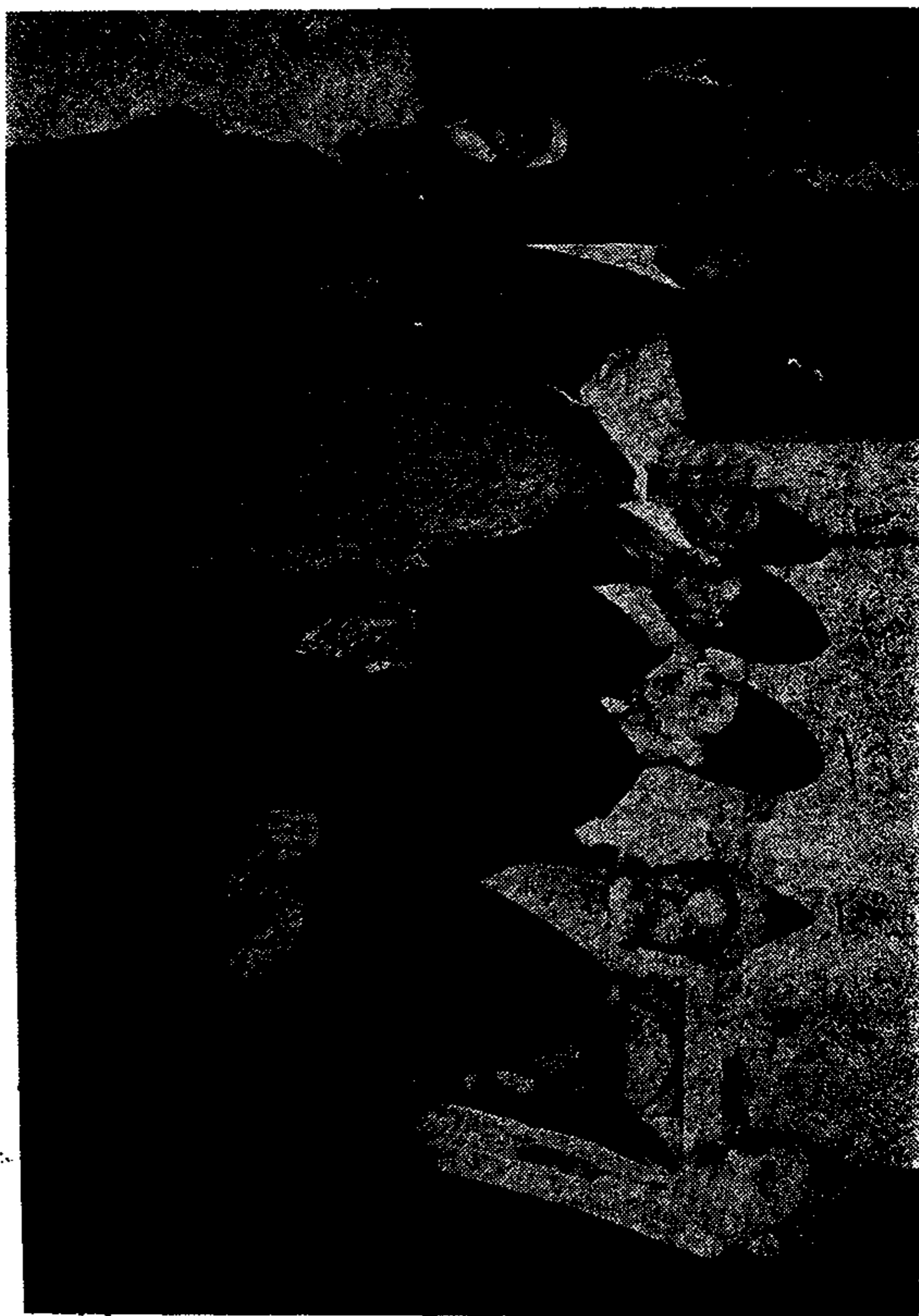
آقای جلال الدین محمد مجد الاشراف میرزا احمد خوش نویس را امر کرد کہ در شیراز رحل اقامت افکند و خوش نویس مطبعہ احمدی را بنیاد نہاد و کتب عرفانی بسیار بطبع رسانیدہ منتشر ساخت .

میرزا احمد وحید الاولیاء اردبیلی در سنہ ۱۲۸۶ ۵ ق در شہر تبریز متولد گردید و در اردبیل سکونت گزید و نزد میرزا حسین خان تفرشی متخلص بہ گمناہ و ملقب بہ لقب طریقتی مرصع پوش ولایت بود مشرف بفقہ سلسلہ ذہبی گردید و بدستور مجد الاشراف بشیراز آمدہ بود مدت شش سال بعد از فوت مجد الاشراف تبعیت از میرزا محمد رضا مجد الاشراف داشتند و بعد خود مدعی قطبیت گردید و در



شیخ ابراهیم امامزاده زیدی مدعی قطبیت سلسله ذهبیه گردید

لیله بیست و هشتم ماه صفر ۱۳۷۵ هـ. ق در گذشت و در منزلش مدفون گشت برادر بزرگش معاون الفقراء نام داشت و از مشایخ این سلسله بود میرزا احمد ابوالفتوح حاج میرزا محمدعلی حب حیدر رادرسنه ۱۳۷۴ هـ. ق احضار بشیر از نمود که در منزل مرشدش اقامت گزید و بعد از پیر خود بر مسند قطیبت نشست و در ربیع الاول سنه ۱۳۷۶ هـ. ق منزل وحید الاولیاء را به خانقاه احمدی تبدیل ساخت و در دو سال او آخر ایام حیات خود بقلج ماخذ فرزندان خود مبتلا گشت و در توسعه و ترویج سلسله و تبلیغ در این امر بسیار بکوشید و مقارن ظهر روز سه شنبه سیزدهم ذیحجه ۱۳۸۲ هـ. ق در گذشت و در صحن مقبره وحید الاولیاء مدفون گشت و بالغ بر بیست باب خانه مجاور منزل پیر خود که منزلش بسیار محقر و کوچک بود اتباع نمود و مبالغی در حدود چند ملیون تومان در آن زمان خرج کرد و آقای افشاریان که از اهل دزفول و از تجار آهن مقیم اهواز بود و مردی بسیار خیر بود چند ملیون تومان خرج کرد و بالغ بر نه باب در مجاورت خانقاه خریداری نموده و در مانگامی بساخت و با حق ویزیت نازلی از مرضا پذیرائی می شود و کتابخانه ای در حیاط خانقاه احداث و دو جلد دفتر بقطع وزیری با جلد پارچه مخمل بخط وحید الاولیاء در کتابخانه مضبوط است که پس از مراجعه معلوم گردید که دفتر تجارتی چاپخانه بوده و اکثر سفارشها از ادارات دولتی شیراز بود آقای حب حیدر مدتی رئیس گمرک شهر زشت بوده و بعدها رئیس قند و شکر مشهد بود و چاپخانه ای در مشهد داشت که اولادان وی اداره می کنند و منزل شخصی ایشان در مشهد خریداری شده



نظری که سرخورد را ختم کرده حب حیدر جانشین حاج میرزا احمد اردبیلی است

و پس از تجدید بنا خانقاه گردیده و آقای راثی ساعتساز شیخ این سلسله در مشهد می باشند و پس از حب حیدر دگر گنجویان بر مسند قطبیت جالس گردید.

جلال الدین محمد مجد الاشراف بر طبق وصیت نامه ای که بخط وحید الاولیاء کتابت گردیده است برادر خود میرزا محمد رضا مجد الاشراف را بجانشینی خود منصوب کرد.

وحید الاولیاء در کتاب اوصاف المقربین نوشته اند که شیخ نجم الدین کبری که بعد از عمار یاسر بود بواسطه اینکه جانشینی برای خود تعیین نمود مانند این زمان فتوری در سلسله رخ داد.

بعد از محمد رضا مجد الاشراف سید محمد حسین شریفی قطب سلسله گردید و بعد از وی شمس الدین پرویزی که از مشایخ سلسله بود مدعی قطبیت گردید اغلب اقطاب ذہبیہ نایب التولیه شاه چراغ شیراز بودند این سلسله تا ایام ارشاد وحید الاولیاء و بخصوص حب حیدر در گمنامی بسر می بردند و وحید الاولیاء شیخ شهر اردبیل بوده لذا ویرا وحید الاولیاء اردبیلیه نامیدند .

ذہبیہ اغلب نام آوران گذشته را بخود نسبت می دهند از آن جمله مولانا ذہبیہ و در این اواخر ایام شیخ احمد احسائی و سید بحر العلوم را از سلسله ذہبیہ محسوب می دارند و وحید الاولیاء چند سال اواخر ایام حیاتش مبتلا بفلج پابوده چشمانش گشوده ولی فاقد بینائی بود و استماع اصوات را قادر نبود و نیز به ادای سخن توانائی نداشت و مریدان نسبت بوی غلومی کردند و کرامات دور از باور بوی نسبت می دادند !

یراز - مطبع احمدی

تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۱

تالیف: میرزا احمد باری

راوی: عبدالحی

مقداد: ۱۸۰۰۰



رقم کتابی مورخه ۱۳۵۱ شرف مولد از زبان دست‌نویسین آن
مؤلف: میرزا احمد باری

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب در شرح و تفسیر حقیقت کتب با لوزی و کربان عرفی غیر لطیف است
 هر کس که در این کتاب است این کتب است که در باب اول است لطیف و غیره
 اول نسبت به این چهار کتاب است که در تمام کتب و کتابخانه‌ها در این چهار کتاب
 و در غیر این کتب در این کتاب است که این چهار کتاب است و شرح و تفسیر و مطلع
 این کتب است و این کتب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 اگر چه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 خطبه این کتاب و در تمام کتب است در این کتاب است که در این کتاب است
 محقق بود و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 نام کتاب: کتب کربان کربان در تمام کتب
 مؤلف: میرزا احمد

نمونه خط وحیدالاولیاء مدعی قطبیت در سلسله ذهبیه

آقای اصغر منتظر صاحب کہ از طرف گنجویان بارشاد نائل آمدہ بود در شبہای جمعہ در خانقاہ احمدی شیراز سخنرانی می نمود و گفتارش با نوا ضبط شدہ بشہرستانہا ارسال می گردید خانقاہ احمدیہ در محلہ سرباغ و در انتہای کوچہ بن بست واقع شدہ است بزرگان این سلسلہ بوحدت وجود معتقد بودہ و نسبت بائمہ اطہار ع غلو مینما بند.

در کتاب قوائم الانوار اثر میرزا باباذہبی در صفحہ ۴۵۶ مدعی گردیدہ است کہ بعضی از بزرگان این سلسلہ حبس نفس را عمل میکنند و در یک جلسہ نشست ہزار مرتبہ جملہ لا الہ الا اللہ را بزبان دل باقلم خیال ترسیم کردہ و پس از اتمام ہزار بار نفس را تجدید میکنند و اغلب بزرگان این سلسلہ نشست آنها (یعنی در حالی کہ ہذکر خفی میپردازند کہ پنجہ پای راست را بر روی ران چپ و پنجہ پای چپ را بر روی ران راست قرار میدہند) مربع است و مریدان دو کندہ زانو می نشینند و وجہ ثالث آنست کہ بدستور مأمون خلیفہ عباسی حضرت رضا (ع) دستوراتی کہ در بارہ ادیان و ابدان مرقوم داشتند بخط طلا نوشتہ شدہ و پیروان این دستورات را ذہبیہ نامیدند.

سلسلہ ذہبیہ بچند شعبہ منقسم گشتہ است یک شعبہ از میرزا جلال الدین مجدالاشراف بہ میرزا محمد رضا مجدالاشراف و میرزا احمد شریفی و بعد پسرش میرزا محمد حسین شریفی و سپس حاج شمس الدین پرویزی و ازیک جہت میرزا جلال الدین مجدالاشراف و بعد آقا سید فتح علی میرزا علیشاہ و بعد فرزندش سید عبدالعلی میرزا علیشاہ و بعد از میرزا علیشاہ سید فتح علی و سید علی غریبان معروف بہ کفری مدعی

قطبیت گردیدا

شعبه سوم بعد از میرزا جلال‌الدین مجدالاشراف و میرزا احمد وحیدالاولیاء که بعد حب حیدر و دکتر گنجویان بودند و از یک طرف بعد از وحیدالاولیاء رهنمایی باشد.

شعبه چهارم بعد از میرزا جلال‌الدین مجدالاشراف شیخ ابراهیم امامزاده زیدی و بعد از شیخ دوتن باسامی حاج سید میرزا آقا امام جماعت و محمد حسن نقاش مقرب علیشاه مدعی قطبیت شدند.

سید علی کفری مدتها در دزفول اقامت داشت بعد بهند رفت و از ممر پرسه زدن امرار معاش می کرد بعد با هو از آمد و در اهواز و دزفول خانقاه برپا ساخت و مریدانش در باره وی معتقد بودند که با صاحب الزمان در ارتباط بوده است جزوهای درده صفحه نصیحت افراد کرده و انجمن اخوت بطبع رسانیده است و بعد از در گذشت کفری جنازه ویرا بقم برده انجمن اخوت مقبره‌ای برای وی بساخت کفری میزی بهامند را از هند بایران آورده بانجمن اهداء نمود رباعی زیر اثر کفری است:

دنیا بمرام صوفیان خواهد شد

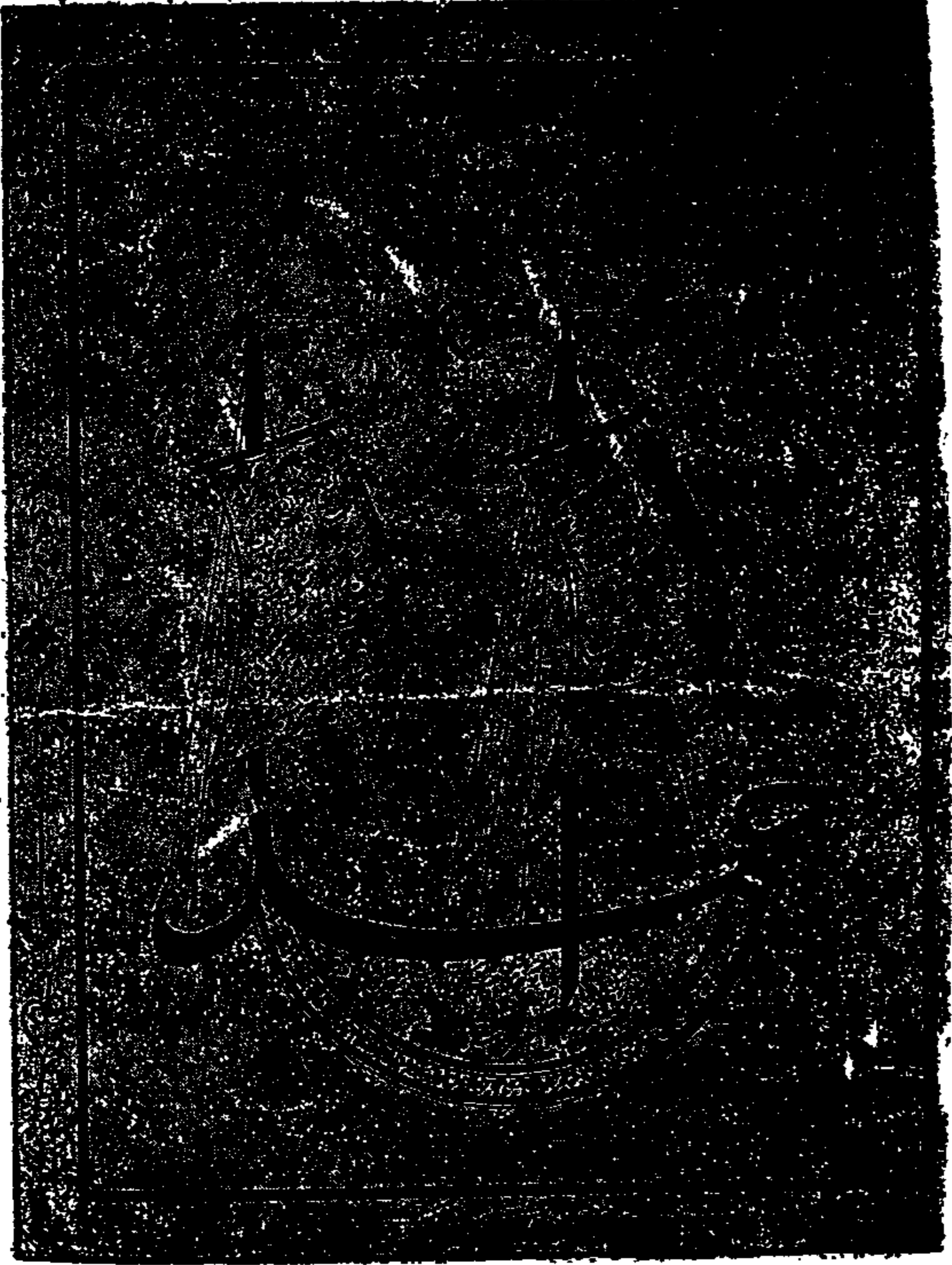
دین همگی جمله نهان خواهد شد!

دانی که علی خدا بود ای کفری

هم اوست که صاحب الزمان خواهد شد

از این دو بیت مقدار فضل درجه توحید سید علی دانسته می شود!!

جلال‌الدین مجدالاشراف آرمی برای سلسله ذهبیه قرارداد بنام کشتی نجات که بر سردرب منازل نصب کنند و مدعی گردید این نقش



آرم سلسلہ ذہبیہ

در خواب بوی الهام گردیده است دوعلی بهم وصل گشته و ترسیم يك كشتی نموده است و بالای شکل يك کلمه هونوشته شده است و سید فتحعلی دایره‌ای بنام دایره توحید یا نقشه قلب ارائه داده که مدعی است در اثر کشف روحی بوی الهام گشته است که در وسط آن دو ایر کلمات العلم النور الوجود الشهود منقوش است و نقوشی دیگر که هر يك چند صد کلمه در بردارد که امکان مشاهده در نوم و ضبط آن در حافظه باقی بماند غیر ممکن بوده و بعقل سلیم منطبق نیست از آن جمله نقشی است که در يك صفحه بزرگ سه برابر صفحه به قطع وزیری میباشد دیگر نقش مثلث-الکیان که بقطع نقش اولی است که مدعی گشتند در رؤیا مشاهده نموده و در بیداری در خاطره محفوظ مانده است.

آقای رهنما که از زمان وحید الاولیاء مدعی قطبیت گردید کارمند آموزش و پرورش و مدتی رئیس اوقاف شیراز بود کتابی بنام «جام جم» نگاشته که فقط جلد هفتم آن را در ۲۶۴ صفحه منتشر ساخته و دعاوی گزاف بیان داشته که در طول چهل و پنج سال تحقیق مشابه آن کمتر مشهود گردیده است می نویسد: «پیام راه رفته آشنائی است به آشنایان راه طریقت و طالبان حق و حقیقت... جام جم حاوی اسرار نبوت و ولایت خاندان آل عصمت و از تراوش فکری و سوانح خاطر عارف ربانی دل آگاه و خضر راه حضرت آقای حاج رضا رهنما سلیمان اولیا است!» این عبارات را خود در باره خویشتن نگاشته و مقام خود را معرفی نموده است! وی درباره خود عبارات زیر را افشاء کرده است:

«الغرض جان برادر گوش دار بارضای حق تو استیزه مدار

حضرت خاتم الانبیا تاج مکمل جواہر نشانی کہ بطرز خاصی
بود بر سر حقیر گذارد جمیع انبیاء و اولیا بعنایت مخصوص در تشریف
این مقام حاضر شدند.

حضرت باقر ز تبار علی باقر عالم بعلموم نبی
گفت کہ ای قائد قائم بخلق وجہ حق گشته بغرب و بشرق!
و همچنین در مورد خود مدعی گشته است کہ:

«در هفت تنان شیراز ملاقات حضرت باقر دست داد روز یکشنبه
۲۲ خرداد سنہ ۱۳۴۸ هـ ش بعد از ادای نماز عشانوری عظیم بصورت لوله
اسطوانہ ای از زمین بسوی عالم بالا می شتافت کسی نبود غیر ہو بندائی
بلند و صریح گفت: انت عبد اللہ ولی اللہ حجة اللہ و خلیفة اللہ فی السموات
والارض و در حرم مید علاء الدین حسن مفتخر بتاج اخص خاص گردید
روز ہفتم ماہ رمضان سنہ ۸۶ معراجی عظیم و بی سابقہ چون سیمرغ عشق
بقاف وحدت عروج کردہ از آسمانها و ستارگان و از کہکشانها و امواج
انوار رخشنده عبور و از مکان بلامکان بحر وحدت ازلی گذشتہ بہ محلی
خاص رسیدہ است.

وی شب جمعہ ۱۷ رمضان وحید الاولیاء ظهور خاصی کردہ
شمشیر طلای مرصعی مرحمت و بکمر حقیر بستند.»!
وباز گفته است:

«جملہ سوی اللہ و ہر آنچه کہ هست

دستخوش و بندہ امر تو است

یکشنبه نهم دیماہ سنہ ۱۳۴۵ هـ ش گفتند امروز حقیقت صمدیت

رابتو بخشیم در یکشنبه بیست و چهارم ماه بهمن ۵۴۵. ش ساعت ده صبح
 بکلی از عالم هستی رفته ببقای یقین پیوسته ذات سبحان بالصراحه در
 سخن درآمده و پس از غلیان روحی چنان در کمال اوج شرف مفتخر
 فرمود روز شنبه بیست و نهم ماه بهمن ۵۴۵. ش بعد از گذشت و وحی زمانی
 و مکانی و وحی جلالی خارج از زمان سؤال شد اینهمه لطف و کرم را
 سبب چی است پاسخ آمد از راستی و راست گوئی.

و در روز چهارشنبه دهم ماه اسفند سنه ۵۴۵. ش بخطاب ذوالجلالی
 صریحاً گفته شد هر کس باتو و بتو و در تو خیر من الف شهر و آنکس که
 روی گرداند از خدای بر گشته است.

می شنیدم جمله عالم یک صدأ که بفرمانیم فرمان رهنما!
 در کتاب طرائق جلد دوم صفحه ۳۱۹ نوشته است که خواجه اسحق
 ختلائی سید محمد رالقب نور بخش داد و او را خلیفه الخلفا قرار داد سید
 نور بخش در ۷۹۵ هـ ق متولد گردید و در ۷۶۴ هـ ق در گذشت شاه قاسم
 نور بخش و سید جعفر نور بخش فرزندان سید بودند شیخ شمس الدین
 محمد لاهیجی نور بخش (تخلص اسیری) جانشین سید بود و شرحی بر
 گلشن راز نگاشت بنا بر قول کیوان قزوینی شیخ بهائی از مشایخ سلسله
 نور بخشیه بود و مادر شاه عباس در زمره مریدان وی بود.

کیوان قزوینی در کتاب راز گشاد صفحه ۱۲۰ ولایت راد و نوع
 دانسته و شرح داده اند ولایت شمسی یعنی ولایت انبیاء و ائمه و ولایت
 قمری چون نور قمر و کواکب است که تابش خورشید است بر آنها و آنها
 خود جرم سیاه مصیقلی هستند و هیچ نور از خود ندارند اقطاب ذهبیه برای

خود ولایت قمری قائل هستند.

مزیدان گویند: در زمان وحید الاولیاء یکی از مریدانش در شیراز در منزل مسکونی خود مشاهده کرد کہ ناگهان خروس منزلش دیر هنگام سحر چند مرتبہ گفت حجة القائم وحید الاولیاء! وبعد این مطلب را بشعر در آورده اند کہ بہ چهل و چہار بیت رسید کہ نزد وحید الاولیاء نیز خوانندہ می شد. اینک چند بیت ذکر می گردد:

ہم در این اثنا چون فروش

آمد از بام عمارت در فروش

گوش بر بانگش چو بنہادم عیان

دیدم این ذکرش بود رطب اللسان

حجة القائم وحید الاولیاء

پیش خود گفتم خیال من چنین

در سماخ من فکنندہ این طنین

باز بانگی کرد آن حیوان، رسا

حجة القائم وحید الاولیاء

بہر دفع نفس رنگی ریختم

ہمسر خود را ز خواب انگیختم

گفتم اورا گوش کن لیکن نیمہ شب

موذنی گوید اذانی بس عجب

بین چہ می گوید کنون این راز سو

و آنچه بشنیدی تو با من باز گو

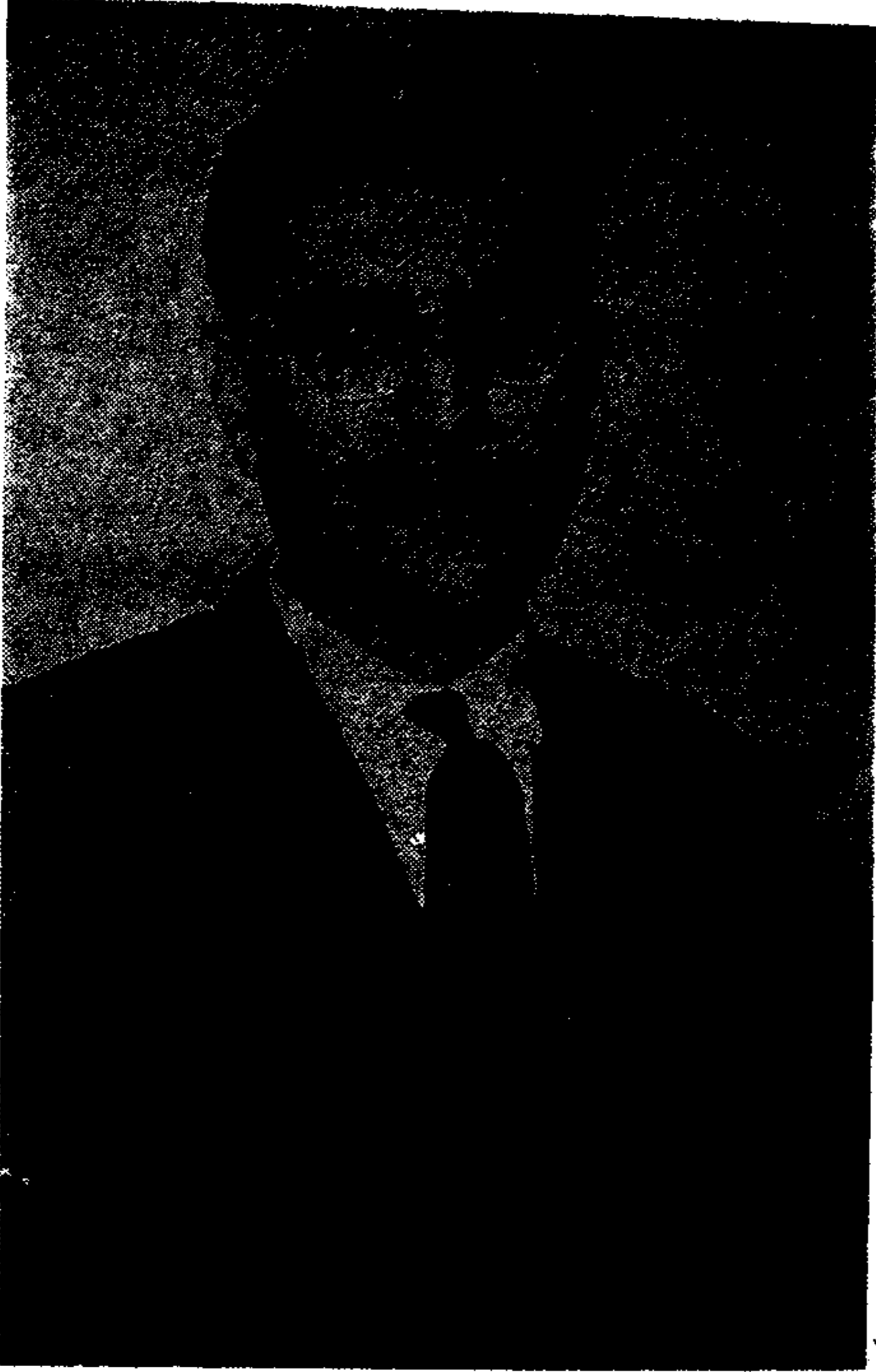
ما در این بودیم کامد در خروش
آن خروس و زن بیانگش داد گوش

گفت گویدم این منادی خدا
حجة القائم وحید الاولیاء
یکتن از اطفال من از خواب جست
چشم خود بگشود و در بستر نشست

چونکه باز آمد خروس اندر خروش
گفت آن کودک ز سر تاپای گوش
گفت همره با خروس خوش نوا
حجة القائم وحید الاولیاء

قضاوت با خواننده ارجمند است که عقل را فراراه تشخیص
دعاوی بدهد و اندیشه کند که خروس به زبان عربی سخن گفته؟ یا مرید
برای خوش آمد مراد خود معجزه و شعری ساخته؟ یا امر دیگری
رخ داده است؟!

رساله‌ای بنام وحیدنامه در شرح حال حاج میرزا احمد فرزند
حاج محمد کریم تبریزی و مادرش مسماة به بانوزینب بچاپ رسیده است از
قول این بانو اظهار داشته‌اند: که زمانی وحید الاولیاء را حامله بودم اگر
باغذای شبهه‌ناکی رو برومی شدم از درون شکم صدائی می‌آمد! اگر
وضو نداشتم بچه شیر نمی‌خورد! از سحر تا طلوع آفتاب خود و بچه
خواب نمی‌رفتیم و شرح حال منظومی نیز منتشر ساختند و اظهار نمودند
که مولانا که بمناسبت شمس از تبریز تعریف کرده گویند پیشگوئی



دکتر گنجویان مدعی طبیت سلسلہ ذہبیہ

وجود ظهور و حیدر الاولیاء را کرده است! دودایره داخل درهم و یک شکل کثیر الاضلاع بنام مهر نبوت و قرب سیصد نام از اسماء الله از طرف مجدد الاشراف طرح گردیده و بخط و حیدر الاولیاء بکتابت درآمده و بطبع رسیده است.

علاءالدوله سمنانی در ۵۷۳۶ ق در گذشت محیی‌الدین را بعنوان معتقد بودن بوحده و وجود کافر خواند عبدالرزاق کاشی که در ۵۷۹۰ ق فوت نموده نامه گله آمیزی برای علاءالدوله فرستاد و وی پاسخ تندی داد صاحب طرائق سلسله ذهبیه را اغتشاشیه نامید!

آقامحمد هاشم قطب سلسله ذهبیه که در جنب مزار حافظ مدفون گردیده داماد قطب‌الدین بود و نود سال عمر کرد و منشی خوانین زندیه بود.

در «دبستان المذاهب» اثر کیخسرو اسفندیار درباره سید محمد نوربخش نوشته است که سید مدعی بود که روح کامل بعد از مفارقت جسد سالها در عالم علوی باشد و بعد از آن برای تکمیل خلق تعلق گیرد ببدنی (این نظر معروف به حلول است و حلول و اتحاد را مردود شمرده‌اند!).

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین در صفحه ۳۱۶ نوشته است که شیخ شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی جانشین نوربخش در شیراز خانقاه نوریه را بنانهاد بار اول خواجه اسحق بایازده تن از مشایخ با نوربخش بیعت کردند با خروج سید بعضی را عقیده آنست که بدستور شاهرخ خواجه اسحق در کوه

تیری از ناحیہ ختلان کشته گردید اما سید سکہ بنام خود زد و در شہری قریہ سولقان را احداث کرد و بدستور میرزا شاہرخ میرزا در روز جمعہ ویرامقید ساختہ بمنبر فرستادند در شہر ہرات و ادعای خود را انکار کرد و اجازہ بوی ندادند دستار سیاہ بر سر بیند و نور بخش ہفتاد و سہ سال عمر کرد و در چہار دہم ربیع الاول روز پنجشنبہ هنگام صبح در سنہ ۷۶۹ ق. در گذشت و در قریہ سولقان مدفون گردید کتاب چراغ ایمان یا گلچین شریفی اثر سید ابراہیم شریفی (عارف شیرازی) در ۱۵۲ صفحہ جلد اول نوشتہ است کہ از زمان امیر تیمور گورکانی تولیت شاہ چراغ بخاندان شریفی کہ از سلالہ میر سید شریف است و گذار گردید .

بعد از سید جلال الدین مجد الاشراف برادرش محمد رضا شریفی نایب التولیہ انتخاب گردید و ایشان آقا سید فتحعلی شریفی را بہ نیابت تولیت معین و در فرمان دوم آقا سید فتحعلی شریفی ملقب بمیرزا علی شاہ را معین التولیہ تعیین کرد و بر سر تولیت شاہ چراغ بین خانوادہ شریفی اختلاف افتاد آقا سید فتحعلی شریفی الحسینی ملقب بہ معاون التولیہ مشہور بہ شمس الدین در ہیجده سالگی کہ پدرش فوت نمود تحت تربیت برادر بزرگش مجد الاشراف قرار گرفت و کتاب مشارق الانوار را تألیف نمود و اظہار داشت کہ از طرف امام زمان، مأمور گردیدہ تا غیر از سلسلہ رضویہ سلسلہ «مہدویہ فتحیہ گمنامیہ» را جاری سازد و از شاہ ابراہیم مدفون در ہفت تنان کسب فیض از طریق روحانیت نمود و امام زمان تاج فقر و ولایت بوی می بخشند و در انجمن محمدی (مشروطہ خواہان) عضویت می یابند ! رسالہ ای موسوم بہ «جلجلوتیہ» نوشتہ اند عکسی با عدہ ای از مریدان

خود در مسجد کوفه برداشته که اکثر آن افراد اهل دزفول و سیدعلی کفری مکلا با سبلیت و شارب! پشت سر ایشان حضور دارد و کفری اشعاری درباره فوت مرشد خود سروده که از آن جمله ابیات زیر است:

حضرت فتحعلی پرده‌در و پرده‌دار

طریقه مهدوی ز حضرتش آشکار

بخدمت اطهرش سید کفری بدید

جماعت اولیا ستاده بد بنده‌وار!

مریدان گویند: جسد میرزا فتحعلی را بامانت گذاشتند چون موضع قبر را شکافتند جسد مشاهده نگروید! آقارضا امانت‌دار شب در رؤیا دیده که مرحوم فتحعلی گفتند ششماه دیگر بقبر برمی‌گردم بعد از ششماه جنازه را یافته در شاه‌چراغ دفن نمودند!!

میرزا فتحعلی برادر ابی مجد الاشراف بود در ۱۲۶۰ هـ. ق در گذشت

مریدان گویند: پسرش در رؤیا بخدمت حضرت صدیقه (ع) رسیده در های علوم بروی گشوده گردید! و در شاه‌چراغ مدفون گردید و بعد پسر وی سید ابراهیم شریفی کارمند اداره آموزش و پرورش جانشین پدر گردید و بعد از میرزا فتحعلی سید علی کفری نیز مدعی جانشینی گردید.

برادر فرزانه‌ام آقای مرتضی مدرس در تاریخ روابط ایران و عراق نوشته‌اند که سید جمال‌الدین افغانی در ایامی که در شیراز اقامت داشت با «راز» روابط حسنه داشت شیروانی در بستان‌السیاحه نوشته که بیش از صد سال نیست که باین سلسله‌نام ذهبیه نهاده‌اند و اضافه کرده سید

صدرالدین دزفولی (کاشف) شعبه‌ای جدا ساخته و اکنون سید حسین فرزندشان در تهران میباشند کاشف در منتهی الیه شهر دزفول قرب مزار سید علی (مشهور به رودبند) جد شاه اسمعیل صفوی در مغاره‌ای که قدمتش قبل از اسلام است بر ریاضت و کیمیاگری می‌پرداخت این ناچیر آن غار را مشاهده کرده و از احفاد کاشف هنوز در دزفول بسر میبرند کاشف بیکی از شاهزادگان عشق می‌ورزید و بسوی بعد از سلطنت فتحعلیشاه وعده سلطنت داد که بحقیقت نیبوست! (این عشق آلوده بهوس نبود).

شیخ اشراق را گویند از خلفای سید نوربخش بوده است. در کتاب وحیدنامه نوشته شده که وحید الاولیاء ملقب به مؤید الفقراء و نایب الولاية و مزین الحرم گردید کتاب براهین الامامة تألیف «راز» نسبت‌های زشت به خلیفه ثانی داده است.

در يك جزوه خطی مضبوط در کتابخانه آستان قدس این دوبیت

منسوب به سید محمد نوربخش است :

سید محمد نوربخش می‌داند مائیم بجای نوح و آدم!
مائیم چه خاتم الولاية هم مهدی هادی هدایت!

کتاب سمریه تألیف ابوطاهر سمرقندی بکوشش ایرج افشار در

۱۴۴ صفحه در صفحه ۱۰۵ نوشته است که: «مزار خواجه اسحق ختلانی

در کوهسار ناحیه‌ای از محلات سمرقند که بیست فرسنگ با سمرقند

فاصله دارد و آن کوه را کوه خان نامند بر در غاری قرار دارد، جسد

خواجه غیر مدفونست و تاناف او پر بال کبوتران ریخته است روی ایشان

بطرف قبله و پشت بر مشرق ایستاده‌اند و منتظر صور اسرافیل است، از سقف

آن غار قطره قطره آب می‌چکد و بعد از چند قدم آن آب تبدیل بسنگ می‌گردد و قرب غار خواجه گلبن بوده که هر سال دوبار گل می‌آورد و گلها برنگت سرخ است و هر چند در غار را با سنگ و گل می‌بندند باز بی‌جهت گشوده می‌گردد!»

سید محمد نور بخش مانند سید علی همدانی و سید علی جد شاه اسمعیل لباس سیاه برتن می‌کرد و رنگها نشانه حال سالک است نور کبود مقام لوامه و نور سیاه نور ذات است.

میرزا حیدر علی پسر میرزا جعفر اهل شیراز معروف بحاجب از مشایخ ذهبیه بود در دروازه دولت تهران خانقاهی داشت که بحاجبیه معروف گردید و بعدها تکیه خاکسار شد دیوان حاجب منتشر گردید ملامتی مسلک بود و عده‌ای از رجال بوی گرویده بودند.

حج حیدر بتقلید ملا علی گنابادی که کتاب «رجوم الشیاطین» را نوشته در شرح حال میرزا احمد می‌نویسد که آبی از آسمان رسیده و نطفه میرزا احمد بسته گردید!! جلال‌الدین شریفی در کتاب «مرآت الکاملین» می‌نویسد طور اول سلوک برای مرید بصورت کوب ماه و از طور دوم تا طور هفتم نور بی‌صورت جلوه گر شده است هر گاه قطب خرقه تهی کند (فوت کند) مرید این سلسله مانند بار اول ورود بتصوف نیازی باجرای آداب ندارد بلکه وقتی بحضور قطب رسید صفا (دست درویشی) دهد فقط در جلسات فقری شرکت جوید و معتقدند قطب متوجه ارادت مرید بخود گشته و معنای بوی عطف توجه خواهد کرد «راز» در کتاب «تناهی ابعاد» می‌نویسد که اولیاء سایر بلاد مادام که بخاک فارس

ترسیدہ اند بحقیقت انسانیت نمی رسند! چند بیت از اشعار وحید الاولیاء نقل میگردد.

هر که گوید راه باطن می روم سالکان را من هدایت می کنم
نور مهدی گر نباشد مهرش بی گمان یابی در این ره گمراهش
در تذکره شیخ محمد بن صدیق الکججی که توسط حالی از مشایخ
این سلسله بطبع رسیده است در صفحه ۱۲۶ می نویسد که حضرت رضا
قبله هفتم است و تجلی هفتم قلبی اولیاء به صورت مبارک آن حضرت
جلوه گر می شود!!

وحید الاولیاء در بالای نامه ها مهرش منقوش بعبارت زیر بود:
«شیراز مطبع احمدی کتبی میرزا احمد تبریزی تلگرافی
عبدالحی» و در پایان نامه امضاء می نمود «بیمقدار احمد» آقای دکتر
عبدالحمید گنجویان استاد دانشگاه تبریز ملقب به لقب «حمید الاولیاء»
جانشین حب حیدر گردید در بدایت نزد حالی مشرف بفقر گردید آقای
حاج شمس الدین پرویزی در ۱۳۲۱ ه.ق در صدقیان سلماس متولد و نوه
پرویزخان سلماسی است و پرویزی فرزند خسروخان و اجازه ارشاد از
طرف آقای شریفی در آذربایجان داشت و پس از فوت شریفی مدعی
قطبیت گردید و بالغ بر بیست جلد کتاب انتشار داد.

القاب پرویزی شمس الشموس و شمس العرفا میباشد پرویزی
در تمامی آثار خود همش را صرف مبارزه با میرزا احمد و حب
حیدر نمود.

بعضی از افراد پیرو این سلسله ماه رجب و شعبان و رمضان را

روزه میگیرند.

یکی دیگر از افراد که مدعی قطبیت بود محمد حسن گل آرائی (مقرب علیشاه) در بازارچه قوام‌الدوله سکونت داشت و به نقاشی منازل میپرداخت و در کسوت درویشی بسر میبرد و خود را جانشین شیخ ابراهیم امامزاده زیدی می‌دانست.

ادوارد براون می‌نویسد کتاب «صفوة الصفا» در زمان شاه طهماسب و به امر وی ابو الفتح حسینی آنرا تصحیح کرده و رنگت تسنن را از آن محو کردند و کلمه سید را بر اسامی بزرگان صفویه افزودند و شرح حال شیخ صفی‌الدین و اولادانش و کرامات شاه اسمعیل صفوی را بر شرح حال شیخ زاهد افزودند این کتاب در ابتدا بقلم ابن بزاز بود.

دو اربعین در سلسله ذهبیه معمول است اول اربعین حسینی که از یازدهم محرم تا بیست و یکمین روز ماه صفر است و اربعین ثانی اربعین موسوی از غره ذیقعد تا دهم ذیحجه روزه میگیرند و در تمامی ماههای قمری در هر ماه غره و وسط ماه و شلخ را روزه گیرند هر قطبی که امور صوفیه را رسیدگی می‌کند قطب ناطق است و کسی که بعداً بجای قطب جالس می‌گردد قطب صامت است (نا گفته نماید اصطلاح قطب ناطق و صامت از اصطلاحات اسمعیلیه است) میرزا اسدالله خان صفوة الملك متخلص بمشرفی کتاب وسیلة النجاة را در مناقب ائمه تدوین نموده از مشایخ ذهبیه و مرید حاج محمد زمان خان جلایر کلاتی و او مرید مولانا محمد اسمعیل متخلص به وجدی معاصر حسین علیشاه و او مرید سید عالمشاه هندی و سید قطب‌الدین تبریزی بود که بابزرگان ذهبیه شیراز

مغایر میباشند.

داراشکوه شاهزاده هندی در کتاب سکینه الاولیاء سلاسل تصوف اسلامی را ذکر کرده اما اسمی از سلسله ذهبیه نبرده است میان سلاسل تصوف اسلامی تنها سلسله ای که در غیر محیط ایران پیرو و پیر طریقت و خانقاه ندارد سلسله ذهبیه است هر چند از زمان قطبیت حب حیدر فعالیت بیسابقه ای در گسترش و ترویج ذهبیه بکار بردند باز تا کنون در اغلب استانهای کشور نام ذهبیه بگوش مردم بر نخورده است اما باید گفت پیروان این سلسله بیش از دیگر سلاسل بامور شریعتی پابند میباشند حتی توان گفت که اعتقاد پیروان این سلسله در شریعت بیش از طریقت است و اکثریت افراد این سلسله کاسب و تاجر میباشند و نسبت بائمه غالی میباشند آقای دکتر احسان الله علی استخری در کتاب اصول تصوف اغلب بزرگان نامی تصوف را چون مولوی منتسب بسلسله ذهبیه دانسته اند بدون آنکه دلیل ارائه دهند و یا مدرکی بیاورند این نشانه حب و تعصب در عقیده است.

طالب برای ورود در این سلسله نیازی به پیر دلیل یا حضور شیخ ندارد بلکه نامه ای بشیخ مجاز یا قطب نوشته در پاسخ دستور داده می شود که غسل توبه بجا آورند و ذکر جلی داده که پس از مداومت و رؤیت خواب که ماقع رؤیا را بمرشد نوشته آن زمان پیر طریقت دستور چاپی داده که بدان عمل کند دستور ذکر جلی ذکر یونسیه است دستور چاپی که یاد ذکر خفی اجازه داده می شود و مرحله دوم فقری است بعد از ذکر خطبه بشرح زیر است:

بعد از نماز مغرب و عشا و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام چهارده مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و قر جنابهم بعد هزار مرتبه تهلیل بخواند باز چهارده مرتبه صلوات مذکور گفته و فاتحه باین طریق بخواند بجهت ترویج روح کثیرالفتوح جمیع مشایخ سلسله مبارک که علیه ذهبیه رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه احمدیه علی صاحبها آلاف التحية والثناء بتخصیص جناب سید قطب‌الدین محمد و جناب آقا محمد هاشما و جناب آقا میرزا عبدالنبیها و جناب آقا میرزا بابا و جناب آقا میرزا جلال‌الدین محمد و جناب عبدالحی مرتضوی و حید الاولیا آقا میرزا احمد الفاتحه سوره حمد یک مرتبه و سوره توحید سه مرتبه و سوره قدر سه مرتبه بخواند و بعد بگوید هدیه نمودم ثواب تلاوت و اذکار را بجهت ترویج روح کثیرالفتوح جمیع مشایخ سلسله مبارک که علیه ذهبیه الی آخر و بعد از نماز صبح و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام سه مرتبه زیارت توسل حضرت حجت از دوازده امام خواه نصیر طوسی که در صفحات ماقبل نوشته شده است سر پایستاده بخواند و بعد صدوده مرتبه بگوید اللهم صل علی ولی امرک القائم بعد چهارده مرتبه صلوات مذکور را گفته صدوده مرتبه بگوید ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی! بعد چهارده بار صلوات مذکور و فاتحه بخواند در سحرها هر وقت که بیدار می‌شود دور کعت نماز حاجت بطریق نماز صبح بخواند و بعد چهارده مرتبه صلوات مذکور را گفته و بدون تعیین عدد هر قدر که ممکن می‌شود مشغول ذکر تهلیل گردد هر وقت که فارغ شد چهارده صلوات مذکور و

فاتحه بخواند در فاتحه نماز صبح و ذکر سحرها هدیه خوانده می شود و طریق گفتن تهلیل بنوعی که شفاهاً تعلیم داده می شود معمول می دارند.

ذکر خفی را که جمله لا اله الا الله است ذکر تهلیلی و حمایلی و رفت و روب و نفی و اثبات می نامند لا اله را از زیر پستان چپ با قلم خیال نفس را حبس کرده دور زده بزیر نای گلور سانند و الا الله را بدنبال آن قوس داده از روی پستان راست بقلب بکوبد و بعد نفس تازه کند و در ترسیم ذکر عجله بخرج ندهد این ذکر تا آخرین مرحله تغییر نمی کند مگر ادعیه افزوده می گردد چون ادعیه لسانی بیشتر اوقات سالک را میگیرد دیگر آن اثری که از ذکر خفی انتظار دارد انجام نمیگیرد مراسم جلسات قبلی از غروب آفتاب شروع شده و تا دو ساعت بطول می انجامد دربدو ورود بجلسه عبائی بردوش انداخته و کلاهی بدون لبه بر سر نهند در شب جمعه دعای سمات و زیارت جامعه و دعای ندبه می خوانند شبهای جمعه و شنبه و دوشنبه گردهم جمع می شوند محل اجتماع باید با اجازه قطب باشد و برای دادن شام نیز باید اجازه کسب کنند صوفیه این سلسله کمتر بکتب عرفا توجه دارند مگر کتب منتشره خود را و بقانون تصوف و مشارکت در جلسات دیگر و آداب آنان نا آگاه و از علم عرفان بی بهره اند مگر تنی چند از آنان که اندکی آگاهی دارند اولین مقام درویشی اجازه حق استخاره و بعد حق نماز است که بطالب در غیاب شیخ طریقت میتواند ذکر یونسیه بدهد کسی را که امام جماعت است ناظم جلسات نامند بعد پیر ارشاد است در این سلسله تعظیمات خدایانه نسبت بمرشد معمول نیست کلیه در اویش باید نماز شب بخوانند بعد از بر گذاری نماز جماعت

باید سوره هل اتی و سوره والنجم را تلاوت کنند بعد یکنفر اشعاری در منقبت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) بعد حضرت رضا (ع) سپس درباره امام زمان با صدای دلنشین بخواند و بعد اشعاری از سعدی درپند و نصیحت و آنوقت اشعاری در مناجات و اشعاری از «راز» ایراد کنند بعد دعای المستغاث و توسل بحضرت امیر و فاتحه بارواح اقطاب گذشته بخوانند ناظم جلسه بهر کسی که دستور خواندن اشعار بدهد او اجرا می‌کند و هیچکس بدلیخواه خود مجاز بخواندن نیست بعد از دست راست شروع بمصافحه کنند و با غیر سلسله خود نیز صفا نمودن را جایز دانند در بین سلاسل تصوفی در ایران فقط سلسله طاووسیه با غیر سلسله صفا نمی‌کنند و افراد پیرو این سلسله شارب نمی‌گذارند حتی مشایخ آنان در ایام سوگواری صفا انجام نمی‌دهند در شبانه روز موظفند صدوده کلمه از کتب مشایخ یا قرآن یا نهج البلاغه قرائت کنند و در هر شبانه روز یک جزو از قرآن را تلاوت کنند در این سلسله صورت فکریه که صورت مرشد باشد عمل نمی‌گردد سالک در خواب خدمت هر امامی شرفیاب گردید! صورت آن امام را صورت فکریه قرار می‌دهد!! و اگر بعد از مدتی در عالم رؤیا خدمت امام دیگر مشرف گردید چهره امام دومی را صورت فکریه قرار می‌دهد این ناچیز بیکی از افرادی که مدعی قطبیت بود گفتم اگر سالکی در عالم خواب بفاصله چند ماه یا چند سال سه امام را دیدار کرده قاعدتاً میبایست چهره امامی را که آخرین بار دیده مدنظر گیرد و چون مدتها با دو صورت اولی انس گرفته ناخود

آگاہ ترسیم اندام آن امام یا دو امام مدنظر آمده و تمرکز از دست میدهد در ثانی اگر در واقعہ چند تن از ائمہ را با ہم دیدار کرد تکلیف چیست؟ در ثالث تمامی اندام امام را مطمح نظر قرار دهد یا فقط صورت وی را کہ اینہم منافی تمرکز است؟ در رابع از کجا مسلم گشتہ کہ خود امام شرف حضور بخشیدہ و شیطان نیز متشکل شدہ بلکہ سالک از ضمیر خود ابداع نمودہ است؟ و برای اثبات این موضوع از سہ تن کہ ہر سہ حضرت رضا را زیارت کردہ اند پرسیم کہ ہیئت و کیفیت امام را تشریح کند ہر یک بنحوی خاص مغایر دیدار دیگری باز گو می کنند! این سلسلہ مکاشفہ و مشاہدہ را نمی پذیرند فقط ملاء عمل خواب است! سالک بواسطہ خواب اسم طریقت یافتہ و مقامش والاتر می گردد تا بہ درجہ ارشاد نائل آید.

وحید الاولیاء در زیر زمین منزل مسکونی خود چاپخانہ ای دایر و دارای خطی زیبا بود و لقب خوشنویس داشت یکبار تامل اختیار کرد و پس از قلیل مدتی از وی جدا گردید و دارای اولاد نبودہ و با خواہرش زندگی می کرد کہ آن خواہر دہ سال قبل از وی در گذشت. میرزا احمد چون قادر بہ سخن گفتن و شنیدن و تکلم نبود اغلب در گریہ بسر میبرد یکی از مریدانش بنام میرزا ابوالحسن الکتب معاون الفقراء فرزند شیخ مصطفی مؤذن آستانہ بود و این درویش از طرف وحید الاولیاء پاسخ مریدان را می داد و پس از خرقة تہی کردن وحید، قسمتی از خانہ بہ وی واگذار گردید. ذہبیہ مابین اقطاب سلسلہ «راز» و «قطب نیریزی» و

«وحید الاولیاء» را برتر از همه می‌شمارند و در بین این سه تن وحید را جایگاهی والاتر قائلند یکی از اقطاب سلسله درازمنه قدیم شیخ نجیب الدین رضا است که در چهارده سالگی سلوک از شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی دریافت کرد و مریدان گویند: در شب دوازده نفس و هر نفس هزار تهلیل گفتی! در صورتیکه هزار مرتبه دو ساعت طول می‌کشد و دوازده مرتبه بیست و چهار ساعت می‌شود چگونگی این بیست و چهار ساعت را در ده ساعت بگنجانیم؟! و در مجله مردم‌شناسی دوره سوم سال ۳۷ مقاله‌ای بقلم حافظ‌الکتاب درباره وحید نوشته که روزه دهر یکسال تمام است که وی روزه می‌گرفته است از بعضی اهل ثقه شنیدم که بعد از مجد الاشراف میرزا احمد بطریق^۱ یو گیها ریاضات سخت متحمل گردیده است و چون در سنین کهولت بر ریاضات صعبه تن داد ویرا بفلج و دیگر بیماریها مبتلا گردانید!

در پایان این مبحث نظر خواننده را بچند نکته معطوف می‌دارد اول اینکه اذکار جلی و تعقیبات نماز و انجام ذکر خفی معمولاً غروری زاید الوصف برای سالک پیش آورده و حداکثر خوابهایی می‌بیند که موافق اعتقادات سالک در قبورائمه اطهار (ع) حضور یافته و بعضی از بزرگان ماضی را در نوم ملاقات می‌کند و انواری مشاهده می‌کند و گاهی در بیداری انواری رؤیت می‌کند که این مشاهدات بدایت سلوک است در ثانی این بیمقدار بطور کلی منکر رؤیا نیست اما صحیح آن نادر و اغلب خوابها در اثر عوامل طبیعی و تلقین و تراوشات فکری و اثر ضمیر ناخود آگاه است چنانکه يك يهودی کنیسه، و خاخام را دیده

ومسیحی کلیسا، واسقف رامشاهده می کند اما خوابهای روحانی تا سه روزنشأه ومستی روحی برای بیننده خواب دست می دهد.

این ناچیز برای آشناشدن بذکر خفی وبقیه دستورات، ششماه خوابهائی جعل وبوسیله نامه برای قطب سلسله ذهبیه فرستاده ودرطول این مدت تا مرتبه ارشاد دستوردادند! وبرای جانشین وی خوابی جعل وطی نامه ای به تبریز فرستاده تأیید گفتارم نمودند! واگر کلیه دستورات را انجام می دادم درطی بیست وچهارساعت هفت ساعت طول می کشید چون این بيمقدار هدفم روشن ساختن کیفیت سلاسل است نه اثبات یا نفی افراد مگر بضرورت که ناگزیر شوم نام یکی ازمشایخ را ذکر کنم این بيمقدار اقطاب این سلسله را ملاقات کرده وچندبار بخانقاه احمدی شیراز رفته وبکرات درجلسات فقری آنان شرکت جسته وبتقاضای آنان بدفعات مکرر سخنرانی نموده ام و کلیه نامه ها که درپاسخ مراسلاتم فرستاده اند در دسترس دارم وبرای اینکه تعبیر به حب و بغض ننمایند از ارائه آنان خودداری نمودم وهمچنانکه گفته شد پیروان این مسلک اکثر دارای شغل آزاد بوده وتماسی دربین نبود که تولید رنجش نماید وازسنه ۱۳۴۹ ه.ش تا ۱۳۵۷ ه.ش درمهنامه وحید وخواندنیها دربارہ کلیه سلاسل تصوف اسلامی درایران مقالاتی نگاشته ومنتشر گردیده است خودرا موظف می داند که نتیجه چهل وپنج سال تحقیق علمی و عملی خودرا برای خوانندگان بارمغان آرم تا قضاوت را با دل بیدار و ضمیر روشن خود بنمایند. اینک شمه ای از عقاید بزرگان این سلسله که مغایر با قوانین اسلامی است نقل می گردد. ازیک جنگگ (جنگگ از لغات

هندی و بمعنی کشتی پر بار است) خطی مضبوط در کتابخانه مجلس
(جمهوری اسلامی) بیت زیر از نوربخش نقل می‌شود:

مائیم خلاصه دو عالم مائیم بجای نوح و آدم!

در رساله تنبیهیه صفحه ۱۲ در وصف مجد الاشراف ذهبی شیرازی

ابیات زیر را بیان کرده است:

خوان قدرت چیست شخص مهدوی

آن ولی حق بصاحب پیروی

ظل ظل الله امام انس و جان

هادی و مهدی در این دور زمان

گر تو سر پیچی ز سجده اولیاء

کادم عصرند با نور و ضیاء!

پس تو هم ابلیسی و شیطان دهر

نیست از جنات و خلعت حظ و بهر!!

در کتاب قوائم الانوار و طوابع الاسرار تألیف میرزا بابا ذهبی از

اقطاب مشهور سلسله ذهبیه معراج بایزید را شرح داده و او را برتر از

همگان شمرده است و در رساله کمالیه تألیف عبدالله برزش آبادی که

پایه گذار سلسله ذهبیه است در صفحه ۲۸ کتاب نوشته است که برای طالب

ورود بنفق غسل اسلام ضروری است یعنی تا کنون پیرو شریعت

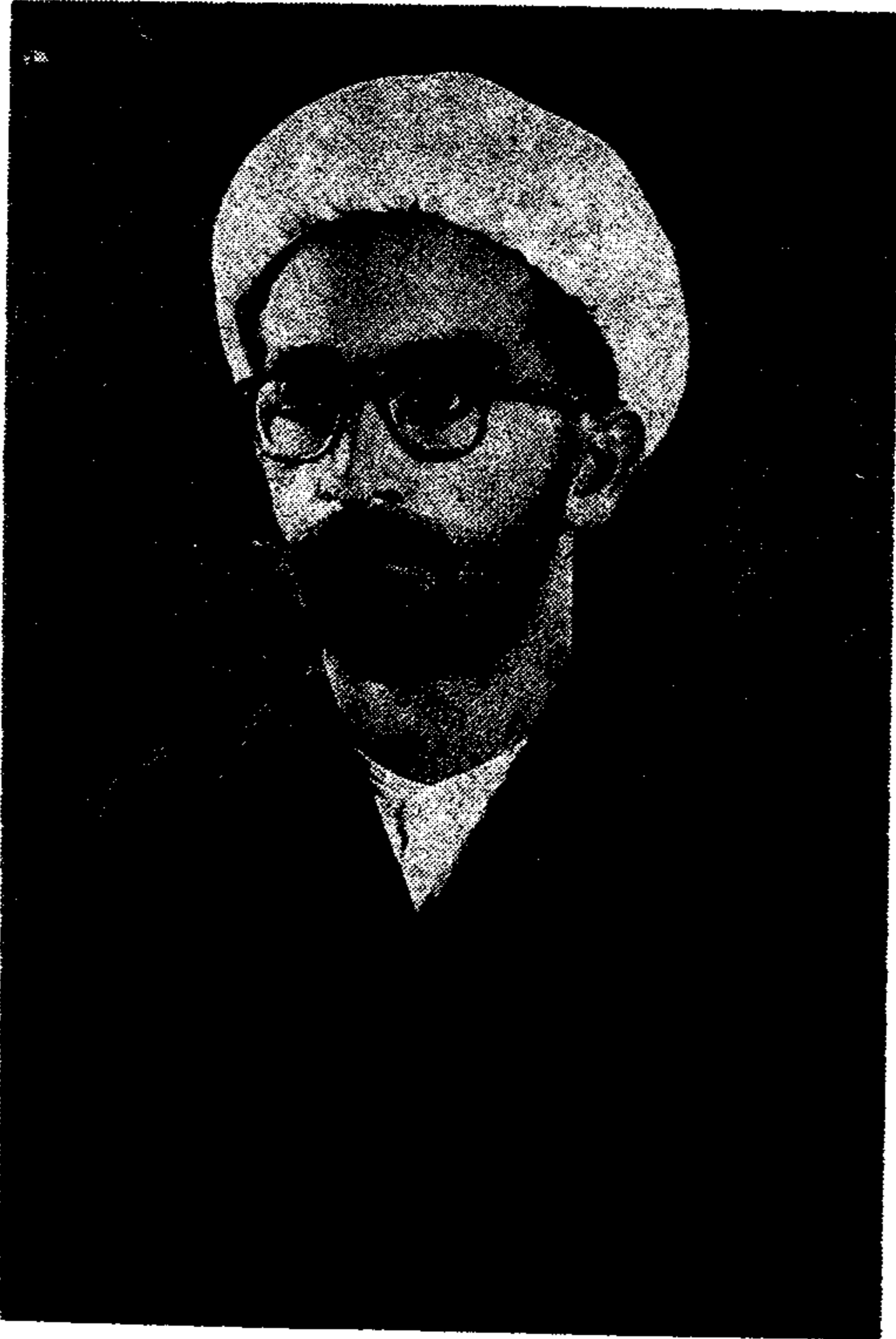
نبوی (ص) و مسلمان واقعی نبوده است و در ورود به فقر مسلمان گشته

است!

آیا این عقاید و اعمال مخالف اسلام اگر نیست پس چیست؟!

سلسلہ چشتیہ

سلسلہ چشتیہ منسوب بہ خواجہ معین الدین چشتی است (چشت
قریہ ایست از قراء ہرات و بعضی از قراء سیستان می دانند ولی اصح از
ہرات است) خواجہ معین الدین حسن چشتی سنجری اجمیری پس از
سید علی ہجویری صاحب کتاب مشہور «کشف المحجوب» بہ قارہ ہند
رو آورد خواجہ بالقاب سلطان ہند، ولی ہند، خواجہ خواجگان، خواجہ
اجمیر و خواجہ غریب نواز شہرت یافت. در سال ۵۷۳ ق برابر ۱۱۴۲ م
متولد گردید پدرش خواجہ غیاث الدین حسن از سادات حسینی بودہ
است کہ بہ چند واسطہ بہ حضرت رضا (ع) میرسد در پانزدہ سالگی پدرش
در گذشت گویند روزی درویش ابراہیم قندوزی در باغ خواجہ در آمد
خانہ و ماہملک پدر جملہ بفروخت و در راہ خدا اتفاق کرد جہت تحصیل
علم بہ سمرقند عزیمت نمود در قصبہ ہارون از قراء نیشابور خدمت شیخ
عثمان ہارونی پان آمد بعد محضر شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ
ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی و شیخ نجم الدین کبری (۱) و شیخ شہاب
الدین عمر سہروردی را دریافت و در بلاد اسلامی بہ سیر و سیاحت پرداخت
و از طرف مرشد خود مأمور بہ رفتن ہند گردید مدتی بر مزار ہجویری



آقای آقا شیخ علی اصفهانی قطب سلسله چشتیه

معتکف شد و زبان هندی را فرا گرفت و در اجمیر سکونت گزید در ۶۳۴ هـ ق مطابق سنه ۱۲۳۶ م رخت از جهان فانی بر بست اکبر شاه امپراطور هند پیاده به زیارت مرقدش شتافت آثار وی بشرح زیر است:

- ۱- انیس الارواح
- ۲- حدیث المعارف
- ۳- دلیل العارفین
- ۴- رساله در آداب دم زدن
- ۵- رساله در تصوف
- ۶- رساله وجودیه
- ۷- کشف الاسرار
- ۸- گنج الاسرار
- ۹- مکاتیب

سلسله خواجه به سلطان ابراهیم ادهم می رسد و ادهم از امام محمد باقر (ع) و امام سجاد (ع) کسب فیض کرده است.

نوشته اند: اکبر شاه و وزیرش ابو الفضل علامی معاصر شاه عباس کبیر زیارت مرقد خواجه را ثانی اثین اعمال حج در مکه معظمه محسوب می داشتند!

امیر خسرو دهلوی و امیر حسین دهلوی از شعرای بنام هند و فرید الدین شکر گنج از بزرگان سلسله چشتیه بوده اند (قسمتی از گفتار شکر گنج در کتاب دینی گرو نانک بنیانگذار دین سیکها نقل گردیده است). مرکز سلسله چشتیه در هند و افغانستان بوده سپس به ایران سرایت

کرده است پیروان این مسلک از استعمال مواد مخدر و بنگ و حشیش و توتون و مشروبات الکلی اجتناب می‌ورزند.

چند قرن از سلسله چشتیه در ایران نام و نشانی نبود تا در ایام اخیر مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی ملقب به لقب طریقت (بنده‌علی!!) قطب سلسله چشتیه در ایران گردید شیخ در زمان تحصیل علوم دینی در شهر اصفهان به سر میبرد در آن زمان، دست ارادت به مرحوم حاج محمد صادق اصفهانی رنگرز داد و تحت تربیت روحی وی قرار گرفت حاج محمد صادق نیز که در عنفوان جوانی از لوطیهای مشهور شهر اصفهان بود، ربوده رستم خان بختیاری که از خوانین بختیاری بشمار می‌آمد گردیده بود و به سلوک و ریاضت می‌پرداخت. واسطه سلسله نسب فقری رستم خان با خواجه معین‌الدین در دسترس نیست.

شیخ حسنعلی شبهای پنجشنبه در منزلش مجالس روضه خوانی برپا میکرد شیخ با سلسله طاووسیه (گنابادی) ارتباط نداشت و از خلط و معاشرت با افراد این سلسله خودداری میکرد و نسبت به فقرای خاکسار خوشبین بود و اکثر شبهای جمعه مقداری گوشت و قند و چای فراهم کرده شخصاً به تکیه (گنبد سبز که محل اجتماع فقرای خاکسار بود) میبرد شیخ در شهر مشهد مقیم بود زمانی که در صدتخریب مزار شیخ محمد مؤمن که در مجاورت گنبد سبز واقع است بودند بواسطه بیماری که به پا کروان استاندار و نایب‌التولیه آستان قدس طاری گردیده بود شیخ يك انجیر به پا کروان داد که اتفاقاً پس از اکل آن بهبود یافت شیخ فرمود

از تخریب مقبره جلوگیری کنند و چنان شد. شیخ تفسیر قرآن و شرح
لمعه را تدریس میکرد شیخ محمود حلبی از واعظ مشهد از شاگردان
شیخ بود اما وی را به مریدی نپذیرفت شیخ منطق الطیر عطار را با حذف
منقبت خلفاء ثلاثه را شدین به طبع رسانید و اظهار داشت عطار تقیه کرده!
و با اجازه از روح عطار دست بدین کار زده است! در صورتی که نعت
از خلفاء با توصیفی که عطار از مولای متقیان کرده قابل مقایسه نیست و
صورت تقیه ندارد. مریدان شیخ گویند که اثر دعای شیخ چنان بود که
اغلب امراض صعبه را با دادن یک دانه خرما یا یک دانه انجیر (که البته
دعای بر آن خوانده بود) مداوا میکرد است! و افرادی را که دارای اولاد
نبوده اند و یازنانی که زایمان سختی داشتند بهمین نهج مداوا میکرد
است! (والله اعلم).

شیخ در اواخر حال از شهر بده نخودک که یک فرسنگی مشهد واقع
گردیده مقیم گردید و در سه سال ایام واپسین حیات خود کسی را به
مریدی نپذیرفت جنازه شیخ از نخودک به مشهد آورده شد و در صحن
کهنه مقابل سقاخانه طلا تدفین گردید و در تشییع جنازه وی اکثر اهالی
شهر شرکت جستند آنچنان که گوئی روز عاشورا است! پسر شیخ،
آقا شیخ علی اصفهانی (لقب طریقت نجم الدین) پس از فوت پدر چند
سالی در مشهد بسر برده بعد مقیم تهران گردید و سپس به اصفهان رفت و
پس از طی یکسال مجدداً به تهران آمده رحل اقامت افکند و شبهای
پنجشنبه بر طبق میره پدر خود یک ساعت قرآن تدریس میکند. آل آقا که
در گسوت روحانیت بسر میبرد از مشایخ ایشان است. آقا شیخ علی به

مداوای مرضی با ادعیه شرعی می‌پردازد و به استخاره توجه خاصی دارد! و به طالبین، اذکار جلی و تعقیبات نماز را دستور میدهد اما سلسله چشتیه در هند به مریدان ذکر خفی تلقین میکنند و در ایران برای رفع گرفتاریها ختومات شرعی را اجازه میدهند، به عقیده این ناچیز خود اذکار به تنهایی بی اثر نیست اما اثر مطلوب از دعای اجازه دهنده است افسوس که مدتها میگذرد و دیگر نشانه‌ای از مردان راه‌رفته مشاهده نمی‌گردد هر چند با وجود گرفتاری‌های مادی، دیگر کسی آماده سلوک راه خدا نیست و اکثر بععلی، سرسپرده مسند نشینان دروغی شده‌اند، مراد به مرید و مرید به مراد هر دو بهم دروغ می‌گویند!

اکنون شمه‌ای از آثار بزرگان سلسله چشتیه را در هند ذکر می‌کنیم:

در هند افراد سلسله چشتی در شریعت تابع امام اعظم، ابوحنیفه (در لغت بمعنای پدر قلمدان است) که در محضر امام صادق (ع) تلمذ مینمود و برای احتیاط که مبادا گفتار امام را فراموش سازد همیشه قلم و دوات با خود همراه داشت و تقریرات حضرت را به کتابت می‌آورد همشاگردانش بعنوان سخریه او را ابوحنیفه نامیدند و او با سرافرازی و افتخار این نام را که نشانه حضور در مجلس علمی امام است بر خود نهاد و بدان مباحثات میکرد. یکی از مشایخ مشهور این سلسله، گیسو دراز چشتی است که از اغلب سلاسل اجازه ارشاد داشت از آثار گیسو دراز «شرح الفقه الاکبر» است که کتاب مزبور از آثار نعمان بن ثابت الکوفی یعنی ابوحنیفه است در صفحه ۱۳ فرماید:

سخن کوتاه کن گیسو درازا

محقق شد که محرم در جهان نیست!

گیسو دراز دیوان اشعاری دارد و کتاب جواهر العشق در شرح رساله غوث اعظم!! (عبدالقادر گیلانی) از او است و دیگر شرح رساله قشیریه است. گیسو دراز فرماید اگر طالب تصوف دسترسی بمن ندارد میتواند بر روی مجمعه‌ای نان و نمک و قند گذارد و بر سطح رودخانه‌ای که به دریا اتصال دارد قرار دهد آن ظرف به من میرسد!! و از آن ساعت طالب فقر به مریدی من پذیرفته میگردد گیسو دراز از بعضی جهات شبیه قاسم انوار است که سید محمد نور بخش را محرک گردید که ادعای مهدویت کند و این نحوه دستگیری از مریدان در تاریخ تصوف بی سابقه است از کارلسانی در سلسله چشتیه در هند بشرح زیر است:

همه روزه هفتاد مرتبه «حسبنا الله و نعم الوکیل» گوید و در شب، هنگام خواب آیه الکرسی و تسبیح حضرت زهرا (ع) و در هنگام سحر سه مرتبه «قل انما بشر مثلکم» تا آخر سوره کهف را بخواند وقتی بیدار شد ۱۴ مرتبه صلوات بفرستد در شب به نماز شب مشغول گردد بعد ۳۶۰ مرتبه یا حی یا قیوم بگوید به طریقی که نفس در سینه تنگ گردد! بعد از نماز صبح دست چپ را روی سینه گذاشته ۷۰ مرتبه بافتاح گوید و ۱۱ مرتبه نادعلی!! بخواند و بین نماز مغرب و عشاء ۴۰ مرتبه یا حی یا قیوم گوید.

از مشایخ قادریه هند، داراشکوه شاهزاده هندی است که مرید

ملاشاه قادری بود بیت زیر از ملاشاه است:

هم خداخواهی و هم دنیای دون

این جنون باشد جنون باشد جنون

دارا شکوه در آثار خود سعی کرده است فیما بین تصوف هندوان
و تصوف اسلامی سازش و همبستگی بوجود آورد و در کتاب سکینه
الاولیاء صفحه ۱۹ مرقوم داشته:

خواجه معین الدین چشتی ببغداد رفته و به خدمت «غوث الثقلین!»
(شیخ عبدالقادر گیلانی) رسید چندین ماه شیخ، خواجه را در حجره‌ای
سکونت داده و تو جهات بهوی نموده‌اند.

در سلسله چشتیه پیردلیل، ضرورت ندارد و برای تشریف به فقر
باید که طالب راه، اول غسل توبه و بعد غسل اویس بجا آورد و فاتحه به
روح اویس خواند و لازم است که جامه‌اش پاک باشد و مانند سلسله نعمه‌اللهی
صفا کند (یعنی دست درویشی دهد) برای ورود در این سلسله قبلا هزار و
یک روز خدمت معمول بود.

آقای تابنده گنابادی در کتاب سفرنامه خود (از گناباد به ژنو) در
صفحه ۷۲ در باره چشتیه مرقوم داشته‌اند که سالک در این سلسله اول ذکر
یافتح را با شکل ستاره‌ای در دل در نظر گیرد بعد ستاره یک پرتاشش پربنظر او
میرسد آن زمان ذکر قلبی بوی تلقین کنند.

سید اکبر حسنی معروف به سید برسی فرزند سید صدرالدین
ابوالفتح محمد حسنی گیسو دراز در کتاب مکتوبات خود مرقوم داشته
که زنان کمتر دستگیری شوند و زن در هنگام تشریف تمام دست با جامه
بپوشد و سر انگشت بیرون آرد و در ظرف آب نهد پیر ارشاد، انگشت

خود را در طرف دیگر ظرف، فرو برد و بعد تلقین ذکر کند و قسم دیگری برای پذیرش مرید ذکر کرده که در نوع خود بی سابقه است گوید طالب پیرو هر آئینی باشد! وضو گرفته طاقیه بر روی زمین گذارد و نام مرشد را بر زبان جاری سازد! و دور کعبت نماز بخواند و نیازی به فقیر بخشد که بمن میرسد! و گیسو دراز عامل این عمل را به مریدی خود قبول کند و او بایست غسل جمعہ و نماز جمعہ را حتماً بجا آورد و در هر ماه سه روز روزه بگیرد.

کتاب رسالہ معرفۃ السلوک بہ قلم شیخ محمود چشتی از مشایخ گیسو دراز چشتی است در ۱۰۴ صفحہ در ہند چاپ گردیدہ است مرقوم داشته:

عالم	عارف الوجود	عارف
مراقبہ	موکل جبرئیل	فنا
تجرید	روح قدسی	تفرید
	قلب شہید	
	فہم آگاہ	
مشاہدہ	نفس ملہمہ	حال
	توحید ذاتی	
	راہ معرفت	
عاشق	ذکر سری	واصل
	منزل لاهوت	
	شہادت شہدا	

کبر - بغض - عداوت - غضب - شهوت از خود دور کند تا به حریت‌رسد روزه وصال (برخلاف دستور شرع) میان بزرگان سلسله چشتیه هند معمول بوده است در میان ادیان هندو مانویت روزه وصال انجام میگرفت که ابتداء دوروز یکبار افطار میکرد و بتدریج زیاد میکردند در تصوف اسلامی همه روزه در موقع غروب یک خرما یا یک دانه با دام تناول کرده و سپس بروزه ادامه میدادند و در کتاب «هدیه السالکین» اثر مولانا صوفی دوست محمد ذکر فرموده که هفت روز روزه وصال میگرفتند و ذکر نفی و اثبات (کلمه طیبه لا اله الا الله) را ذکر خفی دستور میدادند و حبس نفس در سلسله چشتیه جاری بود یعنی پنج مرتبه این ذکر را با قلم خیال در سینه و قلب نقش کرده بعد تنفس میکردند که این عمل را ذکر پنج ضرب نامند که از دو ضرب دستور میدهند تا شش ضرب و آنکه دستور سه ضرب دارد در اثر تمرین می‌تواند شش مرتبه سه ضرب را انجام داده و بعد نفس را تجدید کند.

در سلسله چشتیه سلسله نسب اقطاب به مولای متقیان (ع) میرسد و غدیر خم را پذیرفته و حضرت علی (ع) را دارای ولایت کلیه دانسته و سه تن از خلفای اولیه راشدین را سلطان ممالک اسلامی میدانند.

سلسلہ کوثر علیشاہ

پس از نور علیشاہ اول حاجی محمد حسین ملقب بہ زین الدین لقب طریقت، حسین علیشاہ درسنہ ۱۲۱۲ ھ. ق بہ مقام قطبیت رسید مدت ارشادش ۲۲ سال و درسنہ ۱۲۳۴ ھ. ق در کربلا فوت کرد۔
مولا فخرالدین عبدالصمد ہمدانی نزد حسین علیشاہ مشرف بہ فقر گردید و در ذیحجہ ۱۲۱۶ ھ. ق در حملہ و ہابیہا کشتہ گردید و مدت عمرش شصت سال و اثر معروف او بحر المعارف است یکی از کسانی کہ مدعی جانشینی ملا عبدالصمد گردید حاج ملا عباسعلی بنانی بود در ۱۲۴۷ ھ. ق در مراغہ وفات یافت و محمد شاہ قاجار مقبرہ او را تعمیر نمود و جانشین وی استاد غفار نجار بودہ است کہ در ۱۳۰۶ ھ. ق در تہران وفات یافت۔

و از طرف دیگر بعد از ملا عبدالصمد ملا عباس ایروانی معروف بہ حاج میرزا آغاسی متخلص بہ فخری کہ فرزند یکی از علما بود عیال و خانوادہ مرشد خود را بہ ہمدان برد و در تبریز برادر قائم مقام و اولاد ان عباس میرزا را تعلیم میداد و چہار دہ سال صدر اعظم محمد شاہ بود بعد از فوت شاہ بختیارت عزیزت کرد و در آن مکان مقیم بود و در رمضان ۱۳۶۵ ھ. ق در گذشت

و کتاب سی فصل اثر تصوفی او است. میرزا نصرالله خان صدر الممالک (نصرت‌علی) نزد حسین علیشاه مشرف به فقر گردید و بدستور عباس میرزا معلم محمد میرزا ولیعهد بود و بنا به وصیت مجذوب علیشاه مأمور تغسیل و تدفین او گردید و وزیر ولیعهد بود اما صدارت را نپذیرفت و در ششم محرم ۱۲۷۲ ق.ه در کرمانشاه فوت نمود و آقامحمد رحیم ارومی جانشین او گردید و در ۱۲۸۵ ق.ه در گذشت.

محمد حسین حسین علیشاه اهل خوانسار مقیم اصفهان بدستور معصوم علیشاه مرید نورعلیشاه اول گردید و در سنه ۱۲۱۲ ق.ه در قصبه زهاب کردستان در حضور مشایخ نورعلیشاه وی را خلیفه الخلفاء قرارداد بسعایت علماء اصفهان به فرمان فتحعلیشاه حسین علیشاه رازنجیر پیا کرده بتهران بردند در ۱۲۳۳ ق.ه مجذوب را جانشین قرارداد و خود در شب چهارشنبه یازدهم محرم ۱۲۳۴ ق.ه در هنگام قنوت نماز مغرب فوت کرد و در بیرون دروازه نجف مدفون گردید.

آخوند ملا محمد جعفر قراگوزلو مجذوب علیشاه (تخلص شعری مجذوب) خود را جانشین حسینعلی شاه دانست.

محمد رضا بن محمد امین همدانی کوثرعلیشاه همدرس مجذوب بود به اتفاق هم به سفر مکه رفتند و نزد حسین علیشاه مشرف شدند نورعلیشاه اول در دوازدهم محرم ۱۲۰۷ ق.ه فرمانی برای مجذوب و کوثر نوشته که: «مراتب نبوت و ولایت در یکدیگر مضمرو مدغم و بحسب دو مظهر از هم ممتاز و در معنی ایشانرا بعز و حدانیت سرفراز دارد از یکی آثار رسالت و از دیگری انوار ولایت جلوه گر باشد در ارشاد

اودلیل، راه ظاهراً و باطناً ارشاد اصحاب راه و اجرای احکام الله با او متفق و همراه نمایم» این فرمان در کربلا نوشته شده است مجذوب این فرمان را در اثر خود مرآة الحق آورده و این کتاب عیناً از کتاب مرصاد العباد نجم الدین دایه اقتباس گردیده است مجذوب دیوانی دارد که منتشر گردیده است کتابخانه عمومی مدرسه آخوند در همدان از کتب خطی مجذوب پی ریزی گردید مجذوب یار غار خود کوثر را که در مراتب علم و دانش و وعظ و خطابه و نویسندگی برتر از وی بودند نادیده گرفت و حاج زین العابدین شیروانی (مست علیشاه) را جانشین خود قرارداد و بعضی را عقیده بر آنست که مجذوب کسی را بجای خود تعیین نمود و مسیت- علیشاه خود معترف گردیده که مدتها از کوثر استفاده نموده است.

آقای دکتر مسعود همایونی تاریخ سلسله های طریقه نعمة اللہیه را در ایران نگاشته که بیشتر منظور مؤلف معرفی سلسله کوثریه بوده است.

کوثر دیوانی دارد که دو بیت از اشعارش نقل میگردد:

صد گونه بلا راضیم آید به سر دل

یک مرتبه گریار در آید به بر دل

مارا خبری از دل خود نیست مگر هست

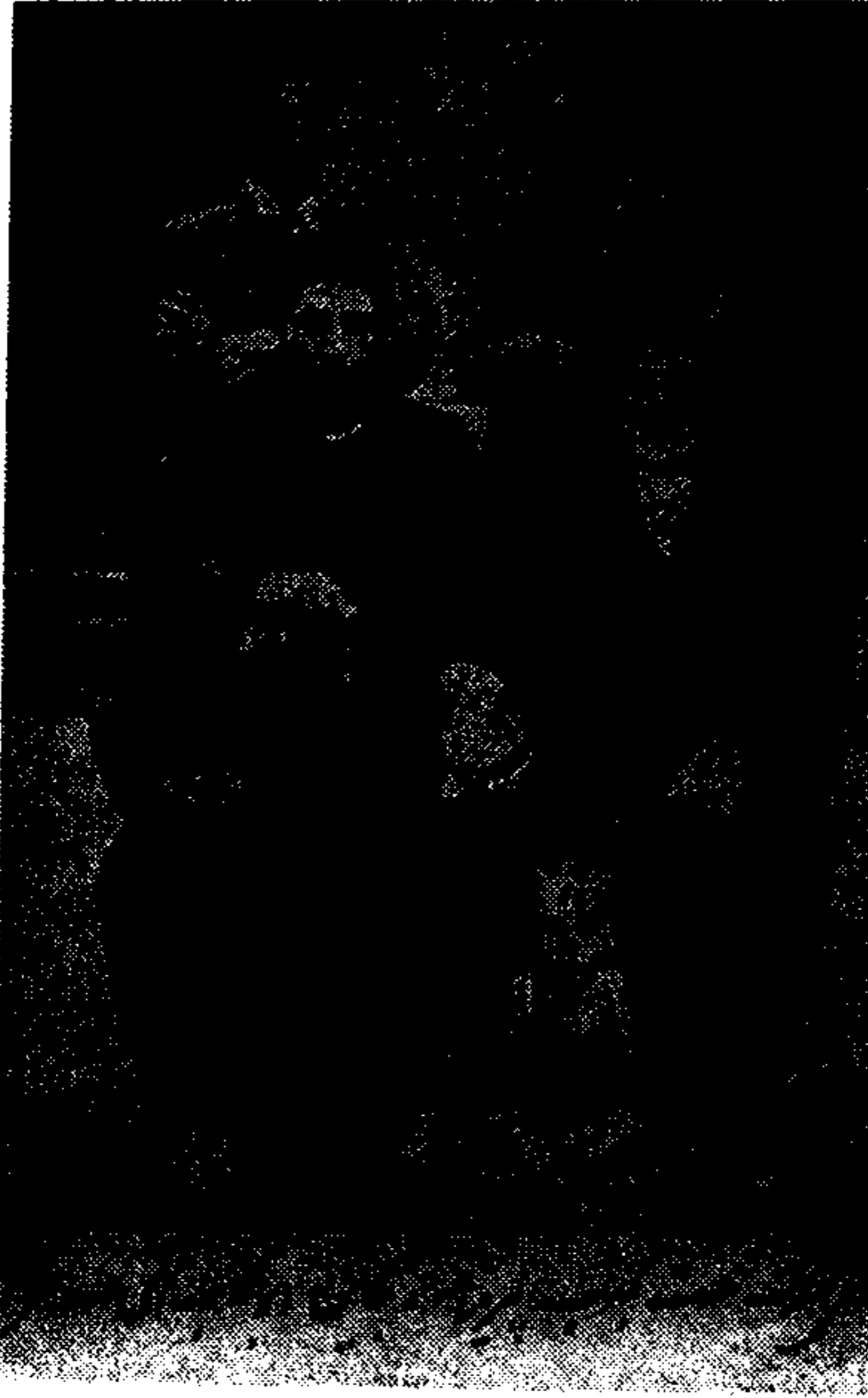
اندر بر دلدار خدا را خبر دل

در این ایام هانری مارتن معروف به پادری انگلیسی به فارس آمده

کتابی بر رد اسلام نوشت و با علمای شیراز و اصفهان مباحثه نمود جریان

به فتح علیشاه گزارش گردید حسین علیشاه جوابی بر ایرادات پادری

نگاشت و بر اثر سیاق عبارت و استدلال کوثر علی‌شاه نیز بدستور فتح‌علیشاه پاسخی نوشت که بخوبی از عهده برآمد و مجدداً با اشاره فتح‌علیشاه کتابی در نبوت خاصه تألیف نمود به نام مفتاح النبوة و میرزا ابوالقاسم فراهانی که از خواص مریدان کوثر بود مقدمه‌ای بر این کتاب نوشت و هنوز هر دو کتاب در خور ارزش و قابل استفاده است سپس کوثر کتابی در تفسیر قرآن در دو جلد بنام درالنظیم تدوین فرمود. به تحریک و فتوای آخوند ملاحسین همدانی خانه کوثر غارت گردید قبر آخوند در دهنه مسجد جامع همدان است و منزل کوثر در همدان طرف بازار قنادها بود کوثر دست تهی به قم آمده در معیت قائم مقام و عباس میرزا که در زمره مریدان کوثر بودند به تبریز عزیمت نمود و پس از چندی به اتفاق آنان به کرمان آمد در ماه جمادی الاول سنه ۱۲۴۷ ه. ق فوت نمود و قرب مزار مشتاق مدفون گردید و بیگم خانم معروف به خانباچی دختر فتح‌علیشاه که از مریدان کوثر بود برای کوثر مقبره‌ای بساخت کوثر نژادش به شیخ اشراق می‌رسد پس از درگذشت کوثر فرزندش حاج میرزا علی نقی جنت‌علیشاه بجای پدر نشست و چهل و نه سال در مقام ارشاد بسربرد و بدستور عزالدوله عبدالصمد میرزا میان جنت‌علیشاه و حاج محمد کریمخان کرمانی پیشوای شیخیه مباحثه مذهبی انجام گرفت جنت‌علیشاه ظهر روز پنجشنبه بیست و دوم ماه رجب سنه ۱۳۹۶ ه. ق فوت نمود و در جوار مرقد باباطاهر عریان مدفون گردید زبیده خانم دختر فتح‌علیشاه از مریدان جنت بود همه ساله مبلغی برای مزار پیر خود از متولی وقاری و روشنائی مزار می‌پرداخت.



نفر دست راست نشستہ پیر مراغہ قطب سلسلہ کوثریہ و نفر دوم صدر عراقی
واعظ کہ مدعی جانشینی پیر مراغہ گردید

کیوان قزوینی در کتاب بهین سخن مرقوم داشته‌اند که مست
 علیشاه با کوثر مناقضه سخت نموده یکدیگر را کافر نامیدند! ناگفته
 نماند که کوثر با مجذوب همبستگی خانوادگی داشته‌اند. باز استاد
 بزرگوار کیوان قزوینی مرقوم داشته‌اند که وابستگان حاج میرزا محمد
 واعظ پسر جنت گفته‌اند که بنا بر وصیت جنت علیشاه پسرش دختر خود
 را با جهیز وافر به آقاتقی فرزند حاج عبدالکریم تبریزی ملقب به صمد
 علیشاه داد و خانه‌ای از جهت وی کرایه کرد و تمکین به قطبیت وی نمود
 پس از طی یکسال دخترش از شوهرش رنجش پیدا کرد حاج میرزا
 محمد رضا واعظ دختر را به خانه آورد و چون نفوذ فراوان داشت جهیزیه
 را پس گرفت و کار را بر صمد علیشاه سخت گرفت و خود مدعی قطبیت
 گردید حاج میرزا محمد رضا مانند پدر و جدش به وعظ پرداخت
 و به بلبل شرق مشهور گردید در همان زمان منابر کیوان قزوینی شهره خاص
 و عام گردید و در ایران و عتبات عالیات فضلاء و طلاب منابر کیوان را
 به کتابت در آورده و بجای درس استفاده میکردند گفتار کیوان از افادات
 خود بود اما کوثر در اثر حافظه قوی مطالب و نوشته‌های جدش را
 حفظ نموده در منبر تکرار میکرد کیوان در هر جلسه منبر در یک وادی
 داد سخن میداد لذا به همدانی شکن معروف گردید و از آن پس در میدان
 سخن و بلاغت در کلیه بلاد اسلامی بکه‌تاز گردید کیوان قزوینی مرید
 صمد علیشاه گردید و بوسیله وی به اختلافات سلاسل پی برد و جنت علیشاه
 و صمد علیشاه هر دو اخباری بودند و از آن پس بزرگان این سلسله مشی
 اخباری اختیار نمودند و صمد علیشاه میگفت من قطب آخر زمانم و پس

از من امام زمان ظہور خواهد کرد و در منخلہ چالہ میدان تہران خانقاہ در منزلش برپا کرد عصر روزہای پنجشنبہ مجلس روضہ برپا و شبہای جمعہ نماز جماعت اقامہ میکرد رسالہ مشکوٰۃ الحقیقۃ ازوی بہ یادگار مانده است شعر نیز میسرود این دو بیت ازوی نقل میگردد۔

خواست يك تن ازمن این راه رشاد

تا نمایم راه رسمی اتحاد

نام من باشد تقی لقب و راصمد علی!

نام پیر من تقی لقب و راجنت علی!

صمد علیشاہ مردی مہربان بود در شب جمعہ بیست و ہشتم رجب ۱۲۶۲ ھ ق متولد گردید و در سال ۱۲۹۱ ھ ق نزد جنت علیشاہ مشرف بہ فقر گردید و در سنہ ۱۳۳۱ ھ ق رخت از جہان بر بست پس از وی دامادش علی خان (علو الممالک) بود کیوان قزوینی مینویسد علی خان از اجزاء تلگرافخانہ بود ادعای قطبیت نمود کہ من علی داماد محمدم منصب من از آسمان رسیدہ نہ از زمین! با ادعای بود اما قانع بہ گمنامی و مریدانش اندک بودند و در زیر لب میگفت کہ مراد مرحوم آقا (صمد علیشاہ) از لفظ: بعد از من، «بعد از من و دامادم!» است زیرا من چنان فانی در ایشان بودم کہ غیر ایشان نبودم و بیست و سہ سال زندہ بود و قطبیت مختصری بسا کمال عفت و تدین نمود تا در سنہ ۱۳۵۴ ھ ق فوت گردید و باز حضرت ظاہر نشد و اولاد و نوادہهای آقا تقی در خط تصوف و قطبیہ نیستند۔

یکی دیگر از افرادی کہ مدعی جانشینی صمد علیشاہ گردید آقا

سید اسدالله یزدی فرزند آقا سید موسی مجتهد سمنانی الاصل ساکن یزد بود، پدرش در طفولیت وی در گذشت در نه سالگی به چوپانی شوهر خواهر خود اشتغال ورزید در اصفهان دست ارادت به حاج بهار علیشاه قطار کش (سر سلسله) خاکسار جلالی داد و لسان و پیاله از وی گرفته که دومین مرحله از مراحل سلوکی خاکسار است و بعد مرید محمد علی عطار شیخ گروسی گردید صابر همدانی که از مریدان سید بود دیوانش با مقدمه غلامرضا سمیعی به طبع رسید غلامرضا خان مینویسد زمانیکه در محضر کیوان قزوینی تلمذ مینمودم راجع به سید از حضرت ایشان پرسش کرده در پاسخ فرمودند که سید مرید صمد علیشاه بود سید از طرف آقا تقی ملقب به ظهور علیشاه گردید و در سنه ۱۳۴۸ ه. ق فوت کرد و در امامزاده عبدالله شهرری مدفون گردید مشایخ سید اسدالله که از طرف وی بدرجه ارشاد نائل آمدند در همدان مهدی رضا باروت کوب و شیخ مصطفی خان شوکت و در ملایر دبیرزاده و در تهران سروان حسن خان زنگنه که در مجاورت قبر سید مدفون است و در کرمانشاه مرآت قاضی داد گستری بود.

سید صوتی گیرا داشت و در کسوت در اویش خاکسار بسر میبرد و هرچه در پرده زدن در کشکولش جمع میگردید بین فقراء تقسیم مینمود سید لباسی را برای خود چون لباس شاهان سوزن زنی کرد و با این لباس عکس گرفت مهدی زنگنه پور فرزند سلطان حسن زنگنه در مجله مهر شماره ۶ شهریور ۴۴ مقاله‌ای نوشته که حافظ خبر از ظهور علیشاه داده است.

ای صبا با ساکنان شهر یزد از مابگو

کای سرحق ناشناسان گوی چو گان شما!

بعضی را عقیده بر آنست که علو الممالک پسر خود میرزا مهدیخان

متخلص بو حید را بجانشینی خود منصوب کرد.

بعد از صمد علیشاه آقا شیخ کاظم مجذوبی نوه دختری مجذوب

علیشاه مدعی قطبیت گردید و اظهار داشت صمد علیشاه بمن گفت گلاب

پاش را بریز بقیه کارها بعهده من است شعر نیز میسرود شیخ کاظم مجذوبی

(محتاج علیشاه) در سنه ۱۳۴۷ هـ . ش فوت کرد و در مجاورت قبر بابا

طاهر مدفون گردید روز وفاتش ۱۷ فروردین بود و آقا محمد تقی فیروزی

را بجانشینی خود معین کرد. آقای فیروزی در سال ۱۲۸۴ هـ . ش در

اسدآباد همدان متولد گردید بدو مرید سید عبدالحسین مشکات اسد-

آبادی بود و بعد دست ارادت به شیخ کاظم مجذوبی داد و شعر نیز

میسرود و بکار آموزگاری اشتغال داشت این ابیات از او است:

بوی بهار عشق رسد بر مشام ما

ساقی بسریز باده عشرت به جام ما

طالع جمال یوسف جان شد به مصدر دل

یاران که میبرد به زلیخا پیام ما؟

یکی از مشایخ علو الممالک آقا میرزا فرج الله ذکاوتی متخلص

به زمزم دارای دفتر اسناد رسمی بود.

عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار سال سوم شماره دهم در

باره حاج میرزا محمد رضا واعظ نوه کوثر معارض صمد علیشاه نوشته

که در مجالس وعظ تصریح میکرد که ظهور صاحب الامر نزدیک است و رجاء واثق دارد که حتی بسیاری از کسانی که در همین مجلس حضور دارند درك فیض حضور آن حضرت را دریابند در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۳۱۸ هـ . ق وفات یافت و در زاویه حضرت عبدالعظیم مدفون گردید .

بعد از جناب علیشاه میر سلام الله موسوی مشهور به حاج کبیر آقا متخلص به مجرم فرزند محمد باقر ملقب به لقب میجدوب علی از علماء مراغه مدعی قطبیت گردید در ابتداء امر مخالف صوفیه بود در جریان مشروطیت دو فرزند او بنامهای حاج میر ابو الفضل و میر محمد به ضرب گلوله مضروب شدند دست ارادت به جنت داد و بیست و هشت سال بر مسند ارشاد نشست دیوانی بنام بحر الاسرار دارد که در تبریز به طبع رسید ابیات زیر از وی میباشد:

تا کی ز هجران ناله‌ای آن یار کو آن یار کو

تا چند سوزد دل ز غم دلدار کو دلدار کو

بهر نشان وصل او هر سو دویدم مدتی

زان بی نشان ناید نشان دیدار کو دیدار کو

حاج کبیر آقا در سنه ۱۳۲۴ هـ - ق در مراغه در گذشت و در مقبره

خانوادگی مدفون گردید.

بعد از حاج کبیر آقا حاج میرزا عبدالوهاب مشهور به حاجی

معین العلماء ملقب به فخر المتألهین بر مسند ارشاد نشست وی از علماء

مراغه بود و مدت هیجده سال در مسند قطبیت مجالس بود در سنه ۱۳۴۲

۵۰ ق فوت کرد و در جوار قبر پیر خود حاج کبیر آقا مدفون گردید.
 از مشایخ حاج کبیر آقا یکی رضاقلی میرزا فرزند ملک قاسم میرزا
 فرزند فتحعلیشاه لقب طریقت مجنون علیشاه کتاب «نور الانوار» و
 «مرآة العاشقین» از آثار اوست که هر دو بطبع رسیده ابیات زیر از اوست:
 طوطی طبعم گشوده بال و پر تا به نظم سلسله ریزد گهر
 خواهم از فضل خدای ذوالجلال تا مرا یاری دهد در این مقال
 رضاقلی میرزا (مجنون علیشاه) به تناسخ اعتقاد داشت و مدعی
 بود بار دیگر بدنای خاکی آمده و در امریکا سکونت خواهد داشت!
 مجنون علیشاه در سنه ۱۳۲۷ هـ ق در مراغه فوت کرده و در مقبره میر
 مدفونست.

سجع مهر حاج کبیر آقا «الله اکبر» بود یکی دیگر از مشایخ حاج
 کبیر آقا فتح الله خان مقدم مراغه ای ظفر الدوله سردار مؤید ملقب به
 ظفرعلیشاه که در ۱۲۷۰ هـ ق در مراغه متولد گردید در ۱۳۱۴ هـ ق
 خدمت دائی خود حاج کبیر آقا مشرف به فقر گردید در ۱۳۲۲ هـ ق
 اجازه ارشاد یافت مدتها رئیس گارد دربار مظفرالدین شاه گردید مدتی
 حکومت زنجان را به عهده داشت و بعد به تهران آمده منزوی گشت و
 از مظفرالدین شاه دستگیری نمود در صورتیکه مظفرالدین شاه از شیخیه
 بود ظفرعلیشاه در ۱۳۰۶ هـ ش در سن ۷۷ سالگی فوت کرد و در قریه
 رستم آباد مدفون گردید شعر نیز میسرود بیت زیر از وی نقل میگردد:
 دل اربدست نیاری درون کس مخراش
 که خلق مظهر حقند و نقش از نقاش

ظفرالدوله فرزند سرتیپ اسکندرخان بوده است و فرزند وی سر لشکر حسن مقدم و فرزند دیگر ظفرالدوله اسکندرخان سردار ناصر است. حاجی میرزا عبدالوهاب معین‌العلماء فرزند بنام اکبر آقا داشت دو تن رابجانشینی خود تعیین نمودند یکی بنام مشهدی محمد حسن آقا و دیگر میرزا علی خان خلوتی بودند.

میرزا علیخان خلوتی ملقب به نصرت‌علیشاه معروف به بابا خلوتی بود (خلوت ازدهات مراغه است) ولی بابا خلوتی مانند مریدی از پیر مراغه تبعیت نمود و مکلا بود و بکارزراعت اشتغال داشت در ۱۳۲۲ هـ. ش فوت کرد و در ده خلوت مدفون گردید.

محمد حسن پیر مراغه ملقب به محبوب‌علیشاه در حوالی آذرشهر متولد شد خدمت حاج کبیر آقا مشرف به فقر گردیده است در مراغه سکونت داشت بعد از غائله پیشه‌وری توده‌ایها بخانه‌وی حمله برده و تمامی اثاثیه‌اش را غارت نمودند لذا بهتران آمد و در خیابان کاخ منزل آقای ملک‌نیا، منزل نمود و برادر ملک‌نیا میرزا علی اصغر ملک‌نیا خدمت پیر مراغه را بعهده گرفت لقب پیر مراغه ضیاءالدین بود و به فلج مبتلا گردید و مدعی بود در دور قبل با اسم مولانا صاحب کتاب مثنوی بسر میبرد! سی و دو سال بر مسند قطبیت نشست و سجع مهر مرشدش معین‌العلماء (خادم الفقراء عبدالوهاب) بود مشایخ پیر مراغه فغفوری و سید حسین مقتدوی معین‌الاسلام، فرزند سید رضی (محل تولد قزوین در سال ۱۲۷۶ هـ. ش شهرت لامع) و فلسفی در زنجان بود و نیز میرزا حسن عرفانی در میان دو آب میرزا علی اکبر عرفانی بودند. پیر مراغه

در خیابان وصال شیرازی در خانه محمدی در ۱۸ جمادی الاول ۱۳۷۵ هـ . ق برابر ۱۱ دیماه ۱۳۳۲ هـ . ش فوت کرد و قبل از درگذشت پیر پانصد متر مربع زمین در سه راه ورامین شهری ابتیاع و جسد او در آن زمین ب خاک سپرده گردید و سپس از طرف آقای ملک نیا آن زمین افزوده گشت بعد از محبوب قدرت الله ناطق علیشاه در مراغه مدعی قطبیت گردید مکلا بود و از طریق دعانویسی امرار معاش میگردلامع در قزوین مدعی گردید و بعداً تمکین از ملک نیانمود و صبحی مهتدی و ابوعلی سمندر در مراغه و آقای محمد نافع (قاضی دادگستری که در ۱۳۴۴ هـ . ش در تبریز درگذشت) و آقای سید عبدالله صدر عراقی از وعاظ تهران که در هشتم رمضان ۱۳۰۵ هـ . ق متولد گردیده بود مدعی جانشینی پیر مراغه گردیدند اما محبوب علیشاه کسی را بجانشینی تعیین نکرد فقط آقای ملک نیا در حضور جمع مریدان بامیرزا علی اصغر ملک نیا بعنوان جانشینی پیر مراغه بیعت کرد و بعدها میرزا علی اصغر ملقب به ناصرعلیشاه گردید علی اصغر فرزند حاج اسدالله دهخوارقانی اهل آذر شهر در ۱۲۹۰ هـ . ق متولد گردید آقای ملک نیا در ایام عید يك سكه يك ریالی و نوشته ای با زعفران کتابت شده بعنوان حرز هدیه میدهند که این حروف زیر در آن منقوش است (ص - ر - ا - ط - ع - ل - ی - ح - ق - ک - م - س - ک - ه) و در روز وفات پیر مراغه مراسمی در سر مزار محبوب برپا میگردد!

مشهدی غلامرضا معارض پیر مراغه پشت مدرسه سپهسالار در منزل علیزاده سکونت داشت.

میر محمد علی فرزند صدق علیشاه ملقب به عزت علیشاه خال آقا خان محلاتی از طرف مجذوب علیشاه اجازه ارشاد گرفته در یک هزار و دو بیست و چهل و اندی وفات یافت و در محلات مدفونست.

میرزا مسلم ارومی از طرف مجذوب علیشاه ملقب به نصرت علیشاه گردید در ۱۱۶۰ هـ. ق در تبریز رخت از جهان بر بست و در جوار مجذوب مدفون گردید.

بعد از مجذوب علیشاه کوثر علیشاه و میرزا مسلم ارومی و میرزا علی قهرخی و صدر الممالک اردبیلی و حاج سید حسین راجگوئی مدعی مست علیشاه شدند.

از طرف ناصر علیشاه صندوق خاتم قیمتی بر مرقد پیر مراغه منصوب ساختند و دختر برادر ناصر علیشاه بزوجیت دکتر پیر پسر پیر مراغه در آمد که از قضات دادگستری است.

لامع که بعد تمکین از ناصر علیشاه نمود در شب چهاردهم ربیع الثانی خرقه تهی کرد اهالی قزوین از تدفینش مانع شدند بدستور ناصر علیشاه در خیاط شاهزاده حسین قزوین مدفون گردید.

استاد علی خیاط شیخ از طرف پیر مراغه بوده و مدعی گردید که در دور گذشته سید باب بوده است!! سید مهرو رنگرز که مدتی پیر طریقت محمد آقا زاده کرمانشاهی که مدت هفت ماه کتاب «ثمر الحیات» را نزد کیوان قزوینی تلمذ نموده بود به آقا زاده اظهار داشت در دوره قبل سید باب بوده و سلوک میکرده و چون ساده دل بود اغوا گردید.

آقای ناصر علیشاه شبهای دوشنبه و جمعه را از فقرا دیدن کرده

شبهای جمعه عدهای نزدوی وعده دیگر در اطاق دیگر پذیرائی میشدند مزار پیر مراغه سه باغ تو در تو و دارای کتابخانه ارزنده ایست در این سلسله کسی شارب نگذاشته و صفا (دست درویشی) نمی دهند و بحث درویشی درین نیست اغلب مریدان آذربایجانی و اهل تجارتند و در رب خانقاه بسته بوده و تازه واردین بایستی کسب اجازه کنند بعد از هر نماز ۳۴ مرتبه الله اکبر ۳۳ مرتبه الحمد لله ۳۳ مرتبه سبحان الله و آیه الکرسی و جمله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین که در شبانه روز ۱۱۰۰ مرتبه خوانده شود مبتدی را ابتداء ذکر یونسیه بعد ذکر انفسی بعد ذکر خفی و سپس ذکر حیات تلقین نمایند.

وفائی شوشتری برای کوثر علیشاه قدرت روحی قائل گردیده است.

علی اکبر فروتن در کتاب منتخبات توقیعات صفحه ۴۸۴ نوشته که میرزا ابوالفضل گلپایگانی بامیرزا محمدرضا واعظ (نوه کوثر) که در مسجد ملک التجار منبر می رفت بحث نمود کوثر مدعی ابراز معجزه گردید و مغلوب میرزا ابوالفضل گردید این مطلب مقرون به صحت نیست زیرا اولاً نوه کوثر با سواد و دانش وی بیش از میرزا ابوالفضل بود و در ثانی امکان وقوع بحث برای بهائیان نبود.

صدر عراقی که میان مردم نفوذ داشت معارض سرسخت ملک نیا بود و بعد از ظهر چهارشنبه ۲۷ ماه بهمن ۵۰۸۰ ش در گذشت.

مفتاح النبوة کوثر علیشاه در ۲۴۰ صفحه با فهرست و نه صفحه مقدمه میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که در نویسنده گی چیره دست بود قائم مقام

در مقدمه کتاب نوشته‌است: «قرعه این فال به نام حکیم عهد و وحید عصر و دانای جهان و بینای نهان استاد حکمت ربانی ارشاد طاعت یزدانی تاج-الحاج محمد رضای همدانی افتاد و اول کتاب کوثر بعد از نعت باری فرماید «بعد چنین گوید بنده شرمنده علم و عمل فرو مانده فعل ماضی و امر مستقبل بادیه گرد سرگردانی محمد رضا بن محمد امین همدانی!»

دکتر جواد نوربخش در «گلستان جاوید جلد هفتم» گفته «بنا به خواهش مشهدی محمد حسن آقا مراغه‌ای چند بار فقیر به اتفاق حضرت مونس منزل ایشان رفتیم و خود ناظر فروتنی و ارادت محبوب نسبت به مونس علیشاه بودم و گلزار مونس را بنام خاتقاه به خواهش جناب محبوب سرودم و منتشر کردم.»

این سخن دکتر نوربخش مقرون به صحت نیست و عکس قضیه بعقل سلیم نزدیکتر است.

صبحی مهدی که وسعت مشرب داشت کتاب پیام پدر را علیه بهائیه نوشته‌است در آنجا خود را از علاقمندان مرحوم علامه، شریعت سنگلجی می‌شمارد در صفحه ۲۰۳ مینویسد به مراغه نزد محبوب علیشاه رفته صوفی میشود و در صفحه ۲۳۰ الی ۲۳۲ مردم را تشویق به تبعیت از کاظم زاده ایرانشهر (که کتب او در عرفان و روانشناسی مشهور است) می‌نماید و در صفحه ۲۲۵ از میرزا احمد سهراب که نوزده نفر را به عنوان گروه کاروان در آمریکا گرد خود جمع کرده به نیکی یاد مینماید. سهراب از شوقی پیروی و تبعیت نکرد و خود دعوی رهبری نمود صبحی در صفحه ۲۰۳ نوشته که هنگامی از بهائیه بریده و بیکار بودم میرزا بحیی دولت

آبادی (پیشوای ازلیها) به کمک وی شتافته است و بعد کاری برای وی جسته است ولی صبحی ازلی نشد و عضو انجمن اخوت گردید و سپس مدعی جانشینی پیر مراغه گشته است.

در سلسله کوثر علیشاه پس از چند ماه مداومت ذکر یونسیه پیر ارشاد به طالب دستور داده به حمام رفته پس از انجام پنج غسل توبه- اسلام- جمعه- زیارت- حاجت عوض پنج چیز که حاضر میکنند چهار وصله نبات - پارچه - جوز- سکه آماده سازند و بانگشتر نیازی نباشد بعد ذکر انفس مانند یا حق در وسط نای گلودر نظر گرفته و به زبان دل جاری سازند.

آقای ناصر علیشاه مردی خلیق خوش برخورد و مهربان است و سفرهای گشوده دارد و برای انجام کار مریدان ساعی و اغلب در طی سال، چند ماه برای معالجه بار و پا عزیز مت می کند.

بعضی را عقیده بر آنست که ظفر الدوله بعد از حاج کبیر آقامدعی جانشینی وی گردید اکنون سلسله کوثر علیشاه عیناً در وضع سلسله صفی علیشاه قرار گرفته است.

نا گفته نماند که سید اسدالله یزدی دو سال در همدان سکونت گزید و دو پسر بنامهای شمس و جلال داشت که یکی از آنان مدعی جانشینی پدر گردید.

برادر بزرگتر کوثر علیشاه حاج میرزا حسین واعظ (معروف به بلبل ایران!) دختر مجذوب علیشاه رامسمات به زبیده خانم بهمسری خود برگزید و در زمان مجذوب علیشاه دوتن دیگر از مشایخ وی لقب مجذوب

داشتند یکی شیخ ابوالقاسم مجذوب تبریزی و دیگر شیخ حمزه مجذوب قمی بودند.

ویکی دیگر از افرادی که بعد از صمدعلیشاه مدعی جانشینی وی گردید آقا سید هاشم میر مظفرعلیشاه بود و پس از وی میرزا مهدیخان داد گستر ملقب به وحیدعلی بود.

احفاد مجذوبعلیشاه مدعی هستند که مجذوب کسی را به جانشینی خود انتخاب نکرده است.

سلسله کوثریه عموماً از نعمت‌اللهی‌ها هستند (یعنی از تابعین و طرفداران شاه نعمت‌الله ولی کرمانی) و در کتابخانه آستان قدس رضوی دو نسخه خطی از رسایل شاه نعمت‌الله به کتابت در آمده است که شاه در مصر، یک‌اربعین به ریاضت پرداخت که صبح یک‌بره و ظهر یک‌گوسفند و شام یک‌گوسفند تناول میکرد و در طول این ایام مدفوع نداشته است!! برخلاف نظر کسانی که شاه‌نعمه‌الله را شیعه می‌پندارند او سنی بوده و سندی دال بر سیادت وی در دسترس نیست ما از پیروان او می‌پرسیم آیا بزرگان دین اسلام یا پیغمبر اکرم (ص) یا ائمه اطهار لقب «شاه» بر خود نهاده‌اند و آیا «تعظیمات خدایانه» درباره آنان اجرا می‌گردید؟! نظری کوتاه بر تاریخ اسلام بطلان عقاید صوفیه و مشایخ و اقطاب آنان را آشکار می‌سازد.

سلسلہ نعمۃ اللہی نور علیشاہی!

حاجی زین العابدین معروف بہ میرزا کوچک ملقب بہ نایب الصدر ملقب بہ لقب طریقت رحمت علیشاہ جانشین حاجی زین العابدین شیروانی مست علیشاہ گردید و در سال ۱۲۷۸ھ ق فوت نمود و در باب السلام شیراز مدفون گردید بعد از رحمت حاجی آقا محمد کاظم تنباکوفروش اصفہانی (سعادت علیشاہ) مدعی جانشینی گردید و از طرفی دیگر حاج آقا محمد (منور علیشاہ) عموی رحمت مدعی جانشینی برادرزادہ خود شد.

حاج آقا محمد فرزند حاج محمد حسن در سال ۱۲۲۴ھ ق در شیراز متولد گردید نزد رحمت علیشاہ مشرف بفقر گردید و امام جماعت مسجد نو شیراز بود و در شب شنبہ نهم شوال سنہ ۱۳۰۱ھ ق بمرض استسقاد گذشت و مدفنش در کربلا است منور ارتعاش دست داشت و دو اجازہ از رحمت دریافت کرد در اجازہ اولی فقط مجاز بہ تلقین ذکر انفاسی و قلبی بود و در اجازہ دوم بہ جانشینی رحمت در تاریخ بیست و دوم شعبان ۱۲۷۷ھ ق منصوب گردید مشایخی کہ از طرف منور تعیین گردیدند اسامی آنان

بشرح زیر است:

۱- آقامیر محمد هادی اصفهانی (هادی علی)

۲- حاج آقا بزرگ کرمانشاهی

۳- آقامحمد حسن نقاش زرگر (صامت علی)

۴- آقامیرزا علی (صابر علی)

۵- آقاسید ابوالقاسم سیرجانی (وفا علی)

۶- حاج میرزا حسن اصفهانی (صفی علی)

میرزا کوچک حاجی معصوم نایب‌الصدر فرزند رحمت علیشاه ملقب به لقب (معصوم علیشاه) مؤلف کتاب «طرائق الحقایق» تحت تربیت منور قرار گرفت و مدعی جانشینی منور گردید.

بعد از درگذشت منور علیشاه فرزندش حاج علی آقا (وفا علیشاه) امام جماعت مسجد نو شیراز بر مسند قطبیت جالس گردید و لقب دولتی او «ذوالریاستین» بود در سنه ۱۲۶۴ ه. ق در شیراز متولد گردید و در اواخر ایام حیات خود بیمار گشته و یکسال در بستر بیماری بسربرد و در دوم شعبان ۱۳۳۶ ه. ق فوت کرد و در کربلا مدفون گردید و مدرسه مسعودیه را از جهت انتساب به مسعود میرزا ظل‌السلطان در سنه ۱۳۲۴ ه. ق برپا نمود و این مدرسه تا سنه ۱۳۲۷ ه. ق پابرجا بود و فاعلیشاه سر حلقه مشروطه خواهان در فارس بود و در این راه فرزندش میرزا عبدالحسین پدر رایاری کرد اسامی مشایخ و فاعلیشاه بشرح زیر است:

۱- جناب سید ابوالقاسم سیرجانی (وفا علی)

۲- آقامیرزا علی نقاش زرگر

۳۔ اسمعیل اجاق کرمانشاہی (صادق علیشاہ)

۴۔ آقامیر محمد اسمعیل اصفہانی (صابر علی)

۵۔ آقامیرزا عباس اصفہانی (صابر علی)

۶۔ آقامیرزا علی اکبر اصفہانی (موافق علی)

۷۔ آقا میرزا جعفر خان تفرشی

۸۔ آقامیرزا حسین خان (ناصر علی)

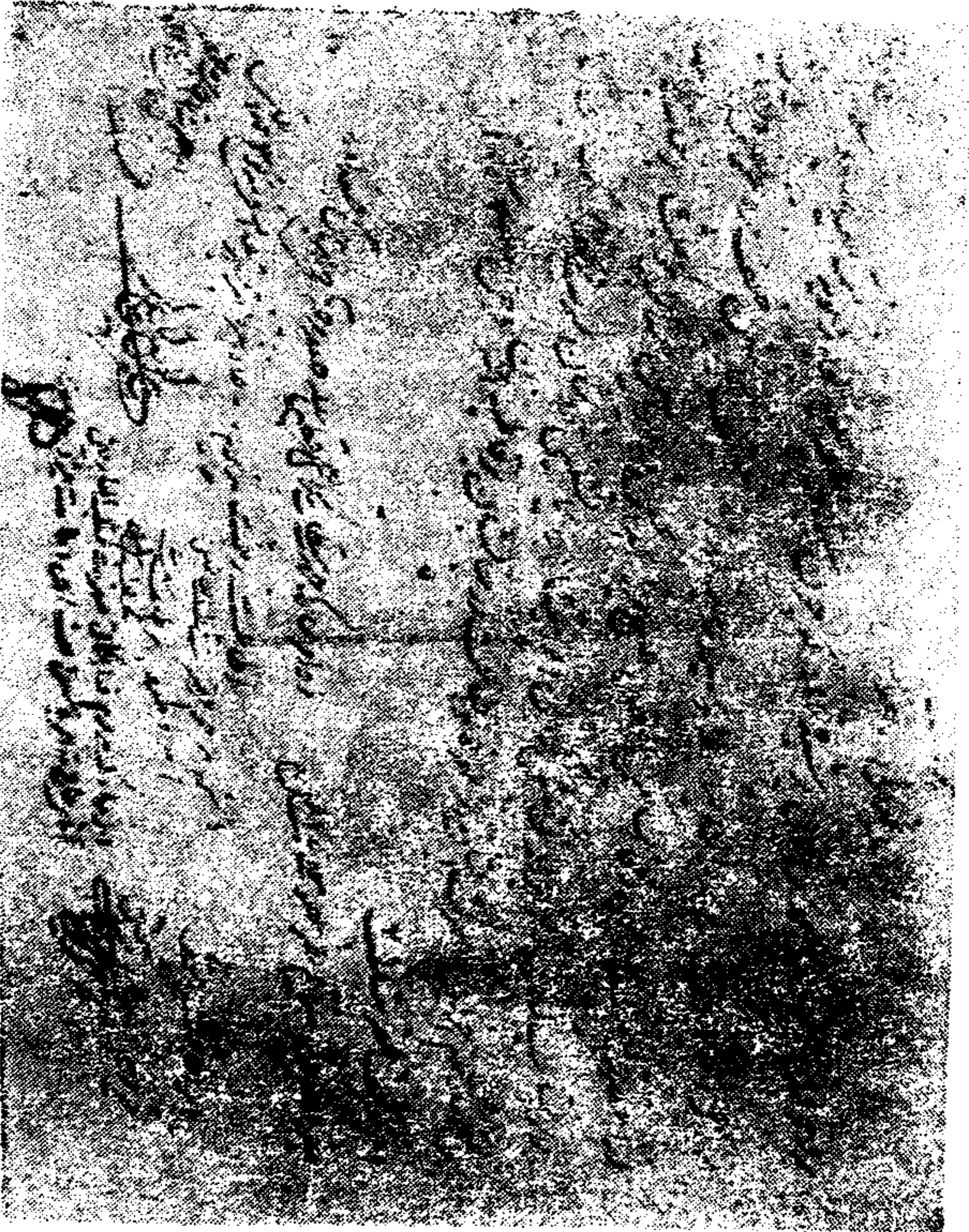
در زمان وفاعلیشاہ عبدالعیشاہ کاشانی کہ شیخ رحمت و شیخ المشایخ منور بود از حاجی علی آقا تمکین نمود و خود داعیہ قطبیت بہمزد عبدالعیشاہ همان کسی است کہ موجب اختلاف فیما بین منور علیشاہ و صفی گردید در این ایام آقامیر محمد ہادی (ہادی علیشاہ) کہ از مشایخ منور بود در اثبات قطبیت حاج علی آقا کوشید و از طرف وفاعلیشاہ بہ لقب «ہادی المضلین» نائل آمد حاج علی آقا بر سر تعیین جانشین خود چون دید سید اجاق پیر مرد بودہ و مورد توجہ و اعتنای قاطبہ مریدانست و از طرفی فرزندوی میرزا عبدالحسین در سنین جوانی است و اگر ویرا جانشین خود معین کند موجب بروز اختلاف و افتراق در بین پیروانش خواہد بود برای اولین بار در تاریخ سلاسل تصوف اسلامی سید اجاق را عنوان صدارت داد کہ تا پایان حیاتش قطب سلسلہ باشد اما اجاق مجاز بہ تعیین جانشین نیست و پس از خود میرزا عبدالحسین را بعنوان قطبیت معرفی نماید لہذا پس از وفاعلیشاہ سید اسمعیل اجاق تخلص حیران لقب طریقت (صادق علیشاہ) فرزند سید محمود اجاق کہ اہل حق (علی اللہی) ویرا از خود می دانند قطب سلسلہ گردید و در سن نو و سالگی

پس از پنج سال که در مسند قطبیت جالس بود در شعبان ۱۳۴۰ هـ.ق در شهر کرمانشاه در گذشت و در نجف مدفون گردید بعد از وی حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین (مونس علیشاه) فرزند حاج علی آقا قطب سلسله گردید وی در ربیع الاول ۱۲۹۰ هـ.ق در شیراز متولد گردید و در ساعت نه و پنج دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۳۲ هـ.ش در خانقاه چهارسوق در تهران در گذشت و بنا بوصیت وی در خانقاه کرمانشاه مدفون گردید ذوالریاستین در معیت پدر در مشروطیت در خطه فارس به تأسیس انجمنهای اسلامی و انصار و تأسیس مدرسه مسعودیه و ایجاد مطبعه فارس پرداخت و روزنامه احیاء را در ۱۳۳۰ هـ.ق انتشار داد در کتاب «فارس و جنگ بین الملل» در دو مجلد بقلم رکن زاده آدمیت در صفحه ۱۵۳ عکس عده‌ای از سربازان ملی در مسجد نوشیراز را گراور نموده است نفر پنجم ذوالریاستین را که لباس روحانیت را بر کنار زده و ملبس بلباس سربازی نشان می‌دهد، مشاهده می‌گردد در صفحه ۱۲۷ سطر نهم نقل کرده که حاجی علی آقا در منبر مسجد نوشیراز که محاذی شاه چراغ واقع گردیده است خطابه‌ای ایراد و گفت من و فرزندم از امروز لباس نظام ملی خواهیم پوشید و هر کس بامن در مقام مودت است نیز لباس نظام از کرباس وطن می‌پوشد یکباره حاضرین برخاستند و گفتند ما همه حاضریم زنده باد ایران نابود باد دشمنان وطن.

این ناچیز از آدمیت پرسش نمود اصول قضایا که در کتاب آورده شده درست است اما جزئیات امر را بچه استنادی نقل کرده‌اید؟ ادر پاسخ اظهار داشت که برای شیرینی مطالب مقداری از خود افزودم! و این عمل

نویسنده کتاب را از جنبه علمی و تاریخی خارج ساخته است.
کیوان قزوینی در جلد سوم کیوان نامه که هنوز بحلیه طبع در
نیامده است در این مورد اشارہای فرموده است که تلخیص آن نقل
می گردد :

«شنیدم که حاج علی آقا به پری دهان واز بن دندان مکرر
می گوید که در سال ۱۳۳۵ هـ . ق امام غایب ظاهر می شود و من اول
یاور آن حضرتم که مریدانم را که هزارانند از شهرها گرد آورده چند
فوج لشکر آراسته می سازم و میروم بکوفه که پاتخت امام خواهد شد
برای یاری تا بهر جنگی که بفرستد برویم و کشته شویم» بعد کیوان
قزوینی بافرادی که بوی مراجعه می کنند پاسخ داده که ظهور نخواهد
شد تا خدا خواهد و ریشه این سخن را حاج علی آقا در سنه ۳۵ بیان کرده
تحقیق جالبی کرده و سپس فرموده اند: که در اصفهان در منزل مجلس
عزاداری خامس آل عباس (ع) برپا داشته و خود بمنبر رفته ضمن سخنانم
در باره حاج علی آقا گفتم: «امامسند تو که به هزار دست چسبیده ای چهار
دست گردش می کند تا من زنده ام که می بینم از تو بغیر نژادت میرسد و
از شیراز به کرمانشاه میرود ولی نزدیکتر سفریست که پنج سال بعد
بر می گردد به پسر عبدالحسین نام که او بر خود نام دیگری می بندد
بدون نام درویشی آنگاه به نادانی او از شیراز به تهران می رود بقصد
بهتری ولی رومی دهد روز افزون بدتری و تو که به ده سال نمی رسی و
میمیری.» کیوان قزوینی در غره محرم ۳۵ در اصفهان در منزلش بمنبر
رفت و عدم انجام وعد وفا عیشاه را با بیانی شیوا تقریر فرمود.



فتو کی صورت جلسہ ای کہ باستاد آن د کتر نور بخش مدعی جانشینی مونس گردید

بعد از مونس د کتر جو ادنور بخش کرمانی (نور علیشاہ ثانی) مدعی جانشینی قطبیت گردید نور بخش در ۱۳۰۵ ۵ ش در کرمان متولد گردید و بعد تحت تکفل و سرپرستی ذوالریاستین قرار گرفت و در خانقاه چهارسوق چوبی مسکن گزید و در رشته طب د کتر گردید و هنگام مرگ ذوالریاستین معاونت بهداری بم رابعہدہ داشت و بعد از درگذشت مونس بہران آمد و خانقاه را از ورثہ مونس بمبلغ چہل و پنج ہزار تومان اتباع کرد ذوالریاستین کلیہ خانقاہہای ایران را غیر از خانقاہ مشہد بنام خود ثبت کردہ بود و فرزندانش را وارد تصوف نکرده بود و بعد از فوت وی فرزندش علی اصغر ذوالریاستین زادہ از د کتر نور بخش تمکین نمود و نور بخش خود را قطب بلا معارض معرفی کرد پس از چند سال میرزا علی اصغر خود مدعی قطبیت گردید و راہ قطبیت را برای پسرش محمد ذوالریاستین کہ مورد علاقہ خاص و شدید جدش بود باز نمود.

نور بخش برای جلب نظر میرزا علی اصغر تعہدی کتبی نمود کہ فتو کہی اصل نامہ نزد این ناچیز موجود است اینک عین عبارتہای نامہ فوق ذیلا درج می گردد.

«ہو، مورخہ ہجدم تیرماہ ۱۳۳۲ بسمہ تعالی و تقدس چون مرحوم مغفور قطب العارفین آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین نعمۃ اللہی طالب ثراہ امور فقرا را باین فقیر محول فرمودہ این فقیر ناچیز این خدمت را برای تربیت جناب آقای محمد ذوالریاستین زادہ نعمۃ اللہی، نوہ معظمہ قبول نمودہ امید است خداوند متعال از برکت

توجهات مولای متقیان توفیق خدمت‌گزاری در تربیت جناب آقا محمد
مرحمت فرماید که بمقامات عالیہ برسد و قابل اداره نمودن فقر اشود و
خدمت مرجوعه را بایشان تقدیم دارم فقیر ناچیز دکتر جواد نوربخش
محل امضا ۳۲/۴/۱۸». در پایان نامه دوسطر بشرح زیر نوشته شده است
به قراریکه جناب شیخ المشایخ آقای جلال بهشتی در حاشیه این ورقه
مرقوم فرموده‌اند جریان فوق با حضور این فقیر واقع گردید به تاریخ فوق
محل امضای میرزا علی اصغر و حاشیه را شهادت‌دهنده غلط کتابت کرده‌اند
و در حاشیه سمت راست این نامه بهشتی در دوسطر مطالب زیر را
نوشته‌اند:

«جناب قطب السالکین آقای دکتر نوربخش این ورقه را در
حضور فقیر بخط خود مرقوم فرموده از خداوند متعال توفیق جناب
معظم له و آقا محمد را مسئلت دارم بهشتی». اما امضاء ذیل این عبارات
نیست بهشتی از احفاد آقا محمد علی کرمانشاهی می‌باشد و در کرمانشاه
سکونت داشت اما از نظر قانون تصوف اسلامی این نوشته اعتباری
ندارد زیرا اگر امور فقرا با نوربخش است چگونگی در زمان حیات خود
بدیگری واگذار می‌کند؟ در ثانی تربیت شده نوربخش بدون آنکه
تحت تربیت دیگری قرار گیرد از وی برتر خواهد شد! در ثالث پس از
تکمیل چگونگی دو قطب در یک عصر خواهند بود! و بعدها نوربخش واقعی
بنوشته خود نهاد و مدت قلیلی آقا محمد بدون آنکه حتی مشرف بفقر
شده باشد بصرف وراثت مدعی جانشینی جد خود گردید اما طرفی از
این ادعا نیست و گهگاه زمزمه قطبیت دارد در چهلمین روز وفات مونس

رساله‌ای منتشر گردید که مقدمه‌ای از جلال‌الدین بهشتی (نصرت‌علی) در برداشت بهشتی ذکر کرده که مرحوم ذوالریاستین بوی پیشنهاد نمود که جانشین وی گردد در پاسخ گفتم که من بیش از يك سال بعد از در گذشت شما در دنیا باقی نخواهم ماند و در مورد نوربخش گفته که يك اربعین تحت نظر وی سلوك کرده و دکتر مجذوب سالک است و آقای علی اصغر فرزند مونس در همین رساله مرقوم داشته‌اند که بهشتی در حضور من این مقاله را نوشتند اما توجه خواننده را به نکات زیر معطوف می‌دارد در سلاسل تصوف مسند قطبیت باید بدستور قطب سلف باشد نه بامشورت و تفکر شخصی! اگر مونس موظف بود که بهشتی را جانشین خود سازد چرا چیزی نوشت؟ و اگر شفاهی هم بود امر قطب را شیخ طریقت چرا تمکین ننمود؟ در ثانی بهشتی سالها بعد از مونس در قید حیات بود و وعده یکساله تحقق نبخشید! و در ثالث شیخ سلسله یا قطب می‌بایست سالک مجذوب باشد نه مجذوب سالک که بعنوان تفهیم قضیه گوید کسی که باطیاره بحج رفته نمی‌تواند راهنمای حجاج باشد در رابع از گفتار بهشتی مستفاد می‌گردد که ایشان و الاثر از نوربخش هستند چگونه با وجود بهشتی نوربخش قطب می‌گردد؟ بعد از ابتیاع خانقاه تهران، نوربخش در صدد تصرف کتابخانه خانقاه برآمد ورثه ذوالریاستین به دادگستری شکایت نموده و نوربخش ملزم گردید کتابخانه را خریداری کند و ورثه مونس کتابهای وقفی را نیز بکتاب فروشی واقع در ناصر خسرو فروختند و آقای علی اصغر ذوالریاستین زاده در هفت تن شیراز جلسات فقری برپا داشته مدعی

قطبیت گردیدند چون مونس علیشاه کسی رانه شفاهاً نه کتباً بعنوان جانشینی خود منصوب نکرد نوربخش بجای اجازه نامه صورت مجلسی تنظیم کرد که عکس این ورقه نزد این ناچیز موجود است و در تاریخ تصوف اسلامی این امر بیسابقه است اینک عین این صورت جلسه ذیلا نقل می گردد:

«بسمه تعالی و تقدس بر اخوان ایمانی و اخلاء روحانی پوشیده نمازاد که چون سلسله جلیله نعمه‌اللهیه از بدو اسلام‌الی کنون مراجل سلوک و طریقه مربوطه به آن یداً «به‌یداً» و سینه به سینه از هر قطب سلف بجانشین خلف خود تفویض واحاله می شده لذا حضرت قطب‌العارفین و ملجاء السالکین آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین نعمه‌اللهی (مونس علیشاه) نیز جناب جلالتمآب و محامد انتساب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی (نورعلیشاه) را بجانشینی خود منسوب فرموده‌اند اینک برای اطلاع و استحضار عموم اخوان حضرت ایشان را معرفی و اطاعت از جنابشان بر قاطبه و اخوان فرض و لازم می دانیم امر شریف حضرت قطب ، فقیر تصدیق می نمایم فقیر (معصوم علی نعمت‌اللهی) امر اطاعت می شود امضاء حسینی قزوینی او امر مبارک حضرت مستطاب بندگان اجل قطب سلسله جلیله مرحوم آقای ذوالریاستین روحی فداه را اطاعت پذیرم خادم الفقراء فقیر حقیر عبدالله فرمند کر معلی نعمه‌اللهی امر حضرت آقا اطاعت می شود مهر گان محل امضاء آنچه مرحوم حضرت قطب‌العارفین امر فرموده‌اند اطاعت است محل امضاء امر مبارک که مرحوم خدایگانی حضرت قطب‌العارفین آقای حاج ذوالریاستین نعمت‌اللهی

اطاعت می شود». در این صورت جلسه واژه منصوب با سین و نعمة اللهی، با اسقاط يك لام نوشته شده است! اگر این مشایخ در مقامی هستند که قطب را تعیین کنند پس خود قطب هستند! و در هر عصری بیش از يك قطب نتواند بود و اگر از مونس استماع کرده اند چگونه همه با هم حضور داشتند و اگر دسته جمعی بودند و مونس چنین دستوری داد چرا اسندی ننوشت که بعد از وی افتراق بوجود دنیا یابد. افرادی که بعد از مونس علی شاه مدعی جانشینی وی گردیدند. اسامی آنان بشرح زیر است:

۱- دکتر جواد نوربخش کرمانی (نورعلیشاه ثانی)

۲- مهرعلی یزدان شریف فرزند غلامحسین قلندری راننده

شرکت واحد

۳- حاج سیدعلی فردوس (منصورعلیشاه) اهل نجف شیخ محلات،

بعد ساکن شهرری گردید. بعد از وی آقای اختر اهل صومعه سرای گیلان در منزل خود در شهرری شبهای جمعه جلسات فقری برپا و عده ای از محترمین شهرری و تهران گردهم جمع آمده و کمال دوستی بین این افراد برقرار می باشد مرحوم فردوس در مسجد فیروز آبادی مدفون است.

۴- ابوطالب پدرام (طالب علی) در منزلش واقع در خیابان

چراغ برق تهران جلسات فقری برپا می دارد نوه حاج علی اصغر شمشیرگر سیاف می باشد کتب جدش را بطبع رسانیده و مقبره وی را جنب چهل تن در شیراز ساخت.

۵- درویش خلیل برادر درویش شکرالله (مشتاق علی) فرزند

درویش غلامحسین که در معیت صفی‌علیشاه بهند عزیمت کرد این دو برادر در اهواز سکونت داشته شکرالله خانقاه اهواز را بفروخت و بتهران آمد بعد از فوت وی خلیل بتهران آمده در خانقاه برادرش واقع در جاده تهران نو در خیابان مشتاق اقامت گزید این دو برادر هر دو مدعی جانشینی مونس بودند.

۶- حاج میرسیدعلی برقی امام جماعت مدعی جانشینی شمس-العرفا و ذوالریاستین گردید.

۷- سید حجت بلاغی (حجت‌علیشاه) در کسوت اهل علم و بعدها در قم اقامت گزید.

۸- سید قوام شهیدی (توفیق‌علی) از طرف مونس شیخ شهر قوچان بوده و بعد شیخ مشهد گردید از سادات رضوی و مورد احترام قاطبه مردم بود.

۹- عزیزالله خدمتگزار.

۱۰- آقامیرزا زین‌العابدین نعمت‌اللهی پاقلعه‌ای فرزند سیدعباس پاقلعه‌ای (صابرعلیشاه) مقیم اصفهان در کسوت اهل علم، طریقت «نعمت‌علیشاه» دکن نوربخش سلسله‌نسب اقطاب را به رسول اکرم (ص) رسانده و اغلب بزرگان ماضی را به سلسله شاه‌نعمت‌الله منسوب ساخته است از آنجمله امام قشیری و محی‌الدین عربی و او ایس قرنی و خضر و ابراهیم ادهم و شیخ شهاب‌الدین شاذلی و کلیه ائمه اطهار (ع) را اسم برده است و تا کنون در هیچیک از سلسله بدین صورت سلسله‌نسب اقطاب را ذکر نکرده‌اند!

۱۱۔ سید حبیب اللہ ستایشگر۔

آقای نوربخش از شهرستان بم تلگرافی بعنوان: تهران، خیابان برق، داروخانه... جهت آقای حاج... ارسال نموده که آنچه درباره من از ذوالریاستین شنیده بکلیه شهرها پخش کند امضاء دکتر نوربخش شماره تلگراف ۴۹۶ و عکس این تلگراف نزد این ناچیز موجود است. دوست فرزانه محقق جناب آقای حاج احمد شکریه ساکن رشت و مورد احترام قاطبه اهالی آن سامان است و در چند سلسله از سلاسل تصوف صاحب نظر است از جهت عنایتی که باین بیمقدار دارد مرقوم داشته اند که در تهران منزل مرحوم حسن مہری از کارمندان عالیرتبه بانک ملی مدعو بوده مرحوم ذوالریاستین و ابوطالب مهرگان حضور داشتند دانشمند پاکنهاد شکریه از مونس علیشاه پرسش کردند «که آقا شما مأمور بانقطاع سلسله هستید یا کسی را کتباتنصب نموده اید و یادرنظر دارید؟ مونس لب فرو بست و در مورد تعیین جانشینی خود سکوت نمود و درباره موضوع دیگری سخن گفت آقای نوربخش چندبار واسطه فرستاد و تمهید چید که آقای شکریه پاسخ منفی داد و قناعت پیشه ساخت و گرد جাহ و منال نگردید و کتباً اعلام داشته اند که کسی جانشین مونس نیست تاچہ رسد بہ نوربخش!

یکی از مریدان مونس بنام فقیر محمد شغل رنگرز ساکن اصفهان غالباً با «مونس علیشاه» باب مکاتبه داشت در یکی از نامه ها مونس در پاسخ وی نوشت: «مشفق مہربان و محب الفقرا و الاخوان آقای فقیر محمد دام توفیقہ نامہ مورخہ ۳/۱۰/۳۱ واصل بضمیمہ دوپست ریال... ہمیشہ

اندیشه فقیر اینست که مرگ از هر چیزی بانسان نزدیکتر است» و بعد گفته‌اند: «هر کس دعوی جانشینی کند بلعنت خدا گرفتار گردد!»
بعد از فوت مونس، نوربخش نامه‌ای از بیم بتهران برای حاج حسینی نوشته که ذیلاً نقل می‌گردد:

«عزیزم آقای حاج حسینی رونوشت این نامه را به آقای ستایشگر و آقای ذوالریاستین فرستادم گویا آقای ستایشگر با حقیر موافق است تشویق نمائید و سعی کنید نامه خصوصاً که برای ایشان نوشته‌ام در چهار صفحه برای اخوان شب جمعه بخوانند و مدار کی دارم غیر از رونوشت نامه ضمیمه که دلیل قاطع است اولاً از نامه ضمیمه مطلب معلوم می‌شود که نزد ایشان فقیر منحصر بفرد بوده‌ام بعلاوه مدار دیگری دارم که اجازه تلقین ذکر حیات در زمان حضرت آقا داشته‌ام و کسی دیگر ندارد همه مدارك را انشاءالله تهران آورده ارائه خواهم داد تا کسی جرئت نفس کشیدن نداشته باشد از روی نامه ضمیمه رونوشت بردار و بهمه اخوان بده و مطلب را حالی کن مرتب هر پست مرا در جریان بگذار قربانت!»
خواننده خود قضاوت کند ذکر حیات که آنرا به صورت یا الحی یا هو الحی ترسیم کند و صورت مرشد را در نظر گیرد یا کلمه الله را در سمت دیگر قلب بطور ثابت با قلم خیال منقوش سازد که این عمل ثانوی را فکر گویند یا صورت فکریه نامند که دو مرحله است یعنی مرتبه سوم و چهارم باشد که بمشایخ معدود اجازت دهند که تا این مرحله بعزیزان دستور تلقین دهند اما خود شیخ باید ذکر خفی هفتم که العلی است بوی تعلیم داده باشند تا چه رسد بقطب سلسله! نوربخش نامه‌ای دیگر از

شهرستان بمبتهران فرستاده‌اند که ذیلانقل می‌گردد:
 «برادر عزیزم- اینروزها منتظر اقدامات و فداکاریهای تو هستم نکات
 زیورا در جریان فعالیت‌ها در نظر داشته باش:

- ۱- خون سرد باش
- ۲- گوشت بحرف این و آن نباشد
- ۳- بگفتار خود پابند باش
- ۴- رفقا را با خود همراه کن و مرتب بخانقاه برو
- ۵- در روزنامه اگر بتوانی در یکی از مجلات بخصوص اطلاعات
 هفتگی بوسیله خودت یا هر که رami توانی از دوستان سعی کن شرح حالی
 از حضرت آقا (از اول مونس السالکین اقتباس کن) جمع و بچاپ برسان
 و در خاتمه آن بدین مضمون بیفزائی بعد از ایشان بطوریکه در زمان
 حیات فرموده‌اند و جمهور فقرا هم برین عقیده‌اند که آقای دکتر جواد
 نوربخش کرمانی که فعلاً معاون بهداری بم می‌باشد حتماً حتماً سعی کن
 در چند روزنامه چاپ کن و مخصوصاً در اطلاعات هفتگی بهر قیمتی که
 باشد چاپ کن و از حکیم الهی آدرس بگیر و بتمام نقاط ایران و ادارات
 تهران پخش کن این کار خیلی فوری باشد در ضمن با آقای میرزا علی اصغر
 خان هم تماس بگیر بایشان حالی کن که اگر با آقای میرزا زین العابدین
 کنار بیاید موضوع فسر از خانوادہ ایشان بیرون می‌رود و
 با آقای ذکائی هم بگو که حالی ایشان بنماید دیگر اینکه بگو ایشان که
 اگر حضرت آقا فلانی را انتخاب کرده‌اند برای این بود که بعد از او آقا
 محمد آقا زاده شما باشد دیگر بایشان بگو مخارج خانقاه تهران توسط

ایشان تأمین می‌شود اگر پولی لازم داشته باشند بپرس و تلگراف کن که بفرستم هر هفته مرتب کاغذ بنویس و مرا از اوضاع در جریان بگذار استشهاد نامه را که گفتم تهیه کن و بیش از آن با سایرین مثل حکیم الهی ذکائی آقا محمد آقا میرزا علی اصغر شنیده‌اید راجع بفقیر ماشین کن و آنرا خیلی خیلی فوری بخش کن کاغذ را بکسی نشان مده قربانت دکتر نوربخش!»!

خواننده بادقت و امعان نظر بر این نامه بنگرد و خود قضاوت کند که آیا نویسنده نامه محق بر قطبیت است یا خیر؟!

در مشهد پدر رحمت علی‌شاه در گذشت ناصرالدین شاه لباس سیاه از تن رحمت خارج ساخت بعد از فوت رحمت هزینه مخارج قاری قرآن بر مزارش را علی‌شاه فرزند آقاخان محلاتی از بزرگان اسمعیلیه بعهده گرفت منور علی‌شاه در ابتداء امر قطبیت بکمک میرزا محمد حسین فرزند بزرگ رحمت علی‌شاه عده‌ای را گرد خود جمع کرد.

زمانی که منور علی‌شاه در گذشت صاحب طرائق در تهران سه روز مجلس ترجمیم بپاداشت.

مادر صاحب طرائق در ۱۲۶۲ هـ ق بزوجیت رحمت در آمد و این بانو در کربلا مدفون گردید و معصوم علی‌شاه از دخترزاده منور علی‌شاه صاحب فرزندان باسامی میرزا محمد حسین و میرزا محمد تقی و سکینه و رباب گردید و از دو همسر دیگرش بانورقیه و سکینه متولد گردیدند. عبدعلیشاه کاشی که موجب اختلاف منور و صفی گردید دیوان اشعاری دارد تخلص وی «عبدعلی» بود و در پانزدهم ربیع الاخر در سال

۱۳۰۲ ھ . ق در کاشان در گذشت و در همان شهر مدفون گردید.

آقا میرزا زین العابدین پاقلعہای ملقب بہ « نعمت علی » در سنہ

۱۳۱۲ ھ . ق در اصفہان متولد گردید و در کسوت اہل علم بسر می برد

در بین اہالی احترامی خاص دارد و عدہای خوانین بختیاری بدو

گرویدہ اند مردی متین و خوش برخوردار و مریدانش در حق وی غلو

می کنند اکنون خود راقطپ سلسلہ وجانشین مونس می داند.

محمد کریم وارستہ در سال ۱۳۱۳ ھ ، ق در بختیاری متولد در

سنہ ۱۳۵۲ ھ . ق مرید ذوالریاستین گردید لقب طریقت وی (مجدوب

علیشاہ) بود و در مشہد مقیم گردید و ملبس بہ کسوت درویشی شد و

خانقاهی بکمک بختیارہا اتباع کرد و خود از خوانین بختیاری بود و

شیخ طریقت در مشہد گردید و در سنہ ۱۲۴۶ ھ . ق در گذشت بعدہا بر

سر تولیت خانقاہ وارستہ فیما بین نوربخش و قوام شہیدی کہ شیخ

مشہد از طرف ذوالریاستین بود کار بداد گاہ کشید و نوربخش با اعمال

نفوذ قوام شہیدی را محکوم ساخت و خانقاہ را در تصرف خود آورد

رحمت علیشاہ برای تعزیت فوت فتحعلیشاہ و تہنیت مقام سلطنت محمد

شاہ بہ تبریز رفت و بفرمان شاہ وزیر مالہ فارس گردید و لقب نایب الصدر

گرفت رحمت سہ ہمسر اختیار کرد.

در کتاب «توفان ایران» در دو جلد اثر احمد احرار جلد اول در

صفحہ ۳۲۹ تحت عنوان «سازمان ملی» منتسب بہ حزب دمکرات می نویسد

در مسجد و کیل شیراز مجلس ختم رئیس علی دلواری منعقد گردید

حاجی میرزا علی آقا ذوالریاستین برخاست و از میان جمعیت بانگ

بر آورد که من و فرزندم از امروز عبا و عمامه را به کناری گذارده لباس کرباس نظام ملی خواهیم پوشیده که هر کسی بامن در مقام اخوت و مودت است باما همراه شده رخت نظام ملی بتن خواهد کرد.

دکتر نوربخش دیوان شاه نعمه‌الله را که بنیاد گذار سلسله نعمه‌اللهی است با مقدمه خود در ۱۶ صفحه و دیوان در ۸۹۰ صفحه و مشتمل بر ۱۵۴۱ غزل است بچاپ رسانده در صفحه ۳۷۵ بعضی از ابیات شاه نعمت‌الله که صراحت بر اعتقاد به مذهب اهل سنت دارد نقل می‌گردد:

چهار یار رسولند دوستان خدا

بدوستی یکی دوستدارشان هر چار

و در صفحه ۶۶۴ سروده است:

رافضی نیستم ولی هستم مؤمن پاک و خصم معتزلی

در صفحه ۶۸۶ نوشته شده است:

ای که هستی محب آل علی من کاملی و بی بدلی

ره سنی گزین که مذهب ما است ورنه گم گشته‌ای و در خللی

رافضی کیست دشمن بوبکر خارجی کیست دشمن علی

هر که او چهار دارد دوست امت پاک مذهب است و ولی

دوستدار صحابه‌ام بتمام یار سنی و خصم معتزلی

در صفحه ۸۰۹ نوشته‌اند:

بر شاخ درخت این حق چارم است

وان چار به لطیف پر بار به است

آن به که در اوست ازین چاربه است

وان به که بر آخرست از این چاربه است

در اوایل سلطنت محمدشاه بر فراز تخت مرمر با حضور محمد

شاه و میرزا مسلم آذربایجانی و نصرالله خان اردبیلی و مستعلیشاه مجلس

نیاز بر پا گردید و حاجی میرزا آغاسی که خود را جانشین ملا عبدالصمد

همدانی که از مشایخ نورعلیشاه اول بود می دانست نیز حضور داشت

بدستور محمدشاه که در ابتداء از مریدان مستعلیشاه بود قریه کش از

توابع شیراز را که سالیانه هزار تومان عمل دیوانی داشت بمستعلیشاه

بخشید و مستعلیشاه مدتها در شیراز اقامت گزید و قرب شهر جده

وفات یافت .

حاجی زین العابدین شیروانی (مستعلیشاه) در کتاب «حدائق

السیاحه» صفحه ۱۷۲ نوشته است که در توفاات از کشور اناطولی در

قهوه خانه بجوانی برخورد کرده که از خانواده بزرگی بود و اموال و

ماترك پدر را از دست داده و بعسرت افتاده بود متوسل بوی گردید که

گنجی در انتهای چاهی واقع در یکی از کوهها موجود و استدعای

شکستن طلسم آن دفینه نمود باصرار والاحاح آن جوان و تقاضا و اصرار

همراهان مستعلیشاه باتفاق همراهان با وسایل و طناب و ساعت در

نیمه شب بخارج از شهر رفته در وسط کوهی چاهی بود اول مستعلیشاه

طناب بر کمر بسته بعد دلیل راه و سومین نفر حاج رسول که همسفر

مستعلیشاه بود و سپس بقیه نفرات داخل چاه گردیدند ممرتنگ و

استخوان مردگان بسیار دیده می شد مردی بغایت مهیب و سیاه چرده و

شمشیر بردوش انداخته که نگهبان طلسم بود و صندوقهای وافر مشاهده کردیم نگهبان گنج شمشیر کشیده تهدید نمود که اگر يك گام جلو نهد بگام مرگ فرو خواهد رفت سه ساعت عزائم و ادعیه خوانده نتیجه نگرفتم ناچار برگشتیم. این داستان نماینده قدرت قطب است! خواننده خود دریابد.

از زمان فتح‌علیشاه پیشوایان اسمعیلیه سرسپرده سلسله نعمه‌اللهی بودند چنانکه میرزا حسین خان محلاتی نواده شاه خلیل الله و آقاعلیشاه بن آقاخان محلاتی در زمره مریدان رحمت‌علیشاه بودند و آقاعلیشاه پسر آقاخان محلاتی بدعای منورعلیشاه متولد گردید سید محروق شیرازی که تا چند سال پیش در قید حیات بود در تهران اقامت داشت و بروغن کشی و کفاشی امرار معاش می نمود تربیت شده یکی از مشایخ رحمت بود اظهار می داشت هفت سال در بابا کوهی عزالت گزیده بود و بیست سال پابرهنه بسیاحت بلاد می پرداخت و مدعی بود در دوره قبل، سید محمد علی باب بوده است! و اظهار می داشت با عنوان باب بزنگی ادامه می دادم در بدایت امر ریاضت کشیده و بعد فریب خورده و اغفال گردیده است.

حاج محمد منتظر شیخ نوربخش در کرمانشاه پسر خاله خود را بنام محمود کیهان ترغیب نمود که در حیاط مقبره مظفرعلیشاه مسجدی احداث کند آقای کیهان که از محترمین آن سامان است، در ۱۳۴۸ هـ. ق شروع بساختن کرده و در ۱۳۵۵ هـ. ق با تمام رسانید در طول این مدت نوربخش لب فرو بست اما پس از اتمام مسجد که در آن ایام بانصد

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۸۱

چون مرحوم مغفور قطب عالمین شیخ محمد زکریا رازی صاحب سراج سید کسین قدس سره ای
 صاحب سراج امور فقرا را این فقره بحول فرموده این فقره چیزی از این خدمت را بر این خدمت
 صاحب آری محمد زکریا رازی زاده نعمة الله رب العالمین معظّم له قبول نموده است
 سؤال از بركت تو لاجات بولای معیان تو منقح خدمت گزار و در خدمت
 محرم خدمت فرمایید که تقاضای عالمی رسیده و قادر اداره نمودن است
 و خدمت مرحوم را با این تعظیم دارم فقره چیزی دیگر خواهد بود

حاشیة خطی این فقره بزرگوار در روز ۹ ذی القعدة ۱۳۸۱ در خدمت
 از خداوند تعالی توفیق حاصل گردد آمین

بجای این صاحب شیخ محمد زکریا رازی در خدمت این دولت
 درمده اندرون وقت حاضر این بود اتم کعبه باران در خدمت
 محمد زکریا رازی

فتوکی نامه دکتر نوربخش که تعهد کرده قطبیت زابده نوه مونس و اگذار کند.

هزار تومان هزینه مسجد صرف گردیده بود با کمک دستگاه حاکمه صاحبان ساختمان مسجد را از آن محوطه بیرون کرد و خود حجراتی برای مزار بنا نهاد که بقیعت گزاف بتدریج فروخت. در آن محوطه، مزار آخوند ملا محمد تقی حکیم ملقب به مظفرعلیشاه که مشتاق پسر عشق وی بود و قبر سید صالح (حیران علیشاه) و قبر تیمور شهید از بزرگان اهل حق که بدستور ناصرالدین شاه کشته گردید در یک اطاق قرار گرفته است.

در کتاب تاریخ سلسله‌های طریقه نعمة اللہیہ نوشته‌اند که منور علیشاه فرزند حاج محمد حسن پانزده سال کوچکتر از برادرزاده خود رحمت بود و وفا علیشاه در سن سی و هفت سالگی بر مسند قطبیت جالس گردید و وفا علیشاه و منور علیشاه هر دو تن بمرض استسقا و ضیق النفس مبتلا بودند و باز نوشته‌اند که سید اسمعیل اجاق کرمانشاهی (صادق علیشاه) فرزند سید محمود اجاق در کرمانشاه متولد شد و در نجف اشرف مدتی بسر برد باتفاق حاج آقا بزرگ کرمانشاهی که هر دو نزد محمد حسن کاشی عبد علیشاه مشرف بفقر گردیدند اجاق مدتی پیر دلیل طالبین نزد عبد علیشاه بود و بعد خود شیخ کرمانشاه گردید.

میرزا علی صدرالعرفا فرزند مجذوب علیشاه در یادداشت‌های خود نوشته کوثر و میرزا مسلم ارومی و میرزا علی اصغر قهفرخی و صدر الممالک اردبیلی و حاج سید حسن راجگوئی بامست علیشاه بر سر مسند قطبیت بمخالفت برخاستند و در بیوک آباد مدت چهل روز اقامت کردند. در این مدت سید حسین راجگوئی به شیروانی اهانت نمود که گلویش بگرفت و او

تقاضای عفو نمود شیروانی وی رایبخشید و مقرری برای او تعیین کرد. قریه بیوک از توابع همدانست میرزا مسلم ارومی از طرف مجذوب شیخ آذربایجان بود حاج محمدخان عموی مجذوب و در زمره مریدان وی بود و تا آخرین دقائق حیات برادر زاده خود حضور داشت حاج زین العابدین شیروانی فرزند ملا اسکندر متخلص به «تمکین» در سنه ۱۱۹۲ هـ ق در شماخی از توابع شروان متولد گردید در معیت پدر بکربلا عزیمت و دوازده سال بتحصیل اشتغال ورزید ۱۲۳۶ هـ ق تأهل اختیار کرد آنگاه وبا وزلزله در شیراز پدید آمد که گوید در اثر نفرین وی بوده است. حاکم ایرانشهر سه ماه ویرامحبوس نمود و بعد بمحلات رفت و مورد لطف حسین علیشاه فرزند شاه خلیل الله قرار گرفت در سنه ۱۲۵۳ هـ ق که برای بار دوم بقصد مکه حرکت کرد در بین راه در گذشت.

رحمت علیشاه ششماه در کرمانشاه نزد شیخ احمد احسائی بنیان گذار مذهب شیخیه تلمذ نمود.

اینروزها اشعاری از شاه نعمت الله درباره پیشگوئیهای او و انطباقش باوقایع روز ، آورده و داد سخن در میدهند! در صورتیکه اشعار منسوبه پس گوئی است! رساله خطی پیشگوئی! بشماره ۱۷۹ در کتابخانه مسجد گوهرشاد نگهداری می شود، اشعار پیشگوئی! به چند بیت زیر ختم می گردد.

غم مخور زانکه من در این تشویش

خبر منی وصل یار می بینم

بعد عین چند سال دیگر
عالمی چون بکار می‌بینم

نایب مهدی آشکار شود
بلکه من آشکار می‌بینم

چون زمستان پنجمین بگذشت
ششمین خوش بهار می‌بینم

پادشاهی بدم بدانائی
سروری با وقار می‌بینم

بندگان جناب حضرت او
سر بسر تاجدار می‌بینم

در نهصد و نه کنه من قران می‌بینم
وز مهدی و دجال نشان می‌بینم

این هشت حروف نام آن شاه من است
آنشاه که او مظهرالله من است

مجموع دویست و سی و یک بشمارش
تا دریابنی که نام دلخواه من است

و در این رساله تفسیر این ابیات را با ظهور شاه اسمعیل تطبیق
می‌کند بزعم این ناچیز این ابیات نیز از شاه نعمه‌الله نیست زیرا شاه
نعمه‌الله غزلی دارد که گوید:

ما خالك راه را بنظر کیمیا کنیم
صدر درد دل بگوشه چشمی دوا کنیم!

در پاسخ وی خواجه حافظ شیرازی گوید:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند؟!

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی

باشد که از خزانه غیبم دوا کنند!

حمید فرزام کتابی بنام «شاه ولی و دعوی مہدویت» نوشته است

ہر چند بصفحات کتاب نگریستم متوجہ نشدم چرا اسم نعمۃ اللہ را

اسقاط کردہ و نام کتاب را شاہ ولی نامیدہ است؟! در ثانی متوجہ گشتم کہ

عمر خود را صرف تحقیق زندگانی و آثار شاہ نعمۃ اللہ کردہ بدون آنکہ

بوی اعتقاد داشته باشد! رسالۃ مہدویت از شاہ نعمۃ اللہ نقل کردہ و مدعی

گردیدہ است کہ شاہ نعمۃ اللہ مدعی مہدویت گردیدہ است اما ہر چند در

اشعار و رسالہ دقت نمودم یک جملہ ویک مصراع دال بر ادعای مہدویت

وی نیافتم!

محمد شاہ در ابتدای امر، مرید شیخ چغندرا یا ملا چغندرا بود

کہ اسم واقعی او را خالو ابراہیم گفتہ اند شیخ در ایام جوانی براہزنی

اشتغال داشت بدرویشی بر خورد کردہ بتصوف گرائید و مسزارش در

در مقبرہ سید نصر الدین جنب مقبرہ معطر علیشاہ است.

رسائل شاہ نعمت اللہ ولی بسعی ذوالریاستین از طرف مجلہ ارمغان

منتشر گردید رسائل شاہ نعمۃ اللہ در دو نسخہ در کتابخانہ آستان قدس

مضبوط است و شاہ اغلب رسائل محیی الدین را شرح کردہ و پیرو

عقاید وی بودہ است.

در صفحه ۸۹ الی ۹۲ کتاب: (رساله فی التحقيق المراتب الالهية)
 خلفای راشدین را بر حضرت علی (ع) برتری داده است و در صفحه ۹۰
 نوشته است که : «از نبی بر چهار رکن نبوة که ابوبکر و عمر و عثمان و
 امیر المؤمنین علی (ع) است ابوبکر صورت قلب است عمر صورت عقل و
 عثمان صورت روح و علی صورت نفس» و چهار تعبیر کرده که هر بار
 علی (ع) را صورت نازله آن سه تن دیگر معرفی کرده است! در قانون تصوف
 مرید در شریعت نیز بر مذاق پیر طریقت باشد و نعمه الله مرید و جانشین
 امام یافعی است که در سنی بودن وی جای ابهام نیست و لذا اصرار
 صوفیان ایران بر تشیع شاه نعمه الله ولی درست نیست.

کتاب «عبرت افزا» تألیف محمد حسن حسینی معروف به آقاخان
 محلاتی ملقب به حسنعلی شاه که یکبار در هند و مرتبه ثانی بکوشش
 کوهی کرمانی منتشر گردیده است گوید چون شیروانی در زمان فتحعلیشاه
 بساط ارشاد بگسترده و بعدة کثیری از شاهزادگان نوید سلطنت داد و
 من مست علیشاه را در دولت آباد ملک شخصی خود پناه دادم و من ماهی
 پانصد تومان برای سفره محمدشاه و یکصد تومان برای سفره حاج میرزا
 آغاسی مقرر کرده بودم در وقت حرکت حاج شیروانی به حضور محمد
 شاه مقرر شد شاه را فرستاده بودم و جوه را نرسانید و تقصیرات حاج
 میرزا آغاسی را نوشته بمحمدشاه داد و شاه عیناً آن نامه را بمیرزا آغاسی
 سپرد و وی شیروانی را بخت آزر دونفی نمود آقاخان علت رفتن خود
 را بهند و اختلاف با دربار را از سوی میرزا آغاسی بعلت رنجشی از
 شیروانی می‌داند.

کبریت احمر اثر مظفر علی شاه تعقیبات نماز است (که رساله شمسیه شمس العرفا و مونس السالکین و چراغ راه نوربخش که عکس مرید بآن الصاق گردیده از کتاب کبریت احمر اقتباس شده است). در ایوان خانقاه نوربخش در چهارسوق چوبی نوشته شده «الهی آنچه در کلبه درویشان است در خزانه کبریائی تو نیست که آنان چون توئی دارند و تو چون خودی نداری» این جملات فریبنده است زیرا درویشان بقطب توجه دارند نه بخدا و خدا با خود است که بی نیاز مطلق است.

آقا سید حبیب الله ستایشگر که مدعی جانشینی مونس است اهل منبر می باشد و صوت گیرائی دارد فینه بر سر مینهد و بشغل قالسی فروشی اشتغال دارد. ستایشگر، مدعی بود که جنازه مونس را وی تغسیل داده است! قوام شهیدی می گفت من تغسیل داده ام و این ناچیز بروحیه شهیدی واقف بود که دهان را بدروغ نمی آلود که سر اینکس صوفیان مقید به تغسیل قطب هستند این است که جانشین قطب می بایست جنازه پیر خود را تغسیل و تکفین و تدفین نماید!

نوربخش در اغلب نقاط ایران خانقاه ساخته که مجموع خانقاهها قرب سیصد باب است که همه بایک نقشه و در بیرون حصار شهرها است و افراد مبتدی را اجازه ارشاد داده و بیش از سلاسل دیگر شیخ طریقت تعیین نموده و برای اداره امور هر خانقاه هیئت امناء تحت نظر شیخ طریقت قرار داده است و هر ساله در ایام نوروز بیک شهر رفته و فقرا از بلاد مختلف بدان شهر رو می آورند و از هر مریدی برای مخارج خانقاهها در هر ماه وجهی دریافت می دارند و مشایخ وی برای نوربخش

کتاب خطی و آثار عتیقه فراهم می‌آورند و کتب کثیری بطبع رسانیده است که (بهای آن قید نشده) بقیمت گزاف بمیریدان می‌فروشند و کتابخانه‌ای در خانقاه تهران احداث نموده است مخارج ساختمان خانقاه بیش از قدرت مالی میریدان و وجهی است که پرداخته شده و در تولد حضرت علی (ع) در تهران جشنی برپا می‌سازد که ضمن آن بستنی و شیرینی و شام بمدعوین داده می‌شود سپس چندتن گفتاری ایراد می‌کنند و چندتن اشعاری خوانده و چند نفری از آوازخوانان رادیو، آوازی سر میدهند! وعده‌ای از دراویش قادری! تحت نظریکی از مشایخ خود از سنج بتهران آمده و در شب جشن، مجلس ذکر و سماع داشته و بنمایش می‌پردازند! نوربخش قبرستانی بر قرب شهری در صفائیه برای میریدان احداث نمود.

در کتاب تاریخ جدید یزد اثر احمد بن حسین بن علی کاتب که بکوشش آقای ایرج افشار منتشر گردیده است نوشته شده که شاه نعمه الله در تفت یزد خانقاهی احداث و مقبره‌ای برای خود ساخته و سنگ قبر نیز فراهم نمود اما شاه خلیل الله در آن مدفون گردید! آیا انسان محق است برای خود مقبره‌سازی کند بالاخص که داعیه قطبیت داشته باشد و بالاتر از آن سلسله‌ای بنام خویش جاری سازد و مدعی ولایت کلینه باشد و موقوفاتی که از دسترنج میریدان به دست آمده برای برقراری مزارش اختصاص دهد؟!

نوربخش برای سلسله خود آرمی که عیناً متخذ از آرم ظهیرالدوله و انجمن اخوت است ابداع کرد! فقط علامت اختصاری را که نشانه

صفاعلیشاه لقب طریقتی ظهیرالدوله می باشد و تاریخ ۱۳۱۷ را که سنه ایجاد انجمن اخوت است ساقط نمود.

بدستور نوربخش آرم درویشی رافلزلی ساخته اند و از طرف خانقاهها بمریدان فروخته می شود و هر آرمی یکصدوده ریال خریداری می شود و کلاه نمدی که در جلسات فقری بر سر نهند دو بیست و بیست ریال فروخته می شود و هر مریدی که بشهر دیگر سفر کند باید چراغ راه خود را بشیخ خانقاه ارائه دهد و الامجاز نیست که در آن خانقاه سکونت کند.

این ناچیز سلاسل تصوف را از دیدگاه سیاسی و وابستگی مشایخ و اقطاب سیاستهای خارجی مورد بحث قرار نداده است اما یک اشاره که جنبه کلی دارد از کتاب حقوق بگیزان انگلیس بقلم اسمعیل راثین نقل می کنم ، در صفحه ۱۰۸ مرقوم داشته که : «وزیر مختار انگلیس در بغداد از موقوفه «اود» برای دراویش نیز وجوهی اختصاص داد ...» و باز نوشته است : «دوازده نفر درویش معروف هندی از راه بلوچستان و خراسان بطرف ایران و بین النهرین سر ازیر شدند که از این عده هفت نفرشان در ایران اقامت گزیدند و هر یک بنام و مسلکی شروع بفعالیت نمودند و بقیه از ایران رفتند» باز در کتاب «فراموش خانه و فراماسونری در ایران» که در سه جلد بطبع رسیده در جلد دوم مطالبی راجع بانجمن اخوت نگاشته است و در جلد سوم، اسامی فقراء بنام بالاخص اعضای هیئت مشاوره را نام برده است.

نوربخش ذکر جلی و سماغ را جایز می داند و دیوان اشعارش (فقط جلد اول) بچاپ رسیده که همه آن اشعار را فرخ همدانی در طی چهار ماه

سروده است! خانقاه رئیس انتشارات دارد که قبلا کباری از اهل گیلان بود و بعد سرگرد اورنگ که بدون واقف بودن بزبان اوستائی و یا آشنا بودن بیک زبان خارجی کتب بسیاری نوشت که در باطن مطالب آنرا یکی از موبدان زردشتی (رهبر دینی زرتشتیان که بعد از موبد رتبه دستور می‌باشد) به‌وی داده و آقای اورنگ بخاه خود می‌نوشت و این عمل در قبال کار پورداود انجام می‌گرفت. پس از طی سالیان دراز اورنگ در زمرهٔ مریدان نوربخش درآمد و رئیس نشریات خانقاه گردید و اخیراً بشخصه جزوات مذهبی منتشر می‌سازد نوربخش رئیس تیمارستان! و رئیس بهداری دانشگاه شد!

نوربخش خانقاه چهارسوق چوبی را تجدید بنا نمود و چند ساختمان در مجاورت خانقاه ابداع کرد ساختمانی برای کتابخانه و منزلی برای خود تهیه دیده و همه روزه از مرضا ویزیت می‌کند. در بارهٔ مونس رباعی زیر را سروده و در ذیل عکس وی بخط نستعلیق نوشته و به چاپ رساندند:

این عکس بود ز قطب محمود خصال

مونس علی آتشاه همایون اقبال

در سیر و سلوک گشته پرگار مثال

در حزم و ثبات عین نقطه بکمال

۱۳۵۳

نوربخش در یک صفحه «شطر نبع العرقا» را با دو مهره نرد همراه ساخته بفروش رسانید این موضوع در کتاب «سیری در تصوف» اثر

فایز مشروحاً ذکر شده و خواننده گرامی را بدان کتاب حواله می‌دهد.

برای ورود به تصوف در این سلسله طالب ملزم است که به راهنمایی پیر دلیل به حمام رفته پنج غسل بجا آورد غسل توبه - اسلام - جمعه - زیارت - حاجت و بعد پنج چیز آماده سازد نبات - پارچه - انگشتر - سکه - جوز و بدون حضور دیگر فقرا به تنهایی یا در معیت پیر دلیل نزد مرشد رفته جوراب را از پا خارج ساخته دگمه‌های لباس غیر از لباس زیر گشوده بایقه باز بحضور پیر طریقت رسیده صفانماید (دست درویشی) ذکر یونسیه را بوی تعلیم دهد و پس از چند ماه ذکر الله هورا و بعد هو الحی را که این دو کلمه را با هم چسبانده و یارابر گرداند با قلم خیال پشت قلب ترسیم کند و کلمه الله را که بهم متصل ساخته سمت دیگر قلب بطور دائم منقوش ساخته و برای افرادی که شیخ سلسله هستند کلمه علی را ترسیم کند که سرالسر نامند و مجاز است هر دو ذکر را اجرا کند و انجام دو ذکر خفی برای سالک مضر و تشتت فکر می‌آورد و تمرکز که مطمح نظر است دست نمی‌دهد و بعضی از درویش این سلسله در اولین درجه ذکر خفی بمقام ارشاد نائل آیند و اغلب طالبین در اولین بار بجای ذکر یونسیه ذکر خفی تلقین کنند نوربخش خود چون عمل نکرده ترسیم اذکار خفی را اشتباه دستور می‌دهد.

نوربخش به بعضی از مشایخ نقش سینه و نقش پیشانی اجازه می‌دهد که سالک در هنگام خواب انگشت سبابه را قلم کرده بر سطح سینۀ اعلیٰ را که بهم وصل گشته و «با» بر گشته از زیر پستان چپ شروع

کرده و در پستان راست ختم کند بعد بهمین نهج بر روی پیشانی از بالای ابروی چپ شروع کند و در ضمن ترسیم نقش، صلوات کبیرا آهسته قرائت کند، مجلس نیاز و برپا داشتن دیگر جوش مرسوم نیست در موقع مراقبه (مراد نشستی که در آن حال بذکر خفی پردازند) یک نوع بیشتر معمول نیست که شیخ سعدی در مقدمه گلستان فرموده سربجیب تفکر فرو بردم! بدین ترتیب که پیراهن را گشوده و دوزانو را در بغل گرفته دست راست را بر روی دست چپ قرار دهند و پنجه پای راست بر روی پنجه پای چپ نهند و سر را بر زانوان گذارند بترتیبی که حلقه چشم راست بر روی برآمدگی زانوی راست و حلقه چشم چپ بر روی برآمدگی پای چپ نهند و این نشست در اغلب هلاسل موجود در ایران معمول است و به نشستهای دیگر آشنا نیستند اما سلاسل تصوف اسلامی در هند و در مسلك یو گیهای بیشتر مربع نشینند و این نشست طول عمر افزوده گرداند اما نشستی که وارونه ایستند برای انجام ذکر خفی است که عوض قلب در مغز سر ترسیم کنند مونس در نشست باشال کمر دور کمر را می بست و این عمل درست نیست و نتیجه مطلوب را نمی دهد ابو سعید ابوالخیر در سلوک پاهای خود را بچرخه چاه آب می بست و وارونه قرار می گرفت ذکر در مغز را انجام میداد! نور بخش « چراغ راه » را بر صفحاتش افزوده بنام جلد دوم چراغ راه انتشار داده است و در مقدمه کتاب عکس رحمت و منور علی شاه و وفا علی شاه و صادق علی شاه و مونس علی شاه را گراور نموده است و سلسله نسب بارشاد را از مونس علی شاه شروع کرده تا بمعروف کرخی میرساند! بعد اسامی داود طائی

وحیب عجمی و حسن بصری و بعد نام مولای متقیان علی (ع) را ذکر کرده است و سپس در آغاز رساله این عبارت را آورده است: «بسمہ تعالی و تقدس اوراد ذکر انفسی و آفاق صبح!» در صورتیکہ ذکر انفسی را تلقین نمی کنند و بعد تعقیبات نمازها است و در صفحہ ۳۲ نوشته است: «ای درویش تو در دفتر انسانہای ممتاز نام نوشته!» و در صفحہ ۳۲ نوشته است: آقای . . . فرزند . . . متولد . . . در تاریخ . . . نزد فقیر بد لالت آقا - خانم . . . بقر نعمت الہی مشرف و مجاز است بدستورہای این دفتر عمل کند! امضاء و مهر بشمارہ . . . ثبت دفتر کل گردیدہ و بعد الصاق عکس و مهر و امضاء دکتر نوربخش! «این رویہ از انجمن اخوت سلسلہ صفی علیشاهی اقتباس گردیدہ است و خود مونس برای بعضی از مریدان در یک ورقہ نوشتہ امضاء می کرد. نوربخش شرح حال و عکس مشایخ زمان منور علیشاه را تا زمان خود بنام گلستان جاوید در نہ جلد بطور اختصار تألیف نمودہ است و نوربخش بخواص مشایخ خود ذکر سرالسر «هو العلی» را تلقین می کند کہ حتماً در خلوت انجام دہد و ذکر حیات را در جمع تواند عمل کند و در ہنگام ذکر سرالسر ذا کر باید بہ دو کندہ زانو نشیند کف دست راست را بر روی زانوی چپ قرار دہد و با کف دست چپ مچ دست راست را در قبضہ خود قرار دہد و هو العلی را بدل بگوید! ناگفتہ نماند کہ ذکر سرالسر بعد از ذکر حیات نیست و ہفت ذکر خفی می باشد کہ با عمل کرد ہر یک سالک یک مرحلہ را طی کردہ است. هو الہی ذکر حیات دو نوع است و از مراحل سوم و چہارم سلوک می باشد.

دیوان مشتاق بکوشش نوربخش بطبع رسید که در مقدمه آن نامه مظفرعلیشاه کرمانی را نقل کرده است که مظفرعلیشاه بمشایخ دستور داده اختلافات فیما بین خود را کنار گذارند و به آنان پند و اندرز داده است!

در کتاب مکاتیب قطب: اثر عبدالله قطب در مطاوی کتاب خود بر مریدان قاسم انوار و شاه‌نعمه‌الله ولی خرده گرفته است.

در مهنامه و حیدسال اول شماره اول سهیلی خوانساری ضمن شرح حال نورعلیشاه اول از قول او ذکر کرده است که عنقریب سلسله قاجاریه منقرض گشته و بعد سلطان عادل پادشاه ایران خواهد بود! اولاً «سلسله قاجاریه سالیان متمادی طول کشید و فقط ناصرالدین شاه قاجار چهل و نه سال و اندماه سلطنت کرد! در ثانی ببرکت این پیشگوئی معنای سلطان عادل را هم فهمیدیم!

در این سلسله افرادش با تمامی سلاسل صفا نمایند و در شبهای جمعه و دوشنبه گردهم جمع آیند و در شبهای جمعه ابتدا دعای کمیل خوانده و چندتن اشعاری می‌خوانند و بعد چراغها را خاموش ساخته و بد کر جلی می‌پردازند و حداکثر پس از سه ربع ساعت خاتمه دهند. از زمان مست‌علیشاه بزرگان اسمعیلیه دست ارادت باقطاب نعمه‌اللهیه دادند و آقاخان پیشوای اسمعیلیه جد آقاخان فعلی بایران آمده و لقب والا حضرت یافت او بخانقاه صفی رفته چند عکس با هیئت مشاوره گرفت. مریدان زیاد گرد سید غضنفر پیشوای فرقه اسمعیلیه در ایران جمع آمدند. چون او معارض آقاخان محلاتی بود و اگر مدتی بدین منوال

می پائید یکسره کلیه اسمعیلیه بوی ارادت می ورزیدند، لذا دولت وقت بطرفداری از آقاخان نسبتهای ناروا به سید غضنفر داد و او را مقید بزنجیر نموده بحبس انداختند و از جهت حفظ ظاهر محاکمه اش کرده سپس بخفت وزاری بدارش کشیدند. اسمعیلیه بسیار مشابہت با سلاسل تصوف اسلامی دارند و وجه اشتراك عقاید اسمعیلیه و صوفیه زیاد است و مقارن هم پدید آمدند اینک وجوه مشترک عقاید دو مسلک را بطور ایجاز و اختصار و با جلو گیری از اطناب کلام بیان می دارد:

۱- عنوان «قطب» را اسمعیلیه نیز بکار می بردند و گاهی بجای قطب کلمه امام را استعمال می کردند و همان مفهوم قطب را در نظر می گرفتند.
 ۲- اصطلاح ظاهر و باطن و اینکه «قرآن ظاهر و باطنی دارد» در هر دو مشترک است.

۳- قطب ناطق و صامت که بعضی سلاسل نیز بکار می برند.

۴- باب تأویل در هر دو طریقه باز است!

۵- هر دو دسته توجه تام به علوم غریبه دارند.

۶- هفت مرحله طریق برای هر دو هست.

۷- هر دو گروه اهمیت خاص برای اعداد قائل می شوند.

۸- تسلیم بلا شرط نسبت بقطب و امام دارند.

۹- تمامی اعمال قطب و امام را پسندیده و خوب می شمردند.

۱۰- توجه و اعتنا بفرسفه و استدلال در مباحث از روی قواعد

فلسفی دارند (در عین اینکه خود را فلسفی نمی شمردند!).

۱۱- برای نشر عقاید و تحکیم آن در دل مریدان دست بتألیف

می‌زنند و مانند برخی از گروه‌ها خاموشی نمی‌گزینند.

۱۲- بعضی از بزرگان هر دو مکتب نام خود را ذکر نمی‌کنند و یا بنام استاد خود رساله خویش را منتشر می‌سازند بعنوان مثال، رسائل اخوان الصفا و یا صالحیه بقلم کیوان قزوینی که بظاهر به قلم ملاعلی گنابادی نوشته شده و کتاب دبستان المذاهب که مصنف از خود نام نبرده و پس از تحقیق معلوم گردید به قلم کیخسرو اسفندیار است.

۱۳- نام بزرگان صوفیه گاهی در ردیف نام آوران اسمعیلیه ذکر گردیده مانند باباطاهر عریان و منصور حلاج که اسمعیلیه از فرقه خود محسوب می‌دارند و اهل حق آنها را از خود شمارند!

۱۴- سلوك در هر دو فرقه معمول است چون ریاضت کشیدن ناصر خسرو قبادیانی و سیدنا! حسن صباح و مرتاضین صوفی.

۱۵- هر دو مسلک اصطلاحات خاصی دارند و مشابهت این اصطلاحات شگفت‌انگیز است.

۱۶- بزرگان هر دو سلسله به شعر و رمز و کنایه مطالب خود را بیان می‌دارند.

۱۷- در عقاید اولیه مریدان القای شک و پس از آن اعتقادات خود را تلقین می‌کنند.

۱۸- هر دو مسلک به درجات عالی‌برای ارتقاء پیروان خویش اعتقاد دارند.

۱۹- مریدان راتا کید به حفظ اسرار و عقاید مینمایند.

۲۰- به تربیت مریدان تاحدی که جان خود را در راه امام و قطب

فدا کنند علاقه دارند.

۲۱- هر دو تیره به افراد خاصی اجازه تبلیغ می دهند در صوفیه

پیر صحبت دارند و در اسمعیلیه این عمل بعهدہ داعی است.

۲۲- برخی از ایشان در باطن عدم اعتقاد به دین دارند! در اسمعیلیه

داعی بر مبنای قواعد فلسفی نارسائی دین را بگمان خود به ثبوت

می رسانند! و صوفی گوید: دین در خداست و خدا بیرون از حد است،

صوفی رو به بیحدی می نهد پس الصوفی لامذهب له! (با اینکه قبول

دارند حرکت به سوی بی حد، آداب و سلوکی می خواهد مانند

آداب مذهبی!)

۲۳- هر دو گروه پیروان خود را به شعر توجه می دهند.

۲۴- مریدان را از مباحثه و معاشرت با اغیار باز میدارند!

۲۵- جلساتی هفتگی منعقد می سازند و کنترل اعمال مریدان را

ملحوظ قرار می دهند.

۲۶- کرامات عجیبه برای بزرگان خود قائل شدن کار هر دو

طائفه است!

۲۷- هر دو دسته نجات را منحصر بخود می شمردند و مسلک خود

را تنها طریق حق محسوب می دارند.

۲۸- با اعتقاد هر دو گروه نجات منحصر به پیروی از امام و قطب

است لا غیر چنانکه صوفیه گویند:

زبان خاموش و کار دین و دنیات

بعهدہ قطب حشر و نشر و عرصات!!

۲۹- هر دو فرقه مخالفین خود را کافر می‌شمارند!

۳۰- بسیاری از هر دو طائفه نسبت به دشمنان خود از تهمت و افترا ابا ندارند و اگر بتوانند دشمن خود را مسموم می‌سازند و یا به طرق دیگر بقتل می‌رسانند و این اعمال ناپسند را ثواب دانند! مگر یارای انجام این کارها را بدست نیاورند.

۳۱- تکالیف شرعیه را از داعی ببعد اسقاط می‌کنند و در فرقه خاکسار و اهل حق، نیاز و خدمت را فریضه دانند و در اغلب سلاسل گویند فلان کس به مقام وصل رسیده و تکالیف ساقط است! و نماز حقیقی را «ذکر خفی» دانند.

در سلسله مذکور (که نور بخش خود را قطب کنونی ایشان می‌داند) نام «سلسله نعمة اللہی نور علیشاهی» بر سلسله خود نهاده‌اند در صورتیکه در زمان ارشاد، اسم نور علیشاهی نداشته‌اند و مدرکی بر اثبات مدعای خود ندارند. منظور نگارنده تشریح کیفیت این سلسله است و اگر ضمن مندرجات این مقال نامی از افراد برده ناگزیر بر آن بوده‌ام زیرا در اینگونه موارد اگر سکوت پیشه‌می ساختم مطلب کما هو حق و روشن نمی‌گردید و مدار کی بسیار در باره مشایخ و اقطاب این سلسله در دسترس می‌باشد که ذکر از آن‌ها ننموده‌ام و در تمامی سطور و صفحات کتاب از دیدگاه تاریخ ادیان به مطلب پرداخته‌ام و نتیجه زحمات طاقت‌فرسای سالیان دراز را تقدیم داشته‌ام تا خوانندگان به‌کنه مطالب و عقیده آنها واقف گردند و پس از آن عقل را چراغ راه خود قرار دهند که آیا چنین مساکینی شایسته آن‌هست که پیروی شود یا نه؟ و اگر در

زمان حال در جرگه مریدان قطب سلسله میباشند بنگرند که باید ارادت خود را ادامه دهند یا با این اعمالی که ذکر شده اقطاب شایستگی آن را ندارند که بطور مطلق مورد تبعیت قرار گیرند، لذاتو، ای خواننده عزیز بهوش آی و باسنجش عقل که عطیه الهی است قضاوت فرما. بزعم این ناچیز هویت خود را بفعلیت در آوردن چیز دیگر ست اما مرید و مرادی سدره و سم هولناک است. آیارفتار حاج علی آقا (وفاعلیشاه) و فرزندش مونس علیشاه در مسجد نوشیر از یعنی آنجا را مرکز تعلیمات نظامی تحت نظر افسران انگلیسی قرار دادن و از روی پندار خود موعده ظهور امام زمان را تعیین کردن و پیروان خود را به بیراهه کشاندن و مدعی ولایت کلیه شدن خلاف موازین اسلامی هست یا نیست؟

سلسلہ اویسی

ہجویری مؤلف تذکرہ کشف المحجوب و شیخ عطار نیشابوری در کتاب تذکرۃ الاولیاء و جامی ذر نفحات الانس بالاتفاق، سالکی را اویسی نامیده اند کہ از روحانیت یکی از مشایخ و اقطاب گذشتہ بهره جوید. این سه تن از نام آوران تصوف اسلامی می باشند و کلیہ سلاسل تصوف اسلامی گفتار آنان را ارج می نهند و قول آنها را در ہر زمینہ حجت میدانند و عدہ ای گمان کرده اند! کہ پیغمبر اکرم (ص) افرادی را کہ تحت توجہ قرار دہد و تربیت این سلاک را بعهده گیرد اویسی می نامند.

اویسیان افغانستان در ازمنہ ماضی تمامی دندانہای خود را بہ تبعیت از حضرت ختمی مرتبت (ص) کہ در جنگ احد یک دندان مبارکشان شکست بالکل از دہان خارج می ساختند! و برخی از اویسیان خراسان یک دندان از دندانہای ثنایا را از دہن خارج کنند.

گویند کہ شیخ ابوالحسن خرقانی دوازده سال قمری ہمہ روزہ از خرقان بہ بسطام کہ سہ فرسنگ فاصلہ دارد بزیارت مرقد بایزید

بسطامی می شتافت و در هنگام مراجعت بدون آنکه پشت بقبر پیر خود کند به خرقان عودت می کرد! و سپس نزد ابوالعباس آملی رفت و تحت تربیت وی قرار گرفت.

این ناچیز که تا این ایام، چهل و پنج سال تمام صرف تحقیق علمی و عملی در ادیان و مذاهب و سلاسل تصوف اسلامی و مکتب یوگی نموده ام با افراد بسیاری در مسلک اویسی برخورد کرده ام که به طور فشرده نام آنها و عقاید و آثارشان را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانم اما علت اینکه گروه مزبور خود را اویسی نامند آنست که اویس نامی، در ایام حیات نبی اکرم (ص) در بادیه شترچرانی می کرد و لباس پشمینه در بر می کرد و بجهت تکفل و پرستاری مادر خود در ظاهر توفیق زیارت حضرت را نیافت و از تعالیم خاتم انبیاء (ص) بهره یافت تا لیاقت آن بدست آورد که در رکاب مولای متقیان (ع) در جنگ صفین شرکت نمود و مورد نظر آن سرور فتیان قرار گرفت و بدرجه شهادت فائز گردید.

در طول خدمت اداری دوبار در دزفول مأموریت یافتم در آنجا توفیق دیدار مردپا کدل پا کنهادی بنام حشمتی دست داد و منجز بدوستی و وداد گردید حشمتی از خاندان بزرگ و اهل همدان بود و در زمان ملاقات بیست و پنج سال بود که اهل و دیار و خانواده و آشنا را ترك نموده بطور ناشناس در شهر دزفول رحل اقامت افکنده بود و در اطاق محقری در پشت بام مسجدی واقع در خیابان دوم عزلت پیشه ساخته بود و هر فردی اعم از زن و مرد خرد و کلان بسر دردد شدید یا هر نوع تپی مبتلا می گشت يك عدد میخ باسی شاهی پول نزد مرحوم حشمتی می آورد حشمتی

بر سطح دیوار میخ را کوبیده آن بیمار برای تمامی ایام حیات دیگر گرفتار سردرد و تب نمی‌گردید و تمامی سطوح داخلی دیوارهای اطاق انباشته از میخ کوبیده بود و آن بزرگمرد آفتابه برای مسجد و سیم و لامپ و بادبزن می‌خرید و حقه‌ها و پول برق مسجد را می‌پرداخت و همه‌روزه قبل از ورود افراد جهت اداء فریضه نماز صبح در سن شصت و هشت سالگی و ضیق نفس با کمک عصا و بادست دیگر تکه آهنی برداشته صحن مسجد را که بسیار وسیع بود از فضله کبوتران و گنجشکان پاک می‌نمود و قبل از ورود مؤمنین باطاق خود مراجعت می‌کرد، بمهمانی نمی‌رفت و هدیه و نذر و نیاز از کسی نمی‌پذیرفت و اظهار می‌داشت نوشتن و خواندن را در عالم رؤیا فرا گرفتم! و نسبت بحضرت حسین بن علی (ع) غلومی کرد! و وقتی نام آن سرور را در مردان جهان را بر زبان می‌راند بی اختیار اشک بر رخساره‌اش جاری میشد و این بی‌مقدار را از دو خطر بزرگ که مرگم حتمی بود برهانید و فرمود ای جوان من سه شب برای دفع قران از تو تا بصبح در راز و نیاز بودم و خداوند ترا حفظ کرد و از خطر برهانید و اثاثیه مسجد که ذکر شده حتی حصیر مسجد را برای چند سال آتی تهیه دیده بود و پس از مرگش واقعه‌ای رخ داد که هر گاه مجاز از حشمتی بودم ماقع را مینگاشتم.

مرحوم حشمتی با باز کردن قرآن بگونه‌ای سخن می‌گفت که نیت طرف و سرگذشت وی را در گذشته و حال و آینده بیان می‌کرد و رویدادهای آتیه کشور را هر چه می‌گفت بهمان نهج انجام می‌گرفت اما اینکه عمل مزبور نتیجه فراست و روشن بینی بود یا امر دیگر خدا

بہتر می‌داند. حشمتی در سنہ ۱۳۳۲ هـ . ش بعزم خرم آباد در ایستگاه
 راه آهن سکتہ کرد و در گذشت کتبی چند در مرثیہ بزبان فارسی و ترکی
 داشت و سلوکش شرعی بود.

دومین نفر کہ در این طریق مشاہدہ کردم آقای حیدر شہرت
 نھاوندی فرزند حاجی مرشد احمد آقا طباطبائی مشہور بہ معجزہ سالہا
 در معیت پدر و جمعی دیگر در حلقہ ارادت مرحوم شیخ رجبعلی خیاط
 بسر می‌برد و ادعیہ شرعی و فتوحات و اذکار لسانی ملاک عمل آنان بود
 و پس از آن دست ارادت بہ جناب آقا محمد جواد انصاری کہ از علماء
 طراز اول ہمدان و فرزند مولی فتحعلی ہمدانی بود بداد و بدین مناسبت
 چند سالی مقیم ہمدان گردید بعد از استاد رنجیدہ خاطر گشت چند سال
 آشپزی مدرسہ فیضیہ قم را بعہدہ داشت و از آن پس خود را اویسی حضرت
 معصومہ (ع) و حضرت رضا (ع) می‌داند و چندی در باغ مجاور میدان
 فوزیہ تہران کہ اکنون مسجد گردیدہ است مقیم گشت و ہمسر خود را
 مطلقہ نمود و در نزدیکی مشہد سکونت گزیدہ و داعیہ ارشاد دارد بالغ
 بر بیست مجلد کتاب بنظم و بہ نثر منتشر ساختہ کہ از آنجملہ باب الوالیۃ
 و لمعات عشق است سلوکش شرعی و ذکر لسانی و نتیجہ کار، رؤیا است!
 مردی مہمان دوست متواضع بودہ و در لباس روحانیت بسر می‌برد
 بہ علما ارادت می‌ورزد اما یک نفر در یک آن و در یک زمان نمی‌تواند دو
 پیر طریقت گزیند و مرشد زن شرایطی دارد و خواب صحیح سلوکی
 اثرات و نشانہ ہائی خاص دارد.

سومین نفری کہ در این طریق دیدم و فیما بین دوستی بہم رسید

سید محمد رضا کمالی سبزواری ساکن چهارراه حسن آباد تهران در لباس روحانیت بسر می‌برد و دائم در منزل شخصی سکونت داشت مریدان وی منزلش را تجدید بنا نمودند در بدایت جوانی مرید شیخ عبدالرحیم قاینی بود و سالها بار غار شیخ عماد سبزواری (نوه حکیم سبزواری و از مشایخ سلسله طاووسیه) (گنابادیه) بود و نتیجه این دوستی او را در سلوک لطمه زد و بعد با اعتقاد خود به ائمه اطهار اقتدا نمود و او ایسی این خاندان پاک گردید.

سیدشبهای جمعه جلسات فقری در منزلش برپا می‌کرد و داعیه ارشاد داشت در علم اعداد رنج بسیار برده و تألیفاتی دارد که به طبع نرسیده است و از ممر دعانویسی اعاشه می‌نمود (آیا ائمه اطهار از راه دعانویسی امرار معاش می‌کردند؟) سید بمریدان ذکر لسانی می‌داد و درس نمود سالگی در گذشت و پس از وی همسرش شبهای جمعه خانه را مفتوح کرده و مریدان، بیاد استاد گرد هم جمع می‌آمدند و اغلب مراجعه کنندگان زنهای متعین تهران بودند و همه روزه عده کثیری از بانوان برای دریافت دعا به سید مراجعه می‌کردند سید مردی متواضع و همیشه اوقات متذکر بود و محمد عنقا سالها جهت فرا گرفتن علوم غریبه نزد سید تلمذ می‌نمود!

چهارمین نفری که در این راه مشاهده کردم سید محمد رضا خراسانی فرزند سید ابوالقاسم مشهور به حق‌الیقینی بود در جوانی هنگام داعیه ارشاد بلند آوازه کیوان قزوینی ربوده او گردیده و از طرف حضرت ایشان اجازه یافت که منابر کیوان را بکتابت آورده حفظ کند و چون

حافظه‌ای قوی داشت عین گفتار او را در منابر خویش بکاربرد و منبر او در بلاد و امصار شهرت فراوانی یافت بعدها کیوان بیعت خود را از وی باز گرفت اما سید خراسانی دست از ارادت نکشید و به اذکار قلبی خود ادامه میداد و تا پایان حیات اویسی کیوان بود در کرمان تأهل اختیار کرد و در منبر سرانجام چهار عمل شگفت را وعده داد یکی احیای موتی که هفت سال از موتش گذشته باشد! عده‌ای حاکم را بر آن داشتند که سید را شبانه از کرمان تبعید کند. سید مدت مدیدی در باغ سراج الملك شهر ری و امامزاده قاسم تجریش بر ریاضت پرداخت احسان الله خان از سرداران قیام جمهوری گیلان در لاهیجان با تهدید و تطمیع خواستار گردید که سید از دیلمان بعنوان سید حسنی خروج کند و افراد احسان الله خان با علمهای سبز برافراشته از سید استقبال کنند و بعد بتهران حرکت کرده آن شهر را مسخر سازند. سید فرار را برقرار ترجیح داد تا از تعرض احسان الله خان مصون ماند! سید مدعی ارشاد گردید و مریدانش سخت بدو دل بستگی داشتند در ایام حکومت نظامی در تهران سید در منزلش بعد از نیمه شب تفسیر مثنوی را تقریر میکرد مریدان شب در منزل سید بیتوته نموده شام و صبحانه را صرف کرده سپس متفرق میگرددند.

سید در اواخر حال ظاهر آکارش به تیمارستان کشید! و در آن مکان به تفسیر قرآن اشتغال ورزید سید رضا، شرح مثنوی و منظومه سبزواری را تدریس میکرد دفتر اول مثنوی را بزیبائی تفسیر کرده و در کلاله خاور بطبع رسید و کتابی بنام «شرح شفاء حق الیقینی» نوشت که توان گفت تفسیر مثنوی است سید در پنجاه و هفت سالگی در سی ام بهمن هزار

و سیصد و چهل هجری شمسی در گذشت و در باغ طوطی شهرری مدفون گردید سید بمریدان خود دستور ریاضت می‌داد سید مردی بلند بالا و لاغر اندام بود در علوم اسلامی تبحر داشت و به بعضی افراد شفای بوعلی را تدریس میکرد از نوابغ دوران بود و علم عرفان را نزد کیوان قزوینی تلمذ کرده بود حضرت کیوان در کیوان نامه جلد سوم ضمن شرح وقایع ارادت سید رضا بخود بعضی از رموز تصوف را در لفافه سخنان خود آشکار ساخته‌اند ملاقات سید در زمان حیاتش برای این بیمقدار دست داد .

نفر پنجمین که دیده شده میرزا، صفات الله جمالی اسدآبادی بود که پدرش همشیره زاده سید جمال الدین اسدآبادی است جمالی از ادبا و شعرا میباشد و مرید سید فخار فرزند آقا سید حسین فخار است از سال ۱۳۱۴ الی ۱۳۱۸ هـ . ش تحت تربیت فخار بود سید فخار در شب یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۱۹ هـ . ش فوت نمود و در مشهد مدفون گردید سید دو پسر داشت به اسمی آقا سید محمد فخار و آقا سید ابوالقاسم . آقای جمالی کتاب مظهر السلوك اثر فخار را در ۷۵ صفحه به طبع رسانیده است . نام فخار سید تقی فرزند سید حسین شیرازی الاصل و تهرانی مسکن ملقب به مظهر بود وی مراتب السلوك را بترتیب زیر شمرده است : شوق ، طلب ، سلوك ، خلوص ، محبت ، ریاضت ، اطاعت ، مراقبت . فخار دارای گیسوان فرو هشته بود و سر برهنه بسر میبرد این رباعی از او است :

از عشق صفای خاطر آید بوجود

از بحر وجود گوهر آید بوجود

این عشق چه عشقی است که اندر دو جهان

هر لحظه از او جواهر آید بوجود

فخار مدعی بود مستقیماً از مبدأ متعال کسب فیض می کند آقای

جمالی کتبی چند در باره سید جمال الدین منتشر ساخت پدر جمالی

مثنوی در باره سید جمال الدین سروده که نزد آقای جمالی مضبوط

است جمالی فعلاً در همدان منزوی می باشد مردی خلیق و متواضع و

مهربان است.

یکی دیگر از افراد بنام طریق اویسی ادیب و شاعر نامی محمد

یوسف زاده فرزند سید یوسف مشهور به غمام همدانی بود جمعیت

خود را بنام «اتحادیه» می نامید و پیروان خود را و امیداشت در موضوعات

مختلف مانند سعادت چیست؟ بعضی به نثر برخی به نظم تقریر میکردند

و غمام گفتار آنان را تصحیح میکرد و بعد اشعار خود را قرائت میکرد

آقایان نثری و فیاض و میرزا لطف الله جمالی اسدآبادی و سرلشکر

ضرغام رئیس ستاد زمان رضاخان و آزاد از تربیت شدگان وی بودند و

شعار آنان محبت بود غمام در وصف خود سروده است:

ثابت قدم اندر همه ادوار محبت

کس نیست اگر هست همان شخص غمام است!

وعده ای را در شاعری و نویسندگی تربیت نمود و جریده الفت را

منتشر ساخت و دیوانش دو دو جلد بطبع رسیده است غمام با سلاسل

صوفیه مخالف بود بعد از غمام، فیاض که در لباس روحانیت بسر میبرد

در کوی چهارصد دستگاہ تهران داعیه ارشاد بهم زد و در اواخر ایام

حیات خود نابینا گشت و بعد از فیاض پسر وی شیخ باقر مدعی جانشینی پدر گردید و آقای کوچکی شوهر خواهر شیخ باقر از وی حمایت میکند و سر لشکر ضرغام و آقای جمالی مدعی جانشینی غمام گردیدند غمام در دوم رجب ۱۲۹۲ ه. ق در کربلا متولد گردیده و در شب جمعه سیزدهم رمضان ۱۳۶۱ ه. ق در تهران در گذشت و در جوار شاهزاده حسین همدان مدفون گردید غمام مدعی بود چون امام زمان (ع) در پس پرده غیبت است زمان فترت است و تکلیف ساقط است! پیر و ان غمام نسبت بوی غالی بودند برای نمونه از اشعار غمام ذکر می‌شود:

شراب تلخ و ش و ساقی شکر دهنی

سه چاره مدم روشن روان خوش سخنی

بهر کجا که فراهم شود غنیمت دان

چه در میان شبستان چه گوشه چمنی

بهشت نقد کسی راست کز چنین یاران

بدور خویش فراهم ببیند انجمنی

استاد شیخ رجبعلی خیاط یعنی شیخ رضا خالد حصاری که مدرس علوم دینی بود در شهرستان قم اقامت داشت و در عصر آیت الله آقا شیخ عبدالکریم بصرمیبرد سید و حدی استاد تاج خراسانی واعظ که از طریق سلوک اویسی خود را حائز مقامی دید مدعی مهدویت گردید! و در نامه‌ها «سری و حدی مهدی» امضاء می‌کرد باتفاق تاج بمکه رفت و اظهار مهدویت کرد که گرفتار آمد و در زندان سعودی در گذشت!

حاجی عبدالوهاب نائینی و حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به سکوت از او بسیار بوده‌اند.

حاجی علی گیلانی معروف به بی دندان که سیاح نیز بوده اویسی بوده است گویند ابراهیم ادهم اویسی بوده و خدمت خضر رسیده او از الیاس نیز دستور گرفته است.

ابوالنصر فتح الله خان شیبانی اهل کاشان مؤلف کتاب «درج درر» در ۲۰۴ صفحه بنظم و به نثر، از مشایخ سلسله اویسی بوده است بزرگان قادریه و نقشبندیه طریقت اویسی را جایز می شمردند.

سید غلامعلی مشهور به میرولی الارجانی در سنه ۱۲۶۶ هـ ق در نیاک از توابع لارجان متولد و از اولاد زید بن علی بن حسین (ع) بود در طریق اویسی سلوک می نمود و بعد داعیه ارشاد بهم زد و دیوان اشعار خود را بنام برهان الحق و فاروق الاولیاء بطبع رسانید.

استاد خلیل الله خلیلی در نی نامه در صفحه ۵۷ می نویسد خداوند گار بلخ! (مولانا) به آئین اویسیان به شخصیت معنوی حکیم غزنه سنائی توجه داشته است و در حال استغراق و سماع سر روحانیت حکیم سنائی متمثل شده و تجسد می نمود.

یکی از بزرگان سلسله اویسی آخوند ملا فتح الله متخلص بوفائی شوشتری فرزند مرحوم آخوند ملا حسن بن علی بن حاج رحیم شوشتری است در سال ۱۲۶۲ هـ ق در شوشتر متولد گردید در بدایت امر دست ارادت به حاج سید علی شوشتری داد و در نجف ر بوده حاج میرزا فتح الله متخلص به کیمیائی گردید و بدستور او کتاب خزینه القانع را تألیف کرد و کتاب شهاب الثاقب را با اشاره شیخ جعفر شوشتری بر رد مسند نشینان نوشت و کتاب سراج المحتاج و دیوانش مکرر بطبع رسید و فائی بتجارت و

نفر دست راست محمد عتقا که در پیرانه سر مدعی قتلیت گردید و نفر دوم علی عتقا میباشند



صابون‌پزی اشتغال داشت وفائی در اواخر ایام حیات در نجف اشرف مجاور گشت و در ۱۳۰۳ هـ ق در نجف فوت کرد و در دارالسلام نجف مجاور قبر هود و صالح مدفون گردید و آثار زیادی در علوم غریبه و مسائل سلوکی تدوین فرمود و کلیه آثار خطی وفائی در کتابخانه شخصی آقا شیخ مهدی شرف‌الدین موجود است و شرح حال مبسوط وفائی را مرحوم شرف‌الدین که از علمای بزرگ و محقق و مورخ بود مرقوم داشته و بچاپ رسانیدند مرحوم وفائی متمسک بولای مولای متقیان (ع) بود و در سلوک رنج بسیار برده و در علوم غریبه نیز استاد بود با اینوصف بساط ارشاد نگسترده. این ناچیز اغلب آثار وفائی را دیده‌ام نام نیکش پایدار خواهد بود.

یکی دیگر از افراد بنام و شایسته مشی اویسی مرحوم صابونی بود در جوانی بیک سید خراسانی که داعیه ارشاد داشت دست داد و مدت‌ها با سلاسل صوفیه معاشرت و مراوده داشت تا از همه برید و مجذوب مولای متقیان گردید و دو اثر ارزنده از خود بیادگار گذارد اولین اثر مسمی به لسان‌الغیب که بسبک‌مثنوی مولانا سروده و بخوبی از عهده برآمده است و دومین اثر وی بیان‌الغیب برویه دیوان حافظ بنظم در آورده است ۷۲ صفحه مقدمه کتاب به‌نثر است و در مقدمه، بی‌پائی سلاسل تصوف را بانثر مسجع مرقوم داشته است و اشعار کتاب در ۴۴۰ صفحه می‌باشد در صفحه ۲ مقدمه کتاب بیان فرموده‌اند که «عجب دارد از جماعتی که با اسم عارف و درویش بکسوت فقر آراسته اما شب و روز در تحصیل مریدند و در جمع زخارف دنیویه چون دوزخ در فریادهل من مزید!» برای نمونه اشعار

وی دوبیت زیر نقل می‌گردد:

ای ذات مقدس تو جان جانها

ای جود وجود تو روان جانها

ناظم ز تو عذر خواهد از جانب جان

کوتاه بود از عذر بیان جانها

یکی دیگر از او یسیان الهامی کرمانشاهی است که اشعاری سرانیده و ضمن آنها از عهده شرح وقایع جانسوز کربلا بر آمده است وی در لباس روحانیت بمنبر می‌رفت و مورد احترام عموم افراد کرمانشاه قرار گرفت و دارای صفای باطن و سلوک شرعی گردید و اثر وی بطبع رسید.

یکی دیگر که عنوان قطبیت هویسی بر خود نهاد صادق بن محمد ابن جلال الدین علی میرزا ابو الفضل عنقا بن مولاعلی بن هاشم الطالقانی القزوینی الطهرانی متخلص به عنقا است.

جلال الدین عنقا در کسوت روحانیت مشی می‌نمود در ۱۲۶۶ ه. ق متولد و در سنه ۱۳۲۳ ه. ق در گذشت و در ابن بابویه مدفون گردید.

جلال الدین عنقا در ابتداء مرید سید حسین قریشی قزوینی گردید و بعد مرید سید حسین دزفولی از مشایخ ذهبیه گردید و بعد به محمد جاسبی متخلص به فنا پیوست و آخر الامر مرید آقا عبدالقادر جهرمی گردید و داعیه ارشاد بهمزد و مثنوی انوار القلوب تدوین کرد که صادق عنقا به چاپ رسانید بعد از وی محمد عنقا که در ۱۳۰۶ ه. ق متولد شد مدتی نزد سید محمد رضا علوی کمالی سبزواری و ذبیح بهروز تلمذ نمود با آقای حاج مطهر

علیشاه سر سلسله خاکسار جلالی در ارتباط دائم بود و سالها عضو انجمن احضار ارواح و رئیس کتابخانه مجلس شورایی ملی بود و با اغلب سلاسل تصوف در ارتباط بود و پس از این مرادها چون دستش بجائی نرسید مدعی قطبیت سلسله اویسی گردید و ده سال بمرض آنژین دوپاتری (مرض قلبی) مبتلا بوده و درسی و یکم شهر یورماه سنه ۱۳۴۱ ه.ش فوت نمود و در جوار پدر مدفون گردید و صادق عنقا حجره مزار پدر و جدش را آئینه کاری کرد کتاب «پدیده فکر» و کتاب «از جنین تا جنان» که بنام محمد عنقا بطبع رسیده از آثار یک دانشمند فرانسوی است که بوسیله آقای طباطبائی نائینی بفارسی برگردانده شده و محمد عنقا از خود بآن اضافاتی منضم کرده است و بوسیله صادق عنقا منتشر گردید و اولیای کتابخانه مجلس شورای ملی بر این امر واقف هستند بعد از وی، صادق عنقا که لیسانس حقوق و کارمند وزارت دارائی بود در اواخر حیات پدر مدعی مقام ارشاد گردید و بعد از پدر مدعی قطبیت گردید و بابرادر بزرگتر از خود علی عنقا که مردی فاضل و ادیب و شاعر است و در مجلس سنا عضو اداری بود بمخالفت برخاست و نسبت سیادت بخویشتن داد و سلسله نسب خود را به شاه سلطان حسین صفوی رساند! صادق عنقا به خود لقب شاه مقصود! داد و داعیه های گزاف که کمتر از مدعیان و مسند نشینان مسموع افتاده از وی شنیده شد و بزبان خامه بر صفحه بیاض نقش بسته است. آقای صادق عنقا در پانزدهم بهمن ۱۲۹۴ ه.ش متولد گردید و چندی است که فرزند ورزشکار خود را بنام صلاح الدین علی نادر بجانشینی خویش برگزیده و برای پیروان خود کلاسهای درس برقرار نموده و آقای دکتر

جعفر صدقیانلو که از مشایخ صادق عنقا است در کلاسهای مزبور تدریس می‌کند و مجموعه درس این کلاسها تحت عنوان دین چیست؟ و برای کیست؟ در ۱۹۷ صفحه اشاعه یافت در صفحه ۶۷ نوشته است که: بایزید بسطامی در هوا پرواز می‌کرد! و از روی آبها می‌پرید! در صفحه ۷۸ نوشته است کسی نمی‌تواند خلاف میل خود هیپنوتیزم شود! در صورتیکه برای مبتدی این جمله مصداق دارد اما استاد نیازی بتمایل یا عدم تمایل ندارد. «کتاب نجم الدین کبری نوشته منوچهر محسنی که از سرسپردگان صادق عنقا است ضمن صفحه ۱۲۸ کتاب نوشته است که: سعدالدین حموی در سلوک سیزده روز روحش از بدن خارج گردید و ندانست در این مدت چه بر جسد او گذشته است؟! و صادق عنقا گوید نه ساعت این حال در سلوک بروی رخ داد هر دو تن آقای محسنی و آقای عنقا خواسته اند اسلاخ بدن را بیان کنند. نگارنده از بیم آنکه اگر اینگونه مطالب گفته شود حربه و مایه دست مدعیان می‌گردد بهمین اشاره کفایت کرده لب فرو می‌بندم. صادق عنقا آرمی برای سلسله خود معین کرده که دو تیغه تبرزین خلاف یکدیگر در مقابل هم قرار گرفته و بهم اتصال یافته است و اینهم از ابداعات آقای عنقا است. آقای عنقا بمریدان تفهیم کرد که اشارات عیسی دال بر بشارت بشما است که با فرزندم بیعت کنید! لذا در روز شنبه دهم شهریور ۱۳۴۲ ه. ش با صلاح الدین علی نادر بجانشینی صادق عنقا بیعت کردند.

صادق عنقا در کتاب «چنته» اشعاری در وصف خود سروده است که دو بیت زیر از آن نقل می‌شود:

بنگر که پسر چگونه ارشادم کرد
 در مکتب خویش استادم کرد؟
 آبی بودم بجانم آتش افکند
 خاکی بودم بر گذر بادم کرد

آقای صادق عنقا مدتی کتابت را نزد آقای استاد بوذری تلمذ کرد و عنقا مدعی دارا بودن علوم غریبه است. او چند جلسه مطالب عرفانی را مانند واعظی فرا گرفته و با کم و زیاد کردن مطالب عرفانی تظاهر به فضل می کند، در حالی که بیش از پنج جلسه قادر به ادای سخن نیست و بقیه گفتارش در جلسات دیگر مکررات است و منکر تفسیر کردن قرآن نیز است! پدرش مدتها مرید حکیمیان بود که در سلسله صفی علیشاهی داعیه ارشاد داشت. صادق در کتاب «چنته» تناسخ را مردود شمرده و برای جلب ساده لوحان زمان و مکان را اثبات نموده است زیرا قادر به درک مفاهیم کتب فلسفی نیست.

در سنه ۱۳۱۵ ه. ش که به حضور کیوان قزوینی رسیدم همه هفته مرد ثمینی کوتاه قد را مشاهده می کردم که بر دو کنده زانو در صف نعال می نشسته و با احترام کیوان قزوینی به آهستگی پرسش میکرد که صدایش موجب ملال خاطر نگردد یکروز بعد از ورود من آن شخص اجازه طلبیده بدون آنکه پشت بحضرت ایشان کند گام واپس نهاده از اطاق خارج گردید آنوقت فقط این بیمقدار شرف حضور داشتم کیوان روی سخن بجانب این ناچیز بر گردانده فرمود دو سال است همه هفته این شخص نزد من می آید اگر ده سال دیگر بدین منوال رفتار کند من بوی چیزی نخواهم آموخت بعدا دریافتم که این شخص محمد عنقا است.

در اثر انتشار مقاله‌ای از این بیمقدار آقای علی عنقا با فدوی تماس گرفته شرحی نوشته به بنده داد و رونوشت آنرا به اولیای کتابخانه مجلس شورایی داد که من فرزند ارشد خانواده هشتم عنوان سیادت مبنای صحیحی ندارد. کتاب استوار کیوان قزوینی نزد آقای علی عنقا که مردی خلیق و مهربان و متواضع می‌باشد موجود بود که مرحوم محمد عنقا بخط خود حواشی نوشته و در کلیه مواضع ذکر نموده بودند «حضرت مصنف!» و اغلب مباحث کتاب را درك نموده بودند! آقای صادق عنقا مریدان را بسبک مانیه تیسیم دستور سلوکی می‌دهند و سلسله نسب مشایخ اویسی را از یک جهت از طریق سلاطین صفوی بشیخ صفی‌الدین رسانده و از باب دیگر به هورعلیشاه اول نعمه‌اللهی و از طریق سوم بسید محمد نوربخش می‌رساند در میان افراد منتسب به سلسله اویسی کسی پایه ادعای چون عنقا بیام فلک نرسانده است! اویسی طبق قانون تصوف اسلامی باید بیکی از بزرگان سلف متمسک گردد منظور از این سخنان، بیداری جوانان از دام نرسند نشینان است که رهزنان عقل و دین می‌باشند و نتیجه آثار این ناچیز که عصارهٔ چهل و پنج سال تحقیقات علمی و عملی می‌باشد فقط برای بیداری خوانندگان و رهاساختن فریب خوردگان از دامهای تزویر است.

یکی دیگر از افراد سلسله اویسی سیدی معمم بنام الفوتی بود. الفوتی قریه ایست بین ملایر و همدان. الفوتی با مرزراعت میپرداخت و لباس وطنی دربر میکرد و از هند و نقاط مختلف ایران طالبین تصوف با وی تماس داشتند. الفوتی اهل مادیات نبود.

درخاتمہ این بخش دوبارہ متذکر میشوم و می پرسیم: آیا اگر کسی بدعتی در اسلام نهد و مدعی گردد که تنها او بسوی حقیقت گام برمی دارد اما گفتاروی حتی مغایر با قوانین تصوف باشد (چهرسد به اسلام!) و مردم مسلمان را از وحدت کلمه دور کند و یا عده ای را گرد خود جمع کرده و بنام باطن اسلام از اسلام دور کند و سریدان را و دارد تا به او سجدہ کنند و مانند صادق عنقا مدعی سیادت شدہ و نام شاه مقصود بر خود نهد! درباره این شخص چه میتوان گفت؟ غیر از یک عده شیاد که فکر و ایمان و وقت و مال مردم را بهدر می دهند و توجه همه را به سوی خود جلب می کنند و با انتشار آثاری از خود مجال مطالعه و تفحص به سریدان نمیدهند آیا در برابر این افراد باید خموشی گزید و باز مجال دام گستردن بدانها داد؟!

سلسلہ طاووسیه

حاجی زین العابدین شیروانی مست علیشاه جانشین مجذوب
علیشاه بود و در ۱۲۵۳ ه. ق. وفات یافت، و پس از او میرزا کوچک حاج
زین العابدین رحمت علیشاه جانشین عمشد و در ۱۲۷۸ ه. ق. وفات یافت
و پس از او حاج آقامحمد کاظم تنباکوفروش اصفهانی ملقب به سعادت
علیشاه که از طرف محمدشاه قاجار لقب طاووس العرفاء گرفت و بهمین
لحاظ گنابادیهارا طاووسیه گویند. طاووس در هفتاد سالگی در سنه
۱۲۹۳ ه. ق. وفات یافت و در مقبره سراج الملک که از مریدانش بود جنب
امامزاده حمزه در شهر ری مدفون گردید. پس از وی حاج سلطان محمد
گنابادی لقب طریقت سلطان علیشاه که از طایفه بیچاره بود و در بیدخت
سکونت داشت جانشین وی گردید ملا سلطان فرزند حیدر محمد در شب
سه شنبه ۲۸ جمادی الاول سنه ۱۲۵۱ ه. ق. در بیدخت متولد گردید و در
شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول هنگام سحر در سنه ۱۳۲۷ ه. ق. در
باغچه متصل بخانه مسکونیش بوسیله عبدالله و عبدالکریم و جعفر و
مهدی بتحریرک ملاحاج ابوتراب مخنوق گردید و در بیدخت مدفون

شد. در کتاب «نابغه علم و عرفان» اثر حاج سلطان حسین تابنده گنابادی در صفحه ۱۸ نوشته اند که ملا سلطان زمانی که در تهران مدرس سید نصر الدین تلمذ مینمود به اتهام بایبگری از ترس عامه مردم درب حجره را مفتوح گذارده پیاده بدون آنکه اثاثیه ای با خود همراه ببرد بصوب سبزوار عزیمت کرد و در جرگه شاگردان حکیم سترک حاج ملاهادی سبزواری در آمد و در ایام اقامت در سبزوار سعادت علی شاه را که عازم مشهد بود ملاقات نمود و بعدها به اصفهان رفته دست ارادت بوی داد و پس از طی سالها جانشین طاووس گردید و در جویمند مرکز گناباد در قریه بیدخت رحل اقامت افکند و طبابت مینمود و تدریس نیز میکرد و آثار وی تذهیب التهذیب - سعادت نامه - تفسیر بیان السعادة - مجمع السعادات - ولایت نامه - بشارة المؤمنین - تنبیه النائمین - شرح کلمات قصار بابا طاهر عریان - ایضاح شرح عربی بر کلمات قصار بابا طاهر - مکاتیب که در نابغه علم و عرفان بطبع رسید و در صفحه ۱۷۱ کتاب نابغه ذکر گردیده که در جلد سوم الذریعه اثر شیخ آغا بزرگ تهرانی نقل گردیده است که : تفسیر بیان السعادة از ملا سلطان نیست و وجوه اعراب از تفسیر شیخ علی مهمانتی کو کنی نواتنی میباشد و سید غلامعلی آزاد الفاظ آنرا در سبحة المرجان آورده است و در صفحه ۱۶۹ نابغه گفته است که شیخ محمد باقر گزاری در اثر خود اکفایة المكائد و اصلاح المفاسد در صفحه ۵۹ کتابش نوشته اند که تفسیر بیان السعادة را مؤلف دیگری است و ملا سلطان بنام خود کرده. افرادی که از طرف ملا سلطان به مقام ارشاد رسیده اند بشرح زیر میباشند:

- ۱- آقا میرزا محمد صادق نمازی «فیض علی»
- ۲- حاج ملا محمد جعفر برزکی «محبوب علی»
- ۳- حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علی)
- ۴- میرزا علی آقا (حسام‌الدین علی) از طرف ناصرالدین‌شاه لقب صدرالعرفاء گرفته و دومین فرزند مست‌علیشاه بود
- ۵- حاج ملاعباس‌علی کیوان قزوینی (منصور علی شاه)
بعد از ملاسلطان دوتن مدعی جانشینی بودند یکی ملاعلی بیهودی و دیگر فرزند ملاسلطان ملاعلی نور‌علیشاه ثانی بود ملاعلی فرزند ملاسلطان در هفدهم ربیع‌الثانی سنه یکهزار و دوست و هشتاد و چهاره. ق در بیدخت متولد و در پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۷ ه. ق مسموم گردید و در جوارقبر طاووس جنب امامزاده حمزه در شهر ری مدفون شد و پس از وی شیخ محمد حسن صالح فرزند نور‌علیشاه بر مسند قطبیت نشست. مشایخ نور‌علیشاه عبارتند از:

- ۱- شیخ محسن سروستانی (صابر علی)
- ۲- حاج شیخ عباس‌علی که معروف به گنابادی گردید و از طرف نور‌علیشاه در منزل مسکونیش در بیدخت از کیوان قزوینی دیگجوش گرفت و ملقب به منصور‌علیشاه شد.
- ۳- حاج شیخ عمادالدین (هدایت علی) نوه پسری حکیم

سبزواری

- ۴- میرزا ابوطالب سمنانی (محبوب علی)
- ۵- آقا شیخ عبدالله حائری (رحمت علی) فرزند آقا شیخ

زین العابدین مازندرانی کہ مقیم کربلا و معاصر میرزای شیرازی بود۔
 صالح علیشاہ در روز چہار شنبہ ہشتم ذیحجہ ۱۳۰۸ ھ ق در
 بیدخت متولد گردید و در روز یازدہم ربیع الثانی ۱۳۲۹ ھ ق از طرف
 پدر ملقب بہ صالح علیشاہ شد و در یکروز با کیوان قزوینی دیگر جوش دادند
 اما همچنانکہ گفتہ شد کیوان در منزل نور علیشاہ و صالح علیشاہ در منزل
 خود دیگر جوش دادند صالح در روز پنجشنبہ نہم ربیع الثانی سنہ ۱۳۸۶
 ھ ق در بیدخت فوت کرد و در جوار قبر ملا سلطان تدفین گردید (ناگفتہ
 نماںد شیخ سلسلہ قبل از نیل بہ مقام قطبیت باید بامر قطب وقت دیگر جوش
 دہد و شیخی کہ دیگر جوش دادہ معناً باقطب وقت برابر است و دارای
 ولایت کلیہ است!!)۔

صالح علیشاہ کتابی بنام «پند صالح» نوشت و مجتہد سلیمانی
 (وفاعلی) شرحی بر آن نگاشت و دیگر نامہای وی بہ افراد بود کہ
 آقای جذبی آن مکاتیب را جمع آوری نمود و بنام «نامہای صالح»
 منتشر ساخت در ایام قطبیت صالح علیشاہ آقامیرزا محمد باقر سلطانی
 فرزند ملا سلطان کہ در روز دوشنبہ بیست و دوم شعبان ۱۳۱۵ ھ ق در
 بیدخت متولد گردیدہ بود چندبار مدعی قطبیت گردید کہ صالح علیشاہ
 باوی مہاشات نمود و بعد تمکین از برادرزادہ خود نمود۔ مشایخ صالح
 علیشاہ عبارت بودند از:

۱۔ حاج ملا عباسعلی گنابادی کیوان قزوینی منصور علیشاہ کہ بعد
 از مدت کمی کہ از دوران قطبیت صالح علیشاہ گذشت دست از مسند
 ارشاد کشید و چہار کتاب در اسرار و آداب صوفیہ بالاخص سلسلہ طاووسیہ

نگاشت و منتشر ساخت.

- ۲- حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علی)
- ۳- شیخ محسن سروستانی (صابر علی)
- ۴- حاج شیخ عمادالدین (هدایت علی)
- ۵- میرزا ابوطالب سمنانی (محبوب علی)
- ۶- امام جمعه اصطهباناتی (فیض علی)
- ۷- شیخ اسدالله گلپایگانی (ناصر علی)
- ۸- شیخ محمد فانی سمنانی (ظفر علی)
- ۹- سید هبه‌الله جذبی (صابر علی)
- ۱۰- سید محمد شریعت (همت علی)
- ۱۱- شیخ عبدالله صوفی (عزت علی)
- ۱۲- شیخ مهدی مجتهد سلیمانی (وفا علی)
- ۱۳- محمد راستین (رونق علی)

فرزند بزرگ صالح، حاج سلطان حسین تابنده گنابادی «رضا عیشاه» که بر جای پدر قطب سلسله گردید در روز سه‌شنبه بیست و هشتم ذیحجه سنه ۱۳۳۲ ق در بیدخت متولد گردید و نفر دیگر که معارض وی گردید آقای علی اکبر زرانی کرمانشاهی شغل خیاط که خود را گادمن «مرد خدا» نامید و تابلوئی تحت عنوان «گادمن» بر سردرب دکان خود نصب کرده و خود را قطب صامت ایام قطبیت صالح عیشاه دانسته و اکنون در این ایام خویش را قطب ناطق محسوب میدارد و در اثر حسن سلوک عده‌ای گردوی فراهم آمده و جلسات فقری برپا میدارد.

ملاسلطان بعد از فوت همسر اولش عیال دیگری اختیار کرد که از آن زوجه ده اولاد بهمزد که کوچکترین آنها میرزا محمد باقر سلطانی بود

تابنده ملقب به فضل الله در شوال ۱۳۶۹ ه. ق از طرف پدر بمقام ارشاد رسید لیسانس مدرسه عالی سپهسالار ولیسانس دانشسرای عالی گرفت و چندی در اصفهان نزد شیخ اسدالله گلپایگانی (ایزد گشسب که از تلامذه کیوان بود) درس خواند یکی از برادران تابنده بنام آقا هادی ملقب به رحمت الله که در ۱۳۴۰ ه. ق متولد و در دانشکده حقوق تحصیل میکرد شایع گردید که بامرام پدر مخالفت میورزید و غیر طبیعی در ۱۳۶۹ ه. ق فوت کرد و دکتر نورعلی آزاده از قضات داد گستری گویند در معیت چند تن از برادران از جهت ماترک پدر با آقای تابنده بمخالفت برخاستند .

مشایخ رضا علیشاه تا آبانماه ۱۳۵۰ ه. ش بشرح زیر است.

- ۱- سید هبه الله جذبی «صابر علی»
- ۲- سید محمد شریعت «همت علی» قبلا در زمره مریدان کیوان قزوینی بوده و در مقابل حرم حضرت معصومه (ع) در قم دکان سقط فروشی داشت و مکلا بود اکنون معمم است.
- ۳- شیخ عبدالله صوفی «عزت علی» قبلا مرید غواص زنجانی بود.
- ۴- محمد راستین «رونق علی» از مالکین شهرستان اراک و مرید کیوان قزوینی بود.
- ۵- محمد جواد آموزگار «ظفر علی» که دبیر دبیرستانهای کرمان بود.

یکی از فرزندان رضاعلیشاه علی می‌باشد که در روز سه شنبه هفتم ذیحجه سال ۱۳۶۴ ق. متولد گردید و تصور می‌رود که به‌جانشینی پدر منصوب گردد.

مقبره ملاسلطان از طرف پسرش نورعلیشاه شروع گردید و با وجوه اهدائی مریدان در ایام قطبیت صالح‌علیشاه در تاریخ بیست و هفتم شوال ۱۳۷۱ ق. که چهل و پنج سال بطول انجامید در حضور صالح جشنی برپا گردید و جذبی خطابه‌ای ایراد کرد. (مطالب فوق‌اکثر از کتاب نابغه علم و عرفان اقتباس شد).

سلسله نسب ارشاد در این سلسله بنا بقول آقای تابنده بشرح

زیر است :

- ۱- حاج سلطان حسین تابنده «رضاعلیشاه»
- ۲- حاج شیخ محمد حسن بیچاره «صالح‌علیشاه»
- ۳- ملاعلی گنابادی «نورعلیشاه ثانی»
- ۴- حاج سلطان محمد «سلطان‌علیشاه»
- ۵- حاج محمد کاظم «سعادت‌علیشاه»
- ۶- میرزا کوچک زین‌العابدین «رحمت‌علیشاه» مدفون در شیراز که قبرستان محل مزار رحمت جنب مرقد شاه داعی می‌باشد و اطاقی بدستور تابنده در بالای قبر وی بنا نهادند.
- ۷- حاج زین‌العابدین شیروانی «مست‌علیشاه»
- ۸- حاج ملا محمد جعفر قراگوزلو همدانی «مجدوب‌علیشاه»
- ۹- زین‌الدین «حسین‌علیشاه» اصفهانی
- ۱۰- نورعلیشاه اول

کلیه کتبی را که کیوان قزوینی تألیف و تصنیف کرده است پس از ترك ارشاد آن کتب را تجدید طبع نموده اند و نام ویرا حذف کرده اند. نورعلیشاه دو سال از سنش میگذشت که مادرش به مرض وبا در گذشت نزد پدر بتحصیل پرداخت و نزد والدش مشرف بفقر گردید بعد مخالف صوفیه گشته و برای تحصیل بمشهد عزیمت کرد و پس از چند ماه بدون کسب اجازه پدر بسیاحت بلاد پرداخت و یکبار در مکه ضمن اعمال حج پدر را ازدور بدید اما خود در انشان نداد تا پس از هفت سال ملاسلطان نامه ای به کربلا بعنوان شیخ عبداللہ حائری نوشت که در پیدا کردن فرزندش کوشش کند حائری که آخرین اولاد ذکور شیخ زین العابدین مازندرانی بود خدمتگزار خود حاج علی خادم رادستور داد که ایشان را بیابند ملاعلی در ۱۳۰۷ ق. به گناباد مراجعت نمود و تأهل اختیار کرد و در تاریخ چهاردهم رمضان ۱۳۱۵ ق. به مقام ارشاد رسید و ده سال در مقام قطبیت جالس بود و سالارخان بلوچ اذیت فراوان باو نمود و در جنگ بین الملل اول روسهای تزاری ویرا متهم بهمکاری آلمانها نمودند در کاشان ماشاءالله خان پسر نایب حسین کاشانی که مرید این سلسله بود ملاعلی را باقهوه مسموم ساخت ملاعلی که باحائری همراه بود به صوب تهران حرکت و پس از نه روز در کهریزک در گذشت.

صالح علیشاه نزد پدر وجد خود بتحصیل پرداخت و پس از فوت جدش باعم خود که بلحاظ سن از او کوچکتر بود (حاج محمد باقر سلطانی) برای ادامه تحصیل به اصفهان حرکت کرد پس از یکسال توقف بتهران آمد در بیستم شعبان ۱۳۲۸ ق. جانشین پدر گردید و در اواخر

ایام حیات نورعلیشاه مخالفین در صدد بر آمدند که مقبره ملا سلطان را ویران سازند صالح علیشاه در سینه ۱۳۷۳ ه. ق در معیت تابنده و دکتر آزاده وتنی چند از مریدان برای معالجه بیماری پروستات به ژنو حرکت کرد و در آذر ۱۳۳۹ ه. ش برای عمل جراحی غده‌ای که در پاپیدا شده بود بتهران آمد در روز چهارشنبه هشتم ربیع الاول ۱۳۳۵ ه. ش بعد از چند روز مبتلا به بیماری وقی و اسهال و اغماء، در اذان صبح در گذشت، ماده تاریخی را چنین نوشته‌اند :

همایون میهمان بزم دادار

ولسی کبری یا صالح علیشاه

تنی چند از شاعران که پیرو این سلسله بودند اشعاری در منقبت و مرثیه صالح علیشاه سروده‌اند از آن جمله عباس صالحیا می‌باشد که گفته است:

علم او فیاض بر خرد و کلان

حلم او افزون ز حلم اولیا

اینک به آثار آقای تابنده می‌پردازیم:

تجلی حقیقت چاپ دوم در اسرار کربلا از منابر کیوان قزوینی سودجسته است بدستور آقای تابنده جذبی کتاب توضیح که شرح فارسی بر کلمات قصار بابا که بقلم ملاسلطان باحواشی کیوان قزوینی به طبع رسیده بود تجدید چاپ کرد و آن حواشی را که بودن آن ضرورت داشت حذف نمود و شرحی دیگر ملاسلطان بعربی بنام ایضاح نگاشت که حواشی کیوان قزوینی را در بردارد. این ناچیز در کتابخانه آستان قدس رضوی

به نسخه عربی منسوب به معین القضاة همدانی بر خوردم که سلطان
علیشاه کابیه مطالب و حتی تبویب ابواب را از آن نسخه استفاده کرده و
بقلم خود جاری ساخته است.

سعادت نامه بقلم ملا سلطان را بدستور تابنده آقای جذبی تجدید
چاپ نموده و هزینه چاپ را تیمسار سرتیپ علی پرورش عهده دار گردید
مشهور است که ملا سلطان این کتاب را منشیانه نوشت و در قبال کتاب
ایقان بهاء تدوین نمود و سبک نگارش آن مغایر رویه دیگر آثار وی میباشد
در شروع کتاب گفته است:

«حمد و سپاس بیرون از حد و قیاس بیچند و چونی را سزا است که
مساحت تو حیدش را حد و غایت نارواست و دامان غیرتش از غبار غیریت
مبری است.» در حاشیه صفحه ۱۸۴ چاپ اول ذکر کرده است که «وصی
پیغمبری تواند اشرف باشد» در صفحه ۱۹۵ «سلسله شیعه در میان این
امت از سلسله های دیگر ممتاز بوده اند» آقای تابنده در کتاب تجلی حقیقت
شنبیه خوانی و تیغ زدن را بدعت دانسته اند و از سلسله پهلوی تمجید کرده
است و اضافه میکند که روحانیون موظف باطاعت سلاطین می باشند و
نباید مخالفت با آنها کنند و از محمد رضا پهلوی تمجید بسیار کرده
است و اظهار داشته که علما نباید در امور سیاسی دخالت کنند و میکنند!
در صورتیکه دین اسلام: دین اجتماعی و سیاسی است و در صفحه ۳۰۴
پیشنهاد کرده که مجالس روضه تجدید نشود و وجوه وقف بر مجالس
عزاداری چون بر ضرورت اجتماع است. بمصرف دیگر برسد.

به دیگر از کتب که بدستور آقای تابنده به کوشش جذبی بطبع رسید

کتاب «نامه‌های صالح» است در مقدمه مطالبی درباره نورعلیشاه ثانی جد آقای تابنده ذکر کرده است و تلگرافهائی از قول ملاعلی به مشایخ خود که مبنی بر انتصاب صالح‌علیشاه بر جانشینی وی بودند نقل کرده است که در اینباره می‌توان گفت: اولاً در ملك ماشاءالله خان ودهات بین‌راه تا تهران تلگرافخانه نبوده است ثانیاً محلی که تلگراف از آن نقطه مخابره گردیده نام‌برده است ثالثاً از مکانی که تلگراف به آن شهر فرستاده شده اسمی بمیان نیاورده است و رابعاً آدرس گیرنده در تلگراف مسکوت مانده است خامساً تاریخ صدور تلگراف را بیان نکرده است سادساً آقای حائری همسفر نورعلیشاه ثانی بوده و تلگراف به کسی که با وی همراه بود خلاف تعقل است و میرساند این^۹ تلگرافها بعداً تدوین یافته است ناگفته نماند که کلیه آثار قلمی آقای تابنده اثر خامه آقای جذبی است و این مطلب را برای العین مشاهده کردم. در نامه‌های صالح‌نامه‌هایی از محمد منصورزاده فرزند کیوان قزوینی ذکر کرده که از آقای صالح‌علیشاه درباره پدرش پرسش نموده و صالح‌علیشاه کیوان قزوینی را مرید خود دانسته و متذکر گردیده است که بنا بر خواهش خود ایشان از ارشاد کنار گرفته است! ناگفته نماند که بدستور بزرگت سلسله محمد منصورزاده را بدشمنی با پدر و داشتند و بوی اجازه حق نماز دادند که بعد از رتبه حق نماز، مرتبه ارشاد است اما با این وصف مستبعد بنظر میرسد که منصورزاده چنین نامه‌هایی برای آقای صالح‌علیشاه فرستاده باشند و توضیحاً بیان میدارد مدارك کتبی از آقای صالح‌علیشاه در دست است که خیلی از مسائل را روشن میدارد و کناره‌گیری کیوان قزوینی را از طرف خود

وی به تئوٹ میرخانہ جوان آزاده‌ای از ساری سؤالاتی از آقای صالح عیشاه و آقای تابنده نموده و خوابی جعل کرده و آقای رضا عیشاه خواب مجبول وی را در نامه ۱۲ صفر ۷۳ هـ . ق تأیید نموده! و اصل نامه در نزد این ناچیز است.

تنبیه‌النائین اثر سلطان عیشاه بضمیمه رساله خواب مغناطیس اثر آقای تابنده در یک مجلد بطبع رسید در صورتیکه اکثر افراد میدانند که آقارضا عیشاه بر اجرای خواب مغناطیس قادر و عامل نیستند و خواب در صورت صحت رؤیا برای مبتدیان است و اغلب خواب‌بهدار اثر تلقین و اعتقادات اشخاص سرچشمه گرفته و یک یهودی ، کلیسا یا مسجد را در نوم مشاهده نمیکند بلکه کنیسه (مسجد یهود) و خاخام (ملای یهود) را رؤیت میکند آقای تابنده اجازه رحمت عیشاه را به طاووس گراور کرده است این اجازه نامه در ماه شوال ۱۲۷۶ هـ . ق به کتابت درآمده است در متن اجازه این عبارت آمده:

«آقا محمد کاظم معروف به شیخ زین‌الدین طاب ثراه...!»
 که میرساند این فرمان سالها بعد از درگذشت رحمت نوشته شده حتی بعد از فوت طاووس ازیرا مسلم است برای فردی که در قید حیات است جمله طاب ثراه گفته نمی‌شود بلکه بعد از درگذشت یک شخص بزرگ این جمله را بعد از ذکر نام او می‌آورند و اجازه نامه دیگری از طرف سعادت عیشاه به ملاسلطان گراور شده است این فرمان بتاریخ شوال ۱۲۸۴ هـ . ق و ملاسلطان را «سلطانعلی» لقب داده نه سلطان عیشاه و مجاز گردیده که ذکر این و ذکر حیات را بدهند این اجازه نامه شیخی

نیست و تا مرحله چهارم سالک را تواند رهبری کند و دیگر اینکه بر همگان روشن است که طاووس مرد امی بوده و قادر به نوشتن اجازه نامه ادیبانه نبوده است ملاسلطان باستناد همین فرمان برمسند قطبیت جالس گردید و در ذیل همین نامه به فرزندش ملاعلی نورعلیشاه ثانی اجازه جانشینی داد و وی آقای صالح علیشاه را در پایان همین ورقه جانشین خود نمود.

آقای رضاعلیشاه «رسائل خواجه عبدالله انصاری» را با تصحیح و حید دستگوردی و با مقدمه و شرح حال خواجه منتشر ساخت خواجه از خود چنین یاد کرده است:

«ندیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری!»

تاریخ سمنان تألیف عبدالرفیع حقیقت در صفحه ۶۰۸ کتاب خود مینویسد میرزا ابوطالب حسنی محبوب علیشاه سمنانی در ذی‌قعدة ۱۳۳۲ ق از طرف ملاسلطان اجازه ارشاد یافت متولی مسجد سلطانی سمنان و رئیس کمیته مشروطه خواهان در سمنان بوده است نویسنده مرتکب لغزش گردیده زیرا ملاسلطان در ۱۳۲۷ ق مخنوق شده و سمنانی از طرف ملاعلی اجازه ارشاد داشته است امامشایخ را رسد که بدر دل اجتماع برسند و آنان را کمک و یاری دهند؟ با روح و تربیت روحی افراد سروکار دارند نه با مشروطیت که ملعبه دست بیگانگان و بزرگان ازلی شده بود.

آقای جذبی کتاب «رساله باب ولایت و راه هدایت» را دو مرتبه بطبع رسانیده است که مقالات آقای تریبده و صالح علیشاه و شرح حال

ملاسلطان را در بر دارد نگارنده این سطور شرح حال مشایخ و اقطاب را جمع آوری کرده که در کتاب «سیری در تصوف» نقل کردم هنگامیکه از آقای جذبی شرح احوال ایشان را درخواست کردم آقای جذبی نظریه خود را در مورد تصوف بیان داشته اند! (بدون آنکه اشاره ای بشرح حال خویش نمایند) در صورتی که این بیمقدار از حضرت ایشان پرسشی نداشته و حل معضلی را خواستار نگردیده بودم! پاسخ آقای جذبی دور از انتظار بود. فرمانی از ملاعلی نورعلیشاه در دسترس خود دارم که در مطلع آن چنین نوشته اند: «سوادتوقیع رفیع حضرت مولی الموالی نورعلیشاه الثانی قدس الله سره العزیز» که بعنوان اعلان بتمام فقرای نعمه اللهی سلطانعلی شاهی شرف صدور یافته یازدهم شهر ربیع الثانی ۱۳۳۲ هـ. ق که شامل نه دستور باخط نستعلیق چاپ سنگی است سبک عبارت نشان میدهد اثر خامه کیوان قزوینی است.

یکی دیگر از آثار ملاسلطان مجمع السعادات است که مبنی بر شرح اصول کافی است در یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه و در ۵۲۵ صفحه میباشد در ابتداء کتاب گوید: «سپاس بی قیاس یگانه را سزا است که مساحت توحیدش بی انتهاست و قامت قابلیت انسان را با چندین هزار کثرت بخلعت فاخره و وحدت آراست».

آقای صالحعلیشاه هفت اولاد ذکور و یک دختر داشت صالحعلیشاه در روز از جدش در ضمن کوثر مدفون شد و در حجره مشیر السلطنه تفسیر قرآن نجف اشرف را تفسیر مینمود و صالحیه را در بیرونی منزلش شرح میداد شرح مطالب در حدیث اقطاب سلسله است و مشایخ سلسله مجاز به تفسیر

صالحیه نیستند! صحن کوثر متصل به محوطه قبر ملاسلطان است و هر يك از فقراء با هزینه خود حجره‌ای ساخته‌اند که بزرگترین آنها حجره مشیر السلطنه سلیمانی است آقای صالح علی‌شاه آب انباری و قناتی و باغی و حمامی احداث نمود و برق بیدخت و آبادانی این قریه بهمت ایشان و آقای تابنده انجام گرفت که اکنون شهری زیبا شده و با کمی آب درختکاری در خیابان نموده‌اند و پارکی مقابل مقبره ملاسلطان ساخته‌اند.

آقای تابنده بنا بر قول پدرش صالح علی‌شاه مینویسد که نور علی‌شاه کتاب صالحیه را بنا بر خواهش فرزندش صالح علی‌شاه طی یک هفته اقامت در شهری نوشته و بکتاب دیگر مراجعه نکرده‌اند بعد از درگذشت کیوان قزوینی کتاب صالحیه را دوبار دیگر به طبع رسانیده‌اند و ملحقات کتاب را اسقاط کرده‌اند کتاب صالحیه در ۲۲۷ صفحه است و در پنج باب «عالم ناسوت - ملکوت - جبروت - لاهوت - ماهوت یا مقام نقطه یا مقام انسان کامل» است مشتمل بر ۶۷۱ حقیقه است و پنجاه و یک صفحه بر شرح حال و کلمات و گفتار و کرامات شیخ ابوسعید ابوالخیر و از صفحه ۵۲ الی ۶۹ ختم رباعیات ابوسعید و از صفحه ۶۹ الی ۷۶ وضع صحن و مقبره شاه نعمه الله ولی در ماهان کرمان و پیکره يك قسمت از ساختمان مقبره و در آخرین صفحه کیوان قزوینی متذکر گردیده است که برای افتتاح دبستان در سنه ۱۳۲۹ نطقی ایراد نمودند و سه صفحه غلط نامه دارد و در ۱۳۳۳ ق. ب. طبع رسید این کتاب در هزار مطلب است و شرح حال و ختم رباعیات که نه در کتاب اسرار التوحید و نه در تذکره عطار و نه در دیگر تذکره‌ها یافت

تفتیش و باطلاع توو علی شاه در مکاتیب خود غلط املائی دارد و رساله ذوالفقار در حرمت تریاک از اوست. نویسنده این رساله قادر نیست که مطالب صالحه را ابرک کند. این کتاب با منضماتش اثر خامه توانای کیوان قزوینی است. در مجله عنقا بمدریت ایزد گشسب (سال ۱۳۰۴ ه. ش. ۰) مقاله ای درباره صالحیه نوشته به قلم کیوان قزوینی (البته تمام مقالات کیوان در این مجله بی امضا است) که مؤید نظر این بی مقدار می باشد نا گفته نماند که در ازمنه قدیم معمول بود که مرید آثار خود را بنام مراد تدوین مینمود و کیوان قزوینی از این اصل پیروی کرد.

یکی از آثار ملاسلطان بنام «بشارة المؤمنین» بدستور آقای تابنده تجدید طبع گردید در صفحه ۱۹۱ نوشته شده «اتصال میانه بایع و مشتری حاصل شود که صورتی از رسول (ص) یا امام یا شیخ مجاز از طریق باطن به دل بایع شود و همان است قائم آل محمد ص!!»

در عالم صغیر که شك میکند بایع از دیگران در تولد آن و غائبست از نظر خود بایع و دیگران و همانست که وقت ظهور اوزمین دل بایع روشن و گرگ و میش در وجود او آب خورند!! ذکر جلی را منکر و مهدویت نوعی قائلست! و فتح باب را (تجلی صورت مرشد بر دل صوفی) ظهور امام زمان میدانند!

آقای تابنده در کتاب «نابغه علم و عرفان» حالات ملاسلطان وجد و پند و خاندان ملاسلطان و مشایخ این سلسله را ذکر نموده اند و دوبار به حال و روز ایشان در صفحه ۳۳۳ قلیان کشیدن ملاسلطان را نقل کرده! و در صفحه ۳۳۴ کتاب گوید بعبادت علی شاه اموال افراد ناس را مال الله

میدانند در صفحه ۵۳ نوشته است که سید هدایت‌الله متولی مقبره شاه
 نعمه‌الله درباره ملاسلطان در بدو ارادتش بسعدت علیشاه، به طاووس
 گفته بود: این شخص اعجوبه‌ای خواهد شد. اگر در راه حق ثابت باشد
 موجب هدایت جمع زیادی شده و اگر هم در راه باطل قدم‌زند و از حق
 منحرف شود باز گروه زیادی را همراه خواهد کرد! در صفحه ۱۰۷ نوشته
 است ملاعلی را در ایام ملاسلطان، آقا زاده خطاب می‌کردند در صفحه ۱۲۶
 نوشته در زمان قطبیت ملاعلی شیخ عبدالله حائری که در حرم مطهر
 حضرت رضا بود قرآن را از دست وی گرفته و وی را از حرم بیرون کردند
 در صفحه ۲۸۸ ملاسلطان نوشته است: «از یک قرآن تاهفت قرآن نذر
 حضرت داود ابلق سوار کنید!!» (باینکه نذر از جمله عبادات است و
 جز برای خدا نباید کرد.) توضیحاً بیان میدارد اینگونه نذور مخصوص
 اهل حق است داود حضرت رضا! و داود ابلق سوار یا که سوار، حضرت
 ابو الفضل است! در صفحه ۵۷۱ نوشته: بر اثر مساعی فریدونی (فریدونی
 سالها معاونت وزارت کشور و سپس کفیل وزارت کشور گردید) املاک
 موقوفه مزار سلطان از پرداخت حق الثبت معاف گردید و در ۱۳۲۵ هـ.ش
 بموجب تصویب نامه هیئت وزیران موقوفات خاندان ملاسلطان از مالیات
 معاف گردید در صفحه ۵۷۵ آمده صالح علیشاه پس از چهل و نه سال و
 بیست و چهار روز در امر ارشاد در گذشت.

صفی‌علیشاه در مقدمه دیوان اشعارش که نامه‌های ویرا نیز در بر
 دارد در نامه‌ای که به آقا محمد تقی محلاتی نوشته در مورد طاووس
 اظهار نظر کرده که اقوال بابیه و شیخیه را با هم تلفیق داده‌اند و خود هم

مطالبی اضافه نموده و مییافت و تصور میکرد درویشی همین است و این آقایان مقلد آنها هستند و افراد عامی را مشرف به فقر مینمایند! صفی در اشعار خود نیز به طاووسیه تاخته است که از ذکر آن خودداری مینماید معصوم علیشاه صاحب طرائق گوید ده ماه در بیدخت ساکن بوده و اصول کافی و تاریخ مولد النبی را استماع کرده است در باره رجوم الشیاطین اثر ملاعلی نوشته است که خوب بود آن فضائل مستور ماند و سراج الملک را (پیشکار ظل السلطان در تهران بود) شایسته جانشینی ملاسلطان میدانسته است!

طاووسیه گویند مولوی خبر از ظهور ملاسلطان داده است که گفته است:

اگر داری هوای نعمة الله

بیا یکره سوی سلطان گذر کن!

بنظر این بیمقدار مراد مولانا آنست که ای طالب راه حق و جوینده نعم الهی، بیا و بسوی سلطان وقت اعنی مرشد کامل به قدم صدق گام بردار و حضورش را در باب تا بمقصود فائز گردی (البته اگر این بیت از مولانا باشد!).

جذبی در صفحه ۱۶۵ نوشته است مریدان ملاسلطان تصور کردند که پس از وی منتهدایت برچینده شده است! در صفحه ۱۶۷ ملاسلطان را با مولای متقیان برابر دانسته است! در صفحه ۱۷۷ بروز جنگ بین الملل ساکن در کتیبه قل ملاسلطان میدانند!!

تفسیر بیان السعادة اثر ملاسلطان که در زمان حیات ملاسلطان با

حواشی زیاد و تصحیح کیوان قزوینی (که در این امر بیست و هشت ماه وقت مصروف کرد) باخط ایشان در سنه ۱۳۱۴ ه. ق به طبع رسید غیر از نظریه آقا شیخ آغا بزرگ تهرانی (که تألیفاتش را از جهت شرح حال رجال و آثار آنان دایرةالمعارف شیعه توان نامید) این تفسیر فی حد ذاته عین تفسیر صافی اثر فیض کاشانی است فقط فرق این دو تفسیر بر این است که فیض مطالب خود را با ذکر حدیث بیان داشته است و ملاسلطان با سکوت خود عملاً حواشی را تأیید کرده و اگر مخالف بود در کتابی یا نامه‌ای اظهار مینمود یا از خود تفسیر که قبل از چاپ رؤیت کرده بود آن حواشی را اسقاط میکرد، تابنده تفسیر را در چهار جزء و در دو مجلد به طبع رسانیده است در مقدمه نوشته که چون ملاسلطان باشدت تعصب در تشیع و ولایت در بعض موارد تحت تأثیر تعصب و احساسات مذهبی قرار گرفته و طعن بر مذاهب غیر شیعه زده است از جهت نزدیکی مذاهب اسلامی و رفع اختلاف، جدش ملاعلی از ملاسلطان اجازه گرفته که اینگونه مطالب از تفسیر خود حذف گردد و ملاعلی به صالح علیشاه اجازه داد و صالح علیشاه بوی اجازه داد و کلیه حواشی را نیز اسقاط نمودند! خواننده دریابد که قطب وقت تعصب و نفاق افکنی جدش را که قطب زمان خود بود بطور ضمنی برای آن زمان تأیید میکند! و حذف مطالب یک نویسنده خلاف بوده و کلیه افاضل این عمل را ناپسند میدانند و از طرفی چرا ملاسلطان به حفيد خود آقای تابنده مستقیماً اجازه نداده اند در صورتی که ایشان قطب وقت هستند؟

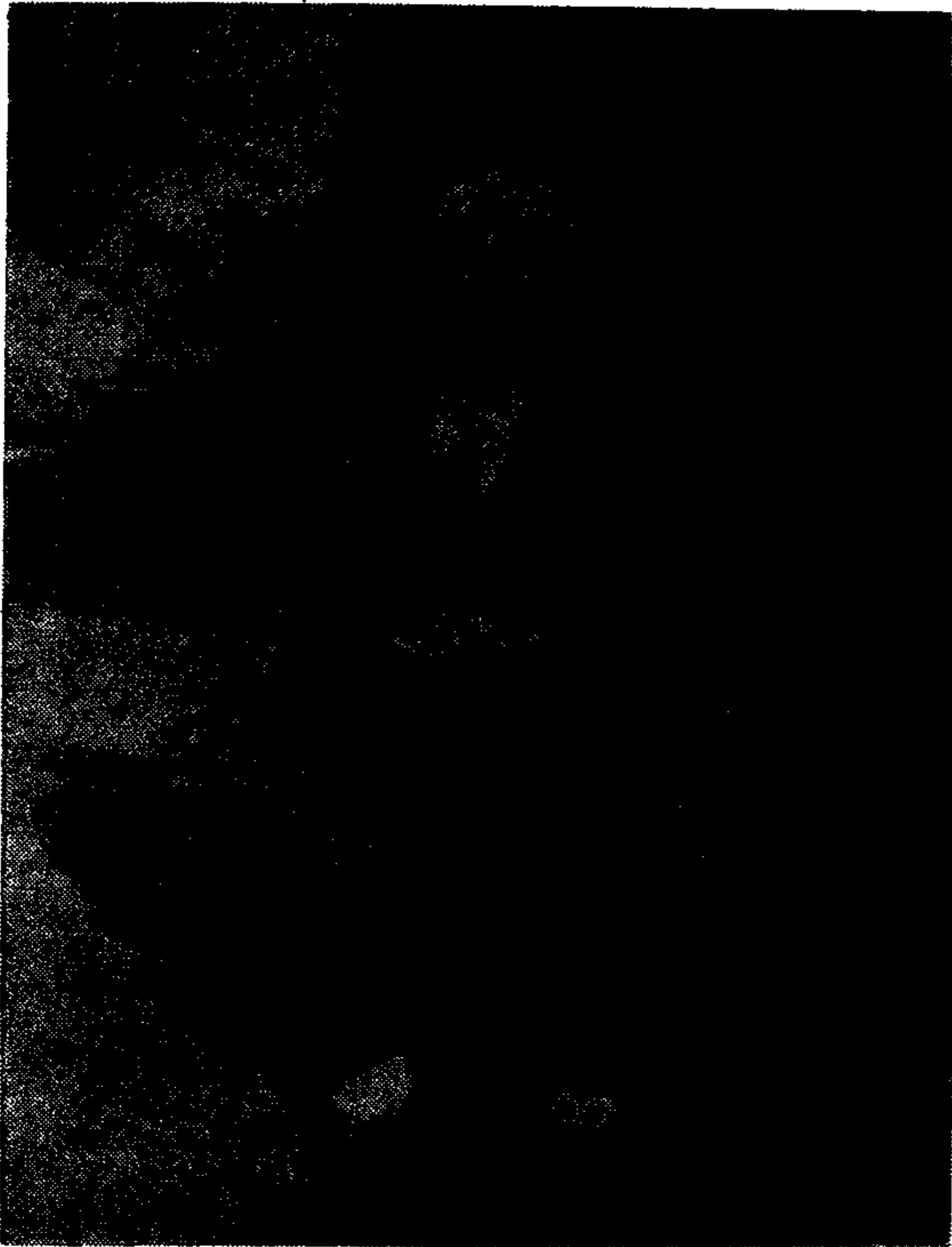
آقای جذبی شیخ تهران گفته چون ملاعلی در امر مذهب مردود بود هفت سال به مسافرت پرداخت! کتابخانه‌ای بر مزار ملاسلطان بنام سلطانی (در اول فروردین ۱۳۴۷ ه. ش) گشایش یافت که قبلاً بنالای مزار بود و اکنون مقابل مزار قرار گرفته است.

صاحب طرائق در مشروطیت دخالت نمود و محمدعلیشاه قتل ویرا اراده نمود ناچار در شاهزاده عبدالعظیم متحصن گردید و بواسطت عده‌ای به مشهد تبعید گشته و بریاست اوقاف گناباد منصوب گردید معصوم علیشاه مردی فاضل و در «قریه» که در یک کیلومتری جویمند میباشد اقامت گزید شرح حال ویرا این ناچیز بانمونه خطش در مهنامه وحید منتشر ساخت از اهل ثقه مردمان گناباد بتواتر شنیده شده که معصوم علیشاه ظاهراً از ملاسلطان تمکین مینمود و اشعاری بزبان محلی بدون ذکر نام علیه ملاسلطان سروده است و خود داعیه قطبیت داشت و در یازدهم شعبان ۱۳۴۴ ه. ق در مشهد در گذشت ملاسلطان سه ساله بود که پدرش از بیدخت بارسفر بست و دیگر نشانی از وی بدست نیامد و تحت تکفل مادر و برادر خود بود و در هفده سالگی به مکتب رفت صاحب طرائق و نویسنده کتاب «تاریخ سلسله‌های طریقه نعمة‌اللهی در ایران» نوشته‌اند که ملاسلطان در رمضان سنه ۱۳۱۴ ه. ق بمرض سختی مبتلا گشت لذا پسرش ملاعلی را به خلافت بر گزید و از آن پیغمبری رهائی یافت و سیزده سال پس از آن بزیست و گوید در الذریعه جلد سوم ۱۸۱ نوشته شده که سید حسین قزوینی در رساله شیخ علی مشهور به مخدوم علی مهائمی کوکینی متولد ۷۷۴ ه. ق و متوفی در

۸۳۵ هـ . ق و سید غلامعلی آزاد بلگرامی در سبحةالمرجان که در ۱۱۷۷ هـ . ق تألیف کرده و شیخ محمد هادی نجفی در مجلةالمکتبه ط بغداد شماره ۳۴ در محرم ۱۲۸۲ هـ . ق و بار دیگر بولاق مصر سنه ۱۲۹۵ هـ . ق بچاپ رسیده و این تفسیر همان تفسیر بیانالسعادة است که ملاسلطان بخودنسبت داده است.

مدت قطبیت ملاسلطان سی و چهار سال قمری بود و ایام قطبیت ملاعلی ده سال و صالح علیشاه چهل و نه سال بود ملاسلطان در سن سی و سه سالگی بر مسند قطبیت جالس بود و صالح علیشاه در سن بیست و یک سالگی و رضا علیشاه در سن چهل و نه سالگی قطبیت یافتند پس از در گذشت صالح علیشاه بین عده‌ای از خواص مریدان این سلسله شایع بود که صالح علیشاه در بخش کاخک چهار فرسخی جویمند مسموم گشته ضعف مزاج و کهولت سن تاب مقاومت نیاورده و پس از چند یوم فوت نمود طول عمر ملاسلطان هفتاد و شش سال و ملاعلی پنجاه و سه سال و صالح علیشاه هفتاد و هشت سال بوده است.

در کتاب فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی جلد اول صفحه ۸ شماره ۱۲۸۵ تفسیر بیانالسعادة ملاسلطان را از احمد البهائینی میدانند فهرست کتابخانه غرب (همدان) مدرسه آخوند اثر دکتر جواد مقصودی همدانی است این کتابخانه را مجدوب علیشاه همدانی بنانهاد و سرپرست مدرسه و کتابخانه مرحوم آخوند معصومی از مراجع تقلید بودند در فهرست ذکر شده بود که تفسیر بیانالسعادة ملاسلطان چاپ اول حواشی اثر کیوان قزوینی و به خط خود ایشان مقبول است این ناچیز



آخرین عکس «کیوان قزوینی» که در شهر لنگرود در خانه منجم باشی
 ، امقابل باغ عمومی برداشته شده است.

به همدان عزیمت در جلسه درس آیت الله آخوند حاضر گشته قرب دویمت نفر از محضرشان تلمذ میکردند که پیش از ددتن از آنان سنشان از مرز پنجاه سالگی گذشته بود. مرحوم معصومی با گشاده روئی مرا پذیرفت و به رئیس کتابخانه دستور داد و پس از آن خود به کتابخانه آمد چون واقف اجازه خروج کتب را از کتابخانه نداده بود یک دستگاه فتو کپی سه کتابخانه آورده هفتاد و پنج صفحه که حواشی کیوان قزوینی به عربی و فارسی بود فتو کپی نمودم و چند جلد از آثار استاد عالیقدرم کیوان قزوینی را به کتابخانه اهداء کردم بعد از انتشار کتب کیوان قزوینی برای طالب ورود بفقر که پنج غسل قرار داده بودند غسل اسلام - توبه - غسل جمعه - غسل زیارت - غسل حاجت که بجای غسل اسلام غسل تسلیم نام نهادند و پنج وصله که عبارتست از پارچه سفید سه متر یک سکه نقره - انگشتر - جوز - نبات که لا اقل از یک کیلو کمتر نباشد در انجام اغسال خمسه و تهیه پنج وصله حضور پیر دلیل ضرورت ندارد بعد در معیت پیر دلیل (اگر پیر ارشاد بخود قطب باشد پیر دلیل میتواند یکی از مشایخ همان سلسله باشد) باتنها در اطاقی که شیخ طریقت تنها حضور دارد وارد گشته کلاه و جوراب و البسه اضافی را از تن خارج ساخته با پیراهن و شلوار سروپا برهنه و دگمه پیراهن گشوده پیر دلیل وصله‌ها را در دستمال قرار داده و به دست راست گرفته و با دست چپ میج دست راست طالب را گرفته و مرشد پشت به قبله بر روی پوست گوسفند یا آهن نشسته دستان خود را بر روی زانوها نهاده سر خویش بیائین افکند پیر دلیل و طالب بسوی پیر گامی برداشته به سجده روند و کف دستان رو به آسمان کنند و پشت

کھنڈ دست پر سطح زمین قرار دہند و باز پر خاستہ در سجدہ سوم محاذی
 مرشد قرار گیرند پیر دلیل وصلہا رابہ شیخ دادہ و باوی صفا کند بعد
 دست طالب را گرفته بدست مراد دہد و بعد از تلقین ذکر مجدداً باہر
 دو صفا کنند و طالب کہ عنوان مرید یافتہ با پیر دلیل صفا کند و بہ مرید
 تبریک گفتہ و اورا برادر طریقت نامند و مریدان یک یک داخل اطاق گشتہ
 با مرشد صفا کنند و مقدار کمی نبات دریافت کنند و با صوفیان سلسلہ
 دیگر صفا (دست درویشی) نہدند و نبات را فقط میتوانند با برادران طریق
 تقسیم کردہ یا بہہ کنند و خوردن نبات را برای شفای مرض و روشنی قلب
 مؤثر دانند ، لذا این نبات را عزیز شمرند این فرد کہ وارد تصوف گردید
 از عنوان طالب خارج گشتہ عنوان مرید صوفی سالک بخود میگیرد و
 گویند فلان مشرف بہ فقر گردید اما بانوان نیز پس از اغسال خمسہ و
 تہیہ پنج وصلہ فقری با پیر دلیل کہ یکی از بانوان باشد مراد یک سر تسبیح
 بدست گرفته و اورا مشرف بفقر کند و زنان با زنان و با محارمی کہ صوفی
 بودہ و در این سلسلہ باشند توانند صفا کنند پس از چند روز اجازہ تعقیبات
 نماز رابہ وی دہند (با اینکہ ۱۴ قرن پیش دستور واجازہ نوافل را
 رسول خدا (ص) بہ ہمہ مسلمین دادہ است) بہ ترتیب زیر بعد از اداء
 نماز صبح آیۃ الکرسی و تسبیح حضرت فاطمہ و یک مرتبہ صلوات صغیر
 (اللہم صل علی محمد و آل محمد) و یکبار جبرئیلیہ را (لافتی الاعلی لاسیف
 الاذو الفقار) و علویہ اجمالیہ یکبار (یا علی یا ایلیا یا احسن یا ابوتراب)
 و یک مرتبہ علویہ تفصیلیہ (ناد علیاً مظهر العجائب تجدہ عونالک فی النوائب
 یا علی یا علی یا علی یا علی) و صد و دہ مرتبہ یا علی را بخواند

و يك مرتبه صلوات كبير را (اللهم صل على المصطفى محمد والمرضى على
والبتول فاطمه والسبطين الامامين الحسن والحسين وصل على زين العباد
على والباقر والصادق جعفر والكاظم موسى والرضا على والنقى محمد
والنقى على والزكى العسكري الحسن وصل على محمد المهدي صاحب
الامر والعصر والزمان وخليفة الرحمان وامام الانس والجان عجل الله تعالى
فرجه) وهفت مرتبه آية النصره را (رب ادخلني مدخل صدق واخرجني
مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً) آية ۸۰ سورة اسراء و
يك بار فاتحة الاولياء را (از جهت ترويح ارواح مطهره مقدسه انبيا و
اولياء خصوصاً خاتم الانبياء وائمه هدى وفاطمة الزهرا سلام الله عليهم
اجمعين وجميع مشايخ ائمه اثني عشر قطب وقت ما آقاي رضا عليشاه
سلام الله عليه واز جهت ظهور وخروج حضرت صاحب الامر والزمان
خليفة الرحمان عجل الله فرجه واز جهت ذكر دوام وفكر مدام جميع اهل
سلوك لانسيماسلسله نعمة الله سلطان عليشاهي بحرمة سورة المباركه
الفاتحة) كه يك سوره حمد و سه سوره اخلاص قرائت كند بعد بسجده
رفته بعدد منفرد يك ياسه يابنج يا هفت بار بگويد (بامسبب الاسباب يا
مفتح القلوب والابصار) سپس قيام کرده زيارت سه جهت رابجا آورد
اما بعد از نماز ظهر موظف است آية الكرسي و تسبيح حضرت فاطمه
را بزبان جاری سازد و پس از بر گزارى نماز عصر تمیاید آية الكرسي
بخواند بعد از نماز مغرب آية الكرسي و تسبيح حضرت فاطمه و پس از
نماز عشا آية الكرسي و تسبيح حضرت فاطمه و هفتاد مرتبه جبرئيلية و
هفت مرتبه آية النصره و يك مرتبه فاتحة الاولياء و در وقت نماز و بيشتره

نقشینه و سجده و زیارت قرائت کند و در موقع خواب رو بقبله محضر وار
 بخوابد و اوراد قدرت بنفش یا علی از راست بچپ پیشانی با انگشت
 سپا به ترسیم کرده بطرزی که الف یار اینه عین چسبانده و یار ابعدا از لام
 بر گردانده در زیر کلمه منقوش نموده که تمامی سطح پیشانی را ترسیم
 کند و در حین این عمل شهادت ثلاث بخواند که نقشه و قرائت شهادت
 با هم به اتمام رسد و بعد سینه را بهمین نهج منقوش و اوراد ذکر شده را
 تلاوت کند و بعضی اول سینه بعد پیشانی را ترسیم کنند و صلوات کبیر
 بر زبان رانند و در مشاهده نور چراغ بگویند «الله جل جلاله الهنا... تا آخر
 جمله» در موقع عطسه کردن بگوید «انی آمنت بر بکم فاسمعون» و در
 موقع لباس پوشیدن بگوید «ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و
 انتم تعلمون» در موقع کلاه گذاشتن بر سر یا عمامه بر سر نهادن «لافتی الاعلی»
 بگوید و در اوراد نماز صبح صلوات کبیر و هفتاد مرتبه جبرئیلیه و بیست
 و دو بار آیه قدرت بخواند (قل اللهم مالک الملك... تا آخر جمله) این
 دستورات بر یک صفحه چاپی بهمه مریدان داده می شود و ذکر هر صوفی هر چه
 باشد ملزم به اجرای این دستور میباشد بزعم این ناچیز این دستور و
 اذکار قلبی بهمه یکسان تلقین میگردد بمنزله آنست که بیماری با بیماران
 دیگر با امراض مختلف نزد طبیبی رفته بهمه یک دوا تجویز کند و سلاسل
 دیگر نیز بدین منوال رفتار نمایند اینک با ذکر قلبی در این سلسله میپردازد
 نگارنده نماید. برخی از این اذکار در شرح نیامده و یا سند درستی ندارد و از
 بعضی از آن صوفیه بشمار می رود مانند ناد علیاً السخ و ۱۱۰ بار یا علی

به بعضی ذکر یونسیه داده پس از چند ماهی که خوابی دیدنیادر
 جلسات فقری مرتب حاضر گردید او را وارد تصوف کرده به بعضی
 افراد ذکر انفسی تعلیم دهند که کلمه الله هورا بزبان دل گوید و بقلب توجه
 کند یا پس از سالها که صوفی شده ذکر قلبی تعلیم دهند یا در بدایت ورود
 بتصوف الله را از دو منخرین بینی ترسیم کرده بوسط سینه رسانده و با قلم
 خیال بدون اینکه نقش الله راها سازد کلمه هورا در بر گشت نقش کرده
 که انتهای او را از دو سوراخ بینی خارج سازد و به مشایخ ذکر حیات
 دهند و این ذکر دو قسم است و مرحله سوم و چهارم فقری است که الحی را
 که الف را بالام چسبیده پشت قلب ترسیم کند و سمت بیرونی قلب که
 محاذی سینه است صورت قطب را بطور ثابت منقش دیده ضمن انجام
 ذکر بصورت مرشد بنگرد و اگر صوفی مذهبی است کلمه الله که الف
 به لام وصل شده بطور استغراق بنگرد و از طوایف دیگر مانند مسیحی
 و یهود را بمریدی بپذیرند.

صاحب طرائق الحقایق حاجی نایب الصدر معصوم علیشاه از همسر
 اولش که از منسوبین وی بود در فرزند داشت به اسمی میرزا محمد
 حسین ریاض شیرازی از قضات عدلیه و نفردوم آجودان تقی خان بودند
 و همسر دیگری از رشت اختیار کرد که از او نیز دارای فرزندی شد که
 همان سرهنگ مهدیخان رحمت شاهی باشد حاجی نایب الصدر اثر دیگری
 غیر از طرائق دارد که نزد آقای صالح علیشاه بود و بعد در دسترس
 سرهنگ مهدیخان قرار گرفت که امید است بحالیه طبع در آید و
 اخیراً کتاب کوکب نیر یا کشف بوقع از جمال علیشاه

از اهل طریقت تألیف آقامیرزا عبدالرسول نیر شیرازی با مقدمه آقای
بنی آدم که در سلسله طاووسیه گام برمیدارد انتشار یافته است، نویسنده
کتاب منظورش دفاع از این سلسله بود اما برای اینکه خواننده را با اشتباه
اندازد از ذهبیه نیز دفاع نموده و بر برقی حمله کرده است.

در دائرة المعارف اسلامی که در پانزده مجلد که به زبان آلمانی-
فرانسه ترکی اسلامبولی- انگلیسی- عربی منتشر گردیده و قرب پنجاه
تن از مستشرقین مباحث آنرا بعهدہ گرفته اند ضمن جلد پانزدهم آن،
نیکیتین شرحی درباره طاووسیه نوشته و ابوریده نویسنده مضرری آنرا
بعربی برگردانده است و این کتب مجدداً در تهران بطبع رسیده، نیکیتین
پس از ذکر عقاید و دعاوی اقطاب این سلسله گوید ملاسلطان عقاید بابیه
واهل حق و صوفیه را باهم تلیق نموده بنام تصوف عرضه داشت که
هیچگونه مشابهتی با تصوف اسلامی ندارد!

در سالنامه کشور ایران به مسئولیت میرزا زمانی سنه ۱۳۳۸
هش از صفحه ۱۰۵ تا صفحه ۱۰۸ آقای تابنده نوشته اند که انبیاء و اولیاء
هم عموماً بتوسط مربی و استاد خود بمقام شهود و عرفان رسند چنانکه
عیسی برای تعمید نزدیحیی رفت! (و معلوم نکرده اند مربی و استاد خاتم
انبیاء (ص) که امی و درس ناخوانده بودند چه کسی بود؟!)

در کتاب مجمع السعادات اثر ملاسلطان ضمن صفحه ۳ نوشته شده
که ولایت در عرف خاص، استعمال میشود به بیعت خاصه ولویه! و در
صفحه ۱۹۸ نوشته است که ذکر مصطلح صوفیه بنظر آوردن صورت
... گوید اولیاء بندگان خدا را بواسطه بیعت

خاصه و لویه راهنمایی نمایند.

در سعادت نامه ملاسلطان در صفحه ۹ نوشته مراد از صورت مکرشید

صورت عقل باشد که مرشد باطنی قلب است!

در رساله محمدیه اثر ملاعلی نور علیشاه که بزعم خود فقه

اسلامی و رساله عملیه اوست در صفحه ۴ گوید: هر عمل را به امر مکلف

حی باید بجا بیاورد در صفحه ۶۳ نوشته‌اند بعد از رفع سرازر کوع

سمع الله لمن حمده گوید و اضافه نماید «الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت

والکبریا والعظمة» در صفحه ۱۹۷ اگر عشر تمام عایدی را شخص بدون استثناء

اخراج نماید برابر میشود در اغلب دارآیان که زکوة و خمس بر آنها

متعلق است توضیحاً اینکه مرشد در این سلسله نباید خمس بلکه باید

عشریه بگیرد و ندور را دریافت کند و فطریه خود و عائله خویش را اگر

صوفی نیز نباشد بامین قطب پرداخت کند و مشایخ مجاز بدریافت این

وجوه نیستند ولی توانند هبه و نذر بنام خود وصول کنند.

در کتاب بشارة المؤمنین اثر ملاسلطان در صفحه ۲۳۷ عبد الله

نصیر را که مدعی الوهیت علی گردید بر حق دانسته و نوشته است که نصیر

از حضرت علی (ع) مأذون بارشاد بودند!!

در کتاب سفرنامه از گناباد به ژنو بقلم آقای تابنده در صفحه ۲۳۵

نوشته‌اند که «گفتم تئوزوفی همان تصوف است که بمعنی خداشناسی

است» بزعم این ناچیز. ثمرد مکتب تئوسوفی کالای بازار اجتماع است!

و تصوف پشت پا بدنیازدن است!

رساله شهیدیه بقلم کیوان قزوینی دوباره نوشته فرموده ملاسلطان

تألیف گردیده است و آقای تابنده در شرح حال جدش ملاسلطان، بکرات از آن استفاده کرده و بدان استناد جسته است کیوان قزوینی بعد از ترك مناصب، این رساله را بنام فریاد بشر منتشر ساخته است!

فلسفه فلوپین تألیف رضاعلیشاه رساله پایان تحصیلی وی از دانشسرای عالی است که بیشتر مطالب آنرا از کتاب سیر حکمت در اروپا اثر فروغی اقتباس کرده است.

در کتاب حقوق بگیران انگلیس جلد اول تألیف اسمعیل رائین در حاشیه صفحه ۱۰۶ ذکر کرده است که شیخ عبداللہ مازندرانی (شیخ این سلسله در تهران) ماهانه پانصد روپیه از سفارت انگلیس در بغداد حقوق میگرفته است تا زمانیکه کیوان قزوینی در قید حیات بود در مورد وی در گفتار و آثار خود سکوت اختیار نمودند اما بعد از درگذشت وی کلیه آثار قطاب این سلسله را که با حواشی و کوشش ایشان بطبع رسیده بود تجدید چاپ نمودند و حواشی ارزنده کیوان قزوینی را حذف نمودند و در اذهان مطالب ضد و نقیض علیه کیوان پراکنده ساختند و در کتابها و رساله‌ها از وی بیدی یاد کردند و کتاب صالحیه را دوبار دیگر بطبع رسانیده و ملحقات را اسقاط نمودند برای تأکید در اذهان پاک خوانندگان بیدار دل مجدداً یاد آوری میگردد که نویسنده رساله رجوم الشیاطین و رساله ذوالفقار آیا تواند مطالب صالحیه را بنویسد و یاد رک کند؟! و معانی آن را در خاطر بسپارد؟! و تفسیر بیان السعاده را کیوان قزوینی در سیصد و هشتاد و دو مرتبه تصحیح کرد و در یکصد و پنجاه و چهار بار از خود برای تفهیم دیگران و ترویج حواشی نقل کرده و در تمامی این موارد «ع . س» که مراد

عباس باشد بمنزله امضاء آورده است و در زمان ملاسلطان بطبع رسانده و سلطان علیشاه و نورعلیشاه تأیید نموده‌اند. در زمانیکه کیوان قزوینی بهمدان برای وعظ و ارشاد طالبین عزیمت کرد در ساعات فراغت نسخه چاپ اولی را باخط خود در هفتاد و پنج صفحه حواشی افزوده است که گراور نموده‌ام و از ذکر واقعات زندگی اقطاب و مشایخ این سلسله با دارا بودن اسناد خودداری مینماید و از علت کشته شدن ملاسلطان و نحوه و علت العلل وقوع مسموم گشتن نورعلیشاه پرهیز مینماید و اگراندکی درباره زندگی بزرگان این سلسله بزبان قلم جاری گردیده است مربوط به کیفیت سلسله طاووسیه بوده، ملاسلطان از تدریس منطق و فلسفه خودداری میکرد و اخبار و احادیث نبوی و طب را تدریس میکرد و سوار بر خر گشته بیماران را مداوا میکرد و زمانیکه تعداد مریدان افزوده گردیدند کمتر به طبابت میپرداخت و از هر بیماری دوریال دستمزد میگرفت و در آن ایام دوریال مبلغ باارزشی بود.

عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان کتاب و رساله‌ای مستقل علیه این سلسله نگاشته‌اند و بعضی در آثار خود بطور ضمنی مباحثی را اختصاص بر انتقاد از طاووسیه بکتابت در آورده‌اند اما چون نگارنده این سطور مبنای گفتارش از دیدگاه تاریخ ادیانست و در بعضی موارد ناگزیر بتذکر جزئی بوده و قضاوت و اظهار نظر را بعهده خوانندگان بیدار دل گذاشته است لذا از ذکر نام نویسنده و اسم کتاب خودداری نموده است اما ناگزیر يك کتاب خطی را که بشماره ۱۵۴۰ در کتابخانه آیت‌الله العظمی در مشهد که مطالبی ارزنده در مطاوی رساله خود آورده‌اند باین جهت

التصوف» اثر خامه شیخ عباسقلی شریف رازی در کتابخانه مضبوط است
 نام سیرم و یک فقره با خود کار بر سطور صفحات رساله خطوط درهم و
 برهمی ترسیم کرده است تا قابل خواندن نباشد ملزماً مراتب را به آقای
 ولایتی اهل شفت گیلان که کتابدار کتابخانه و نویسنده واقعی فهرست کتب
 در پنج جلد میباشد آگهی دادم.

رساله کوچکی مسمی به «رجوم الشیاطین» تألیف ملاعلی
 نورعلیشاه ثانی تدوین یافته است که درباره کیفیت تولد والدش ملاسلطان
 میباشد آقای ملاعلی مینگارد که جدش با جدہ اش که هر دو امی و بیسواد
 و زارع بودند در اطاق گلی منزل خود نشسته بودند و شخص ثالثی حضور
 نداشت ناگهان سقف اطاق شکافته گردید و آبی که بمنزلۀ مائده آسمانی
 بود پدیدار گردید زن و شوی آشامیدند و همان شب نطفه ملاسلطان علیشاه
 بسته گردید! و طفل در ایام سه ماهگی که در شکم مام خود بسر میبرد (نطفه
 تا زمان سه ماهگی استخوان بندی کامل نیافته است) هر گاه مادرش برای
 ادای فرایض لازمه در نوم بود بالگد بشکم مادر نواخته او را بیدار میساخت
 تا دو گانه بساحت یگانه بجا آورد و اگر مادرش در تنهایی افسرده خاطر
 بوده یا هراسان میشد بتکلم در آمده با وی سخن گفتن آغاز میکرد و
 بانوای تلاوت قرآن بخواندن قرآن مجید مبادرت میورزید! نسخ این
 کتاب بلطایف الحیل جمع آوری گردید آقای مجتهد سلیمانی (وفاعلی)
 تحت این بیتمقدار نقل کرده است که شیخ احمد احسائی بنیانگذار
 علم الاشیخیه نزد مست غلیشاه مشرف بفقر گردید و بعد کتابی در اثبات
 حقانیت او نوشت این گفته منتقد به تعصب منطکی است و این نقل قول دور

از عقل سلیم است.

در ایام قطبیت نورعلیشاه بعضی از مهاجمین بمنطقه گناباد نسبت به قطب وقت هتک احترام نمودند که البته عمل زشت و ناپسندی بود و از ذکر آن وقایع خودداری میکنم.

در سلسله طاووسیه اولین اجازه استخاره است که صوفیه پیروان این طریق به کسیکه اجازه استخاره دارد مراجعه میکنند و مرحله دوم اجازه نماز است که در جلسات فقری که بر پا میگردد در غیاب شیخ مجاز باقامه نماز جماعت خواهد بود و در صورتیکه طالبی بسیار مشتاق جهت ورود بتصوف بوده و امکان دسترسی به شیخ ارشاد نباشد کسی که حق امامت نماز را دارد بطالب، ذکر و نسیه را تعلیم میدهد اما تشریفات ورود بفقر را طالب اجرا نمیکند فقط باید با وضو باشد. در مرحله سوم پیر طریقت است که کلیه اعمال تشریف فقر را دستور انجام میدهد اما بنام قطب دستگیری میکند اما اگر بشهری وارد گردد و در آن مکان شیخی باشد که پیش از وی بدرجه ارشاد نائل آمده باشد باید دستگیری تازه وارد را به آن شیخ واگذار کند اگرچه قبل از آن شیخ، بتصوف وارد شده باشد.

زمانیکه در جویمند مأموریت داشتم آقای صالح‌علیشاه گفتند که قرآن خطی نزد من موجود است که سراج‌الملک در زمان حیات ملاسلطان نوشته است که پسر رحمت‌علیشاه شایسته جانشینی ملاسلطان میباشد. صالح‌علیشاه در پشت پاکتها عدد ۲۴۶۸ را مینویشت که بنام فرشته «بدوح» مشهور گشته تا نامه‌ها زودتر بدست صاحبش برسد!! در صورتیکه این

باغبان بقول می‌ربوط به جشارتها و ظهور اشخاص بزرگ در ادوار

بعد است.

روزی آقای صالح علی‌شاه به این ناچیز فرمودند پدرم ملا علی اظهار

داشت که سه کار میتوانم انجام دهم که قبل از من کسی قادر بانجام آن نبوده

و بعد از من نیز نخواهد توانست اول اینکه از مصالح بنائی دیواری میتوانم

برپا ساخت که هیچ نیروئی قادر بانهدام آن نیست!

دوم اینکه کشور ایران نفرین شده پیغمبر اسلام است میتوانم از

باطن پیغمبر اجازت گرفته که محض خاطر من نفرین خود را از سر ایران

بردارند او نخست وزیری تحت نظر من معین گشته برای هر هفته دستوراتی

داده که در طول ایام هفته انجام دهند و در طی ششماه ایران را بسرحد

باستانی و آبادانی قدیم میرسانم اسوم اینکه با نظر دولت صد نفر را انتخاب

کرده دو سال درس طب بآنان آموخته و بعد در کلیه کشورها تقسیم شوند،

و کلیه امراض صعب غیر قابل علاج را خواهند توانست مداوا نمایند!!

این ناچیز از کتب بزرگان این سلسله یادداشت‌هایی برداشته که اگر

بنگارش آرم نارسائی نویسندگان آن بوضوح آشکار میشود از نوشتن

آن خودداری کنیم و نیز مطالبی را که درباره کیوان قزوینی نوشته‌اند

باعلیج نمی‌دهم تا شائبه غرض ورزی و دفاع در میان نیاید زیرا این کتاب

برای روشن ساختن فکتها است نه اثبات یا نفی افراد، و به مدارک سیاسی

و ادبی تفصیل استناد نکرده‌ام تا خواننده در هر مسلكی بیشتر بعقاید و آداب

و آداب و عادات و غیره برهیران سلسله این بيمقدار چند بار در جلسه درس کتاب

مجلسی که از طرف آقای صالح علی‌شاه تدریس می‌گردید حضور داشتم و

چند جلسه از درس آقای تابنده که نواری برداشته بودند استماع نمودم اینک برای استحضار خاطر خواننده نکته‌سنج « پنج مطلب از کتاب صالحیه را بطور ایجاز و فشرده بیان میدارد تا علاقمندان، به مسائل عرفانی آشنا گردند:

در کتاب صالحیه صفحه ۱۴ توحید ۲۴ می گوید: «اسم دال است بر مسمی و اسماء لفظیه اسم اسمند اسماء الله پر کرده سموات و ارض را بعضی را استأثره لنفسه و سایر اسماء بظواهر اعیان لباس گرفته».

هر چیزی که دلالت و حکایت کند از چیز دیگر میباشد و چون موجود است عالم هستی از این جهت است که اسماء الله پر کرده فضای عالم هستی را اشاره بهمین حقیقت است یعنی زیر و روی همه موجودات را از خود پر ساخته است.

و عبارت دیگر:

هر اسمی دلالت بر مسمای خودش میکند مثلاً زمین دلالت بر کره زمین است که لفظی میباشد که انسان را بر مسمی راهنمایی می نماید چنانکه همینکه لفظ خورشید شنیدی مدلول این لفظ قرص خورشید مد نظر می آید. اسم آنست که مفهوم آن در نظرت جلوه گر گشته و آن مفهوم ذهنی شما اسم است که بر یک حقیقت خارجی مصداق دارد پس این لفظ اسم است حقیقه خارجی آنست که به نیروی ملکوتی که در آن جسم متصرف و مدبر است و آن نیروی ملکوتی هم اسم است مرسل روح مطلق برای روح مجرد مرسلی که هیچگونه تعلقی آوازه ندارد از دنیای آن روح مجرد مرسل را رب النوع می نامند. $\text{أَلْهَمَ اسْمَ الشَّيْءِ الَّذِي فِيهِ رُوحٌ مَجْرُودٌ}$

مرسلی که در طول عالم هستی یعنی در مراتب سلسله علل و معلولات مییاشد و آن روح مجرد که در مراتب سلسله علل است اسم است برای فیض مقدس که اسم اعظم الهی است آنهم اسم برای فیض اقدس از آن تعبیر به اسم اعظم است اما نام غیب الغیوب راهیچ نامی نمی توان بر آن نهاد و با همین نامید و آنرا نتوان شناخت.

صفحه ۳۱ اشراق ۳۰ می نویسد: «غیب جن و غیب نفس و غیب عقل و غیب روح و غیب سر در میانست و غیب الغیوب غیب الذات و غیب العناء طرف نقطه هیولنی است».

جن غیب است، ماده غیب است. نفس ناطقه غیب است. و نفس مجرد و انسانی غیب است. قلب انسان، غیب است. قلب غیب روح مجرد غیر متعلق است. روح مجرد مرسل عقل غیب است. روح مجرد مطلق در سلسله علل و معلولات اما این مراتب غیب که شمردیم همه غیبهای میانه است غیب مراتب مافوق مراتب اینهمه مراتب غیب غیب الغیوب و غیب ذات و غیب هویت که تعبیر از آن عما و عما مطلق نیز گویند این مرتبه غیب الغیوب نقطه مقابل هیولا و ماده است همانطور که ماده آخرین مرتبه نازله هستی است مرتبه غیب الغیوب اولین مرتبه ذات هستی است که تعبیر از آن اول لا اول له اولی که اولی بر او نیست ماده حس نمیشود ممیزاتش حس میشود مکعب و سفیدی و طول و سطح و خط و نقطه فی حد ذاته جسم نیست ویرا جسم مطلق است حس از مدارک حسیه نیز بی با صره لایق با آنکه جوهری باطنی توهم خیال غیب است که رؤیت نمیگردند و در حقیقت در عالم مشیت جمع است بیان حقیقت هر چیز در آنجا است

در عالم کثرات تجلیات و مظاهر آن حقایق هستند.
 صفحه ۴۶ سر ۳ «این عالم عالم کثرتست مایشت و عالم فرق است
 و امتیاز کتاب الهی اینجانام فرقان گیرد و گرنه کلام خدا در مقام جمع
 قرآن و فیه تبیان بود در اینجا کل شیء جلوه گر آمد»
 هر چه بخواهی کثرتست و وحدت در آن راه ندارد یک چیز بخواهی
 که مطلق باشد و جو د ندارد همه افتراق و جدائیت کتابها تدوینی است
 اما عالم تکوینی است همچو کتابی است جهان جامع اسرار نهان جان تو
 سر دفتر آن، فهم کن این مسئله را ذره شکل خاص مکان کثرتست عالم جمع
 الجمع را قرآن گویند اما عالم فرق اسماء و صفات در عالم غیب است
 الفاظ تمام موجودات در آن جمع گردیده جمع الجمع عالم مشیت است
 در آن عالم همه چیز ظاهر است ظهور هر چیز در آنجا است در ضمن تعینات
 خاصه خودش

تعین بود کز هستی جدا شد نه حق بنده نه بنده هم خدا شد
 در اعیان عالم ثابتة تعینات جمیع اشیاء در آن هست از این جهت
 میگویند اعیان عالم ثابتة تمام اسماء و صفات حق است که عین ثابتة همه
 اشیاء در آنجا هست.

صفحه ۸۶ ظهور ۱۰۰ «جهنم بعضی را محیط است بعضی را مرصاد
 بعضی را مطلع است! آنروز روز برزت است فان الجحیم هی الماءوی»
 برزت بمعنی آشکار گردید جهنم بر بعضی محیط گردیده است و
 بعضی آتش جهنم بعضی اعضای ویرا میسوزاند و قسمی دیگر که قائلند
 آتش جهنم در قبایل صورتش قرار گرفته و تابش آتش در آنجا است

در آله ساخته و بر جود آتش واقف میگردد و بعبارت دیگر مراتب درجات دارد و این درجات سه مرحله دارد اول فوق العاده شدید میباشد در ثانی حد وسط است و در ثالث خیلی خفیف و سبک است مراد آنست که هر فردی در مراتب حسنه و پسندیده در یک سطح نبوده و در مرتبه نازل نیز بدیها و زشتیها نیز همگان در یک افق نبوده و بطور کلی مراتب عالی و نازل سه درجه دارد اعلی، وسط و پائین و برای ستردن عیب و عار نبایستی همگان را در قعر جهنم قرار داد بلکه به نسبت اعمال وی است یکی در درجات دوزخ ماوی گیرد که آتش او را احاطه کرده و معنوی ندارد دومین درجه که گاهی آتش دامنش را فرو گیرد یا نقطه ای از بدنش را بسوزاند سومین قسمت چون جرمش خفیف است تابش آتش ویران تالم و پریشان سازد و بوجود جهنم پی برد و وعده خدا انجامش بروی مسلم و یقین گردد.

صفحه ۱۵۳ حقیقه ۳۱۷ «صوفی موحد است موحد غیر محدود است

مذهب در حد است و او ربه بی حد است»

شیوه صوفی چه باشد نیستی چند تو بر هستی خود ایستی

پس در مذهب نباشد موحد برای خدا حدی قائل باشد و محدود نیست

«من حده فقط عده» هر که خدا را محدود کند بشماره آورده است سالکی

که رو بخدا می رود و ربه غیر حد آورده است مذهب برای خلق است غیر

خدا است آخرین مرتبه تصوف نیستی است چرا در حد مذهب بایستد

تمام معانی آن نیستی از جمیع تعینات و چنین صوفی که آخرین درجه

کمال نیستی جمیع تعینات است چگونه میتواند در تعین مذهب

«این المذاهب من بعد الوصول الی حقیقة العشق طوبی لمن عشقا»

درویش که بی خویش بود کیش می‌رسش

از خویش به تنگ است چه پرسیش تو از کیش

یعنی از هستی خود گسسته و به نیستی خود پیوسته است.

مذهب عاشق ز مذهبها جدا می‌باشد چنانکه مولوی فرموده است :

مذهب عاشق ز مذهبها جدا است

عاشقان را مذهب و آئین خدا است

غیر هفتاد و دو ملت کیش او

تخت شاهان تخت بندی پیش او

چنانکه بزرگان فرموده‌اند سالک در بند سلوکست عاشق در بند

عشق است صوفی در بند خدا است دین در حد است خدا بیرون از حد

است صوفی رو به بیحدی مینهد پس «الصوفی لامذهب له» مراد آن نیست

که مخالف دین باشد بلکه در مرتبه‌والای عشق قرار گرفته و از حد مکان و

زمان خارج گشته و به خدا پیوسته است.

یکی جویم یکی خوانم یکی دانم

این ناچیز برای جلو گیری از اطناب کلام و مراعات ایجاز و

اختصار پنج مطلب مختصر از نقاط مختلف کتاب انتخاب کرده و به نقل

آن بطور اختصار پرداختم. تانمونه و روش معانی این کتاب را بدست داده

باشم و امید است رضایت خاطر خواننده را بدست آورده باشم، ضمناً

این نکته را یاد آور می‌شوم که نقی مذهب به بهانه اینکه صوفی رو به بیحد

دارد! از خطاهای بزرگ صوفیه است زیرا سوال می‌کنیم آیا رو به بیحد

درین آداب و سلوک کی نمیخواهد؟ اگر می خواهد، مذهب نیز چیزی جز آداب و سلوک نیست که ما را به قرب بی حدنازل میگرداند و بعلاوه روابط ما را با خلق خدا تنظیم و اصلاح میکند. آن صوفی که ادعای فناء دارد آیا مگر نه اینکه با جامعه خود از حیث معاملات و غیره در رابطه است؟ پس آیا صحیح است که او به بهانه فناء فی الله! به رعایت مذهب مقید نبوده و در پیوند با جامعه هیچ قیدی را در نظر نگیرد؟ از این گذشته، مگر مرتبه فناء در فلان صوفی مسلمان بالاتر از رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) و اصحاب کبار پیامبر است؟ که آنها مقید بر رعایت قوانین و احکام مذهبی بودند و این صوفی به عذر فناء! خود را مقید نمیشناسد؟!

دعاوی گزاف ملاسلطان گنادی (سلطان علیشاه)

سعادت نامه

در «سعادت نامه» چاپ دوم اثر ملاسلطان فصل یازدهم صفحه ۱۶۲

سطر ۱۳ نوشته است:

«طالب و مرید اراده حضور نماید چنین داند که بخدمت پادشاه

مقتدری میرود و به بخشش او به مرتبه امیدوار باشد که بیک آن دو عالم

را بی سبب باو بخشد... و خیال را مشغول صورت شیخ دارد»!

در صفحه ۱۶۳ سطر ۶ گوید:

«چون وارد حضور گردد در کمال عجز و فروتنی که شیوه

مقامات است صورت بر خاک مذلت گذارد و بشکرانه این نعمت سجده

نماید و در دعا بگوید:

«اللهم انی در حضور این خیر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) سجده

میکرد؟!!

در فصل نهم صفحه ۱۳۸ نوشته است:

مقصود از خلقت تو این طاعت و اقتدا است بلکه میگوئیم که ارسال رسل و انزال کتب و زحمت انبیاء و مشقت اولیاء از برای ازادت و اقتدا است».

آیا انصاف است که زحمات انبیاء آوردن کتاب اسلامی و اینهمه جهاد در صدر اسلام و شهادت هزاران پاکمردان و شهادت سرور شهیدان و یاران جوانمردش که شربت شهادت نوشیدند برای آن بود که عده‌ای بعنوان قطبیت بخوشی زینده و مردمی که بسوی خدا گام می‌نهند بسوی خود کشند؟!!

مجمع السعادات

در کتاب «مجمع السعادات» فصل هشتم باب چهارم صفحه ۲۶۹

سطر ۹ نوشته است:

در بیان اینکه هر کس بشناسد امام خود را حاجت به انتظار ظهور حضرت قائم او را نخواهد بود بوجهی نه در عالم صغیر و نه در عالم کبیر!

در صفحه ۱۸۵ سطر ۱۰ می‌نویسد:

«چون تمام ممکنات اسماء حقند تعالی شأنه پس هر کس بهره‌ر چه رو آورد به اسمی از اسماء حق رو آورده و عبادت اسمی از اسماء کرده است! جادارد که این آیه از قرآن کریم را بخوانیم: ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما نزل الله بهامن سلطان (یوسف - ۴۰) و

چنانکه قرآن مجید تصریح دارد: اسم پرستی عین شرک و گمراهی است! مفاد جملات صفحه ۲۶۹ آنست که نویسنده به «مهدویت نوعی» قائل شده و خود را امام زمان وقت خوانده است!

و مطالب صفحه ۱۸۵ نشان میدهد که به پندار نویسنده، اگر کسی به ابلیس هم روی آورد و عبادت وی کند برحق است!!

ولایت نامه

در ولایت نامه چاپ اول صفحه ۱۱ سطر ۹ نوشته است:

«صاحب ولایت کلیه مطلقه را الله توان گفت باین نظر و این لحاظ که فانی در جهت غیب بینی است و علی تسوان گفت بآن اعتبار مضاف بکثرات و مستولی بر کل است و رب توان گفت که تربیت کل نو کول باواست!!»

در سطر ۱۱ نوشته است:

«خالق توان گفت باعتبار اینکه خالقیت حق تعالی شأنه بواسطه آن ظهور یافت.»

ملاسلطان خود را خدای رب العالمین خوانده و بعد بنا باعتبار اهل حق (علی الهی) حضرت علی (ع) را الله نامیده است!!

تفسیر بیان السعادة

(تفسیر بیان السعادة در دو مجلد چاپ اول عربی مفسر، ملاسلطان)

در صفحه ۱۴ از این تفسیر عبارتی دارد که ترجمه آن بشرح زیر است:

«حقیقت محمدیه و لطیفه علویت را خلق کرد و خدا خلق کرد
حقیقت علی و چون خلق کرد خلق را که

معرفت علی (ع) داشته باشد پس گوئیم که مبدأ کل عالم وجود و موجود تمام موجودات علی (ع) می باشد شرایع الهیه و جمیع کتب آسمانی نازل شده اند که خلق را به سوی معرفت علی (ع) بخوانند!!
آیا این گفتار مغایر با مکتب توحیدی اسلام نیست اگر نیست پس چیست؟!

در صفحه ۴۲۲ در تفسیر سوره بنی اسرائیل مطالب عجیب و شگفتی رایبان کرده که ترجمه آن به فارسی بشرح زیر است، خواننده گرامی با دقت و امعان نظر مطالعه کند:

«انسان در عبادت خودش شیطان و جن را یا مانند زردشتیان که عبادت می کنند «هوا- آب- زمین- حیوان- انسان» را و آن کسانی که عبادت می کنند سنگها و درختها و نباتات را و بعضی هندوان که عبادت می کنند انسان را و معتقد بالو هیت آنها هستند و عبادت میکنند کواکب را مثل صبی‌ها و عبادت می کنند ملائکه را و مانند هندوان که عبادت می کنند ذکر «مهادیوم» و فرج زن «مهادیو» را و همه اینها عبادت می کنند خداوند سبحان را!!

آیا نیازی به اظهار نظر میباشد؟! پس مبعوث شدن پیغمبر اکرم (ص) و منحرف کردن مردم از عبادت بت‌ها و غیر خدا، چه مفهومی دارد؟!

دائرة المعارف الاسلامیه

دائرة المعارف الاسلامیه که بزبان انگلیسی فرانسسه آلخانی نوشته شده است «ترجمه‌ای که عربی از آن شده. ضمن جلد ۱ این صفحه ۴۷ مقاله ۱»

مشبهی از مستشرق معروف «نیکیتین» درباره «طاووسیه» دارد که آنرا «ابوریده» عربی بر گردانده است در مورد «گنابادیها» در مطلع مقاله نوشته است: «طاووسیه فساد عقیده دارند» و اضافه کرده است که ملاسلطان عقاید بایه و علی الهی و صوفیه را باهم تلفیق کرده و شیطان را تقدیس کرده است!!

رجوم الشاطین

رجوم الشیاطین رساله کوچکی بقطع جیبی است که بواسطه ملا علی گنابادی (نورعلیشاه ثانی) فرزند ملاسلطان تدوین یافته است فصلی درباره تولد ملاسلطان نوشته که سقف اطاق شکافته شد و آبی از آسمان آمد که والدین ملاسلطان نوشیدند و نطفه ملاسلطان بسته شد! در سه ماهگی در شکم مادر سخن می گفت و قرآن می خواند! در صورتی که جنین در سه ماهگی بحد کمال نرسیده است و اینگونه گفتار دامهای خطرناک و مسموم کننده افکار مریدانست.

خواننده اگر صوفی است از تعصب بدرآید و بجای اینکه علیه نویسنده به دشمنی برخیزد عقل سلیم را فراراه خود قرار دهد و از بندهای مستند نشینان به یاری خداوند متعال رهائی یابد.

سلسلہ ملامتیہ

کتاب کشف المحجوب ہجویری از اہم کتب تذکرہ تصوف اسلامی است و مورد استناد شیخ عطار در تذکرۃ الاولیاء قرار گرفت در بارۃ ملامتیہ مرقوم داشته کہ: «گروہی از مشایخ طریق ملامت سپردہ اند و ملامت را اندر خلوص محبت تأثیری عظیمست و مشربی تمام و اہل حق مخصوصند بہ ملامت خلق از جملہ عالم، خاصہ بزرگان این است قصاریہ تولی بہ حمدون قصار کنند طریق وی اظہار و نشر ملامت بودی و این گروہ تولی بہ ابو یزید بسطامی کنند.

در بدایت ظہور تصوف اسلامی منصور حلاج بود کہ بطریق ملامت مشی میکرد منصور خدمت سهل بن عبد اللہ تستری (شوشتری) و عمرو بن عثمان مکی و جنید نہاوندی معروف بہ بغدادی رسید. پانزدہ سال بعد از درگذشت جنید منصور بفرمان مقتدر خلیفہ عباسی و بسعی حامد بن عباس و زبرد دربار عباسی و کمک حسین بن روح در سنہ ۳۰۹ ہ. ق در کنار شط فرات بدار آویختہ گردید حلاج در تمامی فصول سال لباس پشم بہ رنگ سفید (لباس سپید رنگ مخصوص ایرانیان بود) در بر

میگردد و روی زیبا داشت و عبدالله بن خفیف معروف به شیخ کبیر مدفون در شیراز حلاج را در زندان ملاقات کرد و اولین کسی است که حلاج را در نوشته‌های خود ستوده است (کتاب ملامتیان و صوفیان و جوانمردان تألیف ابو عبد الرحمن سلمی ترجمه علی رضوی با تصحیح دکتر ابو العلاء عقیلی چاپ افتاتستان در ۱۰۲ صفحه).

ابن عربی معتقد است که ملامتی عده‌ای از اهل الله هستند که در هر زمان و مکان بوده و دارای صفاتی خاص هستند و خدا باطن آنان را به انواع کرامات چون قربت و زلفت و اتصال زینت بخشیده و در سرالسر در معانی جمع رسیده‌اند اهل ملامت تظاهر به عبادت را شرک پندارند و تظاهر به احوال باطنی را ارتداد انگارند حمدون قصار نیشابوری که در سنه ۲۹۸ هـ ق در حیره از توابع نیشابور مدفون گردید از مشاهیر ملامتیه بشمار میرود در قرن هفتم هجری از ملامتیه قلندریه پدید آمد که معروفترین آنها قطب الدین حیدر است (نا گفته نماند که قطب الدین حیدر مدفون در تربت حیدریه مجذوب بود و گرد مرید و مرادی نبود) قلندریه موی ریش و سبالت و ابرو می تراشیدند و دلقی سبزرنگ بر تن میکردند. فرقه ملامتی پیرو ابو صالح حمدون بن احمد بن عمارة قصار بوده‌اند، ملامتی عقیده دارد که وجود مرید و اظهار ارادت او موجب می‌گردد از وصول بازماند بایست ملامت پیشه کند و از ریا پرهیزد اعمال نیک را از مردم مخفی بدارد و خواجه حافظ را از پیروان این مسلک محسوب می‌دارند!

مقامی در صفحه ۹ مقدمه کتاب نفحات الانس مرقوم داشته که در این باب جماعتی باشند که در رعایت معنی اخلاص و به محافظت قاعده

صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند هر چند عزیزالوجود باشند هنوز ججاب وجود خلقت از ایشان به کلی منکشف نشده باشد و بدان سبب از مشاهده جمال توحید و معاینه تفرید محجوب مانده باشند چه اخفای اعمال و ستر احوال خود از نظر خلق و مشعر و مؤنت به رؤیت وجود خلق و نفس خود که مانع معنی توحید اند و نفس نیز از جمله اغیار است.»

حاجی زین العابدین شیروانی مشهور به سیاح شیروانی و ملقب به «مست‌علیشاه» در کتاب ریاض‌السیاحه در مورد ملامتی عین عبارات جامی را بدون کم و کاست نقل کرده بدون آنکه نامی از جامی برده باشد. در کتاب هدیه‌السالکین تألیف صوفی دوست محمد در ۷۰ صفحه چاپ‌هند در صفحه ۱۸ درباره ملامتی نوشته است که ملامتی آنست که تمام فرائض و نوافل را پابند باشد مگر از نظر مردم آنرا مخفی می‌دارد و بعضی مشابهت به آنها نموده در فسق و فجور مبالغه دارند و گویند مقصود ما آنست که در نظر مردم ما را قدر نباشد و حق تعالی را بطاعت ما چه پروا است!

بعضی را عقیده بر آنست که مسلك ملامتی در هند بوسیله خضر رومی انتشار یافته است.

آقای علی اصغر حکمت در یکی از آثار خود مسمی به «جامی» در صفحه ۱۵۶ نوشته‌اند که جامی هیچوقت بساط شیخی نگسترده و خلق را به پیروی و ارادت خویش نخواند و میرعلیشیرکه از اولادتمندان خاص جامی بود در کتاب «خمسة المتحیرین» نوشته است که در آن حضرت

بناظران خوارق عادات از جانب حق تعالی مأمور نبودند و حالات پاکیزه خود را در طریق ملامتیه و شاعری و ملائمی پنهان مینمودند!»

نگارنده این سطور برای اولین بار در رشت با مردی وارسته و دانشمند و شاعر بنام آقای انسان دوست که از کارمندان عالی رتبه استانداری گیلان بود توفیق آشنائی و دوستی یافت اندکی لکنت زبان داشت مرا به آثار جاودان کیوان قزوینی رهنمون گشت و در ایام باز نشستگی در منتهی الیه شهر رشت در باغ چای ملکی خود که چهار هکتار بود منزوی گردید و در تمامی ایام حیات گرد زناشوئی نگشت روزی اظهار کرد که من جزء سلسله ملامتی هستم و قطب سلسله یکی از علماء شیعه ساکن مدینه است و سید نیز میباشد اما از ذکر نام قطب خود خودداری نمود و آقای بامداد از مشایخ ایشان در تهرانست پس از فوت انسان دوست دریافتم که ایشان از مشایخ سلسله ملامتی است مردی خلیق و متواضع و مهربان و بصیر در امور تصوف و مسائل علمی و روحی بود مرحوم محمد علی بامداد در شب عید اضحی سنه ۱۲۶۳ ه.ش در مشهد متولد گردید پدرش میرزا محمد رفیع رفیع الممالک بود بامداد در مشروطیت ایران در زمره آزادیخواهان بود و در تهران روزنامه بامداد را منتشر میساخت و با میرزا کوچک جنگلی همراهی و معاضدت نمود و در دوره ششم نماینده مجلس شووای ملی گردید و در سنه ۱۳۲۰ ه.ش حزب ایران را بنیاد نهاد و بازرگانی دولت در بانک ملی بود مدتی در بیمارستان نجمیه بستری بود و در اثر ابتلا به بیماری فشارخون در ۲۸ مرداد ۱۳۲۰ ه.ش در تهران

از بامداد کتاب ارزنده‌ای تحت عنوان ادب چیست و ادیب کیست در ۷۱ صفحه و اثر دیگری بنام حافظ شناسی یا الهامات خواجه در ۲۴۸ صفحه به کوشش دکتر بامداد بحلیه طبع در آمده است. از اشعار حافظ تحت عنوان اینکه مسلکی بنام ملامتی مانند دیگر سلاسل تصوف وجود خارجی دارد مستفاد نمی‌گردد اما بامداد برای تأیید عقاید مسلکی خود با اشعار حافظ استناد جسته و بهره بر گرفته است در صورتیکه هر گاه بخواهیم عقاید مرد بزرگی را در یابیم در ابتدا مسلک و نظر شخصی خود را نباید در نظر گیریم، البته پس از اینکه نتیجه بررسیها معلوم شد آنگاه مانعی ندارد نظریه خویشتن را ابراز داریم. باری بامداد مرقوم داشته‌اند ملامتی پیر خود را معرفی نمی‌نماید ولی نیاز به پیر دارد، وی با اصول اخلاق و شرع پابند بوده و صورت مرشد خود را در ذکر نظر نمی‌گرفته است. حافظ را ملامتی دانسته و به قلندریه و ملامتی که خلاف شرع را پیشه نموده‌اند اعتراض دارد و بخرقه و صومعه و خانقاه و اسباب و ابزار درویشی بحق طعن میزند و گوید اویسی از روحانیات استفاده نمود ولی ملامتی نیاز به پیر دارد. شیخ ابوالحسن خرقانی و نظامی را اویسی میدانند در صورتیکه خرقانی پس از طی دوازده سال که از روحانیت بایزید بسطامی استفاده نمود دست ارادت به ابوالعباس آملی داد.

بامداد بعضی از لغات و اصطلاحات را معنی و تاویل کرده است. می‌کده و میخانه جای باده‌نوشی است یعنی سالک بسوی بیخودی می‌رود در آنجا که خدمت و حضور پیر است، در صورتیکه می‌کده و میخانه را به خانقاه و ساقی را به پیر طریقت تعبیر کنیم پسندیده است (نه بحق تعالی و

تکلیف الهی).

پایان دستورهای تدریجی است که اگر توجه پیر به سالک که جذبیه بر مزید رو دهد بنظر درست میآید.

جام جهان تمارا دل روشن پیر باید گفت وقتی برای مرید فتح الباب گردد اسرار عالم هستی بر دل تابدا!

این ناچیز بیش از پنجاه کتاب چاپ ایران و هند درباره حافظ دریده که هر يك حافظ را بزعم خود به يك مسلك منتسب دانسته اند. كسروی تبریزی حافظ را خراباتی شمرده و عده ای خا کسار و برخی نقطوی و ذبیح بهروز و حافظ را در يك عصر معرفی کرده و یکی را صوفی و دیگری را پیر و آئین مهربانسته است! اگر کسی عرفان را نزد استاد تلمذ نموده و عملاً در تصوف گام نهد مرتکب اینگونه اشتباهات نمیگردد این بیمقدار را عقیده بر آنست (البته پس از بررسی دقیق در شرح حال مشایخ و واقطاب و سلسله های متباعده متباغضه) که در هیچ عصری سلسله ملامتی وجود خارجی نداشته است و ملامتی از آنجا سر چشمه میگیرد که برخی از مشایخ چون جامی و ابوسعید ابوالخیر از آنجا که خواستند مریدان را بسوی خود نکشند حالت ملامتی داشته اند ضمناً سالک روحاً آماده نیست که در امور سیاست و کشورداری دخالت کند!

با اینهمه باید گفته شود که طی چند قرن عده ای شیاد و هوسران بیبانه ملامتی ا پست ترین اعمال خلاف شرع و ضد انسانی را مرتکب شدند فضای دیانت را تیره ساختند و نامرند خراباتی - عاشق - لاابالی قایل بر خود نهادند و مردم ساده دل تصور کردند اسراری در نزد این

افراد موجود است که ارزش آن‌فوق‌گنجهای جهانست! این گمراهان اشعار شعراء را به نسبت دانش و معتقدات پرسش‌کننده با تأویلهای مخصوص! پاسخی میدادند البته باب تأویل که باز شود بسیاری از خطاها را صواب جلوه می‌دهد مثلاً این بیت از حافظ را که صراحت بر باده خواری دارد و تأویل بردار نیست به چه معنائی باید تعبیر و تأویل کرد؟

در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی

خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی!

خوشبختانه بمرور ایام پرده از روی کارها برداشته میشود.

سلسله مولویہ

پایہ گذار عرفان اسلامی حسین بن منصور مشہور بہ منصور حلاج
میباشد و نام دیگرش محمود بن احمد فارسی بود و بعضی گویند در
«سحر» دستنی قوی داشت و در علم سحر از خواص تلامذہ عبد اللہ بن بلال
گوفی بود و او از شاگردان ابو خالد کابلی بود و وی در زمرہ شاگردان
زرفا و زرفا از سجاج بہرہ جست! و بعضی را عقیدہ بر آنست کہ حلاج
بلناہر سعید جنابی رئیس قرامطہ رابطہ نزدیک داشته است پایہ گذار
و وحدت وجود حلاج بود و مدعی نیابت خاصہ امام دوازدهم شیعیان
بود و حسین بن روح در قتل حلاج بسی سعی نمود و حسن صباح
مشہور و ملقب بہ «سیدنا» در پاسخ نامہ سلطان سلکشاہ سلجوقی ضمن
برہم کردن اعمال قہایح خلفای عباسی قتل منصور را یاد میکند . در قرن
ہفتم ہجری محیی الدین عربی عرفان اسلامی را پایہ علمی نهاد (با اینکه
تذکرات عبد الملکی نیز در آثار او فراوان است) و آثار وی بالاخص کتاب
الفکر منہ ہوتل ہو ثبکتب و درسی علم عرفان قرار گرفت و در این قرن مولانا
راوی ہون گوارا بہت بود کتاب اوزنہ و بجاودانی خود را بنام مثنوی

تدوین فرمود.

بهاء‌الدین ولد (سلطان‌العلماء) باتفاق فرزند یگانه و خانواده خود از بلخ حرکت و عاقبت در قونیه رحل اقامت افکند و در روز جمعه ۱۸ ربیع‌الآخر سنه ۶۲۸ هـ ق بسرای جاودان شتافت و جلال‌الدین محمد مشهور بخداوندگار و مولوی و مولانا در روز ششم ربیع‌الاول سنه ۶۰۴ هـ ق در بلخ پابصر صه وجود نهاد و غروب یوم یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سنه ۶۷۲ هـ ق دیده از جهان فانی فرو بست صبح روز بعد جنازه مولانا را حرکت دادند و از کثرت جمعیت (چون از همه گروه‌ها بویژه نصاری و یهود نیز در آن مراسم شرکت داشتند) هنگام غروب بمصلی رسیدند صدرالدین قونیوی بنماز برخاست شهنشاه ای بزد و بیهوش گردید!

ناچار قاضی سراج‌الدین امامت فرمود و اغلب مردم شهر تا چهل روز همه روزه بزیارت تربت مولانا حاضر می گردیدند توضیحاً بیان می‌دارد در ازمنه گذشته مشایخ و اقطاب را بنام خواجه، بابا، مولوی، خداوندگار و مولانا می‌نامیدند و این القاب عام در مورد مولانا القاب خاص گردید و صدرالدین قونیوی از شاگردان خاص محی‌الدین و شارح عقاید وی و ضمناً ربیب محی‌الدین بود و از دوستان نزدیک مولانا بود و طرفین بهم‌دیگر احترام بسیار بجا می‌آوردند محی‌الدین ضمن گفتار خود، خویشتن را «خاتم‌الاولیاء» معرفی کرده است و جایی برای دیگران نگذاشته! او را قطب‌الاقطاب می‌شمرند البته قطب‌الاقطاب مصداق خارجی ندارد مگر آنکه گوئیم قطب وقت اقطاب آینده را تعیین میکند!

عرفان باصطلاح علمی را که محی‌الدین پایه‌گذاری کرده پنج تن چنان

زیر است:

۱- صدرقونیوی ۲- مؤید جندی ۳- فخر عراقی ۴- کمال کاشانی ۵-

مولانا جامی

بیان جامی روشن تر و بیان صدر پرمایه تر است لذا صدر را اعلم از آن پنج تن می دانند و محیی الدین را شیخ اکبر و صدر را شیخ کبیر نامند مولانا در ایام جوانی در دمشق محیی الدین عربی و صدر الدین قونیوی و سعد الدین حموی و شیخ عثمان رومی و اوحد الدین کرمانی را ملاقات کرد و گویند مدتی درس محیی الدین را درك کرده است همچنان که ملا صدرا که علوم و فنون فلسفه را عمیقاً فرا گرفته و در قبال آثار فلاسفه اسلامی و ایرانی، کتاب برجسته اسفار را تدوین فرمود مولانا نیز در برابر آثار منظوم و منثور عرفای نامی، کتاب مثنوی را به جهان بشری عرضه نمود. این کتاب بطور کلی نشانه ها را جمع بعلموم خفیه و سلوک در بردارد.

گفته اند: مولانا به مرد قلندر شوریده ای بنام شمس تبریزی برخورد می کند و در اولین دیدار مولوی و شمس ششماه باهم در حجره صلاح الدین زر کوب بسر می برند.

شمس از نژاد کیا بزرگ امید بوده است و اجدادش از داعیان بنام فرقه اسمعیلیه بودند. نا گفته نماند که مسلک اسمعیلیه همبستگی خاص با تصوف دارد و عقیده این ناچیز شمس صوفی آزاده ای بوده و با سلاسل تصوف ارتباطی نداشته است و مولانا پس از برخورد با شمس دیگر گرد

مرید و مرادی نگشته و هر زمان یکی از مریدان را علم کرده و طالبان فقر را بسوی وی فراخوانده است و آداب و قوانین سلسله مولویه را فرزندش بهاء‌الدین ولد بنانهاد است.

عبارت امسیت کردیاً « و اصبحت عربياً » را در یکی از تفاسیر مثنوی در باره سید ابوالوفای کرد ذکر نموده اند و گویند که: « سید بیسواد و گوسپند چران بود، وقتی کاغذ پاره‌ای را دید از یک نفر پرسش کرد که بر روی این صفحه چه نگارش یافته است؟ آن فرد پاسخ داد که کلمه طیبه «بسم الله الرحمن الرحيم» را مرقوم داشته اند. سید آن رقع را پاک ساخت و تا سپیده دم با ادب هر چه تمامتر و بیاد حق و با حضور قلب مقابل آن جمله طیبه سرپا بایستاد صبحدم بارقه رحمت الهی بر دل پاکش بوزید و بلسان فصیح عربی ناطق گشت و به تفسیر فرقان واقف گردید بمنبر جلوس نمود و از آن پس داد معنی میداد!»

گویند: «روزی شمس بطریق آزمایش از مولانا زنی خواستار گردید مولوی دست کراخاتون را بگرفت و بنزد استاد عرضه داشت!! پیر فرمود این خواهر من است پسری بخواست، سلطان ولد را بحضور آورد!! مرشد کامل بفرمود این فرزند من است و برای بار سوم صهبا طلبید مولوی بشخصه به کوی یهودیان رو آورد و سبوثی از منی انباشته تقدیم حضور آستان مرشد نمود! شمس دامن از دست بداد و فغان برداشت و جامه برتن بدرید و باصرار و الحاح ربه طاعت مولانا را بر گردن گرفت و در زمره مریدان مولانا قرار گرفت و صیقل خود صید گردید و سماع را پیشه ساخت!»

از قول مولانا پس غذای عاشقان آمد سماع!

صحت این داستانها تلخه اندازه است؟ خدا میداند.

مولانا بعد از شمس به صلاح الدین زر کوب که از خلفای شمس بود يك بست و سپس به حسام الدین (که مثنوی بنام او بنظم در آمد و «حسامی نامه» مسمی گردید) رو آورد پس از ارتحال مولانا، حسام الدین بر تخت ارشاد جالس گردید و بعد فرزند مولوی، بهاء الدین ولد بر مسند قطیبت نشست و چلبی جلال الدین فریدون مشهور بعارف که زمان حیات جدش مولوی متولد گردیده بود رهبر سلسله مولویه شد و پس از درگذشت وی برادرش چلبی شمس الدین امیر عابد، بخلافت رسید و در یوم پنجشنبه پنجم محرم الحرام سنه ۷۳۹ هـ ق وفات یافت.

روزی حسام الدین چلبی بمولانا عرض کرد که یا مولانا اخوان و یاران در خلوتگاه خویش الهی نامه حکیم سنائی خواننده و دیوان غزلیات فوق همه دواوین است اگر تثبیت فرمایند يك مثنوی احسان فرمایند خوش باشد هماندم مولانا ورقی از دستار شریف اخراج کرده و بدست حسام الدین چلبی بداد و بوی فرمود که «آندم این معنی بر خاطر عاظر شما خطور کرد این هژده بیت مثنوی را بدین فقیر از عالم بالا بخشیده اند ای حسام الدین کاغذ و قلم بر گیر و بنویس» و در همان لحظه به تالیف مثنوی آغاز کرده است.

مولانا در مدرسه سعادت و در منزل مسکونی خود و در باغ مرام مثنوی در حسام با اقتضای حال حسام الدین تقریر می کرد و چلبی حسام الدین می نوشت و چه بسا همه شب تا صبح تقریر می نمود. از

زمان تدوین مثنوی شروح متعدد بزبان فارسی و عربی و ترکی وارد و بر مثنوی نوشته گردید بزعم این ناچیز لب لباب مثنوی اثر ملاحسین کاشفی که از خواص مریدان مولانا جامی بوده و تفسیر حکیم سبزواری و شرح انقروی و مثنوی کلاله خاور که شارح جلد اول سید رضا خراسانی (حق‌الیقینی) میباشد از شروح دیگر رساتر است. طالب مفاهیم مثنوی باید با آشنائی کامل به عرفان چند سال در خود مثنوی غور و بررسی نماید و بعلم لغت احاطه کامله داشته باشد. بر هیچیک از آثار عرفای اسلامی باندازه مثنوی شروح متعدد ننوشته‌اند و بهترین نسخه درست و قابل اعتماد مثنوی نسخه ایست که نیکلسن مستشرق انگلیسی بطبع رسانیده است.

به‌مرور دهور، موقوفات بسیار بر ترکیه و مقبره مولانا برقرار داشتند و صوفیان و دیگران از اطراف و اکناف جهان به زیارت مزار مولانا شتافتند.

زمانی که خلافت عثمانی بر چیده شد آتاتورک اولین رئیس جمهور ترکیه طی فرمانی بتاريخ چهارم سپتامبر ۱۹۲۵م که برابر ۱۵ صفر سنه ۱۳۴۴ ق بود فرمانی بداد که همه تکایای مولویه بسته شود و موقوفات ضبط گردد، محمد برهان‌الدین چلبی آخرین خلیفه سلسله مولوی در استانبول در طبقه پنجم مهمانخانه‌ای باشلیک یک تیر مغز خود را متلاشی کرد!

مولانا درباره خود گفته است: علمای ظاهر، واقف اخبار و سولند و شمس، واقف اسرار رسول! و من مظهر انوار رسولم.

پیریکبار دیگر در کیفیت روحی خود گفته است :

خام بدم پخته شدم سوختم!

مزید در ابتدای ورود باین سلسله دیگجوش داده سپس غسل توبه انجام داده و کسوهای پوشید و حجره‌ای برای اجراء سلوک در اختیارش قرار می‌دهند و قبل از تلقین بذکر خفی، می‌بایست بیست و پنج اربعین متوالی خدمت کند و روز هزار و یکمین عملاً در تصوف گام زند هزار روز خدمت بترتیب زیر انجام پذیرد:

- | | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| ۱- ۴۰ روز مهنری | ۱۳- ۴۰ روز بارکشی |
| ۲- ۴۰ بوم کناسی! | ۱۴- ۴۰ روز نظارت |
| ۳- ۴۰ روز آبکشی | ۱۵- ۴۰ روز رخت شوئی |
| ۴- ۴۰ روز فراشی | ۱۶- ۴۰ روز دلاکی حمام تکیه |
| ۵- ۴۰ روز شاگرد آشپز | ۱۷- ۴۰ روز سلمانی |
| ۶- ۴۰ روز آشپز | ۱۸- ۴۰ روز باغبانی |
| ۷- ۴۰ روز دستیار خرید | ۱۹- ۴۰ روز آبیاری |
| ۸- ۴۰ روز خرید خانقاه | ۲۰- ۴۰ روز تکدی کند! |
| ۹- ۴۰ روز کمک فردی که خدمت | ۲۱- ۴۰ روز پینه دوزی کند |
| سفره بر عهده گیرد | ۲۲- ۴۰ روز لباس در اویش را وصله کند |
| ۱۰- ۴۰ روز خدمت مجالس فقر | ۲۳- ۴۰ روز نقالی کند |
| ۱۱- ۴۰ روز جاروب کشی | ۲۴- ۴۰ روز ننی یادف نواز |
| ۱۲- ۴۰ روز نقالی کند | ۲۵- ۴۰ روز خدمت خلیفه (پیر |
| | طریقت) را به عهده داشته باشد. |

هر گاه طاب در طول هزار و روز خدمت حتی يك روز تعطیل کند
اگر پیر طریقت بپذیرد مجدداً باید خدمت ۲۵۰ روزه را از ابتدا بعهده گیرد.
مولانا فرمود که يك نیمی هفت بند (اشاره به هفت مرحله طریقت است)
ويك دف كوچك در مجلس سماع بكار برند!

پیر طریقت سلسله مولویه را «ملا خونگار-حضرت پیر-چلبی-ملا
عزیز افندی» می نامیدند.
اقطاب سلسله در شهر قونیه و در تکیه بسر میبردند.
جشن نوروز را از ایام حیات مولانا تا زمان سلطان عبدالحمید
بر پا میداشتند.

ابن بطوطه در سفر نامه خود متذکر گردیده که این سلسله
را جلالی از جهت انتساب به جلال الدین محمد البلخی الرومی می نامیدند
نه سلسله مولویه.

درویشان مولوی تاج نمدی بی درز مانند فقراء مانوی بر سر
گذارند و مشایخ طریقت عمامه ای دور تاج پیچند سماع و ذکر جلی
دارند و نی و دف می نوازند عده ای از عرفا سماع را بجایز نمیدانند و
عده ای دیگر آنرا سبب ترقی روحی سالک می دانند و عده ای بوالهوس
گرد اعمال زشت بگردند در بعضی مسالك مانند قادریه و مذهب سبکها که
خالصه نیز نامند موسیقی را بکار نمی برند.

هر شب جمعه در مولوی خانه، ذکر سماع بنام «آئین شریف» در
مدح پیغمبر (ص) یا مولایا مولانا با آلات موسیقی خوانده می شود و مجلس
ذکر در تالار مدور با حضور متوکلان بر پا کنند و خرقه سفید و پیراهن سفید

سفید که تنوره نامند بپوشند و در شروع ذکر یک غزل از مولانا خوانده و دو تن نیز نوازند در اویش سه دور سالن راطی کنند و چون به محاذی تخته پوستی که بنام مولانا نهاده شده است برسند تعظیم و کرنش کنند و کف دست راست رو بسوی آسمان نهاده و کف دست چپ بسمت زمین! اعنی نیایش باستان باری و خالک بر طبیعت باشند و تنوره که می پوشند چالک ندارد و پائین ته گشاد است و پای چپ را ستون کرده بدور خود بگردش در آیند و نوازنده با صدای دلکشی آوازمی خواند.

ویک شال که اسمش «لام الف لا» است بردور کمر می پیچند و یک جلیقه که «گلدسته» نامند بر روی پیراهن می پوشند و یک جبهه برنگهای مختلف که «خرقه» نامند بردوش می اندازند.

روز تولد مولانا این غزل را میخوانند:

زهی منوجود جاویدان علی بن ابی طالب

زهی موجود انس و جان علی بن ابی طالب

توئی حنان توئی منان توئی دیان توئی سبحان

توئی فرد عظیم الشان علی بن ابی طالب!

که البته نسبت دادن این کلمات به مولای متقیان (ع) محض غلو

است و از آن حضرت آمده: هلك فی اثنان محب غال و مبغض فال! یعنی:

«در گروه درمورد من هلاک شدند یکی دوستی که غلو کند و از حد بگذرد

و دیگری دشمنی که عداوت ورزد».

بنابر این مولوی را عقیده بر آنست که روزی پیغمبر اسراری با علی (ع)

در میان نهادند و علی (ع) در بصره نهاد و سر مبارک خود را داخل

چاهی فرو کرد و اسرار را به چاه تقریر فرمود! ...
 از درون چاه نئی بروئید و قدبر افراشت و سر را از چاه بیرون کرد
 آن نی را بیزیدند و نی هفت بند از آن ساخته گردید!!
 مثنوی را بسبک خاصی خوانند و نوع دیگر آن پیچ است و
 رباعیات خیام نیز بنحوی مخصوص خوانده می‌شود.
 مثنوی ابزار کار و سرمایه سلاسل و خانقاهها گردیده است. بدون
 آنکه مفاهیم آنرا دریابند حتی قادر بدست خواندن آن نیستند. هیچ
 کتابی چون مثنوی کلبه مباحث عرفانی و سلوکی و علوم خفیه را حاوی
 نمی‌باشد.

بعضی را عقیده بر آنست که مولانا در دو بیت زیر جریان وقوع بمب
 اتم و اثرات آنرا پیش بینی کرده است:
 آفتابی در یکی ذره نهسان
 ناگهان آن ذره بگشاید دهان
 ذره ذره گمردد افلاک زمین
 پیش آن خورشید چون جست از کمین
 هاتف اصفهانی نیز سروده:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

آقای میر فطروس در کتاب «حلاج» در بررسی تاریخی ادیان،
 سعی بسیار بکار برده‌اند اما چون از جنبه فلسفی و عرفان وحدت وجود
 زادر نیافته‌اند جنبه ماد دیگری به آن داده‌اند و همین لغزش را احسان طبری
 در کتاب «بوخی» بررسیها درباره جهان بینی و جنبه‌های اجتماعی در

ایران) در مورد مولانا نیز دچار گشته است. این بی مقدار موارد زیادی از اشتباهات مستشرقین در دسترس دارد علت این اشتباهات نیز آنستکه هیچ دانشمند اسلامی حاضر نیست بجایای علوم اسلامی و ادب دسترس کسانی که چیزی از خوار سیاستهای بلوک غربی هستند قرار دهد و این عده از معانی ظاهری عبارات استفاده کرده و از عمق آن آگاهی ندارند و جوانان ما باعث این پر طول و عرض اینگونه مستشرقین روبرو شده و مجذوب می گردند و احتمال خلاف در گفتار آنان نمی دهند! و امام فخر رازی را امام الشکا کین و فیلسوف و عارف بزرگ اسلامی، خیام را باده خوار و ملحد می شمارند! و به کله کلمات وی در رباعیات پی نمی برند.

مولانا دزدیوان شمس که بنام استاد طریقت خود شمس تبریزی که مجذوب وی بود تخلص شمس نموده و این حالت را فناء فی الشیخ گویند، اینک یک غزل از مولانا نقل می گردد:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حسن برون آ، دمی زابر

کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز

باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

گفتی ز ناز، پیش مرنجان مرا برو

آن گفتنت که پیش مرنجانم آرزوست

وان دفع گفتنت که: پرورشه به‌خانه نیست
وان ناز و بازتندی دربانم آرزوست
یعقوب وار و اسفاها همی زخم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود
آوارگی کوه و بیابانم آرزوست
زین هم‌همان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا ورستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول
آن‌هایهوی و نعره مستانم آرزوست
گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
مهر است بر دهانم و افسانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما
گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

گوشه نشینید. قصه ایمان و مستی شد
 رسد در میان کتب و کتب کوه قسم چشم صورت ایمانم آرزوست
 یک دست جام پاره و یک دست جعد یار
 رفیق چنین میانه میدانم آرزوست
 پس از انتشار این غزل با عدم وسایل ارتباط و نبودن چاپ
 فرزانه‌گان پاک نهاد بیدار دل این غزل را دست بدست گردانده‌اند و چون
 برگزین عزیز و گرامی داشته در اندک مدتی در بلاد اسلام پخش گردیده و
 مشتهر شد. تا وسیله یکی از مریدان به دست عارف بزرگوار و شاعر گرانمایه
 سعدی شیرازی رسید آن بزرگمرد با نظر تیزبین و وقاد خود بدان اشعار
 نگریست لختی در سکوت فرورفت و بشگفتی با خود گفت تو که مرد
 ادب و دانشی و در علوم انسانی رنج برده و فیلسوف کم نظیری هستی و
 بنام مولانا و خداوند گار و مولوی مشتهر گشتی! و سه عنوان که برای
 مشایخ صوفیه اسبم عالم بود برای تو خاص گشت، ترا عارف بی مانندی
 می شناختم نه مردی صوفی؟ برای مرد حکیم شایسته نباشد اعمال و صفاتی
 بر خود بندد که فاقد آنست سپس با خود حدیث نفس کرد گفت: ای سعدی
 تو در علوم گوناگون زحمت کشیده و در بلاد و امصار با دانشمندان
 جلیس بودی و کتابخانه‌های بزرگ را دیده‌ای و در ادیان و مذاهب و مسالکها
 غور و بررسی نموده‌ای و سالها سیاحت نمودی و در شامات اسیر گشتی و
 در نظر گشت پوئی که باز گل گماشته شدی و دستیار بنایان گشتی و اکثر
 اقطاب و مشایخ را دیده‌ای و اینک که در شیراز جنت طراز گوشه عزالت
 برگزیده نشینید تا شاید که دل از تو بزرگجا هاتفی بگوش پر هوش سعدی

ندادرداد! که‌هان درچه فکرتی بخود آی و از اینگونه اندیشه فارغ شو
 مگر تو در حضور جانان بعهده‌نگرفتی که باقلم سحارت که نمونه تفضل
 الهی است و حق تعالی در اثر مساعی سالیان درازت و دل تابناکت، حقایق
 گلستان را از ساحت اعلیٰ بواسطهٔ خامه‌توانایت بر تو عطا کرد و وظیفه
 بیداری مردمان بر عهده‌تو گذاشت پس خامه برگیر و با همان اسلوب و
 سبک، اسرار و قانون سلوک را بنظم در آور تا آیندگان دریابند و بغفلت
 اندر نشوند سعدی از عالم خلسه بخود آمد! و این ابیات نغزرافی البندیه
 بر بیاضی که سپیدیش چون خاطر عطرش پاک و از هر اندیشه انحراف آمیز
 بری و بیرنگ بود نگاشت اکنون اشعار شیخ اجل را با چراغ دل بخوانید:
 از جان برون نیامده جانانت آرزوست

ز نار ناپرسیده و ایمانت آرزوست

بر درگهی که نوبت ارنی همی زنند

موری نه‌ای و ملک سلیمان آرزوست

مردی نه‌ای و خدمت مردی نکرده‌ای

و آنگاه صف صفا مردانت آرزوست

فرعون و ارلاف انا الحق همی زنی

و آنگاه قرب موسی عمران آرزوست

چون کودکان که دامن خود اسب می‌کنند

دامن سوار گشته و میدان آرزوست

انصاف راه خود ز سر صدق داده‌ای؟

یر درد نارسیده و درمان آرزوست

درد و غم آن منکر کبریا که بر پا نامگین بود
 چو غم باغ بهار است زین بهار شهر جبرئیل مگس زانت آرزو است
 هر روز از برای مسک نفس بوسعید
 يك کاسه شور باود و تاناست آرزو است
 سعدی درین جهان که توئی ذره وار باش

گردل بنزد حضرت سلطانت آرزو است

وقتی دو غزل دو بزرگمرد را خوانده در عالم خیال متجسم گشت
 که مولانا از منزل بمدرسه سعادت آمده در حجره‌ای غزل سرانیده و
 میردیان پروانه وار گرد خداوندگار جمع آمده اند نی زن، نی هفت بند
 را بر لب نهاده نوائی دلنشین سر میدهد در محوطه آن مردان روحانی،
 نوای فرح انگیز اوج گرفت و صوفیان چون ستارگان در حول و حوش
 آفتاب جهان تاب مولوی بسماع پرداختند و قوال این غزل را با این بیت
 بالمحنی گیر اخواندن گرفت:

بشمای رخ که باغ و گلستانم آرزو است

بگشای لب که قند فراوانم آرزو است

ناگهان شمع نوری خیره کننده فضای صحن مدرسه را فرا
 گرفت جادقت بلگریمستم دیده خیره گردید و جمال دلارای شیخ اجل که
 هاله‌ای از نور در گردن سرش در طواف بود نمودار گشت و با صدای رسا
 خطاب رب فیلسوف سترک جلال الدین محمد بلخی رومی نمود و گفت آیا
 تو چند یاد بدویش شوی بدو حال بی ماوی بر خورد کردی او در طی چند
 روز که حضورش از یکسال بطول نینجامید بسماع پرداختی و

در کسوت فقها و قضات شرع حرمت لباس نگه نداشتی. چه دستوری گرفتی و چگونه سلوک نمودی و هفت مرحله طریقت را که برابر پنج ملك می‌باشد (ناسوت، ملکوت، که بملکوت سفلی و علیا منقسم است. جبروت، لاهوت و هاهوت. یا مقام نقطه یا مقام انسان کامل.) که بیک تعبیر صد میدان و یا بزبانی دیگر هزار و یک منزل است که بقول صوفی، هر مرحله را سالک تندرو هفت سال طی می‌کند! چگونه بسر بردی و چه زمان جذب را دیدی و این حال را بچه کیفیت بسر بردی چرا مانند اقیانوس بیکران ساکت و صامت نیستی؟ شتر حوصله و قیل طاقت و نهنگ شناور و پشه پرواز می‌خواهد که این راه پرفراژ و نشیب را گام بردارد و بمقصد نائل گردد و هیچ شناور چیره دستی در عمق اوقیانوس قادر بشنا نباشد. اما تو مانند دریاچه خزر در ظاهر تلاطم داری بویژه که در بازار زرگران بنوای چکش ضرب زر از ظهر تاشام دست افشانی کردی! تو که دانی عارف، صوفی نتواند بود پس چرا مردم زمان و آیندگان را با شتاب اندر افکندی؟ آری تو بعد از این سراینده مثنوی شوی و کتابت ابزار کار مسند نشینان و دکانداران گردد! در صورتی که اکثر صوفیه فهم آنها در نیابند!

مولانا از سماع باز ایستاد و بحیرت فرو رفت و انگشت تحریر بدن‌ان گرفت و فرمود: این را دانم که تو بایست سعدی شیرازی باشی زیرا دیگران را یارای آن نیست که بر من خرده گیرند اما تو با اخلاق صوفیانه و اعتقاد بوحده وجود که صلح کل با تمامی عوالم هستی است. و آن اوصاف درباره صوفیان کردی سرد که مرا به خنجر کشانستی! آیا

دوا است که آنهمه ابداعات و مضمونهای بیکروا که در دیوان شمس
 بکار بردم تا دیده گیزی! سعادیا تو که آرامش را دریافته و در گوشه
 عزلت لوای تو خیل در می دهی و این بیت جاودانه می سرائی :

بر گد در ختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کرد گار

زبان از تعرض در بند و بامابسماع در آی شیخ اجل فرمود: مولانا
 اندکی بتفکر و اندیشه پرداز بعد از من و تو روز گار بگذرد و از شهر
 شیراز صوفی پرور! بزرگی بنام جنید شیرازی کتابی گرد آورد و هزار
 هزار بنامد و مشایخ بشمرد و عارفی کم نظیر به نام حافظ متأثر از غزلیاتم
 گردد و تحت تأثیر افکار بلند عمر خیام قرار گیرد در اندک زمانی شهره
 گردد و در بیان سخنان خود بفرماید :

در نماز خم ابروی تو چون یاد آمد

حالتی رفت که محراب بفریاد آمد!

عارفان! مگر ندانسته‌ای که داشتن دین برای خرد و کلان پیرو برنا
 و عامی و دانشمند، ضروری است پس چگونه گاهی ابیات ریشه بر انداز
 دین و دیانت از زبان قلم، جاری ساخته‌ای همچون بیت زیر:

موسی و عیسی کجا بد گافتاب

کشت کجودات را امیداد آب

نعمت‌ها را روزها «رمطایب است» من وهم گفتار تو در صفحه روز گار
 با آن قضاوت با آید گد بیدار دل است. سخن که بدینجا رسید از خطسه
 در عالم معنا

از این دو بزرگمرد پوزش می‌طلبیم .
اینک چند بیت از اشعار مولانا را تفسیر می‌کنم تا برای
خوانندگان کمک و مدد باشد در تفهیم مثنوی و برای نمونه بیت زیر
نقل می‌گردد :

عقل اول راند بر عقل دوم

ماهی از سر گنده گردد نی‌زدم

علت و معلول از بالا پائین ساری و جاری است زیرا مقام علت
برتر از مقام معلول است مقدم بر هر معلول علت است برتر از هر نشأه
از نشآت وجود است برتری عبارت می‌باشد از همان سر بودن و مقدم
بودن. تنزل از سراسر است به دم ! یعنی علت اولی گوئی تنزل کرده و کوچک
شده معلول ایجاد می‌گردد (البته مراد از تنزلها پائین آمدن مادی و ظاهری
نیست) و همینطور سیر تمام معلولات از بالا به پائین است و تنزل علت ،
از مرتبه عالی خود (که تعبیر به گندیده شدن آن سراسر است) با تنزل عقل او
تطبیق شده و علت همان سراسر است که عقل اولی باشد و تنزلش چنانکه
گفتیم عبارتست از گندیده شدن و کوچک شدن او ! بیت دیگر نقل کنیم:
مولانا فرماید :

آن خیالاتی که دام اولیاست

عکس مه رویان بستان خجداست

فکر و هوش و حواس سالکی که مجذوب گردیده همان جذبیه،
دانه و دام سالک است که تمامی هوش و حواس او را برده و وی را به
کنج عزلت انداخته است و به پهنای دام بی‌هوش باگشته و آن دام به دام

هوش و با خلوت‌های زیبای عالم ملکوت و مظاهر زیبای عالم
غیب است که از هر جهت سالک را احاطه کرده است . باز مولانا
می‌گوید :

پس غذای عاشقان آمد سماع

که درو باشد خیال اجتماع

مقصود آنستکه: فرح و نشاط و تغنی و پایکوبی و رقص که
مایه نرسندی عارفانست سماع است اما در عین حال سماعی مطلوبست
که با ذکر و یاد محبوب همراه باشد نه بایان شهوت‌های نفسانی و بیاد
محبوب‌های مجازی و دنیوی! که این حال، خلاف حال سالکانست و چنین
سماعی مرضی خاطر عارفان حقیقی نیست.

در ساله‌ای از مولانا در علم اکسیر موجود می‌باشد که حسین کاشفی
در کتاب «اسرار قاسمی» از آن سود جست است مولانا در مثنوی با استناد
بعضی نسخ خطی پایان کتاب را باین شعر ختم نموده:

قصه کوتاه کن که رفتیم در حجاب

فهم کن و الله اعلم بالصواب

بلازم مناسب است که برخی از آیات مشهور و مشکل را مانند یکی
دو بیت گذشته توضیح دهیم:

ما عبد مهائیم هستیها نما

تو وجود مطلق و هستی ما

این بیت یعنی: انکالی اشعه‌های هستی و نمایش‌های آن نه عین حقیقت
بلکه عین الیه که حقیقت هستی وجود بالذات و مطلق بوده بذات خود

قائم می‌باشد و ذات حق نامحدود و محیط بر جمیع عوالم است.
و این دو عبارت عربی منسوب بمولانا است:

الجوهر فقر و سوی الفقر عرض

انتم الفقر السی الله

العالم کله خداع و غرور

والفقر شعاد و سوی الفقر مرض

مراد از فقر التفات به احتیاج ذاتی خود و سایر ممکنات بسوی خدا است و مراد از سوی الفقر غفلت از این احتیاج است و هر يك از این غفلت و فقر را درجات بسیار می‌باشد و کمال هر انسانی بکمال همین فقر و احتیاج است.

اولین حکایت در دفتر اول مثنوی عاشق شدن شاه به کنیز و رسیدن طبیب الهی است که شاه را بمنقصود می‌رساند.

مراد آنست که کنیز، پادشاه را از اسارت هوی و تمایلات نفسانی رهایی بخشیده و به حکومت عقل ارتقایش می‌بخشد و نیروی عقل بر وجود شاه سیطره یافت و او را رهنمون گشت و طبیب الهی که مراد همان استاد طریقت است عقل و مشتبهات نفسانی را در وجود شاه که شاگرد وی و سالک راه طریقت است به مقام نفس مطمئنه می‌رساند و آرامش و شادمانی واقعی برای شاه فراهم می‌سازد و شاه سالک و زونده راه حقیقت است که سلطان کشور و وجود خویش است و کشتن زر گر از بین بردن مهوریات نفسانی است که فریب ظواهر فریبنده دنیا را بجان و دل خریدار است و صوفی می‌باید این تمناهای دنیوی را و زوایای خود از بین

بیرود و در بظواهر عالیه ملکوتی کلام نهد تا رجوع الی الله برای وی دست بدهد.

این مختصر، قطره‌ای از دریای مفاهیم عالیه ابیات کتاب پرمايه مثنوی بود بهتر آنکه در خود مثنوی غور و بررسی شود تا تفسیر اشعار بدست آید. برای آگاهی به افکار مولانا طالب باید علم لغت و ادبیات فارسی و عربی و تفسیر قرآن و علم حدیث و منطق و کلام و فلسفه را با دقت و امعان نظر فرا گیرد و در بدایت امر بشروح مثنوی مراجعه کند و پس از آن بخود مثنوی رو آورد و به لحن کلام مولانا آشنا گردد و غور و بررسی در ابیات کند تا دامن مقصود را از جهت دریافت مقصود اصلی از معانی مثنوی بکف آرد. البته برای جدا کردن حق از باطل در مثنوی باید از کلام الله مجید استعانت جست و آنرا که موافق با قرآن نبود نپذیرفت زیرا سخن فصل، کلام خدا است. انه لقول فصل و ما هو بالهزل (الطارق ۱۳ و ۱۴) در اینجا بعنوان نمونه چند بیتی از مولوی نقل میکنیم.

دعای جلال الدین محمد البلیخی مشهور به مولوی

مولوی مانند فرقه باطنیه و اقطاب صوفیه برای قرآن بطوننی قائل

شدم و میگوید:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است

زیر ظاهر باطنی هم قاهر است!

زیر ظاهر باطنی حقیقت انسان مدعی گشته است:

ذاتید و صفاتید گه‌ی عرش و گه‌ی فرش
در عین بقائید و منزله ز فنائید!

و در دیوان شمس ضمن غزلی درباره عقاید خود گفته است:
چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمیدانم

نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم!
و در جای دیگر مثنوی بیان داشته است:

چون به بیرنگی رسی کان داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی!

در دیوان شمس گفته است:
من آن اصلم که مخلوقات فرعم
من آن فرعم که اصل جسم و جانم
و باز گفته است:

هله ساقی قدحی ده ز می رنگینم
تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم

توبه بشکسته ام ایدل که بکام دل خود
دوسه روزی بدر می‌کده خوش بنشینم

فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوی ام
زانکه من مصلحت خویش در این میبینم!

مولوی در شروع اشعار مثنوی نامی از خداوند متعال نبوده و خود را مانند نی خالی از عوارض دانسته و مدعی گشته انسان کامل است و خواننده را با نام خود دعوت بخواندن مثنوی می‌کند و عبارات عربی

که به نثر در مقدمه هر یک از مجلدات مثنوی نوشته شده از خود مولوی است نظری اجمالی بدین گفتارها گزاف گوئی مولانا را آشکار می‌سازد ا

مولوی روزی با جمع مریدان به بازار زر گران رفته بود و با ضربات چکش زر گر بر صفحه يك ورقه زر، با عمامه و ردای برقص برخاست و چند ساعت کسبه و مردم آن مکان را از کار بازداشت تا تنی چند پیش از پیش بر جمع مریدان وی افزوده گردد! نباید فریب شهرت و هایهوی مستشرقین را که همگی از عمال فعال سیاست خارجی میباشند خسورد بخودائیم و از دامهای تزویر هائی باییم و گمان نکنیم هر چه عرفا گفته‌اند کلام الهی و وحی آسمانی است و باید از آنها بطور مطلق تبعیت و تقلید کرد.

سلسلہ بکتاشیہ

سلسلہ بکتاشیہ منسوب بہ سید محمد رضوی «حاجی بکتاش ولی»
از سادات رضوی بود کہ وی در غجف و مکہ مدتہا معتکف بود و شبہا
و روزہا بسر می برد ، در سنہ ۶۶۰ ق بہ روم رفت در زمان سلطنت
سلطان اورخان بن مراد خان ترکمان سلجوقی جد سلاطین عثمانی بکتاش ،
آستین خرقہ را از خرقہ خود جدا ساختہ و بر سر یک سپاہی انداخت چون آن
سربازان در جنگ پیر و ز شدند مریدان بکتاش گویند: کہ ہمین توجہ وی بہ
سربازان موجب نصرت و ظفر آنها گردید! و آن سربازان را اینگی چری
نامیدند کہ بمعنی «سپیدرو» می باشد. بکتاش عدہ کثیری از سربازان را
بدیانت اسلام رهنمون گردید. وی در سنہ ۷۳۸ ق فوت کرد و در قریہ
بکتاش کہ در سہ منزلی قیصریہ است مدفون گشت بکتاش در زمان
اقامت در روم بہ دیدار مولانا نائل شد.

کیوان قزوینی در «راز گشا» صفحہ ۱۰۸ مرقوم داشته کہ: «لفظ
بکتاش دو کلمہ ترکی است یعنی برادر بزرگ چونکہ عثمان جد سلاطین

عاشق صوفی بود و مرید سید محمد بود اما نه بعنوان شیعه بلکه صوفی سنی و اگر خود سید محمد در باطن شیعه بوده و به اخص خواص مریدان تلقین شیعه گری می نموده خدامی داند اما متظاهر به تسنن بود و بعثمان وعده سلطنت می داد و بزبان تصوف او را برادر میخواند که ترك «دش» «تاش» میگوید و برای احترام «فرداش» میگوید وقتی که عثمان اندک فتوحی کرد بسید محمد لقب «بکتاش» داد یعنی برادر بزرگ سلطنت است پس همین لقب نام آن سلسله شد و بجای لقب طریقتی سید محمد که معلوم نیست در آغاز چه بوده جاری شد و انتشار صلوات کبیر در صوفیه شیعه از سید محمد بیعدمو کول گردید». بکتاشیه بر مزار سید محمد مرقدی ساخته و در ورودی مزارش را نقره کوب کردند این سلسله جمعیت سری بود. و برادران طریق «اخی» خطاب کنند این سلسله با خاکسارو فرقه تیان یا عیاران یا جوانمردان مشابهت تامی دارند.

مقارن ظهور سلطنت شاه اسمعیل اول صفوی پالین بابا تشکیلات وسیعی باین سلسله داد و قاضی عسگر سر باز ان ینگگی چری از فقراء بکتاشیه بود پالین بابا در سنه ۵۹۹۲ ق در گذشت بکتاشیه بعدها به تشیع گرائیده پائمه اظهار بالاخص بامام صادق (ع) اعتقاد را سخی دارند و زیارت قبور ائمه (ع) را به غلط جایگزین عبادات ضروری محسوب میدارند! محل اجتماعشان را مانند خاکسار تکیه نامند در تکیه ها نان و شراب و پنیر (اقتباس از عشاء ریانی مسیحیت که نان و شراب بیاد بود آخرین شبی که عیسی در آن خورده بود بر دمی خوردند) تقسیم کنند رهبانیت نیز مورد اعتقاد و

عمل کرد افراد خاص این سلسله است صوفیانی که مجردند حلقه‌ای در گوش خود آویخته و رئیس خود را مجرد بابا نامند و بطور اعم مرشد خود را بابا نامند صوفیه مانند کاتولیکها نزد بابا برفته و بگناهان خود اعتراف کرده و پیر طریقت گناهان را می‌بخشد مقام بابا قبلا انتخابی بود مانند مهرپرستان و انجمن اخوت صفی‌علیشاهی و اینک ارثی است و مانند مانویت به تناسخ اعتقاد راسخی دارند و خلفاء ثلاثه راشدین را بزشتی یاد کنند برای اعداد خواص و اسراری قائلند بویژه برای چهار! و لباس سفید که سکه نامند بر تن کنند اکنون بشرح آداب ورود بفقیر که آنرا تشرف نامند می‌پردازیم:

در هنگام غروب آفتاب طالب در معیت پیر دلیل وارد تکیه گردیده و در یکی از حجرات توقف می‌کند پس از تاریک شدن هوا طالب که او را عاشق و پیر دلیل را صاحب نامند در معیت هم بحمام می‌روند طالب ورود بسلسله، در حمام غسل توبه بجا آورده مجدداً به تکیه می‌آید و در تاریکی محض کفن بر تن وی کرده او را در تابوت می‌خوابانند بعد بمیدان جوانمردان حضور یابند همچون در اویش نخا کسار که در حضور جمع مراسم تشرف به فقرا انجام می‌گیرد سپس کفن را از بر عاشق خارج ساخته و لباس خود را می‌پوشد و صاحب رشمه‌ای بگردنش افکنده و بند را کشیده تا مخاذهی بابا قرار گیرد و بابا بر روی پوست گوسفند یا آهو جالس است و دوازده تن از فقراء در طرفین بابا بر زمین تشسته و سپس بابا دستور ذکر به عاشق داده و مراسم تشرف خاتمه می‌پذیرد. این آداب بعینه در فرق نخا کسار معمول میباشد و بابا کلاه دوازده ترک بر سر نهاده که دور آن شال

نیز در چند و سنگی بگردن آویخته که محاذی سینه قرار می گیرد که آنرا سنگ تسلیم نامند و خل کسار سنگ قناعت بکار برند و بابا در حرکت و مشی طریق یک تیر زین دودم و یک عصا با خود همراه دارد. فدائیان یکتاشیه را ابدال می نامند یکتاشیهای مقیم آلبانی در ماه رمضان فقط سه روز روزه میگیرند! روز ضربت خوردن مولای متقیان (ع) و روز شهادت و روز سوم آن حضرت! و ضمناً در روز اول محرم تا روز عاشورا در روزه بسر برند! و هیچگاه بقرآن سو گند یاد نمیکنند پس از ظهور محمّد پسیخانی که آئین نقطوی را در ۵۶۰۰ ق برپا ساخت فضل الله نعیمی مذهب حروفیه را منشعب از نقطوی بنانهاد نعیمی در سنه ۱۹۷۱ هـ ش در تبریز متولد گردید تا سن ۴۶ سالگی بسیاحت بلاد پرداخت و مدتهای مدید در استرآباد سکونت گزید در سنه ۱۳۷۴ هـ ش بدستور میرانشاه پسر تیمور اعدام گردید و جسدش را به دم اسب بسته در کوچهها و بازارها می گرداندند کتاب نومنامه و جاویدان نامه و محبت نامه و اشعار فراوانی از نعیمی بجای مانده است. سید عمادالدین علی نسیمی شیروانی مروج و شاگرد نعیمی بود میرانشاه فرمان قتل عام حروفیه را صادر کرد، نعیمی در باره خود گفته است:

سیمرغ جهان لامکانیم مقصود زمین و آسمانیم!

در تکیه های یکتاشیه کتب «جاویدان» کبیر فضل الله و «عاشق نامه» فرشته اوغلو را تدریس می کنند طبقات پائین اجتماع بدین مسلك گرایده اند نقطویه در اثر قتل عام سخت شاه عباس کبیر از هم پاشید و پس از آنکه ابراهیم و این طریق درزی خاکسار خود را پنهان ساخته و

عقاید خویش را بعنوان معارف و اسرار حقایق الهی منتشر می‌ساختند اما حروفیه عقاید خود را در لباسی بکتابتیه مطرح ساخته و پس از چندی این سلسله غیر از حفظ مراسم ورود بدرویشی، همه به عقاید حروفیه گرویدند و اکنون بطور قطع و یقین توان نظر داد که فقط نامی از بکتابتیه باقیمانده و بهمه گفتار و اعمال حروفیه بجای سلسله بکتابتیه اجراء می‌گردد!

میتوان گفت بکتابتیه (حروفیه) که در بدایت امریک سلسله از سلاسل تصوف اسلامی بود امروزیک کیش است که در لباس فقر خود را مخفی کرده است. اولین بار این ناچیز عقاید خفیه نقطویه را در کتاب «سیری در تصوف» آشکار ساخته است.

سلسله شطاری

هرچه جستجو کردم به مطلبی درباره سلسله شطاری برخورد نکردم و با مریدی یا شیخی از این سلسله ملاقات دست ندادتا در اثر تفضل الهی بکتاب خطی برخورد کردم که در اول رساله نوشته شده بود: تصنیف حضرت مرشد السالکین علی طریق الحق والدين الهادی الی صراط مستقیم شیخ وحید الدین شطاری قدس الله سره بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین.

بعد مصنف بشرح روش سلوک شطاری پرداخته و چنین فرماید: اول اشتغال با اسم ذات (که کلمه الله می باشد) بپردازد و اسم ذات را برنگ نقش بزریا نقره بر دل صنوبری تصور کند (یعنی یک صفحه طلا یا نقره که کلمه الله در آن منقوش باشد با قلم خیال بزروی صفحه دل حقیقته و چشمان را ببندد و با آن نقش خیره گردد پسندیده تر است) و چون دلاگر تصور وی بدر نیاید تا زمانی که هیکل سالک نقش آن اسم گردد تا در اثر ساریت عین لطم گردد بلکه عین مسمای آن اسم شود. و هر یک از دیگران از طریق سلوک تمرین یا آئینه است سالک در مکانی

خلوت گزیند و مربع نشیند (مربع آنست که پنجه پای راست برزانوی
چپ قرار دهد و پنجه پای چپ برزانوی راست قرار گیرد) و آئینه محاذی
چهره وی باشد که نه چشم به پائین نگاه کند نه سر را به بالا بنگرد بلکه
براحتی خود را در آئینه ببیند و آئینه بمنزله صورت فکریه است.
و برعکس خود در آئینه بادقت و امعان نظر ناظر باشد (آنچنانکه
گوئی فرد دیگری را مشاهده می کند).

حرکت و سکون عکس از صاحب عکس است لذا حرکت و
سکون هر انسانی منشعب از روح وی می باشد و روح محرك اصلی و
واقعی است و آنقدر توجه کند که خود را از یاد برده باشد زیرا حرکت
و سکون از روح نیز از رب الارباب باشد (این معانی را مطمح نظر قرار
دهد و یکی دیگر از ارباب و صاحب نظران این سلسله گوید که اشتغال
بد کربدین نهج باشد که سالک حروف «ح اظر» را که جمله «حاضر باشد»
و نیز «ن اظر» را که کلمه «ناظر باشد» و «م ع» را که «مع» باشد و نیز عبارت
«الله ناظری» را بر زبان جاری سازد و یاد ر دل گوید (که نوعی از ذکر
انفسی باشد) و یا بزبان گفته و با چشم به شش جهت نگران و ناظر باشد
(عرفای بزرگ و فلاسفه هر چیزی از اشیاء عالم هستی را شش جهت
قائل باشند) بحکم آیه مبارکه (فاینما تولوا فثم وجه الله) و معنی این آیه
را در نظر گیرد و در اقدام به آئینه اسم ذات (الله) را بدستور پیر طریقت
انجام دهد کلیه اذکار سه قسمند اول اورادی بزبان گوید دوم انفسی و
سوم خفی است. توضیحاً بیان میدارد مطالبه را بیشتر با شرح نوشته
تاخواننده ارجمند بکنه مطالب پی برد صاحب طرائق در جلد دوم نوشته

است که سلسله شطاریه از طیفوریه و بعضی شعبه‌های بنام شطاریه طیبیه
گیلیه خوانند و برخی شعبه‌های بنام عشقیه نامند و بعضی از صوفیه در
ابتداء سلوک عکس مرشدرا مقابل خود قرار داده و ضمن اجرای ذکر
خفی بدان عکس بحال استغراق بنگرند و این عمل را صورت
فکریه گویند.

زار وزاری یا اهل هوا

اخیراً کتابی تحت عنوان «اهل هوا» منتشر گردیده که بزعم این ناچیز، نویسنده کتاب کوشش بسیار برده و رنج فراوان برای تهیه مطالب اثر تحقیقی خود تحمل نموده است خواننده را بخواندن این کتاب توصیه می کند و آنچه از نظر خوانندگان پژوهشگر می گذراند مطالبی است که برآی العین مشاهده کرده و چون بمباحث روحی ارتباط مستقیم دارد در این کتاب نقل می گردد:

زاربها که آنانرا اهل هوا گویند در بنادر خلیج فارس و دریای عمان وجود دارند و مشهور است که بوسیله ناویهای (سربازان دریائی) پرتغالی از آفریقا و دیگر نقاط به بندر بوشهر و لنگه آمده اند و بتدریج تعداد نفرات آنها افزون گردیده است لاقلاً هر پانزده روز یکبار زن و مسرد و پیرو جوان تحت نظریک استاد در وسط نخيلات (باغ خرما) اجتماعی تشکیل می دهند مرشدرا اگر مرد باشد بابا و اگر بانوئی باشد ماما گویند و اطفال خردسال شرکت نمی کنند زاریها باهیچ دسته و جمعیت سیاسی و مذهبی تماسی ندارند و اغلب عامی و زارع یا کارگر می باشند و بطور

کلی طینت پائین اجتماع را تشکیل میدهد و اکثریت افراد زاری از طرفین والدین خود بعنوان زاری شده اند! و اگر کسی بدخواه خود لااقل سه بار در جلسات شرکت جوید دیگر قادر نیست که ترک مراد او را از آنها نماید! اهل هوا گویند هر کس که در این جلسات شرکت جوید یا اجنه و ارواح بستگان خویش که فوت کرده اند تماس گرفته و به نیات خود قائل آید و گویند هر زاری همزاد یکی از ارواح گذشته خود یا یکی از اجنه می باشد و آن همزاد مراقب او می باشد! (معلوم میشود ارواح در عالم برزخ بیکار می باشند و کاری جز مراقبت حضرات ندارند!) جلسات در باغات خارج از شهر یا در شب یا زمانی که تاریکی حکمفرما میگردد و بابا یا ماما یا گیسوان فرو هشته و قیافه مهیب ظاهر گشته و حضور تماشاچی بلامانع است در وسط باغ محوطه وسیعی را برای اینکار انتخاب کنید و اطاقی بطول یک متر و نیم و عرض هفتاد و پنج سانت یا چوب بانی ساخته و زنان و مردان بدون حجاب در وسط میدان آمده یک تن نی نوازند البته یا نوای حزن انگیز و همگان بسماع پرداخته و پس از چند دقیقه بابا یا ماما از اطاق چوبی خارج گشته و در جلسه شرکت میکند و هر زاوی یا پای راست یا پای چپ تکیه کرده و کم کم تحت تأثیر نوای نی و محیط ساکت و خاموش آن محیط و سایه کمرنگ درختان قرار گرفته و پروا بجم کوبه و چشمان نیمه باز و دهان بسته مانند زمزمه زردشتیان زودند! گفتار که کلمات مفهوم نمی گردد! و این سماع قرب یک ساعت و گاهی دو ساعت بطول می آید و اغلب کف برده ان آورده و نقش زمین را بر روی زمین و یا به اطلاق وی می برند و مخالفین نسبتهای

ناروا به بابا نسبت می‌دهند و پس از مدتی بحال طبیعی برمی‌گردد و اگر زاری‌ها در ماه یک یا دو بار در جلسات خود شرکت نجویند بیمار می‌گردند (زیرا باین ورزش و ریاضت معتاد می‌شوند!) و مداوای هر مرد با هر زن بر عهده بابا یا ماما است و گاهی بعضی افراد ندیری کرده بمرشد می‌پردازند بعضی از زاریها مدعی هستند که در کیفیت سماع اشباح اجنه و ارواح را مشاهده می‌کنند! حال زاری در سماع، شبیه یک تشنج بیمار هستری یا بیماری حاد صرع می‌باشد زاریها برای بابا و ماما احترام خاصی قائلند و برای وی معنویتی قائلند و شرکت در اینگونه مجالس موجب اعتیاد می‌گردد و بعضی که از شرکت در سماع خودداری کنند تمام بدن آنها کوفته می‌شود و درد می‌کند و تا در آن اجتماع شرکت نکنند روز بروز بر کسالت آنها افزوده گشته تا بمرگ می‌انجامد.

زاریهائی دیدم که ادعا داشتند اجنه را در لباسهای مختلف میدیدند و با آنان صحبت میکردند! و یکی از سلاطین اجنه را ملک عبدالرحمن می‌دانستند! و برای هر زاری یک همزاد جن قائل بودند و گاهی بعضی از اخبار آینده را از همزاد خود می‌پرسند و زمانی تقاضای انجام کاری را می‌نمایند که اگر قول دهند آن نیت جامه عمل می‌پوشد! اخیراً دریافتم که تنی چند از مدعیان ارتباط اجنه، مدعی قطبیت شده و مریدانی گرد آنها جمع گردیده‌اند که از ذکر نام آنان خودداری می‌نمایم آری این گفته که دنیا جنگل مولا است اصدق میکند و اعمال غیر عادی بابا یا مامای زاری در اثر القاء و تلقین شدید بوده و اعتقاد راسخی که مریدان بکردار بابا دارند گاهی موجب ظهور امور غریبه میشود و نوای نسی و محیط

ساکت و آرام و تاریک نیز بی اثر نبوده و از طرفی حرکات شدید سر مانند درویشان قادری، مشرمی باشد و اگر اینگونه افراد عامی جاهل را بدانش سوق دهند دیگر مجالی برای ریاست بابا یا ماما باقی نمانده و نخواهند توانست دسترنج دیگران را به یغما برند چقدر پسندیده است که عقل را فراراه قرار داده و از این دامها بگریزیم.

فہرست ماخذ

الف

- ادب چیست و ادیب کیست نوشته بامداد
ارمغان خانقاہ اثر محمد تقی رہبر
اسرار التوحید بامقدمہ ژو کوفسکی اثر محمد بن منور
آثار احمدیہ اثر محمد رضا مجد الاشراف
اسرار الآثار (حرف کئی) از فاضل مازندرانی
آئینہ بینایان اثر میرزا محسن حالی
آئین رہروان ترجمہ منازل السائرین از احمد خوشنویس
اوصاف المقربین از حاج میرزا احمد و حید الاولیاء اردبیلہ
اتمام الحجۃ نوشته سید محمد رضا شفیعی
استوار تصنیف کیوان قزوینی
البتاید از گیسو دراز چشتی

التفتیش اثر برقی

اعلام‌التقی از شیخ شهاب‌الدین سهروردی

انیس‌العاشقین از گیسو درازچستی

از جنین تاجنان ترجمه طباطبائی نائینی از زبان فرانسوی

اسرار‌العاشقین و سیر الطالبین از شهاب‌الدین سهروردی

انوارالقلوب از جلال‌الدین عنقا

آیه‌العشاق از علیخان ظهیرالدوله

آیات‌الولایة دو جلد تألیف رازشیرازی

اسرار النقطه از سیدعلی همدانی ترجمه از احمد خوشنویس

اصول تصوف از دکتر استخری

اسرار خلقت گرد آورنده احمد اخگر

ایضاح کلمات قصار باباطاهر عریان شارح ملاسلطان گنابادی

با حواشی کیوان قزوینی که متن و شرح و حواشی هر سه به زبان عربی است.

اختلافیه جلد اول تصنیف کیوان قزوینی

اوپانی‌شاد از داراشکوه با مقدمه و حواشی جلال‌نائینی

اسرار‌الحکم نوشته حکیم حاج‌ملاهادی سبزواری

اشعة‌اللمعات از جامی

احیاء‌العلوم چهارمجلد از محمدغزالی مترجم خدیو جم

اصول و فروع از نورعلیشاه اصفهانی

اسرار‌الآثار حرف (ق-ی) از فاضل‌مازندرانی

الفيوضات الربانية في المآثر والاوراد القادرية جمع و ترتيب
 سيد حاج اسمعيل بن السيد محمد سعيد القادري
 الفقرفخري به زبان اردو در سلسله سهروردية ترجمه بابا افضل
 سهروردی

الى الهائم الخائف من لومة اللائم (در باره سلسله نقشبنديه
 چاپ هند)

آثار و احوال كاظم زاده ايران شهر اثر كاظم كاظم زاده ايران شهر
 از انتشارات مكتب عرفان ايران از دكتور مسعود همایونی
 از انتشارات مكتب عرفان ايران مقدمه شاگرد از دكتور مسعود

همایونی

انقلاب ايران اثر ادوارد برون

ب

بستان السياحة از حاج زين العابدين شيرواني مست عيشاه

بهين سخن گفتار كيوان قزوینی

باب ولايت سيد هبة الله جندي

بحر الحقايق سر اينده حاج ميرزا حسن صفی عيشاه

برهان الحق و فاروق الاولياء از سيد غلامعلي ميرونی

براهين الامامه از راز شيرازی

بهره الامامه كريم خراسانی

باب الولاية از حیدر آقامعجزه
بیان الغیب سراینده صابونچی
بحر الاسرار از حاج کبیر آقا
بشارة المؤمنین از ملاسلطان گنابادی
بیان السعادة از ملاسلطان باحواشی کیوان قزوینی
بحیره حواشی از کیوان قزوینی و مؤلف قزوینی استرآبادی
بحر المعارف ملاعبدالصمد همدانی
برخی بررسیها درباره جهان بینیها و جنبشهای اجتماعی در
ایران اثر احسان طبری
برهان الحقیقه از صفی علیشاه
بسوی سیمرغ از قاضی شکیب
بحر الحقایق از صفی علیشاه

پ

پند صالح از صالح علیشاه با حواشی مجتهد سلیمانی
پرتو وحید از علی اکبر بصیری
پیام پدر از صبحی مهتدی
پاسخی با شتابنامه هیئت مشاوره

- تفہیمہ از حضرت الدین خلیلو
- تاریخ ایران دو جلد از سرپرسی سایکس ترجمہ از فخر داعی گیلانی
- تنبیہ الغافلین از شیخ حسین ثناءوندی
- تجلی ولایت از فخر المحققین
- تاریخ روابط ایران و عراق از مرتضی مدرس چهاردهی
- تاریخ سلسلہ های طریقہ نعمۃ اللہیہ از دکتر مسعود ہمایونی
- تفسیر صفی دو جلد از صفی علیشاہ
- تاریخ ابن بی بی
- تجلی حقیقت از تابندہ گنابادی
- تحقیق در تصوف از حائری
- تاریخ و جغرافی گناباد از تابندہ گنابادی
- تصوف پروفیسور شوشتری مترجم مہر داد مہرین
- توضیح از ملا سلطان گنابادی با حواشی از کیوان قزوینی
- تنبیہ النائمین از ملا سلطان گنابادی
- تصوف و ادبیات تصوف از برتلس مترجم سیروس ایزدی
- تذکرۃ الاولیاء از شمس الدین پرویزی
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود جلد ۷
- کتابیں ایضاً از راز شیرازی

تذکره طلعت از بانو طلعت عنقا

تازیانه سلوک از احمد غزالی

تذکره شیخ محمد بن صدیق الکججی بن علی کاتب به کوشش

ایرج افشار

تاریخ جدید یزد از احمد بن حسین

تصوف ازد کتر جواد نوربخش

تاریخ قرون وسطی از عبدالحسین شیبانی جلد دوم

تاریخ بدخشان چاپ مسکو

تجلیات رحمانی

تصوف چه بود و چه باید بشود از پروفیسور عباس مهرین

شوشتری

تفسیر مثنوی (داستان قلعه ذات‌الصور) از جلال‌الدین همائی

تمهیدات عین‌القضاة همدانی شرح از گیسو درازچشتی

تاریخ قرون وسطی از عبدالحسین شیبانی

تاریخ سلسله‌های طریقه نعمه‌اللهیه در ایران چاپ دوم دکتر

مسعود همایونی

تاریخ تصوف در کردستان تألیف محمدرئوف توکلی

تفسیر مثنوی ازد کتر مسعود همایونی

توفان ایران دو جلد اثر احمد احرار

ثمر الحیات عربی تصنیف کیوان قزوینی

ج

جستجو در تصوف ایران از دکتر زرین کوب

جام جم جلد هفتم اثر رضارهنما

جلوه حق تألیف ناصر مکارم شیرازی

جنات الوصول از نورعلیشاه اول

جذبات الهیه از ایزد گشسب

جلجلوتیه اثر سید فتحعلی شریفی

چ

چراغ ایمان نوشته سید ابراهیم شریفی

چننه اثر صادق عنقا

چهل فصل نوشته حاج میرزا آغاسی

چراغ راه از دکتر جواد نوربخش کرمانی

ح

حدیقه از سنائی

حج نامه اثر کیوان قزوینی

حدائق السیاحه اثر حاج زین العابدین شیروانی

حافظ شناسی یا الهامات خواجہ اثر بامداد

حق‌نما اثر داراشکوه

حسنات العارفين تألیف داراشکوه

حلیة الاولیاء از ابو نعیم اصفهانی

حالات و مقامات و کرامات شیخ صفی‌الدین اردبیلی

از ابن بزاز

حاجی بابای اصفهانی جلد ۳ ترجمه از شیخ احمد روحی

کرمانی

حقایق المحبة از دکتر جواد نوربخش

حجة بالغه اثر حجت بلاغی (حجت‌علیشاه)

حقیقت تصوف از فهیم السلطان

حقوق بگیران انگلیس جلد اول از اسمعیل رائین

حقیقة العرفان از علامه برقمی

حلاج از لوئی ماسینیون

حلاج از میر فطروس

خ

خمسه از حکیم نظامی

خمسه حسینی مقاله حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه

خاکسار و اهل حق نوشته نورالدین مهران سی چهاردهمی

خاطرات سفر حج از سلطان حسین - تألیف و کتابت از ...

خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال آشتیانی
خاطرات و اسناد ظہیر الدولہ بہ کوشش ایرج افشار

د

- دیوان خالد نقشبندی شافعی
دیوان عطار نیشابوری
دیستان المذاهب از کیخسرو اسفندیار
دیوان صدر الممالک اردبیلی
دیوان شاہ نعمۃ اللہ ولی
دیوان صفی
دیوان شمس
دیوان ادیب الممالک
دورہ کیوان فصل پنجم خطی از کیوان قزوینی
دیوان ناصر خسرو
دیوان جامی
دیوان حالی
دل و عشق بسعی منتظر
دائرة المعارف اسلامی جلد ۱۵ مقالہ نیکیتین
درج ابوالنصر فتح اللہ خان شیبانی
درستی از ولایت از سید ابوالفضل برقی
داستانهای مکتوبی از بصیری

دیوان غمام‌همدانی

دیوان صابرهمدانی بامقدمه غلامرضا سمنی

دیوان وحدت کرمانشاهی بامقدمه شمس‌العرفا

دیوان منصور شیرازی

دیوان موافق علیشاه

دیوان نوربخش جلد اول

دیوان مفتون‌همدانی

دیوان عارف سنندجی

دیوان سنائی

درالنظیم دو جلد اثر کوثر

دیوان حافظ بامقدمه او کتائی

دین‌نامه اصول سه‌گانه مزدیسنا اثر رشید شهمردان

دیوان عارف از عارف نقشبندی

دیوان شاه‌نعمه‌الله ولی به کوشش دکتر جواد نوربخش

دیوان مشتاق به کوشش دکتر جواد نوربخش

یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه بکوشش ایرج افشار

دیوان حبیب خراسانی

ذوالفقار از ملا علی گنابادی

رشحات از فخر الدین کاشفی
 رہنمای سعادت از تابندہ گنابادی
 ریاض السیاحۃ از حاجی زین العابدین شیروانی
 روزنامہ اطلاعات ۱۵ آبانماہ ۵۲
 رسائل جامع از خواجہ عبداللہ انصاری بہ کوشش تابندہ

گنابادی

رسالہ سؤال و جواب از خان پرویز
 رسالہ خطی بہ شمارہ ۰۷۹ کتابخانہ مسجد گوہر شاد
 رسائل شاہ نعمۃ اللہ ولی بامقدمہ محیط از انتشارات مجلہ

ارمغان

روزنامہ شرف سال ۱۳۰۸ ق. شمارہ ۸۴
 رشف النصایح از شیخ شہاب الدین سہروردی
 رعنا وزیا از ظہیر الدولہ
 رسالہ عالمیہ از مدرس عالم
 رشف العسل از محمد بن الحسن الحسینی
 راہنمای کتاب سال شمارہ از ۱ تا ۶ از ژانریکا
 روزنامہ خاطرات از اعتماد السلطنہ
 راہی بہ سوی خدا از دکتر گوشہ گیر
 رسائل شاہ نعمۃ اللہ عجلد بہ سعی دکتر نوربخش

رسائل خواجه عبدالله انصاری از تابنده
رهبران طریقت از محمد باقر سلطانی
رجوم الشیاطین از ملا علی گنابادی
راز بزرگ از موریس مترلینگک
رساله قشیریه از امام قشیری
رساله فریدون سپهسالار
رساله روزی با جماعت صوفیان از شیخ شهاب الدین
سهروردی به کوشش مهدی بیانی
روضات الجنات از خوانساری
رساله چهلمین روز وفات
رستم التواریخ تألیف محمد هاشم موسوی

ز

زهد و تصوف اثر گلدتسیهر
زبده الاسرار اثر صفی علیشاه
زبده الاخبار از ابو محمد حسن شعری قادری
زاد العارفین از خواجه عبدالله انصاری
زندگانی شمس العرفا از حجت بلاغی
زردهای سرخ اثر هانری مارکانت ترجمه منتظری

سید علی نقی رشتی

سی فصل از حاج میرزا آغاسی

سوانح شیخ احمد غزالی

سررشته خواجهگان اثر جامی

سعادت نامه از ملا سلطان گنابادی

سلجوقیان و غز، به سعی باستانی پاریزی

سمریه ابوطاهر سمرقندی

سالاریه احمد علی خان وزیر

سکینه الاولیاء از داراشکوه

سراج المحتاج از وفائی شوشتری

سبحه صفا از ظهیر الدوله

سبع المثنائی از نجیب الدین نیریزی

سالنامه کشور ایران سنه ۳۸ مقاله تابنده

سفرنامه از گناباد تا ژنو از تابنده گنابادی

سیر حکمت در اروپا از فروغی

سالنامه کشور ایران سنه ۴۰ مقاله جذبی

سیر فلسفه در ایران از اقبال لاهوری

سبیل الرشاد از فقیر محمد

سفینه الاولیاء از داراشکوه

سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران از دکتر اسدالله خاوری

سوانح از شیخ نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی

سیری در تصوف از نورالدین مدرسی چهاردهی
سلسله‌النسب از شیخ حسین پیرزاده

ش

- شرح گلشن راز اثر لاهیجی بامقدمه غلامرضا سمیعی
شرح حال و زندگی و مناظرات فخررازی اثر مایل هروی
شرح خطبة البیان از راز شیرازی
شمس الحقیقة از رابض الدین
شمسیه از شمس العرفاء
شرح شفای حق الیقینی از سید رضا خراسانی
شمس التواریخ از ایزد گشسب
شهیدیه از کیوان قزوینی
شمع جمع از فتح الله قدسی
شرح رباعیات خیام از کیوان قزوینی
شرح مثنوی شریف سه جلد از فروزانفر
شرح تعرف از کلابادی
شرح مثنوی سه جلد از خوارزمی
شرح قصیده میرفندرسکی
شرح تمهیدات از گیسو درازچشتی
شرح الفقه الاکبر (ابوحنیفه) از گیسو درازچشتی

شرح رساله قشیریہ (امام قشیری) از گیسو دراز چشتی
 شاه ولی ودعوی مہدویت از حمید فرزام
 شرح حال وزندگی و مناظرات فخرالدین زازی اثر مایل
 ہروی چاپ افغانستان
 شطرنج العرفا از دکتر نوربخش

ص

صفوت از صفی علیشاہ
 صالحیہ بانضمام شرح حال ابوسعید ابوالخیر و تاریخچہ
 بنای مزار شاہ نعمۃ اللہ تصنیف کیوان قزوینی کہ اشتباہاً بنام ملا علی
 نور علیشاہ ثانی شہرت یافتہ است .
 صدمیدان از خواجہ عبداللہ انصاری
 صوفیگری از کسروی تبریزی

ط

طرائق الحقایق سہ جلد از معصوم علیشاہ شیرازی
 طباشیر الحکمۃ از راز شیرازی
 طبقات الصوفیہ از خواجہ عبداللہ انصاری
 طراسینہ از منصور شیرازی (جلاچ)

ع

عرفان‌نامه تصنیف کیوان قزوینی
عوارف المعارف از شیخ شهاب‌الدین سهروردی
عبرت افزا نوشته محمدحسین حسینی
عرفان‌الحق از صفی‌علیشاه
عنوان البراهین از شیخ علی گنابادی

غ

غرایب از رونق‌علیشاه

ف

فتوح الغیب شیخ عبدالقادر گیلانی ترجمه و شرح
عبدالحق دهلوی
فراموشخانه و فراماسونری در ایران ۳ جلد نوشته
عبدالحق دهلوی
فراماسونری در ایران نوشته محمود کیرائی
فارس و جنگ بین العیل دو جلد از کنزاده آدمیت
فلو طین از تابنده گنابادی

فصل التصوف والعرفان خطی از شریف رازی

فصل الخطاب از حافظ مولوی

فریاد بشر از کیوان قزوینی

فیہما فیہ اثر مولانا

فہرست نسخہ‌های خطی فارسی جلد اول اثر احمد منزوی

فہرست کتابخانہ غرب (ہمدان) از دکتر مقصودی

ق

قدسیہ کلمات خواجہ بہاء الدین نقشبند اثر خواجہ پارسا

قوائم الانوار از میرزا بابا ذہبی

قوت القلوب از ابو طالب مکی

ک

کیوان نامہ جلد دوم و سوم از کیوان قزوینی

کنوز الاسرار و کرائم الکسریمیہ واسئلہ پرویز از

عارف علیشاہ

کوثر نامہ از راز شیرازی

کیریت احمر او مظہر علیشاہ کرمانی

کوکب نیر یا کشف برفیع از عبدالرشوک تیر شیرازی

کشف الحقایق از عزیز نسفی
کشف المحجوب هجویری با مقدمه ژو کوفسکی
کلمات طیبات از شیخ عبدالقادر گیلانی
کمالیه از عبدالله برزش آبادی
کشف المعارف از مستعلی شاه
کشف الاشتباه از شیخ ذبیح‌الله منجلاتی
کاشف الاسرار از حافظ شاه
کیمیای سعادت از محمد غزالی
کلیات سعدی
کیوان‌نامه سه جلد از کیوان‌قزوینی

سی

گلستان جاویدنه جلد ازد کتر جواد نوربخش

گلستان ارم از عباسقلی آقا با کیخانوف

گلزار مونس ازد کتر نوربخش

گوهر مراد از ملا عبدالرزاق لاهیجی

گلزار مونس به کوشش د کتر جواد نوربخش

گلزار آصفیه اثر خواجه غلامحسین چاپ‌هند

گلزار نعیم از نعیم شاعر

ل

لمعات از عراقی

لمعات عشق از حیدر آقامعجزه

لایحه ۰۷ ربيع الثانی ۳۲ از شیخ عبداللہ حائری

لوايح جامی

لسان الغیب از صابونی

لطیفہ غیبی اثر محمد بن محمد الدارابی

م

مرآة مشنوی

مجله یادگار سال سیم شماره ۱۰

منتخب توفیعات علی اکبر فروتن

مقامات العرفاء از حجت بلاغی

مکتوبات گیسو دراز چشتی

مثنوی کلاله خاور شرح دفتر اول از سید رضا خراسانی

(حق الیقینی)

مرصاد العباد بامقدمه شمس العرفاء از نجم الدین دایه

مجله یقینا سال دوم شماره ۱۰ الی ۱۲ از محمود عرفان

مجمع الاطوار از ظہیر الدولہ

مجله اخوت ۱۲ شماره (ظہیر الدولہ)

مرآت الصفا از نایب‌الصدر سمنانی
مصیبت‌نامه شهدائینوا از کهنه‌شهری
مجموعه ده رساله از شمس‌الدین
مجموعه حاضر از شمس‌الدین
معرفت‌نجم‌الدین کبری
مصباح‌العارفین از کاشف‌دزفولی
مکاتیب از عبدالله قطب
مجمع‌السعادات از ملاسلطان گنابادی
مغنی فی رد‌الصوفی از شیخ‌علی چنابدی
مناهج‌السير و مدارج‌الخیر از زید‌صوفی مجددی فاروقی
معدن‌الاسرار از محیی‌الدین گیلانی
مجمع‌البحرین از داراشکوه
مواظ از کیوان قزوینی
مقالات گوناگون از دکتر خلیل ثقفی اعلم
مجموعه آثار فارسی از احمد غزالی به کوشش
احمد مجاهد

مکتوبات قطب‌ربانی امام‌علیشاه
مونس‌السالکین از مونس‌علیشاه
مهنامه وحید سال ۵۱ صفحه ۹۶۷
مشعشعیان از مرتضی مدرس چهاردهی
مجله عنقا سنه ۱۳۰۵ ش مقالات کیوان قزوینی

مجله عرفان سنه ۱۳۰۳. ش مقالات کیوان قزوینی
مجله نصیحت سنه ۱۳۰۴. ش مقالات کیوان قزوینی

معرفة السلوك از محمود چشتی

مرات الحق از مجذوب علیشاه همدانی
مائده آسمانی جلد ۹ اثر اشراق خاوری

مقدمه بردیوان حافظ نوشته او کتائی

مجلل الانوار از مجد الاشراف

مجموعه حاضر از حاج محمدرحیم ماکوئی

مصباح الهدایه عزالدین کاشانی بامقدمه جلال همائی

میزان المعرفة از صفی علیشاه

مرصاد العباد تألیف راز شیرازی

مکاتیب قطب اثر عبدالله قطب

مجله مهر شماره اول دوره دوازدهم

مراحل السالکین نوشته مجذوب علیشاه همدانی

مفتاح النبوة از حاج ملا رضا همدانی کوثر علیشاه

مرآت کاملین از جلال الدین شریفی

مجله مهر دوره یازدهم شماره ششم

منطق الطیر از عطار نیشابوری

مصیبت نامه از عطار نیشابوری

میوه زندگانی تصنیف از کیوان قزوینی

مقالات شمس تبریزی بگوشش خوشنویس

مجمع البحار اثر مظفر علی‌شاه کرمانی
مناقب العارفين از افلاکی در دو مجلد
ملا متیان و صوفیان و جوانمردان تألیف ابو عبد الرحمن
سلمی ترجمه علی رضوی با تصحیح دکتر ابو العلاء عقیفی
مجله رستاخیز شماره ۸ و ۹ سال اول از سید عبدالله رازی
بازبان فارسی چاپ قاهره

میزان العقاید اثر ابو الحسن از مشایخ قادریه
معدن الجواهر در اوصاف شمس‌الدین الشیخ محمد -
الشریف قادری

معارف‌القدر قادری چاپ هند
ملفوظات نقشبندی (شرح حال باباشاه) چاپ هند
مکتب عرفان ایران (تثویفی از دکتر مسعود همایونی در
۹ صفحه)

مکتب عرفان ایران (تثویفی از دکتر مسعود همایونی در
۱۱۶ صفحه)

ن

نور علی نور تألیف راز شیرازی
نجم‌ثاقب از وفائی شوشتری

نقحات الانس تألیف جامی

نیروان از صادق عنقا

نور الهدایة از رضا تبریزی

نسخه خطی شماره عمومی ۸۰۸ کتابخانه آستان قدس

نسخه خطی شماره عمومی ۶۱۸ کتابخانه آستان قدس

نابغه علم و عرفان از تابنده گنابادی

نامه های صالح از سید هبة الله جذبی

نور الابصار از ایزد گشتب

نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر از تابنده گنابادی

نی نامه از استاد خلیلی

نغمه ایزدی از پروفیسور شوشتری

نقایس الفنون سه جلد تألیف محمود آملی

نه پرسش از کیوان قزوینی

و

وحید نامه به سعی حب حیدر

وسيلة النجاة نوشته میرزا اسد الله خان تنکابنی

ولایت نامه نوشته ملا سلطان گنابادی

وحید بهیانی از علی دوانی

والله اعلم

۵

هدية السالكين ترجمه مولانا صوفي دوست محمد
هشت بهشت از ميرزا آقاخان کرمانی

۵

یادداشت‌های قزوینی جلد هشتم
یادگار پنجاهمین سال انجمن اخوت

۵

فہرست اعلام اشخاص

ابن بطوطہ ۳۲۲	۱
ابن جوزی ۴۰	آبتین، موسیٰ ۴۷
ابن فارض ۱۲۹	آتاتورک ۳۲۰
ابوبکر شبلی ۱۲۳	آدم (ع) ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۷۸
ابوبکر (محمد بن احمد) ۱۰۳	آدمیت ۲۰۹
ابوالحسن ۱۱۳	آزاد، غلامعلی ۲۶۵
ابوحنیفہ ۱۰۹، ۱۸۴	آزادہ، نورعلی ۲۶۹، ۲۷۲
ابو خالد کابلی ۳۱۵	آزمودہ (سپہبد) ۴۸
ابوریدہ مصری ۲۹۱، ۳۰۷	آغا بزرگ تهرانی ۲۶۵، ۲۸۲
ابوسعید ابوالخیر ۷۷، ۱۰۳، ۲۳۸	آغاسی (حاج میرزا) ۲۲۵، ۲۳۲
۳۱۳، ۲۷۸	آقا بزرگ کرمانشاهی (حاج) ۲۰۸، ۲۲۸
ابوسعید تیموری (سلطان) ۶۶	آقا اولی (سپہبد) ۴۲، ۴۳، ۴۷
ابوسعید جنابی ۳۱۵	آموزگار محمد جواد ۲۶۹
ابوصالح جیلانی (گیلانی) ۱۱۷	۱
ابوطالب ۸۳	آبابکر ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۱۰۹
ابوطالب بن یوسف ۱۰۳	۲۳۲، ۱۳۴، ۱۲۷
ابوالعباس آملی ۱۰۲، ۲۴۷، ۳۱۲	آباالفضل (ناودا بلق سوار) ۲۸۰
ابوعثمان مغربی ۱۲۹، ۱۴۹	آدم ابراہیم ۱۵۱، ۲۵۵
ابوالقاسم ۷۲	ابراہیم امامزادہ زیدی (شیخ) ۱۵۰
ابولہب ۸۳	۱۷۰، ۱۵۶
ابوالنجیب ۱۳۰	ابراہیم پیردلیل (سید) ۱۱، ۱۳
ابوالوفا (شیخ) ۱۲۳	ابراہیم (شاہ) ۱۶۵
ابوالوفای کرد (سید) ۳۱۸	ایلیں ۱۷۸
ابویزید ۳۰۷	ابوالفضل ۱۸، ۲۸۱
ابی جعفر الجواد (ع) ۷۰	
ابی سفیان ۸۳	

اعتصام الدوله ۹۰
 اعتماد السلطنه ۴۳
 افشار ایرج ۱۶۷، ۲۳۴
 افشاریان ۱۵۱
 افغانی جمال‌الدین (سید) ۱۶۶
 اقبال آشتیانی: عباس ۸۲
 اکبر آقا (فرزند معین‌العلماء) ۲۰۰
 اکبر شاه ۱۸۱
 الهامی کرمانشاهی ۲۵۸
 الفونی (سید) ۲۶۲
 الیاس ۲۴، ۲۵۵
 ابوالبحر: فاطمه ۱۰۲
 املاق امیر (سید) ۸۱
 امیر بهان‌الدین محمد (سید) ۸۱
 امیر تقی ۸۲
 امیر تیمور گورکانی ۸۲، ۱۶۵
 امیر قاسم (سید) ۸۱
 امیر کبیر (سید) ۸۲
 امیر موثق (سرلشکر) ۹۲
 امین شاه ۸۱
 امین الدوله ۱۴
 امین‌السلطان: علی اصغر ۴۴
 انتظام بینش علی ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۴۸
 انسان دوست ۳۱۱
 انصاری عبدالله (خواجه) ۲۷۶
 انصاری مرتضی (شیخ) ۱، ۱۰
 انوار، قاسم ۱۸۵
 اوحیدالدین کرمانی ۳۱۷
 اورنگ (سرگرد) ۲۳۶
 اورنگ زیب ۱۲۴
 ایرج میرزا ۵۹
 ایروانی، ملاعباس ۱۸۹

ابی صالح چنگی ۱۰۲
 اتابک ۲۶، ۱۴۶
 اجاق اسمعیل (سید) ۲۰۹
 اجاق محمود (سید) ۲۲۸
 احسائی، احمد (شیخ) ۱۵۳، ۲۹۵
 احسان، الله خان ۲۵۱
 احسان‌الله علی (استخری) ۱۷۱
 احرار، احمد ۲۲۳
 احرار عبیدالله (خواجه) ۶۶، ۶۹
 احمد بن حسین بن علی ۲۳۴
 احمد شاه ۵۴
 اختر ۲۱۷
 اخوت محمد ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۹
 ادیس ۱۳۳
 ادیب پیشاوری ۱۲۹
 ادیب خراسانی ۳۷
 اردبیلی (صدرالممالک) ۲۰۲
 اردبیلی، نصرالله (خان) ۲۲۵
 ارومی، محمد رحیم (آقا) ۱۹۰
 ارومی، مسلم (میرزا) ۲۰۲
 ازهروی ۶۵
 استاد غلامرضا ۵۹
 اسدالله یزدی (سید) ۱۹۶
 اسرافیل ۱۶۷
 اسکندر خان (سرتیب) ۲۰۰
 اسمعیل بن صادق ۹۵
 اسپری (محمد لاهیجی) ۱۶۰
 اشراق (شیخ) ۱۲۳، ۱۶۷، ۱۹۲
 اشراق خاوری ۱۷
 اصطهباناتی علینقی (شیخ) ۱۴۸، ۲۶۸
 اصفهانی علی (شیخ) ۱۸۰، ۱۸۳
 اصفهانی محمد صادق (حاج) ۱۸۲

بهاء درویش محمد ۱۷، ۷۲، ۲۷۳
 بهاءالدین بخارائی ۶۵
 بهاءالدین محمد (شیخ) ۷۲، ۸۰، ۸۱
 بهاءالدین ولد ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۱۸،
 ۳۱۹، ۳۱۵
 بهائی (شیخ) ۱۶۰
 بهار علیشاه (حاج) ۱۹۶
 بهروز نبیح ۵۴، ۲۵۸، ۳۱۳
 بهروز شاهی ۵۹
 بهلول ۱۳۷
 بیات، بزرگ ۴۷
 بیات، عبدالحسین ۴۷
 بیانی، مهدی ۱۳۲
 بی بی فاطمه ۱۱۷
 بی بی نصیبہ ۱۱۷
 بیدآبادی ۱۴۸
 بی دندان علی گیلانی (حاجی) ۲۵۵

پ

پارسا محمد ۶۵
 پاقلعہای عباس (میرزا) ۲۰۹، ۲۱۸
 پاقلعہای زین العابدین ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳
 پالکونیک ۵۳
 پالیزی عطاالله ۴۰
 پدram ابوطالب ۲۱۷
 پرورش علی (سرتیب) ۲۷۳
 پروفیسور شوشتری ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۳
 پروفیسور لوئیس ۹۲
 پرویزی شمس الدین ۱۶۹
 پسیغانی محمود ۳۴۱
 پورداد ۲۳۶
 پہاوی محمد رضا ۳۶۳

۲۷۹، ۲۶۹ (شیخ) عبدالله

۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

باب (سید) ۱۷، ۲۰۲، ۲۲۶

باباسمائی: خواجہ محمد ۶۵

باباشاہ ۸۰

بابا طاهر (عریان) ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۴۷

باروت کوب، رضا (مشہدی) ۱۹۶

باقر، امام محمد (ع) ۶۷، ۱۵۹، ۱۸۱

۲۱۲

بامداد علی ۳۱۱، ۳۱۲

بامداد داکتر ۳۱۲

بایزید ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰ تا ۷۲، ۷۶

۳۱۲، ۲۶۰، ۲۴۶، ۱۷۸، ۱۲۳، ۸۴

بایسنقر ۸۳

بحرالعلوم ۱۵۳

بختیاری رستم (خان) ۱۸۲

بدخشانی یعقوب (مولانا) ۱۱۶

برزش آبادی، عبدالله ۱۴۹، ۱۷۸

برقی، سید علی (میر) ۲۱۸

برگسن ۹۲

برون، ادوارد ۵۵، ۷۰

برهان الدین محمد (سید) ۸۱

بصری حسن ۸۱، ۲۳۹

بصیری محسن ۴۶

بغدادی مجدالدین ۱۴۹

بکتابش سید محمد (ولی) ۳۳۸، ۳۳۹

بلال ۳۱۵

بلگرامی علامہ علی آزاد (سید) ۲۸۴

بلالی، ملا علی ۱۱۹

جنّبی سید هبت‌الله ۲۶۷، ۲۶۸،
 ۲۷۲ تا ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱،
 ۲۸۳
 جرجانی ۸۳
 جعفر (قاتل ملاسلطان) ۲۶۴
 جلال (فرزند سید اسدالله یزدی) ۲۰۵
 جلال‌الدین عنقا ۲۵۸
 جلال بهشتی ۲۱۴، ۲۱۵
 جلال‌الدین محمد (سید) ۸۱
 جلال‌الدین فریدون عارف ۳۱۹
 جلایر کلاتی، حاج محمدزمان خان ۱۷۰
 جمالی اسدآبادی: میرزا صفات‌الله ۲۵۲،
 ۲۵۳
 جنت‌علیشاه (= حاج میرزا علی نقی)
 ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸
 جنید بغدادی ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۳۰۸
 جنید شیرازی ۳۳۱
 جواهری: میرزا عبدالوهاب ۴۸

چ

چشتی، گیسودراز ۱۸۳، ۱۸۵
 چشتی محمود (شیخ) ۱۸۷
 چشتی معین‌الدین (خواجه) ۱۱۵،
 ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶
 چلبی حسام‌الدین ۳۱۹
 چنگ دوست صالح‌موسی (سید) ۱۱۵

ح

حائری عبدالله (شیخ) ۲۶۶، ۲۶۸
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۳
 حاتم ذهبی (شیخ) ۱۴۸
 حاجب میرزا حیدرعلی ۱۶۸
 حاج علی (خادم) ۱۷۷

پیر (دکتر) ۲۰۲
 پیرپالاندوز ۱۴۸
 پیرجمال‌الدین ۱۳۲، ۱۳۳
 پیرزاده (شیخ) ۲۶
 پیشه‌وری ۲۰۰
 پیرمراغه ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳

ت

تاج‌بخش ۴۸
 تاج‌خانم (همسر صفی) ۲۳
 تاج خراسانی (واعظ) ۲۵۴
 تبادکلینی حسین (شیخ) ۱۴۸
 تفتازانی ۸۳
 تفرشی حسین (خان) ۱۴۹
 تقوی نصرالله (سید) ۱۳۰، ۱۴۵
 تقی‌خان (آجودان) ۲۹۰
 تقی‌زاده ۵۴
 تیمور (شهید) ۲۲۸

ث

ثابت حبیب ۵۴
 ثقفی خلیل ۲۳، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲
 ثقفی حسین اعزاز ۹۲

ج

جام‌شیخ‌احمد (ژنده‌پیل) ۶۸، ۷۷، ۷۸
 جامی ۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰ تا ۷۳، ۸۳
 ۱۲۸، ۲۴۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳
 ۳۱۷
 جان جانان (= شمس‌الدین حبیب‌الله)
 ۷۰
 جبرئیل ۱۳۴، ۱۳۶

حشمتی ۲۴۷ تا ۲۴۹
 حضور علی رضا (آقا) ۱۰، ۱۱
 حقیقت عبدالرفیع ۲۷۶
 حق الیقینی سید محمد رضا ۲۵۰، ۲۵۲، ۳۲۰
 حکمت علی اصغر ۳۱۰
 حکیم سبزواری ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۰
 حکیم الہی ۲۲۱، ۲۲۲
 حکیمیان ۲۶۱
 حکیمیان، محمد ۳۴
 حلاج ۷، ۸۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۴
 طبیب محمود (شیخ) ۱۸۳
 حمدون قصار ۳۰۸، ۳۰۹
 حیات علی ۴۹
 حیدر اصفہانی (سید) ۱۱۷
 حیدر معجزہ ۲۴۹
 خ
 خادم علی ۴۲
 خالد ضیا عالدین ۷۰
 خالو ابراہیم (= شیخ چغندر) ۲۳۱
 خانم بزرگ ۱۴
 خالد مولانا (شیخ) ۷۲
 خالد حصاری رضا (شیخ) ۲۵۴
 خالد شہروزی (مولانا) ۶۵
 ختلانی اسحق ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۷
 خدیجہ بیگم ۹
 خدیوگیلانی ۹۶، ۹۷
 خراسانی محمد علی ۱۴۸
 خرقانی ابوالحسن ۶۷، ۶۹، ۱۰۲
 ۳۱۲، ۲۴۶
 خسروانی علی رضا ۴۲، ۴۷، ۵۷، ۵۹

طالع کبیر آقا (میر زادہ اللہ) ۱۹۹
 ۲۰۰، ۲۰۵
 حاج حسن ۲۲۰
 حاج (= داداش کرمانشاہی) ۵۴، ۱۴۰
 حافظ ۴، ۲۹، ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۵۷
 حافظ الکتب ۱۷۶
 حافظ مولوی (حاجی) ۱۱۷
 حامد بن عباس ۳۰۸
 حب حیدر ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹
 ۱۷۱
 حبیب عجمی ۱۳۴
 حبیب علی ۹۸
 حبیب خراسانی (حاج میرزا) ۹۵ تا
 ۱۰۱، ۹۹
 حضرت حجت (ع) ۱۷۲
 حجت علیشاہ بلاغی ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۱۸
 حسن (ع) ۱۰۲، ۱۳۳
 حسن بصری ۱۳۳
 حسن صباح ۲۴۲، ۳۱۵
 حسن عطار (خواجہ) ۶۶
 حسن مہری ۲۱۹
 حسنی اکبر (سید) ۱۸۶
 حسن علیشاہ آقاخان ۲۳۲
 حسین استرابادی ۱۳۹
 حسین بن روح ۳۰۸
 حسین علیشاہ ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۷۰، ۱۸۹
 ۱۹۱
 حسینعلی نشاط ۲۹
 حسین کاشفی ۳۳۳
 حسین (کاشانی) ۲۷۱
 ۱۷۰، ۲۱۹
 ۲۷۲

دزفولی سیدحسین ۲۵۸
دوست محمد (مولانا صوفی) ۱۸۸
دولت‌آبادی، میرزا یحیی ۲۰۴
دهخوارقانی اسدالله ۲۰۱
دهخوارقانی علی‌اصغر (حاج) ۲۰۱
دهلوی امیرحسین ۱۸۱

ذ

ذکائی ۲۲۲
ذکاوتی، فرجالله ۱۹۷
ذوالریاستین‌زاده (علی‌اصغر) ۲۱۳
۲۱۴
ذوالنون مصری ۴
ذهبی احمد ۱۴۸
ذهبی بابا ۱۷۸
ذهبی عبدالنبی ۱۴۸
ذهبی فتحعلی ۱۵۸
ذهبی محمدهاشم ۱۶۳

ز

رئیس علی دلواری ۲۲۳
رائین، اسمعیل ۵۸، ۲۳۵، ۲۹۳
رائی ۱۵۳
راجگوئی سیدحسین ۲۰۲، ۲۲۸
راز ابوالقاسم ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۷۵
رازی عبدالله ۱۰۷
راستین محمد ۲۶۸، ۲۶۹
رباب ۲۲۲
رجبعلی خیاط ۲۴۹، ۲۵۴
رحمت شاهی مهدیخلن ۲۹۰
رحمت علیشاه (میرزا کوچک) ۹
۱۲، ۱۴، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳
۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲

خسرو پرویزی ۱۶۹
خضر ۲۴، ۲۱۸، ۲۵۵
خضررومی ۳۱۰
خضرویه احمد ۷۲
خطیب‌الملک ۵۹
خفیف عبدالله ۳۰۹
خاموش (سید) ۸۲، ۱۱۴، ۱۱۷
خلوتی علی ۲۰۰
خلیل‌الله (= شاه) ۲۳۴
خلیلی (استاد) ۱۳۱، ۲۵۵
خلیل درویش ۲۱۷، ۲۱۸
خواجه‌پارسا ۶۶، ۶۷، ۷۴
خوارزمشاه ۱۳۰
خیاط علی ۲۰۲
خیام ۳۲۵
خیرات ۴۴

د

دادگستر، مهدی خان ۲۰۶
داراشکوه ۲۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵
۱۲۷، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۶
داود قاضی عسکر ۳۳۹
داودطائی ۲۳۸
دبیرزاده ۱۹۶
دباس شیخ حماد ۱۲۳
دبیرالملک میرزانصرالله‌خان ۱۱
دکنی شاه علیرضا ۸
درویش محمدهاشم ۱۴۸
درگزی ابوالقاسم (سید) ۹۸
دبیرالممالک ۳۲
دجال ۲۳۰
دریان باشی ۱۴۲

- ۲۶۸
 زرقا ۳۱۵
 زرگر علی نقاش ۲۰۸
 زرگر محمد حسن نقاش ۲۰۸
 زرین کوب ۱۳۰
 زکریای ملتانی ۱۳۲، ۱۲۸
 زلیخا ۱۹۷
 زنگنه، حسن خان (سروان) ۱۹۶
 زنگنه پور، مهدی ۱۹۶
 زهرا (ع) ۱۷۲، ۱۸۵
 زید بن علی (ع) ۲۵۵
 زیدی میرزا آقا ۱۵۶
 زین الدین ۲۷۰
 زینب ۱۶۲
 زین العابدین مازندرانی ۲۶۷، ۲۷۱
 زین العابدین محمد (= سید امیر) ۸۱
- س
- سالار امجد ۴۲، ۴۸، ۵۸
 سالار خان بلوچ ۲۷۱
 سالار السلطنه ۴۳
 ساعدی ۳۷
 سبزواری (حکیم) ۱۲۹، ۲۵۱
 ستایشگر سید حبیب اللہ ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳
 سجاج ۳۱۵
 سجاد امام ۶۷، ۱۸۱
 سراج الدین (شیخ) ۷۲
 سراج الدین (پدر شیخ محمد) ۷۲
 سراج الملک ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۹۶
 سرجان ملکم ۸
 سردار ناصر اسکندر خان ۲۰۰
 سری سقطی (شیخ) ۱۴۰، ۱۴۹
- ۲۷۵
 ۹۲
 رسول (خاجی) ۲۲۵
 رشید الدین زہبی ۱۴۸
 رضا (ع) ۵۱، ۸۱، ۹۷، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
 ۲۸۰، ۲۴۹
 رضا امانتدار ۱۶۶
 رضا شمس ۳۰
 رضا علیشاہ (= تائبندہ گنابادی) ۵۲، ۱۸۶، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲
 تا ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴
 ۲۹۱ تا ۲۹۳، ۲۹۸
 رضا قلی میرزا، ۱۹۹
 رضوی علی ۳۰۹
 رضی (سید) ۲۰۰
 رقیہ ۲۲۲
 رکن الدین ۱۳۲
 رنگرز مہرو ۲۰۲
 رودباری ۱۳۹، ۱۴۹
 رود بند علی ۱۶۷، ۱۶۸
 رومی محمود ۸۱
 رونق علیشاہ محمد حسین ۸
 رہنما ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰
 ربیکا ۱۴۲، ۱۴۳
- ز
- زاهد (شیخ) ۱۷۰
 زاهد کیلانی (شیخ) رجوع شود بہ
 کیلانی
 زاهد علی اکبر (= گادہن)

سهروردی ابوالنجیب (شیخ) ۱۱۶

۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۷۹

سهروردی محمد افضل (بابا) ۱۳۴

سهروردی شهاب الدین (شیخ) ۱۵۵

۱۱۶، ۱۲۷ تا ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۹

سهل بن عبدالله ۳۰۸

سہیلی خوانساری ۲۴۰

سید حسنی ۲۵۱

سیدخان ۸۱

سیدالمشاہخ ۳۰

سید موسی (آقا) پدر سید اسد اللہ یزدی

۱۹۶

سیرجانی سید ابوالقاسم (وفا علی) ۲۰۸

سیف الدولہ حاج محمد میرزا ۱۰

۲۷، ۲۸، ۳۰، ۴۹

سیمرغ ۳۴۱

ش

شادمند حاجی آقا ۱۴

شادمند رضاخان (میرزا) ۱۴

شادمند (همسر صفی) ۱۴

شاذلی شهاب الدین ۲۱۸

شافعی امام ۷۹

شامبیاتی ۵۸

شاه پری ۵۲

شاه جهان ۱۲۴

شاه داعی ۲۷۰

شاهرخ تیهوری ۶۶، ۱۶۳

شاهرخ میرزا ۸۳، ۱۶۵

شاه عباس ۱۶۰، ۱۸۱

شامنصر الدین بن علی اصغر ۱۱۵

شاه نعمت اللہ ۷، ۲۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷

سروستانی محسن (شیخ) ۲۶۶، ۲۶۸

سروش میرزا علی اکبر ۴۸

سعادت علیشاہ (طاووس العرفا) ۴۸

سعدالدین حدوی، ۲۶۰، ۳۱۷

سعدالدین کاشغری ۶۷

سعدی شیرازی (شیخ) ۱۹، ۲۹، ۱۰۳

۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۷۴، ۲۳۸

۳۲۷ تا ۳۳۱

سفیان امیر ۸۱

سکوت حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی

۲۵۴

سکینه (دختر طرائق) ۲۲۲

سلطان اورخان بن مرادخان ترکمان

سلجوقی ۳۳۸

سلطان علی ۲۶

سلطان محمد سلطان علیشاہ (فرزند

حیدر محمد) ۲۶۴

سلطانی محمد باقر (حاج) ۲۷۱

سلماسی پرویز خان ۱۶۹

سلمان فارسی ۶۷ تا ۶۹

سلمی ابو عبدالرحمن ۳۰۹

سلیم سلطان ۲۹

سماسی محمد بابا ۶۸

سمرقندی ابوطاهر ۱۶۷

سمنانی میرزا ابوطالب ۲۶۶

سمنانی محمد فانی (شیخ) ۲۶۸

سمندر ابوعلی ۲۰۱

سمیعی غلامرضا ۶۱

سنائی ۲۵۵، ۳۱۹

سنجر (سلطان) ۷۸

سوخاری امیر کلال (سید) ۶۵، ۶۷، ۶۸

سهرندی احمد الفاروقی (شیخ) ۶۹

شوشتری عباس (پروفیسور) ۶۴
 شوشتری علی (سید) ۲۵۵
 شوشتری وفائی ۲۰۳
 شوقی محمد علی ۱۴۵
 شوکت، مصطفیٰ (شیخ) ۱۹۶
 شیانی ابوالنصر فتح اللہ خان ۲۵۵
 شیانی عبدالحسین ۸۱
 شیخ الاشراق شہاب الدین ۱۲۴
 شیدا علی اکبر ۵۳
 شیرازی خرطومی حاجی میرزا حسن ۱۷
 شیر عبداللہ (سید) ۸۱
 شیروانی، زین العابدین رجوع شود بہ
 مستعلی شاہ
 شیروانی عماد الدین علی نسیمی (سید)
 ۳۴۱
 شیطان ۱۰۷، ۳۰۶، ۳۰۷
 ص
 صابر علی، میرزا علی ۲۰۸
 صابر ہمدانی ۱۹۶
 صابونی ۲۵۷
 صادق، امام (ع) ۶۷، ۶۹ تا ۷۲، ۷۶،
 ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۸۴، ۳۳۹
 صادق علی شاہ ۲۳۸
 صادق عنقا ۲۵۸ تا ۲۶۳
 صالح حیران علی شاہ (سید) ۲۲۸،
 صالح علی شاہ، شیخ محمد حسن ۲۶۶
 تا ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴ تا
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۰،
 ۲۹۶، ۲۹۷
 صالح نبی ۲۵۷
 صبحی ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵

تا ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۱۸، ۲۰۶، ۱۹۵
 ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۳۴، ۲۳۲
 شایق علی ۵۹
 شبستری (شیخ) ۱۴۶
 شرف الدین مہدی (شیخ) ۲۵۷
 شریف میر سید ۱۶۵
 شریف رازی عباس علی (شیخ) ۲۹۴
 شریفی ابراہیم (سید) ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۹
 شریفی احمد (میرزا) ۱۵۵
 شریفی فتح علی (سید) ۱۶۵
 شریفی محمد حسین (سید) ۱۴۸، ۱۵۳،
 ۱۵۵
 شریفی محمد رضا ۱۶۵
 شریعت، محمد (سید) ۲۶۸، ۲۶۹
 شریعت سنگلجی ۲۰۴
 شمس تبریزی ۲۹، ۱۶۲، ۳۱۷، ۳۱۹،
 ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۶
 شمس (پسر سید اسد اللہ یزدی) ۲۰۵
 شمس الدین امیر عابد ۳۱۹
 شمس الدین پرویزی ۱۵۳
 شمس الدین قادری ۱۱۸، ۱۲۵
 شمس الضحیٰ ۱۴، ۲۹، ۵۷، ۱۳۹ تا ۱۴۲
 شمس العرفاء حسین (سید) ۱۳۹ تا
 ۱۴۲، ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۲۳۳
 شکر اللہ، برویش ۲۱۷، ۲۱۸
 شکر اللہ خان ۴۰
 شکر گنج فرید الدین ۱۸۱
 شکر بہ ۲۱۹
 شکر باقر (پیر دلایل شمس) ۱۴۵
 شکر علی اصغر (حاج) ۲۱۷
 شکر علی (شیخ) ۲۵۵

ط

طائی داود ۸۱
طاووس العرفاء، حاج میرزا کاظم (=)
سعادت علیشاه) ۹، ۲۰۷، ۲۶۴،
۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶

۲۸۰

طاووس صبی ۹۳
طاهر دکنی ۸
طباطبائی نائینی ۹۰، ۲۵۹
طبری احسان ۳۲۴
طهماسب (شاه) ۱۷۰
طیفوری، محمد حسین ۱۴۵

ظ

ظفرالدوله ۲۰۰، ۲۰۵
ظل السلطان ۲۸۱
ظهیرالدوله ۱۱ تا ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۲۸،
۲۹، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۲ تا ۴۴،
۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳ تا ۵۸، ۶۰،
۶۱، ۲۳۴، ۲۳۵
ظهیرالسلطان ۵۳، ۵۴

ع

عارف ۴۶
عارف ریوگری ۶۸
عارف نقشبندی ۷۹
عافی عباس ۴۲
عالمشاه هندی (سید) ۱۷۰
عالیه خانم (همسر صفی) ۱۴
عایشه ۱۱۸، ۱۲۵
عباس (عموی پیغمبر اکرم) ۷۴
عباس اقبال ۱۹۷
عباس صالحیا ۲۷۲

صدرالدین قونیوی ۱۹۳

صدر عراقی ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳
صدرالعرفا میرزا علی ۲۲۸، ۲۶۶
صدرالممالک میرزا نصرالله ۱۹۰، ۲۲۸
صدق علیشاه ۸

صدقیانلو جعفر ۲۶۰

صدقی کرمانی صادق (میرزا) ۸
صدیقه (ع) ۲۶۶
صفاءالملک ۵۹

صفائی ۴۳، ۴۶، ۵۹

صفا گو محمد ۴۴

صفا محمد ناصر ۳۸

صفا منش باقر (میرزا) ۴۸

صفاءالملک ۴۲، ۴۶، ۴۷

صفوةالملک اسدالله خان ۱۷۰

صفی‌الدین اردبیلی ۱۰۴، ۱۷۰، ۲۶۲

صفی‌علیشاه ۹ تا ۱۸، ۲۰ تا ۲۷، ۳۰،

۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴،

۴۶، ۴۹، ۵۵ تا ۵۷، ۶۰ تا ۶۳،

۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲،

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۰

صفی‌قلی ۲۹

صفیه ۲۹

صلاح‌الدین زرکوب ۳۱۷، ۳۱۹

صلاح‌الدین علی نادر ۲۵۹، ۲۶۰

صمد علیشاه تقی ۱۹۴ تا ۱۹۷، ۲۰۶

صوفی دوست محمد ۳۱۰

صوفی عبدالله (شیخ) ۲۶۸، ۲۶۹

صومعی ابو عبدالله ۱۰۲، ۱۱۷

ض

ضرغام (سرلشکر) ۲۵۳

عزالدين كاشاني ۱۲۸
 عسکری امام حسن (ع) ۷۱، ۸۲، ۸۴
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹
 عضدالدوله ۱۰
 عضدالسلطنه ۴۴
 عطار نیشابوری (شیخ) ۴، ۱۸۳، ۲۴۶
 ۲۷۸، ۳۰۸
 عفیفی ابوالعلاء (دکتر) ۳۰۹
 عقیل سخی (شیخ) ۱۲۳
 علاءالدوله ۴۰، ۱۶۳
 علاءالدین (سید) ۱۵۹
 علاءالدین محمد عطار (خواجہ) ۶۴
 علامی ابوالفضل ۱۸۱
 علوالممالک، علی ۱۹۵، ۱۹۷
 علوی حسنی (ابو محمد) ۱۰۲
 علویہ خانم ۸
 علی (شیخ) پدر فضل اللہ میرزا، ۹
 علی (فرزند رضا علیشاہ) ۲۷۰
 علی اصغر (ذوالریاستین) ۲۱۵
 علی اکبر (سید) ۸۲
 علی اکبر اصفہانی (میرزا) ۲۰۹
 علی بن ابیطالب (ع) ۷۹ تا ۸۱، ۸۳
 ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳
 ۱۷۴، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹
 ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۳
 ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۳
 علی بن احمد ۱۰۳
 علی بن جعفر (امام زادہ) ۱۴۰
 علی خان درویش ۵۳
 علی رضا پهلوی ۴۲
 علی رضا صبا ۴۷
 علیشاہ (اسمعیلی) ۲۲۲

عباس عبدالباہا ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲
 عباس میرزا ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲
 عبدالحی حبیبی ۶۵
 عبدخالق غجدوانی (خواجہ) ۶۴
 ۶۵، ۶۸، ۷۲
 عبدالرب امام ۱۰۹
 عبدالعظیم (شاہزادہ) ۱۴۲، ۲۸۳
 عبد علیشاہ محمد حسن کاشی ۱۲، ۱۳
 ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۸
 عبدالقادر جهرمی ۲۵۸
 عبدالقادر گیلانی رجوع شود بہ گیلانی
 عبدالقدوس کرمانشاہی ۱۳۹، ۱۴۰
 عبدالقدوس کنکوهی (شیخ) ۱۱۶
 عبدالکریم (شیخ) ۲۵۴
 عبدالکریم (قاتل ملاسلطان) ۲۶۴
 عبداللہ بن عمر ۱۲۸
 عبداللہ بن موسیٰ ۱۰۲
 عبداللہ صبی (شیخ) ۹۳
 عبداللہ قطب ۲۴۰
 عبدالمجید (سلطان) ۳۲۲
 عبدالملک ۱۱۰
 عبدالنبی میرزا (آقا) ۱۷۲
 عثمان (خلیفہ سوم) ۲۳۲
 عثمان (شیخ) ۶۸، ۷۹
 عثمان رومی (شیخ) ۳۱۷
 عثمان ہارونی (خواجہ) ۱۱۶
 عجمی حبیب ۸۱، ۲۳۹
 عراقی ۱۲۸
 عرفانی حسن (میرزا) ۲۰۰
 عرفانی علی اکبر (میرزا) ۲۰۰
 عریان، عبدالکریم (شیخ) ۱۳۹
 عزالدولہ ۱۹۲

فاطمه (ع) ۲۸۸، ۲۸۷	علیشیر امیر ۸۳
فایضه ۵۲	علی لالا ۱۴۹
فتح‌علیشاه ۳، ۱۰، ۱۶۷، ۱۹۰ تا ۱۹۲	عمادالدین (= حاج شیخ) ۲۶۶، ۲۶۸
۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۱	عمار یاسر ۱۴۹، ۱۵۳
فتح‌الله شیرازی ۳۱، ۳۳	عمر بن خطاب ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۶۷
فخار (سید) ۲۵۲، ۲۵۳	عمرو بن عثمان مکی ۳۰۸
فخار ابوالقاسم ۲۵۲	عمر ضیاء‌الدین (شیخ) ۸۰
فخر رازی ۱۳۱، ۳۲۵	عنقا محمد ۳۴، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱
فخر عراقی ۳۱۷	عنقا صادق = صادق عنقا
فخرالدین کاشفی ۶۷	عنقا، علی ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲
فخرالدین نخل‌احمدی ۷۸	عیسی (ع) ۱۱، ۱۲، ۱۳۳، ۲۶۰
فرخ‌همدانی ۲۳۵	۳۳۱، ۳۳۹
فردوس علی (سید) ۲۱۷	عین‌الدوله ۱۰
فرزام حمید ۲۳۱	عین‌القضات (همدانی) ۱۳۰، ۲۷۳
فرزانه ۸۷	غ
فرشته اوغلو ۳۴۱	غزالی احمد ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۹
فرمند عبدالله ۲۱۶	غزالی محمد ۷۲، ۹۹، ۱۲۵
فروتن علی‌اکبر ۲۰۳	غضنفر ۲۴۰، ۲۴۱
فروغ‌الدوله ۴۰	غلامحسین (خواجه) ۸۱
فروغ‌الملوک ۴۰، ۵۴	غلامحسین کرمانی ۱۳، ۲۱۸
فروهر مصطفی ۴۰	غلامرضا (شهدی) از سلسله کوثر ۲۰۱
فروید ۹۲	غمام ۲۵۴
فریدونی ۲۸۰	غنی قاسم ۴
فضل‌الله (= رضا علیشاه) ۲۶۹	غیاث‌الدین حسن ۱۷۹
فضل‌الله میرزا، ۹	غیرت ۴۳
فطروس (میر) ۸۲	ف
فقیر محمد دهلوی ۷۶، ۱۳۴، ۲۱۹	فارمدی ابوعلی ۶۹
فلسفی زنجانی ۲۰۰	فاروقی ابوالحسن ۷۵
فیاض ۲۵۳، ۲۵۴	فاروقی احمد ۶۵
فیروزا (سرلشکر) ۴۷	فاضل مازندرانی ۱۰۷
فیروزی محمد تقی ۱۹۷	فاضل دربندی ۹۵
فیض علی محمد صادق ۲۶۶	

قوام الدولہ میرزا محمد علیخان ۴۰
قوام شہیدی ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۳
قونیوی صدرالدین ۱۲۸، ۳۱۶، ۳۱۷
قہرمانی غلامحسین ۴۰
قہرخی علی ۲۰۲

ک

کاتب ابوعلی ۱۴۹
کارلیک (تبعہ آلمان) ۹۲
کاشانی عزالدین ۱۲۸، ۱۲۹
کاشانی، کمال ۳۱۷
کاشف، صدرالدین (سید) ۱۶۷
کاشفی حسین ۸۴، ۳۲۰
کاشفی (= فخرالدین علی) ۸۴
کاشی عبدالرزاق ۱۶۳
کاظمزادہ ایرانشہر ۵۴، ۲۰۴
کاکا احمد ۱۱۰
کامران میرزا ۵۴
کیاری ۲۳۶
کیودر آہنگی ۱۴۰
کبیرالدین ۱۲۸
الکججی محمد (شیخ) ۱۶۹
کذاب ادیس بن جعفر ۷۱
کذاب اسمعیل بن جعفر ۷۱
کذاب جعفر ۷۱، ۸۲، ۸۴
کذاب حرنیابن جعفر ۷۱
کذاب طاہر بن جعفر ۷۱
کذاب علی بن جعفر ۷۱
کذاب ہارون بن جعفر ۷۱
کراخاتون (صبیہ مولانا) ۳۱۸
کرخی معروف ۱۴۹
کرمانشاہی محمد آقازادہ ۲۰۲
کرمانشاہی محمد علی (آقا) ۲۱۴

فیض علیشاہ، ۵۱

ق

قائم مقام ۱۸۹، ۲۰۳
قادری ابو محمد حسن اشعری ۱۱۸، ۱۲۵
قادری احمدالدین ۱۱۶
قادری سید حاج اسمعیل بن سید محمد سعید ۱۱۰
قادری سید توفیق ۱۲۳
قادری ملاشاہ ۱۸۵
قارانقائی سید اسمعیل ۱۰۵
قاسم ۸۱
قاسم آقا ۳۴
قاسم، توانگر ۳۴
قاسم بن محمد بن ابی بکر ۶۷، ۶۸، ۶۹
قاضی سراجالدین ۳۱۶
قاضی نوراللہ ۶۶، ۱۳۱، ۱۶۳
قائمی شیخ عبدالرحیم ۲۵۰
قراگزلو، ملا محمد جعفر رجوع شود
بہ مجنوب علیشاہ
قربان علی ۵۲
قرنی اویس ۲۱۸، ۲۴۷
قزوینی حسینی ۲۱۶
قزوینی حسین (سید) ۲۸۳
قزوینی حسین قریشی ۲۵۸
قزوینی میرزا محمد خان ۴، ۵۴، ۵۵
قشیری امام ۲۱۸
قطبالدین ۱۶۳، ۱۷۰
قطبالدین حیدر ۳۰۹
قطبالدین محمد (سید) ۱۷۲
قطب نیریزی ۱۷۵
قندوزی ابراہیم ۱۷۹

گازاری محمد باقر (شیخ) ۲۶۵
 گرگانی ابوالقاسم ۱۲۹
 گلپایگانی ابوالفضل (میرزا) ۲۰۴
 گلپایگانی اسدالله (شیخ) ۲۶۸
 گنابادی ملاسلطان ۱۲، ۵۶، ۲۶۵
 ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹ تا ۲۷۵، ۲۷۳ تا
 ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
 ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷
 گنابادی ملاعلی (نورعلیشاه) ۱۶۸
 ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
 ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹ تا
 ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
 ۲۹۷، ۳۰۷
 گنجویان (دکتر) ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۴، ۱۶۹
 گهیسا (شاه) ۱۱۶
 گیسودراز (چشتی) ۱۸۶، ۱۸۷
 گیلانی زاهد (شیخ) ۲۶
 گیلانی عبدالقادر (شیخ) ۵۵، ۷۷، ۸۲
 ۱۰۳ تا ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶
 گیلانی غوث ۱۱۲
 گیلانی محیی‌الدین (شیخ) ۱۰۲
 ل
 لامع ۲۰۱، ۲۰۲
 لاهوری احمد ۱۲۶
 لاهیجی محمد ۱۶۳
 لکناهوری کلال ۱۳۹
 م
 مأمون (خلیفه عباسی) ۱۵۵

کرمانی محمد کریم خان (حاج) ۱۸
 ۱۹۲
 کسروی تبریزی ۵۰، ۱۰۴، ۱۰۵
 کفری علی‌عریان (سید) ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۶
 کمالی سزواری، سید محمد ۲۵۰، ۲۵۸
 کمیل زیاد ۱۳۳، ۲۴۰
 کنت پونتیاک ۳۲۷
 کنت دو مونت ۱۱
 کوثر حاج محمد رضا بن محمد امین
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۵
 کوثر محمد رضا واعظ (میرزا) ۱۹۴
 کوچکی ۲۵۴
 کوهی کرمانی ۲۳۲
 کیخسرو اسفندیار ۱۶۳، ۲۴۲
 کیقباد سلجوقی (سلطان علاءالدین)
 ۱۲۷
 کیمیائی میرزا فتح‌الله (حاج) ۲۵۵
 کیوان قزوینی (عباس) ۱۲، ۱۵، ۳۰
 ۵۰، ۶۵، ۶۱، ۷۰، ۱۰۷، ۱۲۵
 ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲
 ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹
 ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۲
 ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۳۸
 کیومرث میرزا، ۱۱
 کیهان محمود ۱۲۶
 ن
 گادمن رجوع شود به زرانی کرمانشاهی،
 علی‌اکبر

۱۴۱، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۱۸،
 ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۳
 محمد (آقا) ۲۲۱، ۲۲۲
 محمد اسمعیل اصفہانی (میر) ۲۰۹
 محمد باقر (پدر حاج کبیر آقا) ۱۹۸
 محمد باقر اصفہانی (پدر صفی) ۱۱، ۹
 محمد باقر خان (کنل) ۹۲
 محمد باقر سلطانی ۲۶۷، ۲۶۹
 محمد بن الحسن الحسینی الہندی ۱۱۵
 محمد جاسبی (= فنا) ۲۵۸
 محمد جواد انصاری ۲۴۹
 محلاتی محمد تقی ۲۵
 محمد حسن (حاج) پدر منور ۲۰۷
 محمد حسن (میرزا) ۴۳
 محمد خان (حاج) عموی مجذوب ۲۲۵
 محمد شاہ (قاجار) ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۲۵،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۴
 محمد علی شاہ ۵۴، ۲۸۳
 محمد علی عطار (شیخ گروسی) ۱۹۶
 محمد علی موذن خراسانی ۱۷۶
 محمد منتظر (حاج) ۲۲۶
 محمد مہدی جونپوری ۱۱۸، ۱۲۵
 محمد مہدی شہید (سید) ۹۵
 محمدی طالبانی حاج محمود ۱۲۶
 محمود (شیخ) ۱۲۶
 محمود انجیر نغوی ۶۸
 محمود خان نائینی (میرزا) ۶۰
 محیی الدین بن سید صالح (= ابن عربی)
 ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۳۱، ۳۱۵، ۳۱۷
 مدرسہ نرتضی ۱۶۶

ماشاعالہ خان (کاشی) ۲۷۱
 مایل ہروی ۱۳۱
 مثنیٰ عبدالمخلص بن حسن ۱۰۲
 مجتہد سلیمانی (=وقاعلی) ۲۶۷،
 ۲۹۵، ۲۶۸
 مجتہدی ۶۸، ۷۹
 مجتہدی حسام الدین (شیخ) ۸۰
 مجدالاشرف ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶،
 ۱۷۸
 مجدالاشرف محمد رضا (سید) ۱۴۸،
 ۱۹۷
 مجذوب علیشاہ (ہمدانی) ۲۰۶
 مجذوب حمزہ (شیخ) ۲۰۶
 مجذوبی کاظم (شیخ) ۱۹۷
 محاسبی ابو عبداللہ (حارث بن اسد) ۷
 محبوب علیشاہ (پیر مراغہ) ۲۰۰،
 ۲۰۱، ۲۰۴
 محبوب علی ملامحمد جعفر برزکی
 (حاج) ۲۶۶
 محبوب علیشاہ ابوطالب حسینی (میرزا)
 ۲۷۶
 محروق شیرازی (سید) ۲۲۶
 محلاتی (آقاخان) ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۶،
 ۲۴۰
 محلاتی علیشاہ (آقا) ۲۲۶
 محلاتی محمد تقی (آقا) ۲۸۰
 محلاتی خلیل اللہ (شاہ) ۲۲۶، ۲۲۹
 محلاتی حسین (خان) ۲۲۶، ۲۲۹
 محمد بن عبداللہ (ص) ۲۱، ۵۳،
 ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۴،
 ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷

- مرآت ۱۹۶
مرتضی (خان) ۱۲
مرزبان اسمعیل (دکتر) ۵۹، ۴۰
مزدقانی اصم ۱۴۹
مست علیشاه زین‌العابدین شیروانی
(حاجی) ۹، ۵۱، ۶۶، ۱۹۱
۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۲۸
۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۷۰
۳۱۰، ۲۹۵
مسعود میرزا (= ظل‌السلطان) ۲۰۸
مشتاق ۲۴۰، ۲۲۸
مشکات عبدالحسین (سید) ۱۹۷
مشیرالسلطنه ۲۷۷
مصطفی خدمتگزار (سراج‌الملک) ۱۱
مصطفائی احمد ۴۲
مطهر علیشاه (حاج) ۲۵۸
مظفرالدین شاه ۲۶، ۴۴، ۱۹۹
مظفر علیشاه محمد تقی حکیم
(میرزا) ۸، ۳۰، ۲۲۶، ۲۲۸
۲۴۰، ۲۳۳
میر مظفر علیشاه هاشم (سید) ۲۰۶
معاون‌الفقراء ، ۱۵۱، ۱۷۵
معاویه ۸۳
معروف کرخی ۱۳۳، ۲۳۸
معصوم علیشاه ۵۱، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۸۱
۲۸۳، ۲۹۰
معصوم علی ۲۱۶
معصوم کرمانی ۲۹، ۳۴
معصومه (ع) ۲۴۹
معصومی همدانی (آیت‌الله آخوند)
۲۸۴
معطر علی نظام ۸
- معین‌العلماء (حاج) ۱۹۸
مقتدر (خلیفه‌عباسی) ۳۰۸
مقتدوی حسین (سید) ۲۰۰
مقدم حسن (سرلشکر) ۲۰۰
مقدم فتح‌الله ۱۹۹
مقرب علیشاه ۱۵۶، ۱۷۰
مقصودی همدانی جواد (دکتر) ۲۸۴
ملا حاج ابوتراب ۲۶۴
ملاسلطان گنابادی رجوع شود به گنابادی
ملاشاه قادری ۱۲۴
ملاصدرا، ۳۱۷
ملا عبدالصمد همدانی ۲۲۵
ملاعلی بیهودی ۲۶۶
ملاعلی، گنابادی رجوع شود به گنابادی
ملافتح‌الله وفانی بن ملاحسن بن علی بن
رحیم ۲۵۵
ملکشاه سلجوقی ۳۱۵
ملك عبدالرحمن ۳۴۸
ملك قاسم میرزا، ۱۹۹
ملك مدنی، هاشم ۴۷
ملك الملوك ۴۰
ملك نیا علی اصغر ۲۰۰، ۲۰۳
ملکه ایران (=تومان آغا) ۲۲، ۳۸، ۴۹،
۵۴
منتظر اصغر صاحب ۱۵۵
منزوی احمد ۲۸۴
مشقق منصور ۶۲
منصور زاده محمد ۲۷۴
محسنی منوچهر ۲۶۰
منور علیشاه ۱۴، ۲۵، ۲۷، ۲۰۷،
۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹
۲۷۴

میرافضلی ۴۸
 میرامداد حسینی ۳۴
 میران (شاہ)، فرزند تیمور ۳۴۱
 میرحسینی ہروی ۸
 میرزا آقا ۵۶
 میرزا ابوطالب سنائی ۲۶۸
 میرابوالفضل (حاج) پسر حاج کبیر
 آقا ۱۹۸
 میرزا احمد سہراب بھائی ۲۰۴
 میرزا بابا راز ۱۷۲
 میرزا حبیب اللہ رشتی (حاج) ۹۵
 میرزا حسین خان (آقا) ۲۰۹
 میرزا حسین واعظ (حاج) برادر کوثر
 ۲۰۵
 میرزادائی ۳۴
 میرزای شیرازی ۹۵، ۹۷، ۲۶۷
 میرزا عبدالرسول نیر (شیرازی) ۲۹۱
 میرزا منصور شیرازی عبدالکریم، ۲۹
 ۳۲، ۳۳
 میرزا عبداللہ (حاج) ۹۸
 میرزا عبدالوہاب معین العلماء (حاجی)
 ۲۰۰
 میرزا علی اصغر (پسر ہونس) ۲۲۱،
 ۲۲۲
 میرزا علی اصغر قہفرخی ۲۲۸
 میرزا علی اصغر (ناصر علیشاہ) ۲۰۰
 میرزا علیشاہ عبدالعلی (سید) ۱۵۵
 میرزا علیشاہ فتحعلی (سید) ۱۵۵
 میرزا کوچک خان (جنگلی) ۴۳
 میرزا محمد باقر (حاج) ۹۵
 میرزا محمد تقی (پسر طرائق) ۲۲۲
 میرزا محمد حسین (پسر صاحب طرائق)

میرالسلطنہ ۵۴
 مہائی کوکبتی مخدوم علی (شیخ
 علی) ۲۸۳
 مہادیو ۳۰۶
 مہدی قائل ملاسلطان ۲۶۴
 مہر علی ۵۲
 مہرگان ۲۱۶
 مہربن عباس = پروفیسور شوشتری
 موسی بن عبداللہ ۱۰۲
 موسی (ع) ۱۳۳، ۳۳۱
 موقرالسلطنہ ۵۵
 مولانا حافظ شاہ (لطافت علی) ۱۱۶
 مولانا خالد ذوالجناحین ۸۰
 مولای متقیان (ع) ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۱،
 ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۲۴، ۳۴۷
 مولوی (مولانا) ۱۹، ۷۹، ۸۹، ۲۰۰، ۱۲۸،
 ۱۶۲، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴،
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲،
 ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱،
 ۳۴۸
 مولی فتحعلی (ہمدانی) ۲۴۹
 مؤمن محمد (شیخ) ۱۸۲
 ہونس علیشاہ (ذوالریاستین) ۱۴۵،
 ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶،
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵
 ہویدہ جندی ۳۱۷
 ہویدالدولہ ابوالفتح خان ۱۱
 مہدی، امام (ع) ۱۱۸، ۱۶۷، ۱۷۴،
 ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۵۴

ناطق علیشاہ قدرت ۲۰۱	۲۲۲
ناظم الدولہ ۴۸	میرزا محمد حسین (ریاض) ۲۹۰
نافع محمد ۲۰۱	میرزا محمد رفیع (رفیع الممالک) ۳۱۱
نایب‌الصدر ۳۰، ۴۶	میرزا محمود (حاجی) ۵۹
نثری ۲۵۳	میرزا مسلم (ارومی) ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۵
نجفی محمد ہادی (شیخ) ۲۸۴	میرزا نصر اللہ (حاج) ۹۵
نجم آبادی ہادی (شیخ) ۱۷، ۱۶	میرزا ہاشم (حاج) ۹۵
نجم الدین دایہ ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۹۱	میر سلام اللہ ۱۹۸
نجم الدین کبری ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۹	میر علمشاہ (ہندی) ۱۳۹
۲۶۰	میر علی شیر ۳۱۰
نجیب الدین رضا ۱۴۸، ۱۷۶	میر فطروس ۳۲۴
نخجوان (سر لشگر) ۹۲	میر محمد (پسر حاج کبیر آقا) ۱۹۸
نخل احمدی فخر الدین (شیخ) ۶۸	میر محمد علی (فرزند صدق علیشاہ) ۲۰۲
نخود کی حسعلی (شیخ) ۱۸۳، ۱۸۲	میر محمد علی مجتہد لارجانی ۱۴
نہاج ابوبکر ۱۲۹، ۱۴۹	میر محمد ہادی ۲۰۸، ۲۰۹
نشاط محمود ۲۹	میر ولی الارجانی غلامعلی (سید) ۲۵۵
نشاط نسرین ۲۹	میکدہ غلامعلی ۴۷
نصر الدین (سید) ۲۳۱	ن
نصر الملک شیرازی ۴۹	نائینی عبدالوہاب (حاجی) ۲۵۴
نصرۃ السلطان محمد علیخان (میرزا)	نائینی محمود خان (میرزا) ۱۱، ۱۴
۵۳، ۴۸	۵۰، ۴۴، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۲۹، ۱۵
نصیر عبداللہ ۲۹۲	ناپلئون ۸۶
نصیر السلطان محمد حسین خان (میرزا)	نادر میرزا ۹۵
۱۱	نادری ارسلان ۴۷
نصیر الدین طوسی (خواجہ) ۱۷۲	ناصر (خلیفہ عباسی) ۱۲۷، ۱۳۰
نظام علیشاہ (دکنی) ۸	ناصر خسرو (قبایانی) ۲۴۲
نظام لشکر ۴۸	ناصر الدین (شاہ) ۱۱، ۲۶، ۲۸، ۳۸
نظام الملک (خواجہ) ۱۰۹	۲۴۰، ۲۲۸، ۲۲۲، ۸۷، ۵۸، ۴۴
نظامی ۳۱۲	ناصر علیشاہ ۲۰۲، ۲۰۵
نظم الدولہ ابوتراب خان (میرزا) ۱۱	ناصر علی صفا ۳۸
نعیم (شاعر بھائی) ۲۲	ناصرقلی صفا ۳۸
نعیمی فضل اللہ ۳۴۱	

وجدی محمد اسمعیل ۱۷۰
 وحدت ۱۴۱، ۲۹
 وحدی (سید) ۲۵۴
 وحید مہدیخان ۱۹۷
 وحیدالاولیاء ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۵۶ تا ۱۵۹، ۱۶۱ تا ۱۶۳
 ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶
 وحیدالدولہ ۹۰، ۹۲
 وحیدالدین شطاری ۳۴۳
 وزیرزادہ عنایتاللہ ۴۳
 وصال شیرازی ۲۰۱
 وفائی ۲۵۷
 وفا علی ابوالقاسم ۲۰۸
 وفا علیشاہ حاج علی آقا ۲۰۸ تا ۲۱۰
 ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۵
 وفا علی مصطفیٰ ۱۴۵
 ولائی ۲۹۵
 ولیہ صفا ۵۸، ۵۹
 ۵
 ہاتف اصفہانی ۳۲۴
 ہاجر صابری ۲۸
 ہادی (رحمت اللہ) ۲۶۹
 ہادی مولوی ۳۸، ۴۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
 ہارونی شیخ عثمان ۱۷۹
 ہاشما محمد ۱۷۲
 ہانری مارتن ۱۹۱
 ہجویری ۱۲۹، ۱۷۹، ۲۴۶، ۳۰۷
 ہدایت علیشاہ ۵۲
 ہدایت اللہ (حاج) ۹۶
 ہدایت اللہ الحسینی (سید) ۹۵
 ہدایت اللہ (سید) ۲۸۰

نقشبند (خواجہ) ۶۶، ۶۷
 نقشبندی خالد ۸۱
 نقشبند سراج الدین ۸۰
 نمازی محمد ابراہیم (حاجی) ۱۱
 ۲۹، ۳۷، ۵۰
 نمازی اسمعیل ۵۰
 نواب شمس ۲۹
 نواب علیشاہ ۹، ۱۰
 نواتی علی مہماتتی کوکنی (شیخ) ۲۶۵
 نوح ۱۶۷، ۱۷۸
 نورالہدی (صبیہ صفی) ۲۹
 نوربخش (دکتر) ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸
 ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴
 ۲۱۷، ۲۱۹ تا ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
 ۲۳۳ تا ۲۴۰
 نوربخش قاسم (شاہ) ۱۶۰
 نوربخش محمد (سید) ۱۶۳، ۱۶۵
 ۱۶۷، ۱۸۵، ۲۶۲
 نورالدین (شاہ) ۱۵، ۲۹، ۴۴
 نورعلیشاہ (اصفہانی) ۸، ۹، ۲۹
 ۱۸۹، ۲۴۰
 نورعلیشاہ (اول) ۵۱، ۱۴۰، ۱۹۰
 ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۷۰
 نورعلیشاہ (کتابادی) رجوع شود بہ
 کتابادی
 نیریزی قطب الدین محمد ۱۴۸
 نیکلسن ۷۲، ۳۲۰
 نیکیتین ۲۹۱، ۳۰۷
 و
 وارستہ محمد کریم ۲۲۳
 وثوق علی ۴۸

ی	
۸	هروی امیرحسین ۱۲۸
یافعی	هروی مایل ۱۳۱
یحیی بن معاذ ۷۱	همائی جلال ۱۲۸
یحیی الصوفی بن جعفر کذاب ۷۱	همایونی مسعود ۱۹۱
یزدان شریف (مهرعلی) ۲۱۷	همدانی علی (سید) ۱۶۸، ۱۴۹
یزدی اسدالله (=سید) ۲۰۵	همدانی ملا عبدالصمد ۱۸۹
یزید بن معاویه ۸۳	همدانی عین القضاة ۲۷۳
یعقوب چرخي ۶۵	همدانی (آیت‌الله آخوند معصومی)
یوسفزاده محمد (=غمام) ۲۵۳، ۱۹۷	۲۸۶، ۲۸۴
یونس ۱۳۳	همدانی ملاحسین ۱۹۲
یمین الدوله ۵۸، ۴۳	همدم علی ۵۰
یمین الممالک ۴۸	هندی غلامعلی خان ۹۶
یوسف همدانی (خواجه) ۶۴، ۶۵، ۶۹	هونبی ۲۵۷
۱۱۶، ۱۱۵	



